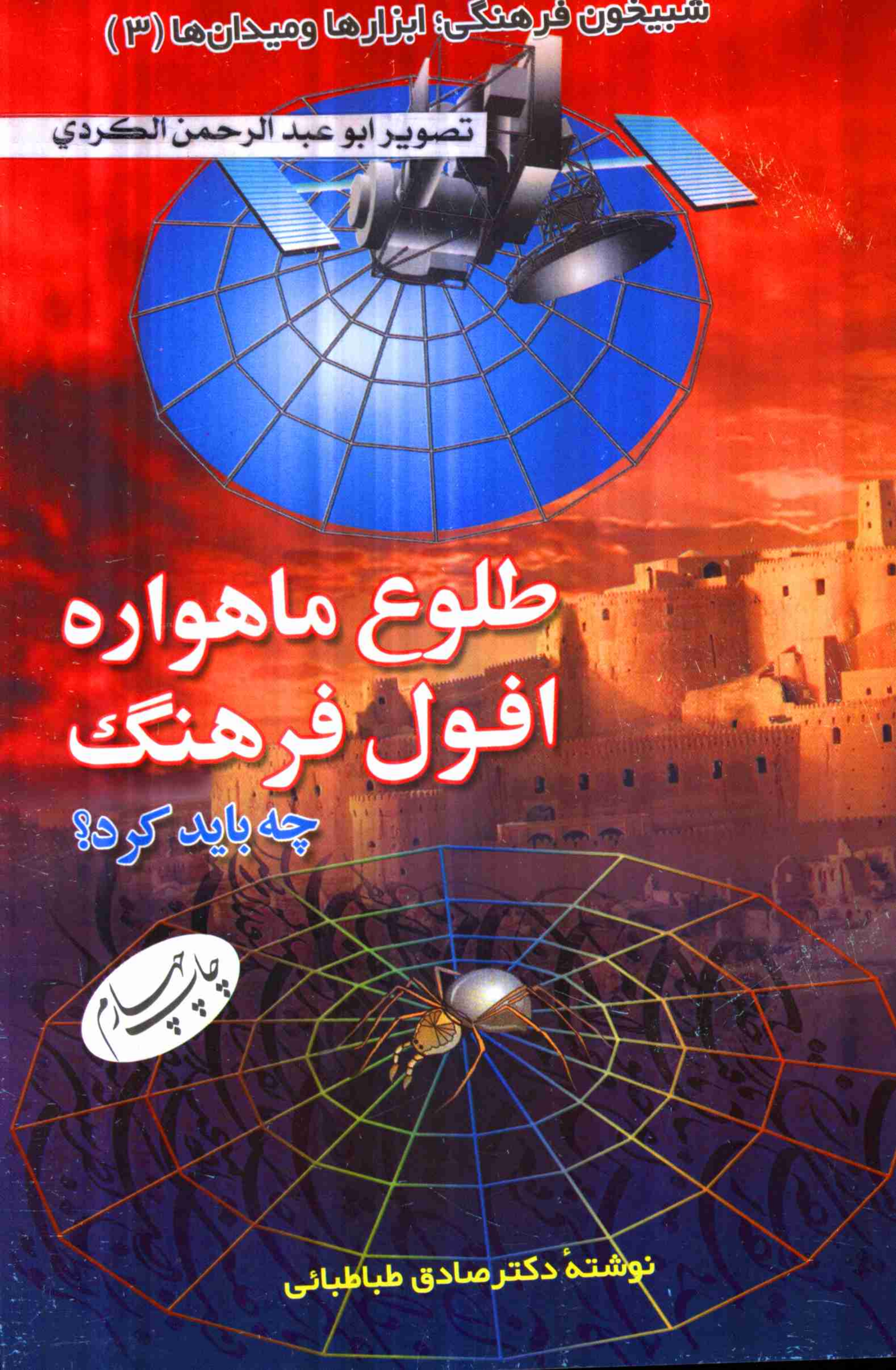
شبیخون فرهنگی؛ ابزارها و میدان‌ها (۳)



طلوع ماهواره افول فرهنگ

چه باید کرد؟

چاپ چهارم

نوشتهٔ دکتر صادق طباطبائی

طلوع ماهواره و افول فرهنگ

(چه باید کرد؟)

نوشته

دکتر صادق طباطبائی

انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۶

سرشناسه: طباطبایی، صادق، ۱۳۲۲ـ
عنوان و نام پدیدآور: طلوع ماهواره و افول فرهنگ (چه باید کرد؟) / نوشته صادق طباطبایی
وضعیت ویراست: [ویراست ۲]
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۴
مشخصات ظاهری: شصت و سه، ۲۹۵ ص.
شابک: 978-964-423-565 -8
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Sadeq Tabatabai. Satellites rise, cultures set.
یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۶ (فیپا)
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۵۱_۲۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع: ماهواره‌های مخابراتی ـ جنبه‌های اجتماعی
موضوع: تلویزیون ـ پخش مستقیم ماهواره‌ای ـ جنبه‌های اجتماعی
موضوع: فرهنگ‌زدایی
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره: HE۹۷۱۹/ط۲ط۸ ۱۳۸۴
رده‌بندی دیویی: ۳۸۴/۵۱
شماره کتابخانه ملی: ۷۳۷_۸۴م

انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

طلوع ماهواره و افول فرهنگ (چه باید کرد؟)

نوشتهٔ دکتر صادق طباطبایی

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۷ چاپ چهارم: ۱۳۸۶ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۸ـ۵۶۵ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN:978- 964-423-565-8

فهرست مطالب

پیش گفتار مؤلف بر چاپ سوم

نقدی بر راه‌های مقابله با شبیخون فرهنگی

کتاب حاضر، که به بحثی دیگر از مباحث مربوط به ابزارها و میدان‌های «شبیخون فرهنگی» پرداخته است، در دو فصل تنظیم شده و چاپ سوم آن اینك تقدیم خواننده می گردد.

در فصل اول، عنایت من بیشتر به آثار و زیان‌های جبران ناپذیری بوده که از طریق ابزارهای رسانه‌ای، به قوای دماغی و سیستم عصبی انسان وارد می گردد. اختلالات فیزیولوژیکی و بیو شیمیائی که در سیستم ارتباطی میان دو بخش مستقل و جدا از هم چپ و راست مغز ایجاد گشته و در نتیجه تعادل حیاتی میان دو ارگان مسئول کنش‌های تخیلی و تعقلی را برهم می‌زند، در یك بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای، میان رسانه‌های نوشتاری، شنیداری و دیداری مورد بررسی علمی قرار گرفته است. در شش بخش این فصل با مدد از داده‌ها و مسلمات علمی دانش فیزیولوژی عصبی، بیوشیمی کنش‌ها و واکنش‌های دماغی، ژنتیك و نیز روان‌شناسی تطبیقی نشان داده می‌شود که علاوه بر تأثیرات مخرب اخلاقی و

فکری و فرهنگی این رسانه‌ها ـ به‌ویژه رسانه‌های تصویری ـ که از دیرباز مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، ارتباط مستمر با رسانه‌های تصویری به‌ویژه تلویزیون، آثار زیان‌بار و جبران‌ناپذیری در سیستم دماغی و قدرت تخیل و مکانیسم تعقل و استنتاج و حافظه، تداعی معانی و بازشناسی و دیگر کنش‌های مغزی، از جمله مسائل عاطفی و احساسی، برجای می گذارد.

این فصل، که به دلیل مباحث تخصصی آن، حوصله و تمرکز ذهنی و تحمل خواننده را طلب می کند، خوشبختانه مورد عنایت و توجه خاص دانش پژوهان دانشگاه‌ها به ویژه در رشته‌های ارتباطات و انفورماتیك قرار گرفته است.

در فصل دوم کتاب، با عنوان «چه باید کرد؟»، به بررسی ضابطه‌ها و راهکارهای فرهنگی فردی و جمعی مقابله با این رسانه‌های ارتباط جمعی در مقیاس جهانی، و اثرات هر کدام بر فرهنگ و معارف دینی جامعه خودمان، پرداخته‌ام. هم‌چنین در این فصل کوشیده‌ام با عنایت به ویژگی‌های فرهنگ اسلامی و ایرانی جامعه خود، راه‌هائی را ارائه دهم که تصور می کنم تا حدودی زیاد از تأثیرات مخرب و غیرقابل اجتناب آن‌ها چه در زمینه قوای دماغی فرد و چه در زمینه فرهنگ و اخلاق اجتماع خواهد کاست.

در باب پیام رسانی به تشریح شیوه‌های مختلف و مکانیسم‌هائی پرداخته ام که به ویژگی‌های ساختاری و انحصاری هر کدام از این رسانه‌ها بازمی گردد و در انتقال پیام به مخاطب باید مورد عنایت ویژه برنامه‌ریزان و طراحان و مدیران و مجریان رسانه‌ها قرار گیرد.

سرانجام به سراغ نقش بی‌بدیل گسترده‌ترین ابزار خبررسانی و فرهنگ‌سازی جامعه‌مان، یعنی صدا و سیمای جمهوری اسلامی رفته و ضمن نقد و بررسی وضع موجود آن، با بهره گیری از نتائج حاصله در این ربع قرن گذشته، پیشنهاداتی عرضه کرده‌ام که به باور من باید برای ایجاد عاطفه عمیق دینی و هم‌چنین به منظور گسترش و تعمیق اندیشه دینی، خاصه در نوجوانان و جوانان

نسل به اصطلاح سوم انقلاب، مورد توجه خاص قرار گیرد.

بررسی وضع فرهنگی و اخلاقی جوامع در شرایطی مانند امروز، که سیستم ارتباطات جمعی بدون اغراق، هیچ گونه حریم خصوصی را برای هیچ کس مصون نگاه نداشته است، از چنان پیچیدگی و ابعاد و ژرفائی برخوردار است که اجازه ساده‌انگاری و کاربرد اندیشه‌های کلیشه‌ای را برنمی‌تابد.

زمانی نیل پستمن از «تسلیم فرهنگ به تکنولوژی»(۱) و «زوال فرهنگ در بستر عشرت»(۲) فریاد بر آورده بود که انقلاب دیجیتال در تکنولوژی و ابزارهای رسانه‌ای، مراحل جنینی خود را طی می کرد. از زمان انذارهای آلوین تافلر و کارل پوپر دو دهه نمی گذرد. در آن زمان که این فرهیختگان، انهدام فرهنگ و تمدن بشری و محو دموکراسی و مخدوش بودن حریم آزادی‌های فردی و اجتماعی ناشی از گسترش رسانه‌های ارتباطی را اعلام داشتند، هنوز ماهواره‌های دیجیتالی انتقال‌دهنده هزاران کانال رادیوئی و صدها شبکه تلویزیونی و اینتر کاست‌های صوتی و تصویری و تلفن‌های همراه مجهز به دوربین ویدئوئی و کامپیوترهای جیبی و عینك‌های مجهز به دوربین‌های فرستنده و پست‌های الکترونیکی سیار، به بازار نیامده و یا لااقل فراگیر نشده بودند. به نوشته روزنامه شرق (۱۵ اسفند ۱۳۸۳ صفحه ۱۳) در حال حاضر نزدیك به یك سوم جمعیت جهان (۳۲٪) یعنی حدود یك و نیم میلیارد نفر، دارای یك گوشی موبایل مجهز به تکنولوژی بسیار پیشرفته بلوتوث می‌باشند. یکی از دیپلمات‌های آلمانی برایم نقل می کرد که در ایالتی محروم و بسیار عقب‌افتاده و فقیر در کشور نیجریه، به جوانانی بر خورد کرده که با خانواده بزرگ خود در زیر چادری مندرس زندگی می کردند و در همان‌حال از کانال تلویزیونی سی‌ان‌ان و نیز گوشی تلفن همراه بهره مند بودند. تبعات فرهنگی این واقعیت بسیار قابل توجه و درخور بررسی گسترده‌ای می‌باشد.

هنگامی که نیل پستمن جوامع بشری را از «زوال دوران کودکی»(۳) بر حذر می‌داشت و می گفت یك ایستگاه فرستنده و یك گیرنده تصویری کافی است تا گوهر

طفولیت را از زندگی نوع بشر برباید، در هر کوی و برزن، کافی شاپ‌های متعدد و مجاز با انواع امکانات مخابراتی و ارتباطاتی وجود نداشت و از به اصطلاح «اطاق‌های چت» که امکان ارتباط چند سویهٔ صوتی و تصویری دختران و پسران را از هر نقطه به نقطه‌ای دیگر از این عالم پهناور میسر می‌سازد خبری نبود، مکانیسمی که این امکان را برای فرد یا گروه ممکن می‌سازد تا از هر گوشه و کناری با فرد یا گروههائی در هر جای و مکانی پیرامون هر موضوع و مقوله‌ای به تبادل نظر و تصویر و گفتگو بپردازند، چنان که گوئی در یك میز گرد و یا در یك سالن کنفرانس، حضوری گروهی و دستجمعی دارند.

حال در چنین اوضاع و زمانه‌ای می‌خواهیم به سبك و سیاق سنتی و آئین گذشتگان، به جوانان آموزش اخلاق و فرهنگ و معارف دینی بدهیم، به سبك و سیاقی که حتی در زمان خود به گفته شهید مطهری جز زیان‌رسانی به دین و دشمن تراشی برای خود و آئین خود ثمری نداشته است.

بدون آشنائی با شرایط جهان و اوضاع جدید، بدون شناخت جاذبه‌هائی که در منظر و مرآی نسل امروز قرار دارد و بدون بهره گیری از علوم پرورشی و ظرافت‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تعلیم و تربیت، چگونه می‌توان روح و روان نسل جوان را درك کرد؟

نیاز انسان به دین فطری و اتکاء او به خدای متعال خالق زیبائی‌ها، دیروز و امروز نمی‌شناسد. آن چه دیروز و امروز می‌شناسد، شرایط و اوضاع متغیر و تحولات پر شتاب است. باید با سیر و مسیر این تحولات آشنا بود و با سعه صدر با آن‌ها برخورد کرد. اگر نابسامانی‌هائی در فرهنگ و خلق و خوی جوان می‌بینیم، باید قبل از هر چیز ریشه آن را در ناآگاهی خود از اوضاع و شرایط جدید و نیازهای زمان و اقتضائات آن جستجو کنیم.

برای اطلاع کسانی که ـ به زعم خود ـ ناهنجارهای کنونی نسل جوان را ناشی از کوتاهی‌های صورت گرفته در چند سال اخیر جستجو می‌کنند، به ذکر

فرازهائی از گفتارهای استاد شهید مرتضی مطهری می‌پردازم که در اوائل دهه پنجاه -یعنی حدود سی سال پیش -از نوع تبلیغ و روش ترویج معارف و آداب دینی در آن روزگار که هنوز حتی رادیو هم در همه جا یافت نمی‌شد، به فغان آمده بود:

«...این جور تبلیغ دین کردن یعنی... فراراندن و بیزار کردن مردم از دین، برای مخالف تراشی، برای دشمن تراشی چیزی ازاین بالاتر نیست...»(۴)

«...به خدا قسم اگر انسان از دیده خون ببارد کم است. چرا باید کارنامه ما ملت در امر به معروف و نهی از منکر اینقدر پست و پائین باشد؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ یعنی همدردی، همبستگی، همکاری، همگامی، تعرف یعنی آگاهی و قدرت...

...آن که چنین دستوری را طرح می کند -شارع مقدس -می خواهد ما ملتی آگاه باشیم، و بلکه حوادثی را که در بطن روزگار مستتر و پنهان است، آینده را پیش بینی کنیم، ما نه تنها آینده را پیش بینی نمی کنیم، بلکه وضع زمان خودمان را هم نمی‌فهمیم!

...امام صادق در هزار و سیصد سال پیش فرمود: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس، آن کس که زمان خود را درك کند، اوضاع زمان خود را بشناسد، جریانی را که در سطح و بطن زمان مستتر است درك کند، در کار خود اشتباه نمی کند. یعنی مردم بی‌خبر از زمان خود... . همیشه در اشتباهند، یعنی همیشه عوضی کار می کنند، به جای این که دشمن را بکوبند، خودشان را می کوبند... . »(۵)

استاد شهید در فرازی دیگر به تبیین امر به معروف و نهی‌از منکر می‌پردازد، و به نکاتی اشاره می کند که باید سر مشق و آویزه گوش کسانی قرار گیرد که امروز وظیفه خود را ارشاد جوانان این نسل می‌دانند و هر از گاهی جامعه را به تشنج و جوانان را به گریز از دین سوق می‌دهند:

«...این وظیفه بزرگ اسلامی دو شرط اساسی دارد: یکی از آن‌ها رشد،

آگاهی و بصیرت است... . از شما می‌پرسم اصلاً من و شما می‌فهمیم که امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ و چگونه باید انجام شود؟ تا حالا که امر به معروف و نهی از منکرهای ما در اطراف دگمه لباس وبند کفش مردم بوده است، در حول و حوش موی سر ودوخت لباس مردم بوده است ! ما اصلاً معروف چه می‌دانیم که چیست؟ منکر چه می‌شناسیم که چیست؟ ما گاهی معروف‌ها را به جای منکر می گیریم و منکرها را به جای معروف. بهتر این که ما جاهل‌ها امر به معروف و نهی از منکر نکنیم... آگاهی و بصیرت می‌خواهد، خبرویت می‌خواهد، دانائی، روشنائی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌خواهد تا انسان بفهمد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کند، یعنی راه معروف را تشخیص بدهد، ببیند معروف کجاست، منکر را تشخیص بدهد، ریشه منکر را بدست بیاورد، از کجا آن منکر سرچشمه می گیرد، و لذا ائمه دین گفته‌اند جاهل بهتر است امر به معروف و نهی از منکر نکند... . چقدر در این زمینه مثال‌ها زیاد است....»(۶)

«...به خدا قسم من می ترسم زیانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده‌ایم، یا صدمه‌هائی که از این راه به اسلام زده‌ایم، از زیان ترك امر به معروف و نهی از منکر بیشتر باشد... . »(۷)

همین اندیشه و تفکر بود که شهید مطهری به عنوان «پاره تن امام» خمینی، و دیگر یارانش نظیر شهید بهشتی و مرحوم آیت‌الله طالقانی و دیگرانی مانند امام‌موسی صدر و دکتر علی شریعتی را به میدان مبارزه فرهنگی آورد و همگام با قیام و نهضت امام و شاگردان برجسته‌اش، آن جامعه آلوده به هر ناپاکی را آن چنان پالایش داد که از نسل هویت باخته و دست‌پرورده انقلاب شاه و مردم ـ انقلاب سفید ـ که در چند قدمی دروازه‌های «تمدن بزرگ»! ـ مظهر تمام عیار سیاهی و تباهی و وابستگی و ستم و خفقان ـ قرار داشت، جامعه و نسلی را پرداخت که انقلاب آفرین شد و دین و دنیای خود را دربرابر امواج سهمگین استکبارجهانی و استیلای

خارجی و استبداد داخلی باز آفرید و به صیانت از آن پرداخت.

شب سیاه ستم به سر آمد و فجر آزادی و دین ناب بر دمید.

بزرگان و پیشگامان احیای تفکر نوین دینی و آشنایان به اقتضائات زمان و به قول امام صادق «عارفان به زمان خود» یکی پس از دیگری به تیغ کین گرفتار آمدند. دکتر علی شریعتی، امام موسی صدر، آیت‌الله سید محمد باقر صدر، آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله محمد مفتح، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی و...

اما نسل دست‌پرورده آنان به زعامت امام خمینی و هدایت او مقاومت کردند. خودمان متولی و پاسدار دین و دنیای خود شدیم.

از فردای صبح بیداری و استقلال، یورش دشمن آغاز شد. انتظاری هم غیر از این نمی‌رفت. انواع حیله‌ها و دسیسه‌ها به کار گرفته شد. هیچ کدام به سود دشمن تمام نشد. هجوم گسترده نظامی بر جامعه جوان و کم‌تجربه انقلابی و نوپا تحمیل گردید. یك طرف دنیای استکباری بود و ارتش مجهز و توشه و توان بی‌حد و کران نظامی و ماهواره‌های جاسوسی و مخابراتی و در سوی دیگر، ملتی قرار داشت مؤمن و مصمم و متحد و آماده جانفشانی و حفاظت از استقلال و آزادی و دین و زمین و شرف خود.

هشت سال مقاومت و مداومت و سرانجام ناکامی دشمن.

تفکر سنتی دینی و روش‌های تربیتی متعلق به اعصار گذشته، در کنار نگرشی به اصطلاح التقاطی به دین و شریعت، که خطر آن بر دین ناب انسان‌ساز کمتر از آن دیگری نبود و نیست، آخرین نفس‌های خود را تجربه می‌کرد. عزم امام خمینی بر قطع ریشه‌های هر دو نوع تفکر فرهنگ سوز جزم بود، آن را هم اجل مهلت نداد.

خشکاندن ریشه اسلام نابِ فرهنگ ساز و تحول‌آفرین، توسط خرافات و عوام‌زدگی‌های فرهنگ سوز و گذشته گرا هدف دشمن کار کشته قرار گرفت.

روزگاری که نوای یك واعظ ناآگاه نشسته بر منبر وعظ و خطابه، از

چهار دیواری یك مسجد یا یك حسینیه و یا یك تکیه بیرون نمی‌رفت و حد اکثر به گوش بیش از چند صد مخاطب نمی‌رسید، شهید مطهری از تأثیر ویران کننده آن بر دین و فرهنگ جامعه و جوانان نگران بود و خطرات تحریف و جهل و خرافه‌را در معارف دینی و تاریخ اسلامی گوشزد می کرد و تمامی توشه و توان و سر انجام جان خود را در راه مبارزه با آن عوامل به کار گرفت:

«... تحریف و قلب و بدعت، آفت بزرگ دین است»

«... تحریف از پشت خنجر زدن است، ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم خطرناك تر است»(۸)

«... اولین وظیفه علما اینست که با نقاط ضعف مردم مبارزه کنند نه آنکه از آنها استفاده کنند. »(۹)

«... بعضی از ملتها فرازهای تاریخی دارند مملو از حماسه، افتخار، آموزندگی، زیبائی، عظمت، الهام‌بخشی و... - ولی با تحریف - به جای آن که الهام‌بخش عظمت و حماسه و محرك روح سلحشوری باشد، الهام‌بخش زبونی و بدبختی و تسلیم در مقابل حوادث می گردد...

... واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است... که تمام عظمتها و زیبائی‌هایش فراموش شده، حماسه و شور وافتخاراتش محو شده و به جای آن زبونی وضعف و جهالت و نادانی آمده است...»(۱۰)

«... جامعه‌ای که تاریخی مانند تاریخ حسین بن علی دارد مملو از افتخار و حماسه و عظمت و زیبائی و آموزندگی و الهام‌بخشی، ولی آنرا پر می کند از افسانه‌های احمقانه «روضة‌الشهدا»ئی و «اسرار الشهدا»ئی، حقا چنین جامعه‌ای

سفیه است نه رشید....»(۱۱)

«...در نقل و بازگو کردن حادثه عاشورا، هزاران تحریف وارد کرده‌ایم. هم تحریف‌های لفظی، یعنی شکلی و ظاهری که راجع به اصل قضایا، راجع به مقدمات قضایا، راجع به متن مطلب و راجع به حواشی مطلب...

...اگر بخواهیم روضه‌های دروغی را که می‌خوانند جمع آوری کنیم شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود...»

امروزه با اظهارات کسانی مواجه هستیم که منشأ ناهنجاری‌های فرهنگی جامعه جوان کشور را در برنامه‌های این و آن گروه سیاسی و آن و این جریان فرهنگی و دستگاه اجرائی می‌دانند. سه دهه پیش مرحوم مطهری می‌گوید:

«...ریشه‌های این انحرافات کجاست؟ باید دنبال دشمن در جائی خیالی بگردیم؟ نه! «...آب از سرچشمه گل آلود است...مرکز روضه‌های دروغ، کربلا و نجف و ایران یعنی همین مراکز تشیع است...»(۱۲)

تصور کنیم اگر امروز این شهید زنده در این میدان مبارزه با تهاجم فرهنگی حضور می‌داشت و از رسانه بزرگ صوتی و تصویری ملی خودمان با شعاع تأثیر و بُردی در مقیاس جهان ـ و نه در حد چهاردیواری یك مسجد ـ مطالبی از آن سنخ می‌شنید چگونه می‌خروشید.

چندی پیش با فراخوان گروهی ـ که به ظاهر درد دین داشتند و از دین گریزی و لاقیدی برخی از جوانان نالان بودند ـ برای برگزاری یك راهپیمایی

به منظور مبارزه با بی‌اعتنائی به ظواهر شرعی توسط برخی خانم‌ها، مواجه شدیم. با خواندن متن فراخوان و ادبیات به کار گرفته شده در آن بی‌درنگ به یاد استاد مطهری افتادم و متنی که در سطور پیشین از ایشان نقل کردم:

«... به خدا قسم من می‌ترسم زیانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده‌ایم، یا صدمه‌هائی که از این راه به اسلام زده‌ایم، از زیان ترك امر به معروف و نهی از منکر بیشتر باشد... .»(۷)

قبل از آن نیز در مراحل و زمان‌های مختلف، با اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر توسط جمعی افراد مدعی حفاظت از ارزش‌های دینی و شعائر انقلاب آشنا شده و نتایج آن را هم تجربه کرده بودیم.

در پی آن فراخوان با عنایت به نکاتی که در سطور پیشین آوردم، مقالاتی را در چهار شماره در یکی از پایگاههای خبری عرضه کردم(۱۳). نظر به موج بی‌نظیر استقبالی که از نوشته‌های فوق و اظهار نظرهای فراوانی که پیرامون آن مطالب به عمل آمد ـ که در جای خود باید مورد توجه و مطالعه مسئولان و متولیان امور فرهنگی و اعتقادی جامعه قرار گیرد ـ ذیلاً فرازهائی از آن مطالب را آمیخته با هشدارهای تنی چند از ناجیان و احیاگران تفکر دینی، که در بالا از آنان نام بردم، در این جا می‌آورم تا خواننده این کتاب به ویژه در فصل دوم، آن‌جا که به «چه باید کرد؟» پرداخته‌ام، به عمق خطرات و نابسامانی‌ها پی برده و با بحران‌هائی که ریشه در ناآگاهی و کردارهای نابخردانه خودمان داشته، و البته مورد بهره‌برداری دشمن زخم خورده هم قرار می‌گیرد، آشنا گردد:

بیش از یك ربع قرن از پیروزی انقلاب و استقرار نظام اسلامی می‌گذرد. انقلابی که به تعبیر بزرگان بیش از آن که سیاسی باشد فرهنگی بود. در این مدت تمامی رسانه‌های ارتباط جمعی مروج اسلام و مبلغ ارزش‌های اسلامی بوده و

هستند. افزون بر آن نیز چندین نهاد و سازمان و ارگان رسمی و غیررسمی متولی آموزش و تربیت و ترویج سنن و آداب مذهبی بوده و می باشند. سازمان عریض و طویل تبلیغات اسلامی با بودجه‌ای هنگفت و تشکیلاتی بسیار گسترده و سراسری دست اندر کار نگاهبانی و پرورش فرهنگ اسلامی در سراسر کشور و حتی خارج از کشور است. بخش وسیع و سازمانی تبلیغات حوزه علمیه قم با تشکیلات و امکانات و بودجه و پرسنل و ابزار و رسانه‌های سمعی و بصری، مسئولیت حفظ و حراست ارزش‌های دینی و گسترش آموزه‌های فرهنگ مذهبی را بر عهده دارد. هیأت‌های بی‌شمار دینی در تکیه‌ها و حسینیه‌ها و مساجد، پاسدار سنن و آداب شرعی و برگزارکننده مراسم مذهبی در مناسبت‌های تاریخی و مذهبی بوده و هستند. هزاران واعظ و روحانی و عالم دینی، در طول سال و ماه و در شهر و روستا بر روی منابر و نیز از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی، به ارشاد خلایق مشغولند ونظام آموزشی کشور، در تمامی مقاطع تحصیلی توسط کارشناسان و متولیان مذهب سامان یافته و تمامی کتب درسی توسط خبرگان تعلیم و تربیت اسلامی تدوین شده و می شود. قوانین و مقررات اجتماعی حافظ ارزش‌های دینی، نه تنها حوزه‌های عمومی که حتی حریم خصوصی افراد حتی اقلیت‌های غیراسلامی را نیز شامل گشته است. پنج کانال رسمی تلویزیونی و دهها کانال رسمی سراسری و منطقه‌ای رادیوئی به موازات شماری فراوان همایش‌های موسمی و سنواتی و سمینارهای پر خرج واردوهای پرورشی و... مروج مسائل عقیدتی و ناهی منکرات دینی و پاسدار حرمت‌های فردی و اجتماعی بوده و هستند.

علی‌رغم همه این‌ها اسلام را در خطر یافته و تلویحاً اعلام می‌داریم همه کارهای صورت گرفته مذکور در بالا و تمامی انرژی‌های بیکران صرف شده و تمامی نیروی بیشمار انسانی و بودجه‌های کلان بکار گرفته شده، همه و همه بی‌حاصل بوده است. از وضع فرهنگی جوانان می‌نالیم و از بدحجابی و شُل حجابی و کم حجابی شکوه سر می‌دهیم و هر از چند گاهی با بسیج مقطعی و تهاجماتی

خیابانی و بگیر و ببندهای خشن و عاری از ملاحظاتی روان‌شناختی و احیاناً مجازات‌های جسمی و روحی و مالی، در پی اصلاح دختران و پسران و حتی بزرگسالانی هستیم که به‌زعم ما پایبند ارزش‌های دینی و فرهنگ ملی اسلامی نیستند.

پس از مدتی با انذارها و اشارات و تذکرات فرهیختگان و برخی بزرگان دین و سیاست متوجه می‌شویم که «این ره که می‌رویم به... است».

چند صباحی می‌گذرد و دوباره پیش خطبه‌ای در نماز جمعه و نطق قبل از دستوری در مجلس و سر مقاله‌ای در روزنامه‌ای، از وضع بد و غیرقابل تحمل اخلاق جوانان می‌نالد و در پی آن با اعلام راهپیمایی و مراسم ارشاد خیابانی مواجه می‌شویم و دنیا را متوجه عواقب شبیخون فرهنگی «غرب لعنتی» کرده و راههای نجات نسل جوان را از منجلابی که در آن غوطه‌ور است به عالمیان نشان داده و آن‌را چاشنی وعده جامعه‌ای پاك و نمونه و الگوئی ارزشمدار برای جهانیان می‌سازیم.

مدتی می‌گذرد و دوباره روز از نو و روزی از نو، بدحجابی بدتر شده، شل حجابی شل‌تر شده، رنگ‌ها و مدل‌های لباس‌های زننده زننده‌تر شده، مفاسد اجتماعی گسترده‌تر شده و به تبع آن روش‌های مقابله هم خشن‌تر گشته و مجازات‌ها هم الزاماً شدیدتر و برخوردها وسیع‌تر می‌گردد.

و سر انجام در کنار همه این تدابیر، با برگذاری وسیع و تبلیغات رسانه‌ای دعاهای دستجمعی، خواهان تعجیل در ظهور منجی موعود و مهدی منتظر(عج) بوده، کار صلاح و اصلاح و فلاح را به مصلح و عدل گستر نهائی وا می‌گذاریم.

راستی اشکال کار در کجاست؟

نگاهی به سال‌های قبل از انقلاب می‌افکنیم.

در دهه‌های منجر به پیروزی انقلاب اسلامی، از هیچ‌یك از سازمان‌ها و نهادها و رسانه‌ها و اردوها و سمینارها و منابر و مجلات و کتاب‌ها و روزنامه‌های

«ارزشی» و حوزه‌های ترویج و تبلیغ که در بالا به آن‌ها اشاره شد، خبری نبود. در عوض فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی و شب نشینی‌ها و جشن‌ها و برنامه‌های پر زرق و برق ضددینی، آشکار و نهان و به‌وفور، به کار فرهنگ زدائی و ترویج بی‌بندو باری و برهنگی و گسترش بساط عیش و طرب وسکس وقبحانه و حتی هم‌جنس‌بازی مشغول بودند. مراسم پر سر و صدای ازدواج دو هم‌جنس‌باز مرد در تالار یکی از هتل‌های بزرگ تهران هنوز، در خاطره انسان‌ها و در آرشیو مجلات و روزنامه‌های آن دوران وجود دارد. برنامه‌های به اصطلاح هنری و جشن‌های فرهنگی پر از مفسده‌های گوناگون، به موازات تشکیلات گسترده کاخ جوانان و تشویق دختران و پسران به عضویت در آن و شرکت در اردوهای مختلط تابستانی در سواحل دریای شمال و جشنواره‌های موسمی، امری رایج بود. ورود بانوان با حجاب اسلامی (حتی بدون چادر) به برخی هتل‌ها نظیر متل قو در شمال و به بعضی کلوب‌های حتی دانشگاهی ممنوع بود.

از تشکیلات تبلیغاتی حوزه علمیه قم نه تنها خبری نبود بلکه وعاظ و روحانیان در منابر و مجالس وعظ غالباً زبان بریده بودند. کم نبود تعداد علما و روحانیانی که به‌دلیل احساس وظیفه شرعی، به ارشاد پرداخته و سر از زندان و تبعید گاه در آورده بودند. قلم‌های در دمندان شکسته و نفس‌های آنان در سینه حبس بود.

دانشگاه کانون مروجان فرهنگ ضددینی بود و مبارزان سیاسی غیر مذهبی و ضدمذهبی (تا زمانی که دست به اسلحه نبرده بودند) آزادانه جولان می‌دادند. از آمران و ناهیان و متولیان و مروجان و مبلغان و مرشدان دینی و مسئولان دوزخ و بهشت جوانان و حافظان دین و ایمان دختران و پسران و گشت‌های خیابانی و بیابانی پاسداران عفت خصوصی و عمومی زنان و مردان، چه در حریم خانواده و چه در مجالس عروسی و جشن‌های کوچك و بزرگ و گردهمائی‌های پر شور و طرب، خبری نبود.

در حیطه آموزش و پرورش و نیز مقولات هنری اعم از سینما و تئاتر و موسیقی و... نوعی هدایت آشکار و پنهان به‌سوی فرهنگ ضد دینی و ضداسلامی مشهود بود. کسانی که در این زمینه‌ها قلم می‌زدند و یا به خلق آثار موسیقائی و هنری مشغول بودند، تا آن جا که علیه دین و فرهنگ ملی و آداب و سنن و ارزش‌های مذهبی در حرکت بودند از همه نوع آزادی بر خوردار و از گونه‌ای مصونیت سیاسی و پشتوانه مالی بهره مند بودند.

در چنان شرایط و اوضاعی، پیشگامان سیاست و دین بپا می‌خیزند. عدّه و عُدّه آنان در قیاس با امکانات و ابزار سردمداران فرهنگ جور و تباهی، بسیار اندك بود. در همان زمان امام می گفت، اگر این رادیو و تلویزیون فقط هفته‌ای دو ساعت در اختیار ما باشد، نه از تاك نشانی خواهد ماند و نه از تاك نشان.

امام به ترکیه و سپس به عراق تبعید می‌شود وسیاسیون دانشگاهی مبارز و مسلمان و روحانیون مجاهد، یکی پس از دیگری روانه زندان می گردند.

حرکتی که آغاز می‌شود مبتنی است بر نگرشی غیرسنتی از دین و فرهنگ غالب در حوزه‌ها. حال و هوائی که حوزویان و متولیان آن روزگار در آن می‌زیستند، بکلی با اقتضائات عصر و نسل و شرایط حاکم بر زمان و جهان بیگانه بود. از این‌رو شهید مطهری کار سنتی حوزوی را رها کرده به محیط‌های آکادمیك روی می آورد. شهید بهشتی با تأسیس مراکزی آموزشی، به میدان مبارزه فرهنگی گام می‌نهد. حسینیه ارشاد تاسیس می‌شود و علی‌شریعتی با بررسی علمی شرایط اجتماعی، و علی‌رغم تهاجمات گسترده طیفی عظیم از روحانیت ناآگاه رجعت گرا و سنتی به کمك معدود روشنفکران مذهبی، حرکت انفجاری و توفنده فرهنگی و مذهبی خودرا نه در قالب شیوه‌های کهن و آداب رایج سنتی، بلکه برخاسته از راه و رسمی

علمی و نوین و متناسب با اقتضائات دوران جدید، پی می افکند. اسلام ناب محمدی -بقول امام خمینی -علی رغم سیطره دقیانوس، نقاب از رخساره بر می کشد و روشنگری آغاز می شود. ابزار کار، علم است و منطق و شیوه عمل، لطف است و مرحمت وروش تبلیغ، آموزش قرآنی «جدال احسن» است. مروت با دوستان و مدارا با دشمنان، مرام عام می شود. تهاجمات فرهنگی گروههای الحادی، با ابزار منطق و استدلال و شیوه های محبت آمیز، به ضد خود تبدیل می گردد.

محافل عیش و نوش و طرب جوانان به کانون های بحث و تبادل نظر با پیروان مکاتب جدید نظیر اومانیسم و مارکسیسم واگزیستانسیالیسم وپوزیتیویسم و... تبدیل می گردد. جوش و خروشی فزاینده شکل می گیرد.

در خارج از کشور -به ویژه در کشورهای اروپائی و آمریکا و در این اواخر شبه قاره هند و فیلیپین -نیز جوانان مسلمان در قالب انجمن های اسلامی به ترویج فکر و اندیشه و مرام ومنش دینی مشغول می شوند. از چیزی که خبری نیست، روش های تربیتی ارعاب و تهدید است. میدان، میدان عرضه فکر و منطق و استدلال است. با آن که در آن فضا و در آن محیط، نهادهای حافظ و مسئول ارزش های دینی وجود نداشت و کسی را با کسی کاری نبود، ولی روش های محبت آمیز و معقول و منطقی جوانان مسلمان سبب می شد، اکثر جوانانی که به قصد تحصیل به اروپا آمدند، به دین و به فرهنگ ایرانی اسلامی و به ارزش های ملی و مقدس خود پایبند بمانند و حتی بالاتر از آن، موفق شوند به تعمیق عاطفه و اندیشه دینی خود نیز بپردازند.

آئین و مرامی که انجمن های اسلامی از آن پیروی می کردند، برخاسته از فکر و اخلاق و مکتبی بود که پیشگامان روشنفکری دینی، امام خمینی و یاران طراز اول ایشان، نظیر شهید مطهری و شهید بهشتی و نیز امام موسی صدر و... مبلغ آن بودند. خوشروئی و ملاطفت و نرمخوئی و شیوه بحث استدلالی و عدم تفحص

در امور داخلی و خصوصی دانشجویان و کمك به حل مشکلات مالی و تحصیلی آنان، راه و رسمی بود که پیوسته مورد تذکر و حمایت بزرگان مذکور بود. همین مرام و آئین، باعث گسترش و تقویت کمّی و کیفی روزافزون انجمن‌های اسلامی در مقابل سازمانهای دانشجوئی غیر و یا ضدمذهبی شده بود. تکنوکرات‌های مسلمان و متعهد و متخصص و روشنفکران قرآن شناس و آشنا به مقتضیات عصر، محصول همین انجمن‌ها بوده و هستند.

در لبنان نیز شرایط سیاسی و اجتماعی و دینی دیگری حاکم بود.

به لبنان، در دهه‌های چهل و پنجاه نگاه می کنیم:

فضای حاکم بر ذهن و احساس تحصیلکردگان، متأثر از پیروزی‌های پی‌درپی جنبش‌های آزادی‌بخش کمونیستی در سراسر نقاط جهان است. فکر و مکتب حاکم و غالب بر سر و دل جوانان، تئوری‌های مارکس و اندیشه‌های لنین و پرچم برافراشته مائوتسه تونگ و مشی پیروز هوشی مینه و دلاوری‌های چه گوارا و پیکارگری‌های فیدل کاسترو و مجاهدت‌های احمد بن بلا و خروش پرفروغ لومومبا، در آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا، علیه سلطه‌گری‌های امپریالیسم آمریکا می‌باشد. دین، به‌عنوان افیون توده‌ها و عامل بازدارنده و رخوت جمع و جماعت و وادادگی انسان‌ها در مقابل ستمگران تلقی می‌شود. جامعه دانشگاهی بشدت ضددینی و ضدمذهبی است.

از سوی دیگر بزرگترین متفکران ضد شیعی و برجسته‌ترین علمای اهل سنت، با آن داعیه‌های بلندپروازانه خود، جو حاکم بر جماعت مسلمانان را شکل می‌دادند.

علمای بزرگ مسیحی و متکلمین برجسته عصر بیداری و نویسندگان پرآوازه و شعرای با نام و نشان فرقه‌های مختلف مسیحیت نیز حضوری پر اقتدار داشتند.

همه این بزرگان فکر و اندیشه چه در عالم سیاست و چه در وادی دین اعم از مارکسیست و مسیحی و سنی، یك وجه مشترك داشتند و آن: ضدیت و مبارزه با فکر و عقیده و مرام تشیع بود.

جامعه شیعه لبنانی به عنوان اقلیتی مفلوك و مهجور و فقیر و مستضعف و فاقد هویت فرهنگی، در فقر و فاقه غوطه می‌خورد و دختران و پسران خود را اسیر روسپیگری و قاچاق مواد مخدر می‌دید. اگر تك و توك جوان تحصیلکرده‌ای در میان این قوم دیده می‌شد، ناچار بود انگل فئودال‌های شیعه تبار و یا خادم سرمایه‌داران مارونی و یا عنصرو آلت سر به زیر زمامداران حاکم گردد.

در چنان فضائی از فقر فرهنگی و درماندگی اقتصادی و فحشای اخلاقی که بر قوم شیعه لبنانی حاکم بود، روحانی سی ساله‌ای از قم وارد می‌شود.

در مدتی کمتر از دهسال از آن اقلیت مفلوك، جماعتی می‌سازد دارای بالاترین هویت انسانی و دینی و فرهنگی و سیاسی.

آن شمار عظیم متفکران و اندیشمندان و قلمزنان و انقلابیون چپ و راست و روحانیان مسیحی و اهل تسنن، نه تنها مانع موفقیت این روحانی شیعی نمی‌شوند، بلکه حتی آنچنان مجذوب خلق و خو و مرام و منش و شیوه سلوك و منطق دینی او می‌گردند که زبانزد خاص و عام می‌شود. امام موسی صدر «وجدان لبنان» نام می‌گیرد و قدم و قلم و کلامش، در کلیسای مسیحی -بقول یك عالم بزرگ مسیحی- همان روحانیتی را فرو می‌پاشد که در مساجد اهل تسنن و محافل شیعه.

کارشکنی‌های عمال جور وستم و ترفندهای موذیانه آخوندهای درباری و نفاق‌افکنی‌های فئودال‌های شیعه و سمپاشی‌های وابستگان به سفارت شاهنشاهی و عنادورزی‌های مشتی ورشکسته سیاسی و دربدر و هجمه‌های تبلیغاتی وایذائی رسانه‌ای مزدوران بعثی عراق و شبنامه‌ها و روزنامه‌های چپی‌های عقیدتی و جیره‌خواران دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی و جاسوسان ساواك و سیا و موساد، که با تمامی توشه و توان و انواع حیله‌ها ودسیسه‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها، علیه این روحانی

جوان به کار گرفته می‌شد، هیچکدام کارساز و اثرگذار واقع نمی گردد.

دانشجویان دانشگاههای لبنان، فوج فوج به دورش گرد می آیند. جوانان و دختران و پسران لبنانی، اعم از شیعه و سني و مسیحی، تحت آموزش‌های دینی و اخلاقی و سیاسی او قرار می گیرند. سازمان سیاسی «حرکت المحرومین» با هدف فقر و استضعاف ستیزی و عدالت پروری و با مشارکت جوانان پرشور از همه فرقه‌ها و ادیان و به رهبری امام صدر، اعلام موجودیت می کند. راه‌های صدساله یك شبه پیموده می‌شود.

مدارس و مؤسسات و آموزشگاه‌ها و درمانگاه‌ها و انجمن‌های خیریه و نهادهای دینی و فرهنگی و سیاسی و خدماتی و بالاخره انستیتو تکنولوژی جبل‌عامل، پای می گیرند. امام صدر در جستجوی یاوری توانا و مسلمان و متعهد و متخصص و انقلابی و هوشیار، به دکتر مصطفی چمران بر می خورد. این معلم عارف و دانشمند الکترونیك شاغل در ناسای آمریکا و استاد دانشگاه برکلی، به لبنان می‌رود. او که بقول خودش «تبلور مظلومیت چهارده قرنه تشیع و عدالت علوی را در سیما و سینه امام صدر» می‌بیند، از تمامی عناصر وجودی خویش و از تمامی ابعاد خلاقه و هنری و اجتماعی خود، برای ایجاد و پرورش نسلی نو و انقلابی و متدین مایه می گذارد. او هم بقول خودش «مجذوب راه و رسم و سیره و سلوك و بردباری و عزتمداری» معبودش «امام صدر» گشته و نجات ملت لبنان و جامعه ایران را از یوغ ستم و استبداد، وجهه همت خود قرار می‌دهد.

به اقتضای شرایط سیاسی و وجود میلیشیای مسلح اقوام مختلف و حضور اسرائیل در مرزهای جنوبی لبنان و ضرورت فراهم بودن امکانات دفاعی برای جامعه با صلابت و پرخروش و متفکر و احیا شده شیعی، سازمان شبه‌نظامی «امل» مرکب از جوانان انقلابی و پاکباخته شیعی، شکل می گیرد و هدف خود را حفظ وحدت و عظمت لبنان و کرامت انسانی و دفاع از موجودیت «قدس شریف» و مبارزه با اشغالگران و استعمارگران صهیونیست، اعلام می‌دارد.

نسلی و قومی و جامعه‌ای در لبنان توسط امام موسی صدر، این عالم پارسای دینی و این روحانی روشن ضمیر و فقیه جهان و زمان‌شناس ساخته می‌شود که حتی تا امروز که بیش از یك ربع قرن از فقدان و اختفای ظالمانه و پر رمز و راز او و شهادت عارفانه مصطفی چمران در میدان جهاد علیه کفر جهانی می گذرد، همچنان پرچمدار جهاد علیه استعمار صهیونیستی در فلسطین و لبنان و اثرگذار در میدان سیاست خاورمیانه عربی می باشد. از دختران و پسران بی‌هویت دیروز، زنان و مردان مجاهد و متعهدی ساخته شده‌اند که امان و امنیت را از دشمن صهیونیستی بریده و مبشر و مروج فرهنگ انسان ساز دینی در جامعه لبنان شده‌اند. از بدحجابی و کم حجابی و شل حجابی و خودباختگی وافسون زدگی در مقابل رسانه‌های تصویری غرب، در میان آنان خبری نیست. از سازمانهای متولی دنیا و آخرت و نگاهبان عفت عمومی و خصوصی و پاسدار دوزخ و بهشت جوانان، نه در زمان حیات امام موسی صدر و مجاهدت‌های دکتر چمران خبری بود و نه امروز نیازی به ارعاب و تهدید و اعلام راهپیمائی علیه بی حجابی احساس می‌شود. نه پای گذاشتن در کازینوها و قمارخانه‌ها و عشرتکده‌ها و مشروب‌فروشی‌ها، با مجازات‌های جسمی و روحی و مالی و تحدید آزادی‌ها مواجه بود و نه امروز حضور جوان مسلمانی را در چنین مکان‌هائی ناظر هستیم.

سری هم به اروپای امروز می‌زنیم:

علی‌رغم محدودیت‌های شغلی و آموزشی و اجتماعی که دختران و زنان جوان مسلمان در اروپا با آن مواجه هستند، هر روزه بیش از پیش شاهد حضور آنان با حجاب اسلامی در مجامع و محافل مختلف هستیم. آیا وجود سازمانهای مختلف مراقب حجاب و اخلاق و نماز و روزه و شعائر دینی، عامل این پایبندی به دستورات دینی است؟ یا شیوه‌های تربیتی ویژه؟ آیا ترس از شلاق و محرومیت از آزادی و مجازات‌های جسمی و... باعث روی آوردن این جوانان به ارزش‌های دینی و اسلامی

در آن محیط‌ها شده است؟ آیا راهپیمائی‌های موسمی و تظاهرات ارعاب آمیز خیابانی، این جوانان را به آئین‌های مذهبی سوق داده است؟

در ترکیه، علی‌رغم حکومتی بظاهر لائیك و در باطن ضدمذهبی ـ که می کوشد با محو پیشینه‌های فرهنگی و اسلامی جامعه مسلمان ترك، روزبه‌روز خود را به اتحادیه اروپا و دریوزگی عضویت در آن نزدیك‌تر کند ـ با تعهدات روزافزون جوانان به شریعت اسلامی و حجاب متین دختران و زنان مواجه می‌شویم. کیست نداند که آمریکا و اسرائیل، با بهره گیری از تمامی ترفندها به دین‌زدائی و فرهنگ‌ستیزی در این کشور مسلمان نشین مشغول هستند.

در هیچ‌یك از کشورهای اسلامی نظیر سوریه و الجزایر، با اعمال فشار از ناحیه حکومت برای حفظ شعائر دینی و سنن مذهبی روبرو نمی‌شویم. با وجود آن، کیفیت حجاب و نوع پوشش اختیاری و روز افزون زنان مسلمان، عمق باور دینی آنان را جلوه گر می‌سازد. در هیچ کدام از این کشورها، ماهواره‌های تصویری، اثرات تربیت دینی جوانان را خنثی نساخته است. در هیچ کدام از این سرزمین‌های اسلامی، ناهیان منکر به چوب و چماق توسل نمی جویند.

چرا در جامعه‌ای که همه گونه امکانات و ابزار و شرایط طرب و عیش و عشرت و بی‌بند و باری بالقوه فراهم است و گوئی افیون، دین توده‌هاست، نشانه‌هائی از فساد اخلاق و هویت‌زدگی در جوان مسلمان مشاهده نمی‌شود ولی در جامعه‌ای مانند ایران که هیچ کدام از این عوامل مهیا نیست ـ لااقل رایج نمی‌باشد و بدون هزینه‌ای گزاف فراهم نمی گردد ـ و از آن طرف تمامی امکانات رسانه‌ای و انتشاراتی و تبلیغی و آموزشی و تربیتی و ... در کنار ابزارهای برحذر دارنده و مجازات‌های مختلف و تهدیدهای متفاوت و سرزنش‌های روحی و جسمی و محرومیت‌های تحصیلی و مالی و شغلی و ... که پیوسته به کار گرفته می‌شوند، هر از چندی باید به ارعاب و راهپیمائی و نطق و خطابه و موعظه‌های تهدید آور و بگیر و ببندهای خیابانی و جمع آوری لباس‌ها و پوشاك‌ها و ... و نیز توقیف و مصادره

آنتن‌های ماهواره‌ای و گیرنده‌های امواج تصویری و وسایل ارتباط با دستاوردهای فرهنگی و تولیدی عیش و طرب ضد ارزشی متوسل شویم؟

آیا از این راه و رسم‌های تربیتی تا به حال سودی برده‌ایم؟
اگر این روش‌ها کارساز بوده‌اند چه نیازی به تکرار آن‌ها وجود دارد؟

آیا هنوز وقت آن نرسیده است که به شرایط حاکم بر جامعه در دهه‌های قبل از انقلاب برگردیم و راه و رسم برگزیده امام را در معرفی اسلام ناب محمدی و شیوه‌های تبلیغی شهید مطهری و شهید بهشتی را در پرورش نسلی انقلابی و متعهد و جهادگر و منش و آئین و مرام آموزشی امام صدر را در لبنان آن روز در خلق قومی مجاهد و نستوه و مسلمان و روشن‌بین و... مرور کنیم و از همه آن‌ها چراغی برای روشن کردن راه تربیت و دنیای آینده فرزندان این مرز و بوم فراهم آوریم؟

آزادی و نشاط و زیبائی، سه عنصری هستند که روح و روان و جسم جوان را به خود می کشانند. هر فرد و هر فکر و هر فرهنگ و هر حکومتی، که این عناصر را برای جوانان فراهم سازد، آنان را در حیطه اقتدار خود خواهد دید. اسلامی که امام خمینی و یارانش و امام صدر و همراهانش در دهه‌های چهل و پنجاه مروج و سردمدار آن بودند، مشحون و مملو بود از زیبائی و شادی‌زائی و نشاط آفرینی و آزادی و آزادگی. پر واضح است که منظور از نشاط و شادمانی، عیش و طرب‌های مهوع، که جز مردابی برای روح و جز سرابی برای جسم نیست نمی‌باشد. شادی و نشاطی که جوان عازم میدان شهادت را دربر می گیرد، در کدام مکتب غیر دینی سراغ می توان گرفت؟ آن آزادی و آزادگی که از عبودیت ذات حق نشأت می گیرد، در کجای دیگر یافت می‌شود؟ کدام زیبائی را می توان همسنگ جلوه‌های منبعث از ذات مطلق و هستی‌بخش فیاض دید؟

اسلام امام و دینی که کارمایه انقلاب اسلامی بود نه تنها افیون توده‌ها نبود، بلکه عامل حرکت و نوید بخش آزادی و پیام آور نشاط و خالق زیبائی‌ها بود. و مگر جز با همین فرهنگ و مکتب می‌شد ملتی را در آن زمان و در آن شرایط، این چنین یکپارچه و آن‌چنان مصمم و انقلابی، به‌سوی آزادی و رهائی از یوغ استبداد داخلی و استیلای خارجی راهبری کرد؟

در این‌جا لازم می‌بینم کمی به توضیح و تبیین بیشتر چند مطلب بپردازم تا تفاوت دیدگاه‌هائی که در آن روزگار برای نسل جوان ابراز می‌شد، با شرایط حاکم بر بخش بزرگی از جامعه جوان و فرهنگی کشور در این روزگار، روشن‌تر گردد.

آگاهی، آزادی و آفرینندگی

انسان، آن طور که فترت الهی و سرشت طبیعی او حکم می کند، باید خود را مبتنی بر تعالیم مشترك همه ادیان آسمانی، در -به قول شریعتی -سه بُعد آگاهی، آزادی و آفرینندگی، به کمال برساند. بدیهی است که تعالی هریك از این سه بعد، در فضای استبدادزده آلوده به وهم و جهل و خشم، امکان پذیر نمی گردد. انسان آگاه و آزاد و آفریننده از زور و زر و تزویر روی می گرداند.

•

آگاهی

در حالی که در قرآن کریم متجاوز از ششصد بار به علم و آگاهی توصیه شده است، اما در بیان راه و هدف از تحصیل علم، به هیچ قید و حد و مرزی جز خیر و صلاح انسان‌ها در این جهان و سعادت ابدی در آن جهان، بر نمی‌خوریم. نکته در خور توجه این است که، توصیه قرآن به فراگیری علم، به علوم -به اصطلاح -دینی ختم نمی گردد و گرنه پیامبر گرامی(ص) اسلام، سفر حتی به چین را برای تحصیل علم توصیه نمی کرد، چرا که حوزه علمیه‌ای در آن روزگار در چین وجود نداشت. در بسیاری از روایات وارده از اهل بیت(ع)، تحصیل علم اگر به قصد خدمت

به انسان‌ها و خیر و صلاح بشر باشد، علاوه بر سعادت و برکتی که نصیب فرد می کند، عبادت پروردگار نیز به حساب آمده است. از همین جا معلوم می شود که عبادت به نماز و روزه منحصر نمی گردد.

تلاش برای وصول به آزادی و رهائی از یوغ بندگی غیر خدا، نیز در زمره عبادات بوده و جهاد در راه خدا محسوب می شود. بندگی خدا، که عین آزادگی است، خروج از ظلمات جهل و ستم و پلیدی‌ها و روی آوردن به نور علم و دانش و عدل و بی‌نیازی و زیبائی و کمالات مطلق است.

آزادی

در باب آزادی به نقل قولی از امام موسی صدر(۱۴) بسنده می کنم و فکر می کنم به اندازه کافی گویای منظور باشد: «... آزادی، برترین سازوکار فعال کردن همه توانائی‌ها و ظرفیتهای انسانی است. هیچ کس نمی تواند در جامعه محروم از آزادی خدمت کند، توانائی‌هایش را پویا سازد و موهبتهای الهی را بپروراند. آزادی یعنی به رسمیت شناختن کرامت انسان و خوش گمانی نسبت به انسان. حال آن که نبود آزادی، یعنی بدگمانی نسبت به انسان و کاستن از کرامت او. کسی می تواند آزادی را محدود کند که به فطرت انسانی کافر باشد. فطرتی که قرآن می فرماید: فطرة الله التی فطر الناس علیها. «فطرتی که، پیامبر باطنی و درونی انسان است...» و در جائی دیگر اضافه می کند: «صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی. آزادی بر خلاف آن چه می گویند، هرگز محدود شدنی و پایان‌یافتنی نیست. در حقیقت آزادی کامل، عین حق است. حقی است که، حدی بر آن نیست... آزادی حقیقی، دقیقاً رهائی از عوامل فشار خارجی و عوامل فشار داخلی است و به تعبیر امام علی(ع): «من ترك الشهوات كان حرا» یعنی، آزاده کسی است که شهوات را ترك کند. اگر بخواهیم آزادی را تعریف کنیم، باید بگوئیم که آزادی، رهائی از دیگران و رهائی از نفس است. اگر آزادی را اینگونه تفسیر کنیم، دیگر معتقد به حد و مرز

برای آزادی نخواهیم بود. آن آزادی که با آزادی دیگری اصطکاك داشته باشد، در حقیقت بندگی نفس خویش و شهوت‌طلبی است. آزادی، جهاد است. همان جهاد اکبری که مورد نظر پیامبر گرامی بود. جهاد با خویشتن خویش، برای رهائی از شهوات در مقابل آن چه، جهاد اصغر که جهاد با بیگانگان است...آزادی والاترین شیوه برای شکوفا کردن قابلیتها، ظرفیتها و استعدادهای جامعه است.»

آیا چنین نگرش و باوری به این اصل اساسی و زیر بنائی - آزادی - در جامعه امروز ما وجود دارد؟

آفرینندگی

آفرینندگی، که از صفات باری است و در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است، در هنر به معنای عام آن تجلی می‌یابد. هر تولید هنری، که تجلی روح آفریدگاری انسان است، نمی‌تواند از زیبائی بی‌بهره باشد. طنین جان و جلوه کمال و جوهر جمال ازلی در هنر و آفرینش هنری نهفته است. همین آثار هنری است که حضور دائمی خداوندرا به جان و دل انسان سرازیر می کند.

بدیهی است تجلی روح آفرینندگی انسان، منحصر به خلق آن چیزهائی نیست که امروزه از آن به آثار هنری یاد می کنیم. خلق یك تابلوی زیبا، ایجاد یك کالای نفیس و دلاویز، تصنیف یك سمفونی با شکوه و یا یك سروده دل انگیز و نیز بنیاد یك بنای مسحور کننده و یك اثر هوش‌ربا و نظائر آن، تماماً جلوه‌هائی از روح زیبای خلاقیت انسان است، چرا که توانائی مدیریت جامعه و یافتن راهکارهای مبارزه با جهل و ستم و تبعیض و فقر و عقب‌ماندگی نیز، روی دیگر سکه آفریدگاری انسان اهورائی است.

اصول تربیتی تمامی ادیان آسمانی، مبتنی بر راهکارهائی است که حرکت انسان را بر روی سه بُعد آگاهی، آزادی و آفرینندگی سامان می‌بخشد. بدیهی است که هر کدام از این سه بُعد، بدون تحقق دو بُعد دیگر، ره به کمال نمی‌برد. چگونه

می توان بدون آزادی، به آگاهی دست یافت و یا به خلق و ایجاد و انشا پرداخت؟ و نیز مگر پروراندن قدرت خلاقیت و پویائی هنر، در فضای جهل و جور و استبداد ممکن است؟

پر واضح است که آزادی، آن طور که در بالا گفته شد، شرط لازم و زیر بنای اساسی همه حرکات انسان برای رسیدن به این ویژگی های خدائی است.

ایمان به خدای خالق زیبائی ها و شهادت به وحدانیت ذات لایزالی و نیز باور داشتن اصول و ملتزم بودن به مبانی شریعت، در صورتی نزد خداوند پذیرفته است که، از روی آگاهی و آزادی کامل و استدلال عقلی و یقین قلبی صورت گرفته باشد. اسلام شناسنامه‌ای، نه باعث کمال فردی می گردد و نه دارای تبعات و آثار مثبت اجتماعی خواهد بود.

به رسمیت شناختن و بها دادن به سه خوی غریزی جوانان، که در بالا بدان اشاره کردم، باید مبنای برنامه‌های تربیتی و آموزشی قرار گیرد. از این‌رو است که طرح موضوعات عرفانی، در کنار مباحث راجع به برابری و آزادی به منزله مقولاتی معنابخش به زندگی و خواسته‌های همیشگی بشر، ضرورتی اجتناب‌پذیر داشته و قرار دادن مذهب به عنوان عامل واقعی تأمین کننده برابری و آزادی، جایگاه خود را در دل جوان باز خواهد کرد.

اسلام سنتی، اسلام التقاطی و اسلام ناب

در فصل چه باید کرد در کتابی که پیش روی خوانند هست آورده ام که «غالب سنت گرایان و پیروان پیر و جوان اسلام سنتی، در حالتی زیست می کنند که مهمترین ویژگی آن، تأثیرگذاری پر قدرت و پر صلابت سنت‌های کهن، بر تمامی عرصه‌های اجتماعی و عینی و ذهنی است. و این، دقیقاً همان چیزی است که، جوان آشنا با دنیای جدید و برخوردار از امکان ارتباط با جهان مدرن، از آن گریزان می‌باشد.

تا زمانی که نتوانیم جنبه‌هائی از عرفان و برابری و آزادی را، در قالب هنرهای روح نواز در آورده و روح مذهب را در آن دمیده و به مدد علم و فلسفه و دانش جدید، به تبیین آن بپردازیم، نباید در این دور و زمانه از عدم گرایش تعهدساز جوانان به دین و آرمان‌های انسان‌ساز آن شکوه سر دهیم. جوان امروز ـ همان‌طور که کراراً گفته‌ام ـ اگر سه مقوله نشاط و آزادی و زیبائی را در مذهب بیابد، بدون تردید به آن خواهد گروید و به تکامل جسمی و روحی خویش با حرکت بر روی سه بُعد آگاهی و آزادی و آفرینندگی، خواهد پرداخت. به چنین جوانی اگر گفته شود که عبادت خدای بزرگ و پرستش او در همین حرکت کمال گرایانه نهفته است وذکر و یاد او، آرامش دل و صفای باطن و روشنائی راه زندگی را سبب خواهد شد، هرگز از آن روی بر نخواهد تافت.»

نهال همین باور اگر در دوران نونهالی و در اوان جوانی در دل انسان کاشته شود، کامیابی بیشتر و موفقیت پردامنه‌تر او را هم در این جهان و هم سعادت او را در آن جهان، باعث خواهد گشت.

روزی امام خمینی در حضور جمعی از جوانان، نزدیك به این مضمون می‌گفت: «تا نیروی جوانی در شما وجود دارد از عبادت حق غافل نگردید. روی آوردن به عبادت را، به دوران پیری وا نگذارید زیرا که در آن صورت، با کاسته شدن از نیرو و نشاط و حال جوانی، به آن شور و سرور و صفای دل و آرامش روح و لطافت روان که در جوانی میسر است نخواهید رسید.»

واضح است که عنایت و اشاره امام، به همان سه خصلت نشاط و آزادی و زیبائی است که در بالا از آن‌ها به‌عنوان خواسته‌های طبیعی و غریزی جوانان یاد کردم. با این اوصاف چگونه انتظار داریم با روش‌های ارعاب و خشونت و تحقیر، در دل جوان «ناز» (نشاط، آزادی، زیبائی) طلب اثر گذارده و راه منکرات را به روی او مسدود سازیم؟ با هجوم‌های دستجمعی معدودی افراد «ارزشی» مجهز به چوب و چماق و درفش به فروشگاه‌ها و رستوران‌ها و پارك‌ها و ضرب و شتم جوانان و ایجاد

راهبندان با اقامه نماز جماعت در معابر عمومی و چهارراهها، به کدام یك از این غرایز پاسخ داده و چند جوان را تا کنون به راه راست هدایت کرده‌ایم؟

به قول مرحوم مطهری که «...در امر به معروف و نهی از منکر، قطعاً باید حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود...» در کجا به این نکته اساسی توجه شده است؟

آیا اثرات زیانبار روحی و اجتماعی چنین اعمالی را، تا کنون محاسبه کرده‌ایم؟ آیا از نتایج بازتاب خبری چنین حرکاتی، در اذهان جهانیان و مسلمانان ایرانی مقیم خارج، به ویژه دختران و پسران جوان، با خبریم؟

آیا می‌دانیم که نتایج این روش‌های ارشادی برای جوانان مسلمان مقیم خارج، که پیوسته در معرض هجوم تبلیغات رسانه‌ای صهیونیستها قرار دارند، جز سرافکندگی و شرمساری در مقابل مخالفین و معاندین چیز دیگری نبوده و چگونه و با کدام منطق می توانند از حکومت و اقتدار آن و سر انجام از نظام اسلامی حمایت کنند، بدون آن که به حمایت از خشونت و تروریسم متهم گردند؟ و آیا سرانجام چاره‌ای جز این دارند که برای حفظ آبرو و شغل و...خود به تبری از این اعمال و بیزاری از این حرکات روی آورند؟ و اگر جز این کنند برخورد دوستان اروپائی و هم‌دوره‌های دانشگاهی و کارفرماها و صاحب خانه‌ها و...با آنان چگونه خواهد بود؟

آیا می توانیم تصور کنیم هنگامی که وزیر کشور فلان دولت اروپائی اعلام می‌دارد: «...من نمی گویم مسلمانان صد درصد تروریست هستند ولی می‌دانم که تروریست‌های دستگیر شده صد در صد مسلمانند...» چه تأثیری در روحیه شهروندان آن وزیر در برخورد با جوانان مسلمان می گذارد؟ حال اگر پخش یك چنین اظهار نظری همزمان شد با گزارش‌های خبری از این تهاجمات خیابانی و برخورد خشونت بار و توهین آمیز و چه بسا ضرب و شتم دختران و پسران جوان، تردیدی نباید داشت که اصلاح اثر تخریبی حاصله در دل و روح این جوان مسلمان کار آسانی نخواهد بود. من خود بارها شاهد بوده ام، هرزمانی که گزارش

دستگیری‌های فله‌ای دختران و پسران و جوانان، به جرم شل حجابی و بدپوشی و...و بازداشت‌ها و مجازات‌های روحی و جسمی و مالی آنان ـ همراه با بزرگنمائی‌های رسانه‌ای ـ در روزنامه‌ها و مجلات و تلویزیون‌های اروپائی و آمریکائی انعکاس یافته، تا مدت‌ها آثار نامطلوب روحی و انفعالات روانی بر جای گذاشته است. کم نبوده است مواردی که این امیدهای جوان و این آینده سازان، از گذراندن ایام تعطیلات در نزد اقوام و بستگان خود منصرف شده و از بیم برخوردهای نامناسب و توهین‌آمیز، از سفر به ایران خودداری کرده‌اند. لطمات و تبعات روحی و عاطفی و نیز بیگانگی روزافزون آنان با دین و زبان و فرهنگ و رسوم زادگاهشان، نیاز به توصیف ندارد.

به هر حال، بر بزرگان و علمای فرهیخته و زمان‌شناس فرض است که تفاوت‌های اسلامی را که امام معرفی می‌کرد با آن‌چه که به اسلام ارتجاعی و طالبانی معروف است دوباره و سه‌باره و چندباره برای جوانان روشن سازند.

در باب چاره‌جوئی برای حل مشکل در فصل چه باید کرد آورده‌ام:

«به صراحت باید گفت آن نگرش دینی که با هنر به معنای عام آن ـ از شعر و موسیقی و تئاتر گرفته تا نقاشی و مجسمه‌سازی و... ـ مخالف است، آن برداشت از شریعت اسلامی که با هر چیز زیبا و پر نشاط سر ناسازگاری دارد، آن ذائقه فقهی که شور و حال و نشاط و طراوت جوانی را ولنگاری و بی‌بندوباری و سبکسری و عشرت‌زدگی می‌انگارد، راه جوانان را در این عصر و زمانه بر پرستش خدای صاحب کمالات مطلق و خالق زیبائی‌ها مسدود می‌سازد. آن تفکر دینی، که به اسلام سنتی ـ یا به تعبیر رساتر ارتجاعی ـ معروف است و در فکر و عمل از جمله، حضور بانوان را در صحنه‌های اجتماعی بر نمی‌تابد و بدین‌وسیله راه رشد و کمال را بر روی نیمی از افراد جامعه می‌بندد، اسلامی نیست که در دهه‌های چهل و پنجاه علی‌رغم سیطره کامل فرهنگ ضددینی و شهوت‌پرستی و عشرت‌طلبی، موج عظیم جوانان را به سوی خود کشاند و تومار دو هزار و پانصد ساله پادشاهی را درهم

پیچیدو انقلاب اسلامی را آفرید و بدیهی است، راه و روشی نیز نخواهد بود که در این دوران، جامعه جوان ما را بر روی صراط مستقیمی که امام و شاگردانش مروج و مبلغ آن بودند، به حرکت آورد. این منش و بینش دینی، مرامی نیست که بتواند در دنیای جدید قد برافرازد و تشنگان عدل و آزادی و عرفان و برابری را به سوی خود بکشاند و سیراب کند.

طنین پرخروش امام علیه این جریان دیرپای فکری، هنوز در گوش‌های ما و در پرده‌های زمان مرتعش است: «... ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را بشکنیم و به سر چشمه زلال اسلام ناب محمدی برسیم و امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانیان آن گردم...» (۱۵)

پایبندی و ترویج چنان نگرشی برچنین مکتبی ـ متعلق به اعصار و قرون گذشته ـ در این عصر و زمانه، به همان اندازه فاقد منطق عقل و خرد است که، دل بستن به آئینی که از امتزاج فلان مکتب اقتصادی و بهمان مرام اجتماعی با اخلاق اسلامی شکل می‌گیرد و به اسلام التقاطی مشهور است؛ همان مکتبی که در غوغای تلاش‌های پر امید فرهنگی و پر نشاط روشنفکران حوزه و دانشگاه در دوران شکل گیری و حتی در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی، کوشید تا اثبات کند که اقتصاد اسلامی چیزی از سوسیالیسم لنین و استالین کم نداشته و مدینه فاضله نبوی، همان جامعه بی‌طبقه مارکس و انگلس است. و غریب حکایتی است که این اسلام ناب حتی در زمان امام و در پایگاههای علمی آن مهجور بود؛ آن جا که خطاب به حوزه‌های علمیه می‌گوید: «... مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد...»(۱۶)

در برخی از نامه‌ها و سخنان امام خمینی در روزهای پسین عمر بابرکتش به این موضوعات برمی‌خوریم. افسوس که دست تقدیر نگذاشت برنامه‌های ایشان

برای کندن ریشه‌های چنین تفکراتی که در محافل با نفوذ سنتی و نیز برخی مجامع شبه روشنفکری جامعه ما ریشه دوانده است، با صلابت اراده و دست پر توان خود ایشان به مورد اجرا گذارده شود.

الگوهای شخصیتی

تردیدی نباید داشت که منش و خوی و شیوه تفکر و کیفیت زندگی و میزان موفقیت بزرگان دین و اجتماع، به‌عنوان الگوهای تربیتی، نقش بزرگی در زندگی واندیشه و روش برخورد فردی و اجتماعی جوانان، بازی می کند.

آموزش‌ها و توصیه‌های بزرگان، زمانی در دل و روح جوان اثر می گذارد که:

اولاً عمل و سوابق گوینده، مصداق کامل آن‌ها باشد. به بیان دیگر در کردار و گفتار او تناقض وجود نداشته باشد.

ثانیاً اظهارات گوینده، از مبانی مسلم علمی و منطق و شعور بالای جوانان این روزگار به دور نباشد.

بیش از سی سال از شکوه‌های شهید مطهری از نوع و کیفیت اظهارات پاره‌ای از اهالی منبر و وعظ می گذرد. درد آن شهید والامقام از سخنان سخیف و تحریف شده و عاری از منطق وشعور کسانی است که در کسوت مروج و مبلغ دینی قرار دارند. به عنوان نمونه به فرازهای زیر توجه کنید:

«...بعضی از ملتها فرازهای تاریخی دارند مملو از حماسه، افتخار، آموزندگی، زیبائی، عظمت، الهام‌بخشی... ـ ولی با تحریف ـ به جای آن که الهام‌بخش عظمت و حماسه و محرك روح سلحشوری باشد، الهام‌بخش زبونی و بدبختی و تسلیم در مقابل حوادث می گردد...

...واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است... که تمام عظمتها و زیبائی‌هایش فراموش شده، حماسه و شور و افتخاراتش محو شده و به جای آن زبونی و ضعف و جهالت و نادانی آمده است....»(۱۷)

«...جامعه‌ای که تاریخی مانند تاریخ حسین بن علی دارد مملو از افتخار و حماسه و عظمت و زیبائی و آموزندگی و الهام بخشی، ولی آنرا پر می کند از افسانه‌های احمقانه «روضة الشهدا»ئی و «اسرار الشهدا»ئی، حقاً چنین جامعه‌ای سفیه است نه رشید...»(۱۸)

«... در نقل و باز گو کردن حادثه عاشورا، هزاران تحریف وارد کرده‌ایم. هم تحریف‌های لفظی، یعنی شکلی و ظاهری که راجع به اصل قضایا، راجع به مقدمات قضایا، راجع به متن مطلب و راجع به حواشی مطلب...

...اگر بخواهیم روضه‌های دروغی را که می خوانند جمع آوری کنیم شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود...»

...ریشه‌های این انحرافات کجاست؟ باید دنبال دشمن در جائی خیالی بگردیم؟ نه! «...آب از سرچشمه گل آلود است... مرکز روضه‌های دروغ، کربلا و نجف و ایران یعنی همین مراکز تشیع است...»(۱۹)

«... کتاب معروفی است بنام «روضة الشهدا» که نویسنده آن ملا حسن کاشفی است... حدود پانصد سال پیش - این کتاب را تنظیم کرده است - این نویسنده، مرد بوقلمون صفتی بوده است... من نمی دانم این بی انصاف چه کرده است. وقتی این کتاب را خواندم دیدم حتی اسمها جعلی است! یعنی در اصحاب امام اسم‌هائی را ذکر می کند که اصلاً وجود نداشته اند، در میان دشمن اسم‌هائی را می گوید که همه جعلی است. داستانها را به شکل افسانه در آورده است.»

بعدها شروع کردند روی منابر از روی این کتاب خواندن و اسم آن را گذاردند: «روضه خوانی»...

...در زمان حضرت صادق و امام حسن عسگری اصلاً روضه‌خوانی رایج

نبوده. روضه‌خوانی، یعنی خواندن کتاب روضةالشهدا، یعنی خواندن همان کتاب دروغ. (۲۰)...

...در شصت، هفتاد سال پیش ـ شخصی مثل ـ مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد، تمام حرفهای روضةالشهدا را به اضافه چیزهای دیگری پیدا کرد و همه را یکجا جمع کرد و کتابی نوشت بنام «اسرار الشهاده»، واقعاً مطالب این کتاب انسان را وادار می کند که به ـ حال ـ اسلام بگرید. (۲۱)

«...مثلاً برای شجاعت حضرت ابوالفضل نوشته‌اند که او در جنگ صفین (که اصلاً شرکت حضرت هم معلوم نیست، اگر هم شرکت کرده یك بچه پانزده ساله بوده) مردی را به هوا انداخت، دیگری را انداخت، نفر بعدی را، تا هشتاد نفر، نفر هشتادم را که انداخت هنوز نفر اول به زمین نیامده بود. بعد اولی که آمد دو نیمش کرد، دومی که رسید همین‌طور دو نیمش کرد، سومی نیز همچنین تا نفر آخر! ...»(۲۲)

«یکی از حاضرین واقعه ـ عاشورا ـ شخص امام زین‌العابدین است که همه قضایا را نقل کرده‌اند.»...

...متأسفانه حاجی نوری یك داستان جعلی و تحریفی درباره امام زین‌العابدین نقل می کند:

می گوید در روز عاشورا وقتی که برای اباعبدالله یاوری نماند، حضرت برای خداحافظی به خیمه امام زین‌العابدین رفتند. حضرت امام زین‌العابدین فرمود: پدرجان، کار شما و این مردم به کجا کشید؟ (یعنی تا آن وقت امام زین‌العابدین بی‌خبر بوده است). فرمود: پسر جان به جنگ کشید، امام زین‌العابدین فرمود حبیب ابن مظاهر چطور شد؟ فرمود: قُتِلَ، زهیربن القیس چطور شد؟: قُتِلَ، بریربن خضیر چطور شد؟: قُتِلَ. هر کس از اصحاب را که اسم برد، فرمود کشته شد. بعد بنی‌هاشم را پرسید، قاسم بن الحسن چطور شد؟ کشته شد. برادرم علی

اکبر چطور شد؟: قُتِل. عمویم ابوالفضل چه شد؟: قُتِل. این جعل است، دروغ است. امام زین‌العابدین که العیاذبالله آنقدر مریض و بیهوش نبوده که نفهمد چه گذشته است. تاریخ می‌نویسد حتی در همان حال امام حرکت کرد و فرمود عمّه! عصای مرا با یك شمشیر بیاور.»(۲۳)

«...بدون شك در این جا وظیفه‌ای هست که باید با این تحریفات مبارزه کرد، بلکه به تعبیر بهتر، اگر بخواهیم از خودمان ستایش کنیم و تعبیر احترام‌آمیزی درباره خودمان به کار ببریم، باید بگوئیم که نسل ما رسالتی برای مبارزه با این تحریفات دارد...»(۲۴)

«...در امر به معروف و نهی از منکر، قطعاً باید حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود...»(۲۵)

این عزاداری‌ها را «... گاهی می گوئیم برای تسلی خاطر حضرت زهرا است. چون ایشان در بهشت همیشه بیتابی می کنند و هزار و چهارصد سال است آرام ندارند، با گریه‌های ما ایشان آرامش پیدا می کنند.

پس آن را یك خدمت خصوصی به حضرت زهرا تلقی می کنیم.»(۲۶)

«...اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می گفت برای من عزاداری کنید، می گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می گفت بخوانید: «نوجوان اکبر من» یا می گفت بگوئید: «زینب مضطرم الوداع الوداع» چیزهائی که من (یعنی امام حسین) در عمرم هرگز به این جور شعارهای پست و کثیف و ذلت‌آور تن ندادم و یك کلمه از این حرف‌ها نگفتم؟! اگر حسین بن علی بود می گفت اگر می‌خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد...»(۲۷)

یك بار دیگر این فراز دردناك و سوگمندانه این استاد بزرگ را مرور کنیم:

«...این جور تبلیغ دین کردن یعنی...فراراندن و بیزار کردن مردم از دین، برای مخالف تراشی، برای دشمن تراشی چیزی از این بالا تر نیست...»(۲۸)

«به خدا قسم اگر انسان از دیده خون ببارد کم است. چرا باید کارنامه ما ملت در امر به معروف و نهی از منکر اینقدر پست و پائین باشد؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ یعنی همدردی، همبستگی، همکاری، همگامی...(۲۹)

این فریادهای دردناك و این هشدارهای بیدارگر آن فرهیخته شهید، چنان که گفته شد، به روزگارانی متعلق است که شعاع بُرد و تعداد مخاطبان آن مطالب بسیار محدود بوده است.

حال بعد از گذشت یك ربع قرن، دوباره شاهد بیاناتی از آن دست هستیم، با این تفاوت که این بار از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی، پهنه گیتی را در می‌نوردد.

به نمونه‌هائی از افاضاتی که در همین چند ماه اخیر از بعضی بزرگان دین وصاحب منصبان نامدار، در تریبون‌های مهم شنیده‌ام و یا خوانده‌ام توجه کنید:

■ *خداوند هشتاد هزار تن از ملائکه خود را مأمور کرده تا روزانه با مشك‌های خود از آب دریاها بر داشته و بر روی خورشید بریزند تا امکان حیات برای بشر در روی زمین فراهم گردد. وگرنه حرارت خورشید همه چیز را ذوب می کند.*

■ *هر روز از ایام هفته متعلق به یك جماعت است. روز چهار شنبه ویژه دوزخیان است و للذا اگر کسی روز چهار شنبه ناخن‌های خود را بگیرد تا آخر همان هفته خواهد مرد. روز جمعه روز ناخن گرفتن است.*

■ *این که در شرع مقدس نگاه به عورت همسر بر شوهر نهی شده، به این دلیل است که بچه در رحم مادر کور گشته و نا بینا به دنیا خواهد آمد.*

■ *این که توصیه شده نماز را اول وقت بخوانید به این دلیل است که هر وقت متوجه شدی این فریضه ات را به جای آورده‌ای خوشحال شده و چاق خواهی شد. (البته ممکن است برخی با عنایت به این دستورالعمل به فکر لاغر کردن خود*

با آسان‌ترین روش بر آیند)

■ *بشر فقط می‌تواند به یك نهم از علم دسترسی پیدا کند، یك هشتم! باقیمانده را حضرت صاحب با ظهور خود در دسترس بشر قرار خواهند داد.*

■ *عمر بشر را خداوند صد هزار سال قرار داده است. از این مدت، بیست هزار سال آن در غیبت امام عصر و هشتاد هزار سال بقیه، در لوای حکومت ایشان به سر خواهد آمد.*

■ *بیش از نود درصد دانشگاهیان ما بی‌دین بوده و نماز نمی‌خوانند.*

■ *علت فساد و بی‌بند و باری جوانان ما این است که کلاس‌های دروس دانشگاهی مختلط است. (معنای این ادعا جز این نیست که، تا یك سال قبل که این جوانان هنوز وارد دانشگاه نشده بودند، از تربیت دینی و فرهنگ دینی قابل قبولی برخوردار بودند و لذا از غربال گزینش عبور کردند. همین که وارد کلاس‌های مختلط دانشگاه شدند، اثرات تربیتی از بین رفت و به بی‌بند و باری و فساد روی آوردند. اگر این ادعا صحیح باشد ـ که خوشبختانه این چنین نیست ـ یا باید در روش تربیتی کم اثر و بی‌دوام تجدیدنظر کرد و یا در شیوه گزینش که عبور از آن با کمی ریاکاری و زرنگی ممکن می‌گردد، تغییراتی داد.*

در همین زمینه دریغم می‌آید خاطره‌ای را از امام راحل نا گفته بگذارم. در سال تحصیلی ۱۳۶۱ یا ۶۲، روزی استاد حجت الاسلام دکتر شیخ‌الاسلامی که ریاست وقت دانشگاه الهیات را بر عهده داشت وارد کلاس می‌شود و می‌بیند در وسط کلاس پرده کشیده‌و دانشجویان دختر و پسر را از هم جدا کرده‌اند. ایشان به این امر اعتراض می‌کند. در پاسخ گفته می‌شود، این دستور العمل انجمن اسلامی می‌باشد. استاد می‌گوید یا پرده را جمع می‌کنید و یا من از درس دادن امتناع می‌کنم. جوان نماینده انجمن اسلامی در کلاس مقاومت می‌کند. آقای دکتر شیخ‌الاسلامی از کلاس بیرون آمده‌و با دفتر امام تماس می‌گیرد. در آن زمان خواهر من دانشجوی یکی از درس‌های ایشان بود. آقای دکتر ماجرا را برای خواهرم شرح داده‌و از امام

کسب تکلیف می کند. امام قریب به این مضمون می گویند: «...به این بازی‌ها خاتمه دهید و با کسانی که مقدس تر از حضرت امیر ظاهر می‌شوند، به دیده شك و تردید بنگرید. مگر قرار است دختر و پسر سر کلاس استاد چه کنند که باید از دید یکدیگر دور باشند؟ این جوانان کسانی هستند که دو سه سال دیگر باید وارد صحنه‌های مدیریت اجتماعی شوند. این عمل جز توهین و بی اعتنائی به شخصیت آنان معنائی دیگر ندارد. کسانی که چنین اندیشه‌هائی در سر دارند یا خود مریض و ضعیف‌النفس هستند و یا مأمور شیاطین دیگر.

خاطره‌ای دیگر در همین ارتباط از امام به یادم آمد که بی‌مناسبت با بحث من نیست. شبی در حضور ایشان بودیم و تلویزیون قسمتی از یك سریال ایرانی را پخش می کرد. از دفتر آمدند و پیغام یکی از بزرگان حوزه قم را آوردند که: «...همین فیلمی که الآن دارد پخش می‌شود، من پیر مرد را تحریك می کند چه رسد به جوانان را...» امام در پاسخ می گویند: «به ایشان بگوئید: شما ضعف نفس دارید و اول باید خودتان را اصلاح و منزه کنید. من در این فیلم، صحنه نا مناسبی نمی‌بینم.»

حال برویم سراغ چند افاضه دیگر:

■ *وقتی مصدق با ترفند، شیخ فضل‌الله نوری! و آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی را به حاشیه راند، در نتیجه این نهضت (ملی شدن صنعت نفت) شکست خورد.*

■ *در برنامه چهارم مصوب مجلس ششم که قرار بر پیروی از چشم انداز بیست ساله بود، روح آمریکائی حاکم بود. (و لابد رئیس جمهور و نمایندگان آن مجلس و اعضای شورای نگهبان بنا به درخواست آمریکا، از منشور مصوب رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام سرپیچی کرده بودند).*

به خاطر حفظ حرمت تریبونی که این سخنان از آن جا بیان شده است و نیز حفظ شأن مقام و جایگاه گوینده ـ نه شخص او ـ از ذکر مآخذ درمی گذرم. مطمئن هستم خوانندگان این سطور، خود نیز نظیر این افاضات را بسیار شنیده‌اند. چند نکته حکمت آموز! را هم از کتاب پر تیراژی که اخیراً در قم چاپ شده است،

به‌عنوان چاشنی این نوشتار ضمیمه می کنم. حفظ عفت کلام، کار انتخاب این مطالب را ـ علیرغم نقطه‌چینی در بعضی موارد ـ از یك کتاب ۱۴۸ صفحه‌ای کمی مشکل کرده است. (۳۰)

■ «...خداوند عز و جل شهوت را ده جزء خلق کرد؛ نه جزء در مردان و یك جزء در زنان. ولی برای بنی‌هاشم و همسرانشان و شیعیان ایشان و بنی‌امیه و پیروان آن‌ها، نه جزء را در زنان و یك جزء را در مردان قرار داد...» ...سادات و مؤمنین و شیعیان علی ابن ابیطالب(ع) در نیروی جنسی قوی‌ترند. اما اهل تسنن و دیگران ضعیف‌تر و زنانشان قوی‌تر هستند...

■ «...یکی از مهم‌ترین عوامل بارآمدن افراد بزهکار و خلافکار در جامعه، این است که پدر و مادر آنها در زندگی زناشوئی از همدیگر لذت نبرده و ارضاء نشده‌اند...»

■ «...بازی کردن با سینه زن، حدود ۱۰ الی ۱۵ دقیقه، باعث می‌شود تا...زن زودتر خارج گردد و زن حامله شود. همچنین سبب می‌شود که درد ناحیه شانه‌ها، زیر گلو، پهلوها، شکم، ...بهبود یابد و از بیماری تیروئید پیشگیری نماید...»

■ امام صادق (ع) فرمود: «چیزی نیست که ملائکه را حاضر کند، مگر آن که مرد با حرص و ولع با همسر خویش بازی و...نماید، یعنی در این وقت است که ملائکه حضور پیدا می کنند...»

■ «...رسول خدا(ص) از مردی سؤال کرد: آیا صبح روزه بودی؟ گفت: نه. پرسید: آیا فقیری را اطعام کردی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس بر گرد با همسرت نزدیکی کن که برای او مثل صدقه دادن است.»

■ «...هرگاه کسی را دردی در بدن به هم رسید!...با همسر خویش جماع کند تا درد تسکین یابد...»

■ «بوسیدن لب‌ها باعث می‌شود که بوی بد دهان زن و مرد از بین برود و چین و چروك صورت زائل شود... (با این روش آسان، دیگر ضرورتی برای جراحی

پلاستیک و لیفتینگ صورت وجود ندارد). بوسیدن و جویدن زیر گلو با لب ها ـ نه با دندان ـ برای غده تیروئید مفید است و از بیماری گواتر جلوگیری می کند. این عمل باید به مدت هفت الی ده دقیقه ادامه یابد...»

و سرانجام این هم راه علاج «کیست رحم» و بهترین روش برای باردارشدن زنان عقیم و نازا:

■ *«...اگر از قسمت ناف تا... زن ماساژ داده شود، سبب تحریک رحم شده...و چنانچه زن دارای کیست» باشد، بهبودی حاصل می شود و چنانچه زنی عقیم باشد، تحریک کردن این قسمت سبب زایش می شود. این عمل باید به مدت ده دقیقه ادامه یابد.*

فکر می کنم همین نمونه‌ها ـ که از مصادیق بارز توهین به فرهنگ و ذکاوت جوانان و مؤثر در عاطفه و اندیشه دینی آنان است ـ برای رساندن مقصود کافی باشند.

نکته تأسف‌بار این جاست که این سنخ مطالب، خصوصاً آن‌ها که از تریبون‌های رسمی و از زبان مقامات عالیرتبه دینی و حکومتی بیان می‌شود، بلافاصله بر روی سایت‌های اینترنتی قرار گرفته ودر پهنه گیتی منتشر می گردد. نکته دردناك تر این که به عده‌ای از دست‌اندر کاران رسانه‌ای برخورد کرده‌ام که می گویند، نباید به نقد و نفی این گونه مطالب پرداخت، زیرا که به هرحال جمعی از مردم به آن‌ها اعتقاد دارند و آن‌ها را مأخوذ از معصوم می‌پندارند، و این در حالی است که برخورد با این گونه عقاید سخیف واین نوع باورهای مردم را شهید مطهری از وظائف علمای دین می شمارد:

«...اولین وظیفه علما اینست که با نقاط ضعف مردم مبارزه کنند نه آنکه از آنها استفاده کنند.»(۳۱)

چندین قرن پیش که وسائل خبررسانی و سرعت انتشار خبر، از سرعت

حرکت چارپایان تجاوز نمی کرد، شاعر و نکته گوی بلندآوازه ایران، سعدی شیرازی (اوائل سده هفتم هجری) هشدار می‌دهد:

اگر صد ناپسند آید ز درویش رفیقانش یکی از صد ندانند
وگر یك بذله گوید پادشاهی از اقلیمی به اقلیمی رسانند

وقتی جوان دانشگاهی از بعضی بزرگان دین و علمای نامی و مسئولان رده بالای کشور، یك چنین اظهاراتی را می‌شنود، چگونه می تواند به رهنمودهای آنان دل خوش کند و به آینده خود تحت هدایت این گونه افراد امیدوار باشد؟ اگر این افاضات را با نوشته‌ها و مقالات و سخنرانی‌های شهید مطهری و شهید بهشتی و مرحوم آیت‌الله طالقانی و برجستگان دین و سیاست و اجتماع در گذشته و دیگر بزرگان و اندیشمندان و علمای فرهیخته و کم‌گوی عصر حاضر مقایسه کنید و به نتیجه گیری روی آورید، آن وقت تعجب نخواهید کرد که جایگاه اغلب روحانیان در اذهان جوانان این روزگار، شأن لازم و احترام در خور خود را ندارد.

حال این مطالب و مواضع را مقایسه کنید با دیدگاههای امام خمینی و امام صدر و شهید مطهری.

با نگرش و منش امام خمینی، خلال سال‌های اقامت ایشان در نجف ـ که هر از چندی از اروپا عازم آنجا می‌شدم ـ و نیز در طول ده سال بعد از انقلاب آشنا شدم. به پاره‌ای از مبانی فکری و ذوقی و رفتاری ایشان نیز در برخی مصاحبه‌ها اشاراتی کرده‌ام.

از جمله در نوشتاری که به مناسبتی، در یکی از پایگاههای خبری منتشر شد آورده بودم:

«امام خمینی(ره) از ذوق و طبع لطیفی برخوردار بود. دیوان اشعار و لطیفه‌های فراوانی که نزدیکان ایشان از آن روح بلند به خاطر دارند، یکی و دو تا نیست. یك شب که به اتفاق خواهرم و تنی چند از نزدیکان در حضورشان بودیم،

تلویزیون میز گردی داشت و بحثی پیرامون مقوله هنر و سینما در جریان بود.

مجری برنامه که به قول آقای دعائی، از حسن یوسف بی‌بهره بود و در عوض از صوت داوودی نصیبی نداشت در باب زیباشناسی، داد سخن می‌داد.

یکی از حاضرین گفت: اصولاً کسی که از زیبایی بهره‌ای ندارد، نباید در تلویزیون از زیبایی و زیبایی‌شناسی سخن براند. حال اگر واقعاً مطلبی برای گفتن دارد، در رادیو مطرح کند.

در ادامه مرحوم حاج احمدآقا گفت: به نظرم می‌رسد که هم مدیران تلویزیون و هم بزرگمردان دولت، بی‌نصیبی از جمال را به عنوان یکی از ملاك‌ها و شاخصه‌های اصلی در انتخاب همکاران خود در نظر داشته و مسؤولان گزینش اصولاً خوش‌قیافه‌گی را امتیازی منفی به حساب می‌آورند.

یکی دیگر از حاضرین به امام گفت: گمان می‌کنم اگر خارجی‌ها برنامه‌های تلویزیون ما را ببینند، خیال می‌کنند در ایران، افراد خوش‌سیما و زیباروی وجود ندارد.

امام که تا این لحظه ساکت بودند گفتند: «من فکر می‌کنم، قوی‌ترین نهضتی که بعد از انقلاب در ایران پا گرفته است، نهضت ضد جمال است». لازم می‌بینم به این خاطره چند نکته را اضافه کنم:

۱ - اصولاً امام بسیار منظم و خوش‌پوش و همواره دارای ظاهری آراسته بود. همیشه از بهترین عطرها استفاده می‌کرد. در پیراستگی سر و وضع و اطوی لباس بسیار مقید بود. حتی در رنگ جوراب دقت می‌کرد. اگر قبای ایشان مثلاً خاکستری بود، حتماً جوراب سرمه‌ای و نه قهوه‌ای به پا می‌کرد. این رفتار ایشان بارها توجه مرا جلب کرده بود.

۲ - در یکی از سفرهایی که از اروپا به نجف رفتم، عطر فیجی را برای ایشان

برده بودم. احمد آقا به ایشان گفت، فلانی می گوید، این عطر جدید است و نام آن «فیجی» است، در جواب گفتند: «خیر، نام آن «فَیجی» به فتح فا و یا است یعنی دنباله دارد!» و زمانی که یکی از خانم‌ها گفته بود، آقا این عطر زنانه است گفته بودند، «نخیر شما خانم‌ها هرچه زیبا و لطیف است، به خود نسبت می‌دهید. خیر این طور نیست».

۳ ـ یك روز یکی از وزرای کابینه شهید رجایی به نظرم آقای پرورش
جمله‌ای به مناسبتی گفته بود، امام از بهترین عطرها استفاده می‌کند. عده‌ای
معترض شده بودند که چرا چنین «تهمتی» به امام می‌زند و چنین «نسبت ناروا
به ایشان می‌دهد. این اعتراض به حدی بالا گرفته بود که نامبرده به امام پیغام
که «من تحت فشار هستم، لطفاً به گونه‌ای که صلاح می‌دانید با ذکر
مطلبی مرا نجات دهید». امام هنگام نقل این مطلب با شوخ طبعی و
جمله معروف را تکرار کردند که «ظاهراً نهضت ضد جمال بسیا
ظواهر امر چنین برمی‌آید که این نهضت همچنان پا برجا بو
ناکرده تا انقلاب مهدی(ع) همچنان ادامه داشته باشد.

۴ ـ توصیه شریعت اسلامی به آراستگی و
چرا رعایت آن، امروزه در بعضی اذهان «ضد
پدرم می‌گفتند، توجه به ظاهر، حتی در انتخ
شرع است. مثلاً اگر در انتخاب امام ج
شرایط و ضوابط یکسان داشتند، آ
دارد، باید انتخاب کنیم. یا در انت
در قد و شمایل و چهره و چشم
باعث عقده روانی شده و قطعاً در قضاو

۵ـ باید دانست که خوبرویی و جمال و زیبایی، ثروتی است خدادادی که
زکات واجب آن، عفاف و پارسایی است البته نیازی به تذکر نمی‌بینم که اینها هرگز به
معنای نفی ارزش و اصالت سیرت زیبا نمی‌باشد. (۳۲)

مرحوم مطهری نیز به اهمیت هنر و زیبائی تا آن جا پیش می‌رود که می گوید:

«...قرآن نیمی از موفقیت خودش را از این راه دارد که از مقوله زیبائی است،
له هنر است...»(۳۳)

...اصلاً انقلاب حبشه چگونه رخ داد؟ غیر از قرآن و زیبائی قرآن
(۳

ود قیافه واعظ در میزان تأثیر سخن او مؤثر است...»(۳۵)

ام صدر را نسبت به رابطه دین با زیبائی و نشاط و آئین زندگی، در متن
تو کرد. این مطالب تذکراتی است که ایشان خطاب به این جانب در
و ششم دیماه یکهزار و سیصد و چهل، که فردای آن از لبنان عازم
د. (۳۶). در آن زمان، جوانی هفده و نیم ساله بودم که پس از اخذ
هم قم چهل و سه سال پیش ـ برای تحصیل در رشته شیمی،
ه لبنان رفتم و سه هفته ناظر و شاهد رفتار ایشان با جوانان و
اقامت هفده ساله در آلمان نیز حداقل هر سال یکبار سفری
ساختن و ایجاد جامعه پویای شیعی قرار می گرفتم:

بم

نبه‌ای است که تصور می‌رود، فردای آن ما را ترک

کرده و به سوی آلمان، یعنی کشوری که تا حد زیادی فعالیت در آن در سرنوشت تو مؤثر است، بشتابی. وضع فعلی ما را که مشاهده می کنی: شبی است و نیمه شب، همه در خواب برفتند و شب از نیمه گذشت، میزی است و چراغی، اجتماعی است و سیگار همایی!

تصور می کنی که این منظره، این صدا و این حالت، با گذشت امشب محو می‌شود؟ ابداً! خود این ضبط صوت بهترین سند و گویاترین شاهد برای ابدی بودن موجودات در این جهان است. صدای من را این ضبط صوت در خود ثبت می کند و به همراه تو، و در شبهای تو، و در روزهای تو، به گوش تو فرو می خواند. جهان ما ضبط صوت بزرگی است که صدای ما، و هر کلمه‌ای که از ما صادر می‌شود، را ثبت می کند. هر حالتی را که از ما به وقوع بپیوندد ضبط می کند، و هر عملی را که از ما صادر شود، در خود نگه می‌دارد. در قرآن به این آیه برمی خوریم: «و ما تکون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا»[1]. همه افعال و اقوال و حالات، در کتاب الهی، یعنی این ضبط صوت بزرگی که همه چیز را در خود ضبط می کند، مسجل و یادداشت می‌شود. همه چیز محفوظ می‌ماند تا روز حساب.

مقصود من از روز حساب نه تنها حساب قیامت است و جزای الهی! مقصود حساب زندگی نیز هست. تصور کنیم که دو نفر راهی را می‌پیمایند. اولی قدمی برمی‌دارد و قدمی می گذارد؛ گاهی می خوابد و گاهی بازمی گردد؛ گاهی چرت می‌زند و گاهی آرام می‌رود. دیگری ساعات خود را هدر نمی‌دهد و به سوی هدف خود می‌شتابد. بدیهی است که دومی زودتر به مقصد می‌رسد و اولی یا به هدف نمی‌رسد و یا دیرتر! آیا می توان شك كرد ساعاتی که بر این دو گذشته، و حالاتی که این دو در این ساعات داشته‌اند، در سرنوشت آنها بی تأثیر است؟ چگونه می توان فرض کرد گامی را که یکی از این دو تن در آن لحظه برداشته‌اند، در حساب آخر و

---

۱. سورهٔ یونس، آیه ۶۱.

در روز برداشت محصول بی‌اثر بوده است؟

به‌طور کلی آنچه از ما صادر می‌شود، آنچه می گوییم و آنچه می‌شنویم، مجسم و متبلور شده، و به صورت جزای اعمال در این جهان و آن جهان بدست ما داده‌شود. آن روز است که به تعبیر قرآن می گوییم: «ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها»[1]؟ امتحانات خود نمونه زنده‌ای از حساب الهی است. و همچنین شاهد صدقی بر نتیجه اعمال ما در سعادت زندگی ماست.

تصور می کنم که دقت در این بحث اگر با اقناع توأم باشد، و اگر طغیان و عنفوان جوانی بر این تفکر پرده‌ای نیندازد، با کمال وضوح نشان دهد، سفری را که با این رنج برای تو فراهم شده است، ایامی را که با نهایت تلخی بر خویشان تو می گذرد، بسیار گرانبهاتر است از آنکه به هدر رود، و یا در ترسیم آینده تو بی‌تأثیر باشد. فکر می کنم که اگر ممکن بود کسی تمام عمر را به تلاش و فعالیت، و به قدم برداشتن در راه حق و خیر و صلاح صرف نماید، حتماً جز این شیوه عقل و آیین منطق نبود. ولی چه باید کرد که انسان خسته می‌شود. انسان نشاط هم لازم دارد. ولی به قدری که نمکی در طعام باشد، نه آنقدر که غذا را شور کند! و نه آنقدر که هدف از زندگی انس و تفریح باشد، و درس چون آبی و چون صورتی و ماسکی بر زندگی انسان قرار گیرد.

درباره مسائل دینی، تصور می کنم همین مقدمه‌ای که گفتم کافی باشد. مطالعه و رعایت صلاح ابدی همان‌قدر مهم است که رعایت صلاح و آینده زندگی. و چه بسا سعادت ابدی بسیار پراهمیت‌تر از سعادت ۵۰ سال یا ۴۰ سال زندگی به حساب آید. هرچند که این دو مصلحت با یکدیگر تفاوتی ندارند. در دین اسلام دنیا و آخرت یك مفهوم و یك واحد را تشکیل می دهند. در قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره شده است: «من عمل صالحا من ذکر اَوْ انثی و هو مؤمن

---

۱. سورهٔ کهف، آیه ۴۹.

فلنحیینه حیاة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون»[1]. آنانکه رفتار نیك و ایمان به خدا دارند، زندگی گوارا و جزای آخرت مطبوع در انتظار آنان است. دنیا و آخرت در نظر اسلام از هم جدا نیست. راه صحیح راهی است که سعادت آینده انسان و سعادت ابدی او را در آن واحد، تحصیل کند. بسیار آسان است که انسان راهی را که می‌رود، با قصد صالح به‌جای آورد. همانطور که روزی می گفتم، انسان نقاط گوناگون و عناصر مختلفی در وجود خود دارد. اگر بتواند راهی را انتخاب کند که تمام عناصر او ارضاء شود، آن راه موفقیت‌آمیز تر است. چه با نیروی بیشتر و متمرکز تری به سوی هدف می‌شتابد. طبیعی است که اگر از درس خواندن، کار کردن، مدرسه رفتن و حتی از خانه‌دار شدن و اداری بودن قصد صالح داشته باشیم، همه این کارها را می توانیم در سلك عبادت قرار دهیم.

عبادت به نماز و روزه منحصر نیست. پیغمبر اسلام به ابی‌ذر که یکی از نزدیك ترین صحابه اوست می‌گوید: «حتی در خواب و خوراك قصد قربت داشته باش». آری؛ خواب و خوراك از لوازم زندگی انسان است. سبب تأمین نیرو برای انسان می‌شود و موجب می گردد که انسان بتواند با نشاط بیشتری در راه خیر، در راه اصلاح مردم، در راه کمك به همنوع قدم بردارد. پس خواب و خوراکی که با قصد قربت و با تصمیم بر کار نیك انجام گیرد، عبادت است. سفر کردن برای تحصیل، اگر با قصد قربت و قصد خدمت به جامعه و همنوع و خانواده همراه باشد، واگر به قصد حفظ حیثیت انسان و تأمین آسایشِ همنوعان صورت گیرد، جهاد در راه خدا محسوب می‌شود. آنگاه این قصد سبب می گردد که انسان در این راه با دقت بیشتری قدم بردارد. چه بسا وجود این قصد انسان را محدود می کند، ولی راه موفقیت آمیز تر و نتیجه بخش تر است. در آیه دیگر می خوانیم: **«یا ایها الذین آمنوا**

---

۱. سورهٔ نحل، آیه ۹۷.

استجیبوا الله و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم»[1]. دعوت پیغمبر را سبب زندگی شمرده است. با کمال تأسف متدینین امروز معتقدند که دین فقط برای مرگ است. به این سبب، جوانان که تصور می کنند دین با راه زندگی، با کار و کوشش، و با تلاش برای تأمین آینده هماهنگی ندارد، از دین اعراض می کنند. در حالیکه به طور مسلم می توان گفت، اسلام و یا هر دین خدایی، هیچ یك از غرائز اصلی و احتیاجات ضروری انسان را منع نکرده است! از خوردن و آشامیدن جلوگیری نکرده است. بلکه گفته است، راه صحیح را برای خوردن و آشامیدن انتخاب کنید! تجاوز نکنید! اسراف در خوردن نکنید! عیناً همان ترتیب را در غریزه جنسی انسان مشاهده می کنیم. به هیچ وجه از این غریزه منع نشده است. در اسلام جلوگیری از این غریزه، و سایر غریزه‌های زندگی انسانی، رهبانیت نامیده شده و گفته شده است: لا رهبانیه فی الاسلام. لیکن از تجاوز به ناموس غیر و از افراط در این امر منع شده است. این غریزه نیز مانند خوردن و آشامیدن است. بهره بردن از زیباییهای زندگی، و بهره بردن از نعمتهای الهی، به طور معقول و منطقی نه تنها بی اشکال است، بلکه در بسیاری از آثار وارده از اهل بیت دیده می شود که مرغوب و محبوب خداوند است. پس می توان راهی را رفت که بدن انسان لذت برد، روح انسان شاد باشد، افکار انسان آرامش یابد، و در عین حال خویشان انسان خوشنود باشند. چه امتیازی می شود داد به کسانیکه یك قسمت بزرگ از وجود خود، یعنی فطرت خداجویی را کنار گزارند، و یا غرق در شهوات شوند، و یا از حریم اجتماع و زندگی اجتماعی کناره گیرند؟

درس باید خواند؛ مرد اجتماع باید بود؛ در عین حال مرد دیندار هم می توان بود! همه اینها با هم جمع می شوند. بلکه همه اینها یك راه است. آرامشی که در نتیجه نماز، و رضایتی که در نتیجه روزه، برای انسان حاصل می آید، نه تنها زحمت مختصری را که انسان در راه به پا داشتن این عبادات می کشد جبران می کند، بلکه

---

۱. سورهٔ انفال، آیه ۲۴.

آرامش، آسایش و نوری در قلب انسان پدید می آورد، که توفیق وی را در هدفهای تحصیلی نیز تأمین می کند. تصور می کنم که با کمال وضوح می توان دریافت، که عبادات با تمرین بسیار آسان می‌شود. انسانی که خاشع بود، با کمال سهولت به عبادات مختصری که از طرف خداوند بزرگ به او تکلیف شده است، گردن می نهد.

آنچه می توانم بر مطالب گذشته خود بیفزایم این است، که هر گاه اشکالی در یکی از بحثهای دینی بر تو و یا برای یکی از دوستانت پیش آمد، با نهایت خوشوقتی آماده جواب دادن به آنها هستم. اصولاً این قسمت از مکاتبات را از بهترین وظایف خود می دانم. تو خود می دانی که در هفته متجاوز از ۷ ساعت در مدارس اینجا و بیروت با جوانان سر و کله می زنم. به آنها گفته‌ام که درب سالن را می بندیم، و دهانها را می گشاییم. آنچه می توانید سؤال کنید. و من آماده پاسخ دادن به آنها هستم. به نظر من، سعی در اصلاح جوانها بسیار ارزشمندتر از سعی در اصلاح بزرگسالان است. چه آنها با عبادت خوی گرفته‌اند. و چه از آنها امیدی برای ساختمان مستقبل نیست. آینده ما به دست تو و امثال تو از جوانهاست. امیدواریم که از تنگ نظری قدیمیان، و از تندروی امروزیان، که نتیجه و عکس العمل آن افراط بوده است، بر حذر باشید. امیدواریم که دنیایی که نسل شما می سازد، دنیایی آزاد و آباد و آسوده باشد. دنیایی باشد که در آن عدل و حق و خیر، همراه ایمان و علم دیده شود. دنیایی که ما بتوانیم ایام پیری خود را با کمال راحتی و آرامش در آن بگذرانیم، و امیدوار باشیم که فرزندانمان آینده‌ای سعادتمند دارند.

تو را به خدا می سپارم، و با این جمله از تو خداحافظی می کنم: امیدوارم که همیشه خوش و موفق باشی، و ما را فراموش نکنی! این آیه را به وسیله این نوار در گوش تو فرو می خوانم: **«ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد»**[1]، **«فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین»**[2]. این آیه خطاب به پیغمبر است و او را بشارت

---

۱. سورهٔ قصص، آیه ۸۵.

۲. سورهٔ یوسف، آیه ۶۴.

می‌دهد، خدایی که قرآن را بر تو نازل و واجب کرده است، به طور حتم تو را به سرانجام مقصود می‌رساند. او بهترین پناهنده و مهربانترین مهربانان است. آری؛ راهی که پیغمبر می‌رود، گامی که در راه حق و خیر و عدل باشد، قدمهایی که با تدبیر و با علم توأم باشند، حتماً به سرانجام خواهند رسید. این آیه برای ما تفألی است از وضع آینده تو؛ خداحافظ و نگهدار تو!

با افکار و اندیشه‌های شهید بهشتی نیز آشنائی کامل داشته و دارم. نخست این که سال‌های اول و دوم و سوم دبیرستان را در دبیرستان دین و دانش قم که توسط ایشان تأسیس و اداره می‌شد گذراندم و دیگر این که طی مدت پنج سالی که ایشان مرکز اسلامی هامبورگ را سرپرستی می‌کردند، هم به‌طور فردی و هم در قالب انجمن های اسلامی با ایشان مأنوس بودم. بعد از پیروزی انقلاب نیز چه در دوران شورای انقلاب و دولت موقت و چه در سخنرانی‌ها و خطبه‌ها و مصاحبه‌ها، شیوه‌های مدیریتی و مشی سیاسی و افکار و آرمان‌های ایشان را دریافتم.

آثار و نوشته‌ها و کتاب‌های شهید مطهری که به قول امام «بدون استثنا» خوب و مفید و روشنگر و سازنده است، در اختیار همگان قرار دارد. با مراجعه بدان‌ها می‌توان به ریشه‌های ناکامی ما در هدایت جوانان و به علل گریز آنان از راه و رسم پرورشی موجود پی برد.

ویژگی‌ها و شرایط امروز ما

الف ـ برون مرزی

* رشد روزافزون بیداری اسلامی در سراسر جهان، دنیای غرب را نگران فرهنگ و امنیت و اقتصاد و ...خود کرده است.

* حادثه یازدهم سپتامبر ـ از هر منظری که بدان نگریسته شود ـ تهدیدها و

فرصت‌های ویژه‌ای را در مجموعه جغرافیائی غرب از یك سو و جهان اسلام از سوی دیگر فراهم آورده است. حکمرانان زورمدار کاخ سفید و طراحان جنگ طلب سیاست خارجی آمریکا، نیات درونی خود را از درگیر شدن در یك جنگ صلیبی با جهان اسلام پنهان نمی کنند.

* جنگ روانی علیه اسلام و مسلمین مدت‌ها است که دستمایه رسانه‌های گسترده ماهواره‌ای آژانس بین‌الملل یهود و ارگانهای تبلیغاتی جهان غرب شده است. تعداد مقالات و پایان‌نامه‌های دانشگاهی و کتاب‌ها و فیلم‌ها و سمینارها و میزگردها و برنامه‌هایی که با هدف تخریب اسلام و تحریف فرهنگ اسلامی منتشر شده و می‌شوند، از حد و اندازه بیرون رفته است. ماجرای پلید «آیات شیطانی» سلمان رشدی(۳۷)، نمونه‌ای از خروار است و کتاب «بدون دخترم هرگز» از خانم بتی محمودی، شاهدی دیگر. و ایکاش مطلب فقط در همین سبك و سیاق تداوم می‌داشت. قلم‌های قدرتمند و تحلیل‌هایی که درك و فهم سفسطه‌های علمی و منطقی آن دور از دانش و توان جوان مسلمان و عامه فرنگیان است، پیوسته دست‌اندرکار تخریب اسلام و مسلمین و تحریف قرآن و فرهنگ و تاریخ ملل اسلامی می‌باشد. (چقدر جای تأسف است که بزرگان و مدعیان دانش و علوم دینی ما و دست‌اندرکاران تبلیغات اسلامی به جای وارد شدن به این کارزار خطیر فرهنگی و پاسخ گوئی به شبهات زهرآگین و گسترده مهاجمان مغرض و بی انصاف، به اعتراضات وسیع و سیاسی به لقلق زبان یك سخنران و یك عبارت نسنجیده و یك کاریکاتور بی‌معنی و پوچ در یك نشریه داخلی یك گروه کوچك دانشجویی ـ با تیراژ کمتر از دویست عدد ـ روی آورند.)

* ارائه چهره‌ای وحشی و خشن و خونریز و خشك‌سر و بی‌منطق و عاری از عواطف بشری از اسلام و مسلمین، مدت‌ها است که در ابزارهای ارتباط جمعی غرب، به اشکال مختلف دیده می‌شود.

* ظهور و حاکمیت طالبان و اسلام طالبانی که توسط آمریکائی‌ها و متحدان

استراتژیکی و منطقه‌ای آنها پی افکنده شد، زشت ترین و غیرانسانی ترین و سبعانه‌ترین نگرش دینی را با خود به همراه داشت. نگرشی که از بن و اساس با مبانی لطیف و روح نواز قرآنی و رحمت و رحمانیت خداوندی بیگانه بود.

* پیدایش گروههای بی‌هویت ولی با نام و نشان اسلامی در عراق و اعمال جنایت بار و مشمئز کننده آن‌ها، که هر روز با آدم ربائی و قصابی‌زنان و مردان بی گناه و درنده‌خوئی و خونریزی و قصاوت، در خدمت منافع اشغالگران و آژانس یهود قرار دارند، نقش دهشتناکی را در معرفی اسلام و شریعت اسلامی به جهانیان ایفا می کند....

* اوضاع ژئوپولیتیکی منطقه و حضور دهها و صدها هزار نیروی نظامی و مجهز، در چپ و راست و شمال و جنوب کشور و رؤیاهای چند هزارساله صهیونیست‌ها و داعیه‌های جهانمداری دنیای استکباری، ایران و نظام اسلامی را با شرایطی ویژه مواجه ساخته است.

* شرایط داخلی و عدم ثبات و امنیت در دو کشور همجوار ما یعنی افغانستان و عراق و نیز حضور همه جانبه آمریکا و متحدانش در خلیج فارس و دریای عمان و همچنین وابستگی سیاسی و نظامی و امنیتی و اقتصادی کشورهای حاشیه سواحل جنوبی خلیج به قدرت‌های بزرگ، هر روز ما را با مسائل جدیدتری روبرو خواهد ساخت.

* وجود مشکلات با سازمانهای سیاسی و غیر سیاسی حقوق بشر و انرژی اتمی و اتحادیه اروپا و آمریکا و...و ابعاد درگیری‌های داخلی و خارجی ما با آن مسائل، بر همگان روشن است.

ب ـ درون مرزی

* هفتاد در صد جمعیت کشور را جوانان تشکیل می‌دهند و همین جمعیت جوان است که وضعیت سیاسی کشور را در آینده رقم خواهد زد. درصد بسیار بالائی از این جوانان، دارای تحصیلات عالی و آکادمیك بوده و در جستجوی

آزادی‌های گسترده اجتماعی و فرهنگی و شغلی بوده و خواهان مشارکت سیاسی می‌باشند.

* در حال حاضر بیش از یک سوم این جوانان بیکار هستند.

* دیر زمانی است که نوعی دلمُردگی و بی تفاوتی روز افزون نسبت به مسائل سیاسی و اعتقادی و اجتماعی، در بخش عظیمی از دانشجویان دانشگاهها، خصوصاً در شهرها و در دانشگاههای بزرگ مشاهده می‌شود.

* اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های اشتغال‌زائی، علیرغم توصیه‌های مؤکد رهبران و متولیان سیاست و حکومت، هنوز حتی رشد نرخ بیکاری را مهار نکرده است.

* چشم‌انداز توسعه صنایع داخلی و رسیدن به مرز خوداتکائی، به دلیل رشد روزافزون واردات کالاهای مصرفی، هنوز نقطه امیدوار کننده‌ای را نشان نمی‌دهد. مشکل مضاعف این واقعیت را باید در عدم کنترل دولت بر بخش عظیمی از این کالاهای وارداتی دانست.

* روی آوردن به مواد مخدر و به اصطلاح نشاط آور و مصرف قرص‌های محرک اعصاب، خود خطر بالفعل روان‌سوز و عامل بالقوه ویرانگر دیگری می‌باشد.

* مشکلاتی که بر سر راه ازدواج جوانان وجود دارد و شرایط نامطلوبی که از سنت‌های دیرینه برمی‌خیزد و هیچ گونه مایه و پایه مذهبی نداشته و مانعی بزرگ بر سر راه ارضاء غرایز طبیعی آنان می‌باشد، رفته رفته به نقطه بحرانی خود رسیده است. خبرهایی که از این بحران حکایت دارد و غالباً برای حفظ آرامش نسبی خانواده‌ها منتشر نمی‌شود، میزان جدی بودن این مسئله را نشان می‌دهد.

* برخوردهای ناصوابی که با دختران و پسران جوان به دلایل واهی و معلوم در پارک‌ها و خیابان‌ها و تفریح گاههای عمومی صورت می‌گیرد، جبراً دیدارها و گردهم‌آئی‌های آنان را به محافل خصوصی و خانه‌ها ـ که به مراتب مفسده‌انگیزتر

خواهد بود ـ می کشاند.

* طرح و شرح دیگر مشکلات و نابسامانی های اقتصادی و آموزشی و قضائی و.... و هم چنین بیان موفقیت ها و دست آوردهای علمی و فنی و... از چارچوب نوشتار حاضر خارج است، چرا که مرکز ثقل این گفتار را بحران های عقیدتی و مشکلات فرهنگی جوانان و راه های مقابله با آن تشکیل می دهد.

چنین وضعیتی در داخل و چنان شرایطی در خارج، تردیدی باقی نمی گذارد که جمهوری اسلامی در آینده ای نزدیك با چالش های عظیمی در سیاست خارجی و داخلی خود مواجه خواهد بود.

بدیهی است در چنین صورتی، وحدت ملی و همدلی و همنوائی اقشار مختلف مردم و هم آوائی متقابل ملت و حکومت، شرط اولیه حفظ اقتدار ملی است.

فراخواندن خیل عظیمی از این جوانان به میدان مقاومت در برابر فزون خواهی های بیگانه آن طور که در دوران جنگ تحمیلی شاهد آن بودیم، مستلزم تأمین خواسته های غریزی و مشروع و حفظ کرامت انسانی و احترام به شخصیت و خوی جوانی آنان است. وجود جوانان مخلص و با ایمان در بسیج و دیگر نهادهای نظام (که نشان از عاطفه دینی آنان دارد)، نباید موجبات خوش خیالی ما را فراهم ساخته و نسبت به بحران های یاد شده (که ریشه در فقدان یا ضعف اندیشه دینی دارد)، بی تفاوت سازد.

بخش اعظم این نیروهای جوان، بعد از انقلاب چشم به جهان گشوده و در همین نظام آموزش دیده و پرورش یافته اند. هنگامی که بخشی از همین جوانان که آموزش و تربیت دینی خود را از همین نظام گرفته اند با قبولی در کنکور و عبور از غربال های گزینش، وارد فضای آکادمیك می گردند و به اقتضای شرایط سنی و علمی و امکانات آموزشی و ارتباط با دیگر محیطهای علم و دانش جهان، متحول می شوند و چه بسا از محیطها و نهادهای سنتی فاصله می گیرند، آن وقت است که تیر

برده بودم. احمد آقا به ایشان گفت، فلانی می گوید، این عطر جدید است و نام آن «فیجی» است، در جواب گفتند: «خیر، نام آن «فَیَجی» به فتح فا و یا است یعنی دنباله دارد!» و زمانی که یکی از خانم‌ها گفته بود، آقا این عطر زنانه است گفته بودند، «نخیر شما خانم‌ها هر چه زیبا و لطیف است، به خود نسبت می‌دهید. خیر این طور نیست».

۳ـ یك روز یکی از وزرای کابینه شهید رجایی به نظرم آقای پرورش در جمله‌ای به مناسبتی گفته بود، امام از بهترین عطرها استفاده می کند. عده‌ای به او معترض شده بودند که چرا چنین «تهمتی» به امام می‌زند و چنین «نسبت ناروائی» را به ایشان می‌دهد. این اعتراض به حدی بالا گرفته بود که نامبرده به امام پیغام می‌دهد که «من تحت فشار هستم، لطفاً به گونه‌ای که صلاح می‌دانید با ذکر جمله‌ای یا مطلبی مرا نجات دهید». امام هنگام نقل این مطلب با شوخ طبعی ویژه خود، همان جمله معروف را تکرار کردند که «ظاهراً نهضت ضدجمال بسیار قوی است». و از ظواهر امر چنین برمی آید که این نهضت همچنان پا برجا بوده و قرار است، خدای ناکرده تا انقلاب مهدی(ع) همچنان ادامه داشته باشد.

۴ـ توصیه شریعت اسلامی به آراستگی و پیراستگی را همگان می‌دانند ولی چرا رعایت آن، امروزه در بعضی اذهان «ضدارزش» شده است، نمی‌دانم. مرحوم پدرم می گفتند، توجه به ظاهر، حتی در انتخاب افراد برای مناصب ویژه، مورد عنایت شرع است. مثلاً اگر در انتخاب امام جمعه یا جماعت به دو فرد برخورد کردیم که شرایط و ضوابط یکسان داشتند، آن یکی را که سیمای بهتر و ظاهری آراسته‌تر دارد، باید انتخاب کنیم. یا در انتخاب قضات توصیه مؤکد شده است که نقصان ظاهر در قد و شمایل و چهره و چشم و ابرو باید مورد توجه قرار گیرد زیرا ممکن است باعث عقده روانی شده و قطعاً در قضاوت قاضی نقش مؤثر دارد.

۵ـ باید دانست که خوبرویی و جمال و زیبایی، ثروتی است خدادادی که زکات واجب آن، عفاف و پارسایی است البته نیازی به تذکر نمی‌بینم که اینها هرگز به معنای نفی ارزش و اصالت سیرت زیبا نمی‌باشد. (۳۲)

مرحوم مطهری نیز به اهمیت هنر و زیبائی تا آن جا پیش می‌رود که می گوید:

«...قرآن نیمی از موفقیت خودش را از این راه دارد که از مقوله زیبائی است، از مقوله هنر است...»(۳۳)

«...اصلاً انقلاب حبشه چگونه رخ داد؟ غیر از قرآن و زیبائی قرآن بود؟...»(۳۴)

«...خود قیافه واعظ در میزان تأثیر سخن او مؤثر است...»(۳۵)

دیدگاه امام صدر را نسبت به رابطه دین با زیبائی و نشاط و آئین زندگی، در متن زیر می توان جستجو کرد. این مطالب تذکراتی است که ایشان خطاب به این جانب در شب سه‌شنبه بیست و ششم دیماه یکهزار و سیصد و چهل، که فردای آن از لبنان عازم آلمان بودم ایراد کردند. (۳۶). در آن زمان، جوانی هفده و نیم ساله بودم که پس از اخذ دیپلم متوسطه در قم ـ آن هم قم چهل و سه سال پیش ـ برای تحصیل در رشته شیمی، به آلمان می‌رفتم. ابتدا به لبنان رفتم و سه هفته ناظر و شاهد رفتار ایشان با جوانان و دانشجویان بودم. در طول اقامت هفده ساله در آلمان نیز حداقل هر سال یکبار سفری به لبنان می کردم و در جریان ساختن و ایجاد جامعه پویای شیعی قرار می گرفتم:

بسم الله الرحمن الرحیم

صادق عزیز؛ شب سه‌شنبه‌ای است که تصور می‌رود، فردای آن ما را ترك

اتهام دین گریزی و غربزدگی و بیگانه‌پرستی بر سر آنان باریدن می گیرد. در حالی که این تطور و تحول لازمه تکامل و پیشرفت است و لزوماً مغایرتی با دین و ارزش‌های دینی ندارد. هر چند ممکن است با پاره‌ای از رسومات و سنن و آداب فردی و اجتماعی، همخوانی نداشته باشد. اگر این آداب و رسوم را به‌عنوان دستورات دینی به آنان آموخته‌ایم و تعهد به آن‌ها را پایبندی به اصول شریعت انگاشته‌ایم، خطاو جفای بزرگی است که خود در حق آنان و بر احکام دینی روا داشته‌ایم. زمانی که این جوان به حکم عقل و به اقتضای زمان، پاره‌ای از این قید و بندها را مانع رشد خود و جامعه می‌بیند، بدیهی است که با تناقض و بحران روحی مواجه می گردد و سرانجام به حکم عقل، علیه مرام سنتی گردن می‌نهد. این‌جا تقصیر از ما و از نگرش دینی ما و از تفکر ایستای ما است.

اگر تحولات زمان و شرایط و اوضاع نو به نو شونده و به تبع آن نیازهای جدید، مورد قبول و عنایت شارع مقدس نمی‌بود، باز بودن باب اجتهاد ـ مبتنی بر دخالت دو عنصر زمان و مکان در استخراج احکام نوین فقهی ـ معنا نمی‌داشت. شاهکار گره گشای اندیشه فقهی امام، بردن حوزه تأثیر همین دو عنصر مکان و زمان در حتی احکام اولیه می‌باشد. معنی عملی این تفکر غیر از این نیست که چه بسا شرایط و اوضاع در اینجا و آنجا به گونه‌ای تغییر کند که حتی برخی احکام اولیه اسلامی، موضوعیت خود را از دست بدهد، چه رسد به آداب و رسوم و سنت‌های پیشینیان که جایگاه معتبری در اصول و احکام شرعی ندارد. حال چگونه و با کدام منطق دینی می‌توانیم تغییر و تحول در فکر و اندیشه جوانان را، در گریز از این رسم و از آن منش، دوری از دین و گریز از خداپرستی تفسیر کرده و به تفسیق و به تکفیر آنان روی آوریم؟

برخورد با منکرات

در سطور پیشین به شیوه‌های قرآنی حکمت و رحمت و مهربانی و جدال

احسن و زبان مهرآمیز و فراخی سینه و مروت و بردباری در برخورد با دگراندیشان و نهی از منکرات اشاره داشتم و سلوك بزرگان دین را با جوانان در سال‌های قبل از انقلاب و نیز مرام و منش موفق امام صدر را در لبنان آن روز یاد آور شدم.

از زبان شهید مطهری هم می‌شنویم:

«به خدا قسم من می‌ترسم زیانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده‌ایم یا صدمه‌هائی که از این راه به اسلام زده‌ایم از زیان ترك امر به معروف و نهی از منکر بیشتر باشد... .»(۳۸)

این جا و در تکمیل مطلب، بی‌مناسبت نمی‌بینم، نکته‌ای را یاد آور شوم، تا یکی از عوامل و ریشه‌های بی‌اعتنائی بخش عظیمی از جوانان را به اعتراضات موسمی برخی از ناهیان منکر، باز گو کرده باشم.

تردیدی نیست که منکرات و محرمات شرعی، به پوشش خانم‌ها و کلاً حجاب، منحصر نیست:

* بردن آبروی یك انسان و کشتن شخصیت او، در قرآن کریم مساوی با قتل عام انسانها انگاشته شده است. همچنین اعاده شخصیت و باز گرداندن اعتبار و آبروی خدشه‌دار شده یك انسان ـ نه فقط یك مسلمان ـ برابر با حیات بخشیدن به همه انسان‌ها اعلام می‌گردد. (قرآن کریم: من قتل نفساً بغیر نفس او فساداً فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً).

* غیبت از گناهان کبیره اعلام گشته و آن، معادل خوردن گوشت برادر دانسته شده است.

* گناه تهمت، معادل زنا با مادر در مسجد الحرام گفته شده و معلوم است حد شرعی زنا چیست.

* رباخواری و نزول‌خواری و رشوه‌دادن و رشوه گرفتن و نفاق‌افکنی و ریاورزی و ظلم به تهی دستان و بی‌یاوران و گران‌فروشی و کم‌فروشی و دروغ گفتن

و شبهه‌افکنی و عیبجوئی و تجسس در زوایا و احوال پنهان انسان‌ها... همه و همه این گناهان از معاصی بزرگ بوده و دارای مجازات‌های سنگین، چه در این جهان و چه در روز حساب می‌باشد.

* حد و مرز و قبح هیچ کدام از این گناهان و مجازات‌های شرعی آن‌ها، از بدحجابی و شُل حجابی و ول حجابی و کم حجابی کمتر نیست. پاره از آن معاصی حتی به عنوان ویران کننده اجتماع و نابود کننده حرث و نسل و به مثابه افساد در زمین، قلمداد شده است.

آیا گناهان فوق در جامعه ما روزمرّه نشده و امری رایج قلمداد نمی گردد؟

آیا جوانان ما و دختران و پسران ما تا به حال شاهد تشکیل یك اجتماع کوچك در اعتراض به رشوه‌خواری بوده‌اند؟

آیا علیه کم‌فروشی و گران‌فروشی و بی‌عدالتی و اجحاف قضائی و... تا به حال اعتراضی دستجمعی صورت گرفته است؟

آیا تا به حال راه‌پیمائی جمعی کفن‌پوش را به خاطر هتك آبروی فرد و یا گروهی و یا به خاطر ایراد تهمت‌های آشکار به فرد و افراد مسلمان شاهد بوده‌ایم؟

آیا اثرات خانمان سوز گناهان مذکور را در وضعیت نا بسامان جامعه مان نمی‌بینیم؟

من در مقام قیاس با دیگر گناهان برشمرده، بی‌اعتنائی معترضین ـ به شل حجابی و ول‌حجابی دختران و خانمها حتی اقلیت‌های غیر مسلمان ـ را به آن معاصی کبیره و بی تفاوتی آنان را نسبت به ناهنجاری‌های به مراتب رایج‌تر، قابل توجیه نمی‌بینم. اگر به خاطر یك ظلم صورت گرفته به یك انسان، شاهد یك اعتراض دستجمعی ولو کوچك بودیم، آن وقت می شد ریشه‌های تهاجمات ـ بی‌حاصل و غیر معقول و زیان‌بار ـ موسمی و خیابانی علیه بدحجابی را، فقط تعصب دینی و دل‌سوزی برای اجتماع و فرد خاطی دانست. از ذکر نمونه‌هائی از اقدامات سراسری و بی‌رویه و غیر قابل کنترل و غیر قابل فهم و مشکوکی که هر از چندی

شاهد آن بوده‌ایم در این مجال می گذرم. کم نبوده است مناسبت‌هائی که در یك محفل جهانی موضوع ایران مطرح بوده و با تدابیر دیپلماسی و سیاسی، شگردهای آژانس یهود و نمایندگان آمریکا در حال خنثی شدن بوده که، ناگهان خبر دستگیری‌های گسترده و مجازات‌های خیابانی و بیابانی خانم‌ها در سراسر کشور، سر مقاله‌های روزنامه‌های وابسته به امپریالیسم خبری و آژانس یهود را به خود اختصاص داده و تمامی شگردها و تلاش‌های مسئولان و متولیان نظام را خنثی کرده است. من خود در چند مناسبت جهانی، شاهد این اعمال حساب نشده و غیر مسئولانه بوده و در هر مورد هم گزارش آن را به مقامات بلندپایه داده‌ام.

بد نیست یك بار دیگر انذار شهید مطهری را در باب این گونه امر و نهی کردن‌ها ـ که در سطور بالا آوردم ـ به‌خاطر آوریم:

«...این جور تبلیغ دین کردن یعنی «...فراراندن و بیزار کردن مردم از دین، برای مخالف تراشی، برای دشمن تراشی چیزی از این بالاتر نیست...»

«به خدا قسم اگر انسان از دیده خون ببارد کم است. چرا باید کارنامه ما ملت در امر به معروف و نهی از منکر اینقدر پست و پائین باشد؟...»

اگر روزی قرار شد به این مسائل به صورت ریشه‌ای پرداخته شود، به ذکر موارد فوق مشروحاً خواهم پرداخت.

در این مجال فقط می خواهم ادعا کنم که، بی تفاوتی نسبت به گناهان بزرگ و امت بر باده و خانمانسوز و ویران کننده شالوده اجتماع، موجب خواهد شد که اعتراضات متناوب نسبت به کم حجابی، از طرف قاطبه خانم‌ها جدی انگاشته نگردد. اگر روزی با فراخوان گروه و یا سازمانی برای تظاهراتی اعتراض آمیز علیه ظلم و بی عدالتی و رباخواری و هتك حیثیت فرد یا گروهی مواجه شدیم، آن وقت می توانیم راهپیمائی‌های موسمی جماعتی را علیه بدحجابی، دلسوزی برای اخلاق و دین و فرهنگ جامعه قلمداد کنیم.

در این جا باید به تأکید این مطلب بپردازم که تهدیدهای جدی خارجی زمانی

با موفقیت خنثی می گردد که تهدیدی در داخل متوجه جامعه جوان ما نباشد.

درحال حاضر بزرگترین تهدید داخلی را از زبان یك مسئول بلندپایه می خوانیم:

دکتر حسن روحانی در مراسم بزرگداشت بیستمین سالگرد تأسیس وزارت اطلاعات گفت: «... تهدید دیگری که می تواند به وجود آید، فاصله حاکمیت و مردم از فرهنگ اسلامی است که خطرناك ترین آنهاست. دبیر شورای عالی امنیت ملی ادامه داد: ما موظفیم بین ایدئولوژی، توسعه، قدرت و عدالت آشتی به وجود آوریم».

با عنایت به آن چه گفته آمد به نظر می‌رسد برای برون‌رفت از معضل کنونی باید:

* با یك حرکت جمعی، به ریشه‌یابی مشکلات فرهنگی و عقیدتی نسل جوان پرداخت. این مهم باید با مشارکت کارشناسانه و عالمانه متخصصین امور روان شناختی و تربیتی انجام پذیرد.

* علمای روشن ضمیر دینی و روحانیون آشنا و آگاه به مقتضیات زمان، باید اصول راهنمای آموزش‌های دینی را براساس نگرش و بینش اسلام نابی که بنیان گزار جمهوری اسلامی، ناجی و مروج آن بود تدوین نمایند. آثار منتشرشده از شهید مطهری، منابع و مآخذ بسیار خوبی برای این منظور می‌باشد.

* با تفکیك اندیشه دینی از عاطفه دینی، راه و رسم تعمیق هر کدام را با بهره گیری از فلسفه و عرفان و علوم جدید و نیز استفاده از تمامی مظاهر و جلوه‌های هنر اعم از موسیقی و تئاتر و سینما و.... مشخص و تبیین نموده و در اختیار رسانه‌های ارتباط جمعی و نیز نهادهای آموزشی قرار داد.

* تنگ نظری‌های مقدس‌مآبانه و خشك‌سری‌های متحجرانه باید یکسره از منظر و مرآی نسل جوان کنار رود.

* شکاف موجود و اجتناب ناپذیر میان پیروان سنت‌های دیرین و طالبان مدرنیته، نباید به خصومت و جدال منتهی شود. هیچ کدام نباید برای تحقق بنیان‌های فکری و عملی خود از ابزار حکومت و رانت‌های قدرت بهره جویند. اعمال سلیقه‌های فردی در امور اجتماعی، و تحمیل جابرانه مرام فردی به عنوان راهکار اجتماعی، جز به تعمیق شکاف موجود منجر نخواهد شد.

* دنیای کنونی، دنیای ارتباطات است. تحولات و تطورات اجتماعی، شتابی سرسام‌آور پیدا کرده‌اند. نمی‌توان در حال و هوای روزگار گذشته نفس کشید و انتظار توقف چرخ زمانه را داشت. جوانان ما قدرت انطباق خود را با شتاب تحولات پیدا کرده‌اند. این انطباق‌پذیری لزوماً به معنی گریز از دین و ارزش‌های دینی نیست. روحیه چنین جوانی با رسم و رسومات گذشته ناسازگار است. این واقعیت را نباید فاجعه خواند و فریاد واحسرتا و وااسلاما سر داد. ارزش‌های ملی و دینی و فرهنگی، باید دوباره و سه باره مورد بازبینی و بازخوانی قرار گیرند. آن‌چه اصل است و اصیل باید با زبان روز بیان شود و آن چه با معیارهای عقلی و اصول تحول ناسازگار است، به موزه‌های آداب و رسوم سپرده شوند.

* اصول و آموزه‌های ثابت دینی را باید از رسم و رسومات نسل‌های گذشته و سنن ناسازگار با شتاب زمانه و آداب قومی و ملی جدا ساخت. نباید به بهانه حفظ آداب و رسوم، با دست‌آوردهای تحولات علمی و صنعتی جدید که هیچ گونه مغایرتی با مبانی و ارزش‌های اصیل مذهبی ندارند به مخالفت برخاست و به تکفیر و تفسیق جوانان روی آورد.

* از راه و رسم ارعاب و تهدید و تحقیر و تنبیه واز شیوه‌های خشن و آمرانه و سلبی و خصومت‌آفرین که با روحیه مهرطلبی و زیباپسندی و آزادیخواهی غریزی جوانان مغایر است، باید یکسره دوری گزید.

* به جوانان نیز باید تفهیم گردد که پیشرفت و تکامل، جز با حفظ ریشه‌های هویت ساز فرهنگی و استواری بر مبانی انسان‌ساز دینی و پای‌بندی به ارزش‌های

متعالی الهی، حاصل نمی آید.

* در حال حاضر با تناقضاتی در جامعه خود روبرو هستیم که هیچگونه ریشه دینی و مبنای شرعی و محمل خداپسندانه ندارد. مثلاً، برای جوان تهرانی این امکان فراهم است که به تالارهای موسیقی رفته و از اجرای زنده کنسرت‌های کلاسیک و ایرانی و حتی موسیقی پاپ لذت برده و روح تشنهٔ هنری خود را سیراب کند. ولی اگر همین برنامه موسیقی و همین اجرای هنری برای جوان مشتاق شهرستانی از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردد، اسلام به خطر می‌افتد! کم اتفاق نیفتاده است که اجرای زنده موسیقی توسط ارکسترهای ملی و سنتی در شهرستان‌ها با مخالفت برخی از ائمه جمعه و جماعات و یا اندک گروههای مردمی مواجه شده و آن را هتك حرمت خون شهدا تلقی کرده و به آن به عنوان منکری بزرگ و ضد ارزش‌های اسلامی نگریسته شده است. و یا در حالی که در بسیاری از روایات وارده از اهل بیت(ع)، پوشیدن لباس سیاه نهی شده، یا لااقل مکروه اعلام گشته است ولی در عمل اگر با روپوش و مانتو و یا روسری خانمی مواجه شدیم که دارای رنگ‌های شاد و روشن بود، آن را ضدارزش قلمداد کرده و با آن به شدت برخورد می کنیم.

نظیر این تناقضات کم نیستند. پر واضح است که این مسائل در روح جوان اثرات نا مطلوب برجای می گذارد در حالی که هیچگونه پایه و مبنای مذهبی و هیچگونه اثر ناگوار اخلاقی و فرهنگی ندارد. بر بزرگان اخلاق و متولیان فرهنگ و روحانیون درد آشنا و علمای زمان و روان‌شناس فرض است که تکلیف این تناقضات را روشن کنند و از تبعات روحی و آثار نامطلوب اجتماعی این گونه برخوردها بکاهند.

* به تعدد مراکز تصمیم گیری که از اول انقلاب تاکنون بزرگترین لطمات و صدمات را در هدایت و اداره کشور ـ در تمامی حوزه‌ها ـ به بار آورده است و اثرات آن را نه تنها در امور سیاسی و دیپلماسی، بلکه در همه زمینه‌های اخلاقی و فرهنگی

و ارشادی به وضوح مشاهده کرده‌ایم، با عزمی استوار و قاطع خاتمه دهیم.

اگر اصل قرآنی «لا اکراه فی الدین» در آموزش‌های فردی و دستجمعی، مورد عنایت قرار گیرد و با نشان دادن سره از ناسره، کار تبلیغ و ترویج خاتمه یافته تلقی گشته و مابقی به اراده و اختیار جوانان وانهاده شود، بدون شك کار تربیتی موفقیت آمیزتر خواهد بود. همان گونه که قبل از انقلاب روی آوردن جوانان به اسلام انقلابی ـ که چه بسا با مخاطرات جسمی و روحی از سوی نظام حاکم نیز مواجه می گشت ـ تحت تأثیر محیط پرمهر و یکدلی و صفای معنوی و آزادی انتخاب بود و از آن نسلی که همه گونه راه انحراف و فساد به روی او باز بود، نسلی پرورش یافت که انقلاب را به پیروزی رساند و میهن و اسلام را در جنگ تحمیلی از انهدام و انحراف محافظت نمود، امروزه روز نیز ـ که دین‌داری و دین‌مداری با هزینه‌ای مخاطره آمیز مواجه نیست ـ همین مرام قرآنی، راه و روشی خواهد بود که جوان توسعه خواه و جویای پیشرفت، با آزادی و اراده و آگاهی تمام بدان روی خواهد آورد. در آن صورت نه نیازی به ارعاب و مجازات‌های جسمی و روحی دین کُش و فرهنگ‌سوز خواهد بود و نه ضرورتی برای راهپیمائی علیه بدحجابی.

به امید آن روز.

والسلام

دکتر صادق طباطبائی

تهران اسفند ماه ۱۳۸۳

پی‌نوشت‌ها، منابع و مآخذ

۱. تکنوپولی، تسلیم فرهنگ به تکنولوژی، نیل پستمن، ترجمه دکتر صادق طباطبائی، انتشارات روزنامه اطلاعات، چاپ سوم ۱۳۸۱

۲. زندگی در عیش، مردن در خوشی، زوال فرهنگ در بستر عشرت، نیل پستمن، ترجمه دکتر صادق طباطبائی، انتشارات روزنامه اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۸۳

۳. زوال دوران کودکی، و نقش رسانه‌های تصویری، نیل پستمن، ترجمه دکتر صادق طباطبائی، انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸.

۴. استاد شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱ ص ۱۰۱

۵. همان صص ۱۶۱/۱۶۲

۶. همان صص ۸۲/۸۳

۷. همان صص ۱۶۲/۱۶۳

۸. استاد شهید مرتضی مطهری. حماسه حسینی، ج ۳ ص ۲۹۰

۹. همان ص ۲۹۳

۱۰. همان ص ۲۹۸

۱۱. همان ص ۳۰۳

۱۲. حماسه حسینی ج ۱ صص ۱۸ و ۲۰

۱۳. سایت خبری باز تاب:

بحرانی به نام شُل حجابی ۱ و ۲ مورخ ۱۶ شهریور و ۲۲ شهریور ۸۳

«ناز» طلبی جوان ۱ و ۲ مورخ ۱۰ آبان و ۲۱ آبان ۸۳

کد خبری این مقالات در سایت بازِتاب به قرار زیر است:

شل حجابی ۱: http://baztab.com/news/15807. php

نظرات بازدید کنندگان شل حجابی ۱: http://www.baztab.com/news/15926. php

شُل حجابی ۲: http://www.baztab.com/news/15926. php

نظرات بازدید کنندگان شل حجابی ۲: http://www.baztab.com/news/16100. php

ناز طلبی ۱: http://baztab.com/news/17774.php

نظرات بازدید کنندگان ناز طلبی ۱: http://baztab.com/news/18004.php

ناز طلبی ۲ و نظرات بازدید کنندگان: http://baztab.com/news/18076.php

این مقالات از تاریخ انتشار آن‌ها (شل حجابی ۱۶ شهریور ۸۳ و ناز طلبی ۱۰ آبان ۸۳) تا لحظه نگارش این سطور ـ بیست و سوم اسفند ۱۳۸۳ـ به ترتیب ۱۲۰۳۱۵، ۱۲۰۶۱۰، ۱۱۱۱۱۱ و ۸۶۷۴۶ مراجعه کننده داشته و در سایت‌های خبری دیگر و نیز در چندین روزنامه به چاپ رسیده است

۱۴. سایت باز تاب مورخ: ۱۹ آبان ۸۳

مطبوعات، محراب خدمت به انسان‌ها، صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی، برگرفته از سخنرانی امام موسی صدر در ۱۱ خرداد ۱۳۴۵ در مراسم شب هفت مرحوم «کمال مروه»، روزنامه‌نگار برجسته لبنانی و صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه «الحیات» است که طی توطئه‌ای به شهادت رسید.

کد خبری مطلب در سایت باز تاب: http://baztab.com/news/17995.php

۱۵. امام خمینی، صحیفه نور ج ۲۱ ص ۴۱

۱۶. همان ج ۲۱ ص ۴۷

۱۷. حماسه حسینی ج ۳ ص ۲۹۸

۱۸. همان ص ۳۰۳

۱۹. همان ج ۱ صص ۱۸ و ۲۰

۲۰. همان ص ۵۴

۲۱. همان ص ۵۵

۲۲. همان ص ۴۴
۲۳. همان ص ۵۷
۲۴. همان ص ۹۱
۲۵. همان ص ۱۹۱
۲۶. همان ج ۳ ص ۲۸۶
۲۷. همان ص ۱۶۸
۲۸. همان ص ۱۰۱
۲۹. همان ص ۱۶۱
۳۰. قوه باه، نوشته محمد ابراهیم آوازه (رضوی) عضو مؤسسه تحقیقات حجامت ایران، انتشارات سلسله، قم، چاپ سوم اردیبهشت ۱۳۸۳
۳۱. حماسه حسینی ج ۳ ص ۲۹۳
۳۲. سایت خبری باز تاب: نظر امام خمینی درباره خوش تیپی، مورخ ۱۰ اردیبهشت ۸۳
کد خبری این مطلب در سایت باز تاب: http://baztab.com/news/16048.php
۳۳. حماسه حسینی ج ۱ ص ۲۱۷
۳۴. همان ص ۲۱۸
۳۵. همان ص ۲۲۲
۳۶. سفارش ماندگار، امام موسی صدر، سایت خبری امام صدر
www.imamsadr.ir
و سایت خبری باز تاب با کد خبری: http://baztab.com/news/16108.php
مورخ ۲۵ شهریور ۸۳
۳۷. در فصل الحاقی کتاب تکنوپولی (مؤسسه انتشارات روزنامه اطلاعات) با تکیه بر منابع غربی به تفسیر و تحلیل این ماجرای شیطانی پرداخته‌ام.
۳۸. حماسه حسینی ج ۱ صص ۱۶۳/ ۱۶۲

مقدمه

آورده‌اند مرد عربی در بیابان و در کنار درختی برای استراحت خود و اسب خود لمیده بود. جوانی خسته از راه می‌رسد و با او به گفتگو می‌پردازد. مرد صاحب اسب چون جوان را خسته می‌یابد، به او پیشنهاد می‌کند در پیمودن بقیه راه مشترکاً از اسب استفاده کنند. رفتن آغاز می‌کنند و زمانی جوان و زمانی مرد مالك اسب سواره راه می‌پیمایند و دیگری پیاده از پی می‌رود. ناگهان مرد جوان از روی خامی و کژدلی، نیکی از یاد می‌برد و عهد فراموش می‌کند و بر اسب نهیب می‌زند و مرد نیکوکار را تنها در بیابان رها می‌کند.

مرد عرب او را صدا می‌زند و می‌گوید:

به راه خود ادامه بده ولی در جایی و به کسی این ماجرا بازگو مکن، زیرا که دیگر کسی در پی کار خیر بر نمی‌آید و پیادهٔ خسته‌ای را در بیابان، آن گونه که من کردم، یاری نمی‌کند.

رواج زشتی‌ها و عهدشکنی‌ها و این گونه پاسخ نیکی‌ها را دادن، موجب

می گردد، کسی به دنبال کار خیر نگردد و یاری و نیکوکاری و مدد رساندن به دیگران متروك گردد.

آن چه امروز از حوادث، وقایع و فیلم‌ها و داستان‌ها و نمایش‌نامه‌ها بر روی آنتن می‌رود، و یا در رسانه‌های ارتباط جمعی به گوش مردم می‌رسد و قهراً نتایجی را به بار آورده است که شاهد آن هستیم، مرا به یاد این افسانه نغز انداخت.

بشر امروز تحول خطرناکی را پذیرفته است، تحولی که حاصل آن تبدیل جادوی نگارش به جادوی الکترونیك است: انقلاب نور و انفجار اطلاعات.

تحولی را که تکنیك نگارش پدید آورد و جامعه «شفاهی» را به جامعه «مکتوب و کتابت» بدل کرد، علوم و معارف و ژرفای علم و اندیشه و تفکر را پدیدار ساخت. درحالی که یك کلام «شفاهی» گذرا است و ناپایدار یك کلام «مکتوب» پایدار است و امکان تأمل و تَدبّر و تفکر را فراهم می‌سازد.

جادوی الکترونیك که حرکت و تصویر و نور است، به جای کلمات پایدار نشسته است. تحولی را که تاکنون باعث شده است، توقف و بازگشت از مسیری است که رشد و تکامل خرد و تعقّل گسترش شعور و اندیشه را در پی داشته و رفته‌رفته و به تدریج اختلال قوای دماغی و انحطاط فرهنگ را پدیدار ساخته است.

نیل پستمن این تحول را در جامعه آمریکا این چنین ارزیابی می کند:

«درحالی که در عصر کتاب و کتابخوانی، مناظرات مردمی و افکار عامه، غالباً هماهنگ و برخوردار از انسجام، جدی و منطقی و عاقلانه بوده است، امروزه در پی این تبدیل جادویی، سراسر معوج، ناهماهنگ؛ بی‌محتوا و عبث شده است...»[۱]

«هر کدام از ابزارها و وسائل ارتباط جمعی، به نوعی معین، نظم و

۱. نیل پستمن، تکنوپولی، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۵ و نیل پستمن زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

سامان‌دهی تفکر و اندیشیدن و نیز جذب و هضم اطلاعات را در ما هدایت می کنند. لذا در شکل‌دهی حوزه‌های خودآگاهی و هم چنین ساختار نهادهای اجتماعی ما نقشی گسترده و گوناگون دارند... این امر تا آن جا به پیش می‌رود که حتی نوع رفتار ما را نسبت به استنباط و تصورات‌مان از جهان هستی و رویدادها متأثر می‌سازد...»[۱]

«...انحطاط و زوال معرفت‌شناسی مبتنی بر کتاب و کتابخوانی و طلوع و رشد معرفت‌شناسی استوار بر پایه تلویزیون، ردپای ناگواری بر زندگی اجتماعی ما برجای گذارده است، بطوری که از دقیقه‌ای به دقیقه دیگر احمق‌تر می شویم...»[۲]

معرفت‌شناسی برخاسته از فرهنگ الکترونی و تلویزیون نه فقط حقیرتر و بی‌مایه‌تر از معرفت‌شناسی ساخته و پرداخته چاپ و کتاب می‌باشد، بلکه بسیار خطرناك و نابخردانه بوده، با عقل و اندیشه در ستیز است.

از اواخر دهه هفتاد قرن حاضر شور و نشاطی را که وسائل ارتباط جمعی به ویژه تلویزیون و کامپیوتر و سپس امواج ماهواره‌ای در انتقال داده‌ها و اطلاعات باعث شده بودند و نیز ذوق‌زدگی ناشی از گسترش شبکه ارتباط الکترونی را، گزارش‌های تکان‌دهنده برخی از فرزانگان مآل‌اندیش و خیرخواه متوقف کرد.

اولین گزارش‌های تکان‌دهنده از ایالات متحده آمریکا بود؛ زیرا گسترده‌ترین شبکه تلویزیونی و تلویزیون کابلی و ماهواره و ویدئو و دیگر وسائل ارتباط جمعی را سال‌ها آمریکا تجربه کرده بود. مقولاتی نظیر سودهای کلان تبلیغات بازرگانی، فروش فوق‌العاده تولیدات صنعتی از طریق تبلیغ در پیام‌های بازرگانی، اثرگذاری و اثرپذیری سیاسی، روزمرّگی بیش از حد در زندگی انسان‌ها، سودازدگی و تکنیك‌زدگی زندگی اجتماعی، افول فرهنگ و سقوط اندیشه و تهی شدن زبان و ادبیات از زیبایی‌های خاص خود، تغییر و تحریف معانی واژه‌هایی نظیر

---

۱. همان مراجع.

۲. زندگی در عیش، مردن در خوشی، نیل پستمن، ترجمه و مقدمه از دکتر صادق طباطبایی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ص ۸۰.

آزادی عقیده، آزادی بیان، شکل گیری آراء و اندیشه‌ها، حق و حقوق، آزادی و آزادگی و همچنین تأثیرات اجتماعی و آثار ویرانگر تربیتی، بویژه در مقولات مربوط به خشونت، سکس و برهنگی، فانتزی و تخیلات، هر روز بیش از پیش از لابلای نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و هشدارهای پاره‌ای اندیشمندان خوانده و شنیده می‌شد؛ درحالی که هر روز بر تعداد کابل‌ها و آنتن‌ها و کانال‌های تلویزیونی و رادیویی، و هر هفته بر تعداد دست‌آوردهای سمعی و بصری و فیلم‌های ویدئویی افزوده می‌شد.

اولین بار در اروپای غربی در سال ۱۹۷۹ سمیناری بین‌المللی از طرف جامعه ناشران و دانشمندان رسانه‌های جمعی برگزار گردید.

موضوع سمینار این بود: تماشاکردن، شنیدن و خواندن، چه دگرگونی‌هایی را در شخصیت فرد، اعم از خرد و بزرگ، و صرف نظر از این که تنها به سر می‌برد یا در گروه‌های کوچك و یا بزرگ‌تر اجتماعی و حتی جمعیت‌های انسانی شرکت دارد، باعث می‌گردد؟

این سؤال در وهلهٔ اول بدیهی و ساده به نظر می‌رسید ولی پاسخ‌هایی که عرضه گردید پیچیده و درخور تأمل می‌نمود. شرکت کنندگان در این سمینار عبارت بودند از: پژوهشگران و متخصصان مغز و اعصاب، روان‌شناسان با تخصص‌های گونه‌گون، جامعه‌شناسان، کارشناسان رسانه‌های ارتباط جمعی، ناقدان فرهنگ و سیاست و اجتماع، فلاسفه و علمای تعلیم و تربیت، کارشناسان طرح و برنامه‌های تلویزیون و رادیو، سیاستمداران و سیاست‌گذاران مسائل اجتماعی و عده‌ای از روزنامه‌نگاران و نویسندگان طراز اول و برخوردار از حیثیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی.[1]

---

۱. گزارش این سمینار در کتابی تحت عنوان «دنیای واژگون» چاپ و نشر یافته است:

Werner D.Fröhlich, Rolf Zitzlsperger, Bodo Franzmann (Hrsg.) Die verstellte Welt; Beiträge zur Medienökologie: Stiftung Lesen, Beltz - Verlag, 1992, Basel (Suisse)

آن چه در چند جمله می توان ماحصل این سمینار را بیان کرد عبارت است از:

۱ـ رشد روزافزون بی‌سوادی عمومی؛ در اثر تماشای تلویزیون قدرت تمرکز در انسان‌ها کاهش می‌یابد، به طوری که عاجز از خواندن یك مطلب بوده و به دلیل عدم توانایی درك پیام نهفته در آن و ناتوانی در تحلیل و استنتاج عبارات، حوصله مطالعه را به مرور از دست داده و مآلاً قدرت قرائت و کتاب‌خوانی را از دست می‌دهند.

بر اساس آمار منتشره از سوی کنگره ملی آمریکا در سال ۱۹۸۴، ۴۰ درصد از جوانان ۱۷ سال و ۴۴ درصد از بزرگسالان آن سرزمین را کسانی تشکیل می‌دهند که علیرغم تحصیلات دبیرستانی، قدرت فهم و درك یك کلام مکتوب را ندارند!

۲ـ فضای آموزشی دبستانی و دبیرستانی روز به روز تنگ‌تر می گردد و دانش آموزان قدرت تمرکز و فراگیری را به مرور از دست داده‌اند.

۳ـ ارتباط انسانها با یکدیگر و دادوستدهای عاطفی و اجتماعی رو به کاهش گذارده است.

۴ـ شعور اجتماعی و محتوای گپ عامیانه رو به ابتذال گذارده است.

۵ـ فرهنگ و هنر به نازل‌ترین حد خود تنزل کرده است.

۶ـ نظام اخلاقی و نظام اندیشه و مبانی شکل گیری آراء و عقاید متلاشی شده است.

۷ـ ارزشهای انسانی و باورهای مذهبی و نمادهای ملی و میهنی رنگ و شکل باخته است.

۸ـ واژه‌ها و مفاهیم معیارها، دگرگون شده‌اند.

۹ـ بی‌تفاوتی عمومی نسبت به رخدادها و حوادث و مسائل اجتماعی به مرحله خطرناکی رسیده است.

۱۰ـ در نتیجه همه این‌ها، خطر سقوط فرهنگ و اجتماع بیش از هر زمان دیگر نمودار است، و نه تنها جامعه آمریکا و کشورهای متمدن غرب بلکه سراسر جوامع را در معرض تهاجم و تلاشی قرار داده است.

علیرغم این دریافت‌ها و این هشدارها، کاری صورت نگرفت و امروز در آستانهٔ هزاره سوم تاریخ معاصر، با یورش عظیم و ویرانگر رسانه‌ها رو به‌رو هستیم و به‌زودی «۸۰ ماهواره و ۲۲۰۰ کانال تلویزیونی، آسیا را می‌بلعد...».[۱]

یك بررسی چند جانبه در این موضوع، شاید ذهن ما و خانواده‌ها و برنامه‌ریزان را به جوانب مختلف این پدیده معطوف داشته و باعث گردد در هر موضع و جایگاه که قرار داریم، وظیفه خود و خانواده خود و اجتماع خود را آن طور که مبتنی بر نظام ارزشی خود می‌پسندیم، انتخاب کنیم. این بررسی را در هفت بخش به ترتیب زیر انجام می‌دهیم:

۱ـ تغییر و دگرگونی در ادراکات و دریافت‌ها:

پژوهش‌های علمی و آماری نشان می‌دهد که تماشای مستمر تلویزیون، قدرت وانسجام فکری و اندیشه منطقی را از میان می‌برد. دنیای نقش بسته در صفحه تلویزیون دنیایی است دست دوم، پرداخته شده و اغلب مخدوش. تصویری که تلویزیون از جهان خارج به ذهن ما منتقل می کند با واقعیت خارجی یکسان نیست. علاوه‌بر آن، انسان فعال، متفکر، محرك و متحرك به تماشاچی منفعل و راکد تبدیل می گردد. سرعت انتقال از بین می‌رود. عکس‌العمل دفاعی و دماغی بدن در برخورد با اطلاعات، تضعیف گشته، ایدز فرهنگی را نصیب انسان و جامعه می‌سازد؛ و بالاخره به قول «کارل پوپر» تلویزیون خطری اساسی برای دموکراسی و آزادی است.[۲] مکانیسم این فرایند را در این بخش مورد مطالعه و بررسی قرار

۱. روزنامه همشهری، شماره ۷۸۴، دوشنبه ۲۷ شهریور ۷۴، ص ۱۲.

۲. روزنامه اطلاعات، سه شنبه ۱۳۷۴/۲/۱۲. کارل پوپر، ترجمه دکتر حمید مؤدب.

می‌دهیم.

۲ـ کنش‌ها و واکنش‌های دماغ و مغز به هنگام شنیدن، دیدن و خواندن کدام است؟:

با یك بررسی تطبیقی و بیولوژیك تفاوت اثر هر یك از رسانه‌های ارتباط جمعی را که از این سه مقوله، مایه می‌گیرند، بر دریافت‌ها، استنتاج‌ها و انتقال واقعیتها به جهان اندیشه و حتی در دگرگونی آداب و سنن اجتماعی، روشن ساخته و با مددگیری از فیزیولوژی عصبی، روانشناسی عصبی، بیولوژی اعصاب خواهیم دید، چگونه تصویر یك واقعیت در ذهن انسان نقش می‌بندد و مکانیسم تصویر و تصور ذهنی، بازشناسی و یادآوری، استنتاج و استنباط، چگونه است و تنظیم حرکات و رفتار ارادی و غیرارادی ما به هنگام دفاع دماغی کدام است. تأثیر ویرانگر تماشای تلویزیون، در این بررسی، بویژه در کودکان و نوجوانان سخت تکان دهنده و هشدار دهنده است.

۳ـ قدرت تخیل و مکانیسم خلاقیت‌های ذهنی:

تفاوت فعالیت‌های قسمت چپ و راست مغز، در پردازش اطلاعات و اعمال تعقلی و احساسی، نقش مرکز هدایت کننده تکلم و ساختار کلام منطقی و عاطفی در ارتباط با قدرت حافظه، و این که چرا شبیه‌سازی و ایجاد تصویر ذهنی کار تعقل مجرد و خلاق بوده و نیز فراگرفتن را آسان‌تر می کند، در این بخش بررسی می‌شود. چرا بروز جلوه‌های عاطفی در زنان بیشتر از مردان است؟ عوامل دماغی و ارگانیك تشخیص حسن و قبح کدام است؟ براساس شناخته‌های امروز علوم و نیز بهره‌گیری از مشاهدات آماری و تجربی، اثرات تخریبی تلویزیون را در این موارد خواهیم دانست.

۴ـ طبقات جدید اجتماعی بر مبنای دانش و اندیشه:

در اثر گسترش تلویزیون به عنوان رسانه انحصاری اطلاعات رسانی، دانایان داناتر شده و نادانان نادان‌تر می‌شوند. چرا؟ از این رهگذر شکاف طبقاتی جدیدی

در جامعه پدیدار می گردد که خود منشأ بروز تنش های اجتماعی، عاطفی و حتی سیاسی خواهد بود. نقش رسانه‌ها در شکل گیری، گسترش و پی آمدهای این نظام جدید طبقاتی چیست و اثرات سوء آن در سطوح مدیریت و نظام اداری جامعه چگونه است؟ بخش چهارم را به این بررسی اختصاص داده‌ایم.

۵ـ جایگاه زیست محیطی رسانه‌های ارتباط جمعی:

امروزه رسانه‌ها از حالت کارگزاران و خدمهٔ در خدمت انسانها خارج شده، مدعی سروری و حاکمیت تمام عیار بر انسانها هستند. از این رو در محیط زیست انسانی وارد شده و جایگاه محکمی را به خود اختصاص داده‌اند. تمهیدات و تدابیری را که برای حفظ و سلامت محیط زیست از دیرباز اتخاذ کرده‌ایم باید در مورد رسانه‌ها، خصوصاً در حوزه تخریب فضای ذهن و اندیشه و نظام ارزشی، با قدرت و مسئولیت و ژرف نگری بیشتری روا داریم. شاخصه زیست محیطی رسانه‌ها و تمهیدات آن در این فصل مورد مطالعه قرار می گیرد.

۶ـ روشهای پژوهش و ارزیابی:

در این بخش به روشهای رایج در غرب در مطالعات و طرح برنامه‌های رسانه‌ها می‌پردازیم، آثار و نتایج آنها را بررسی می کنیم و بالاخره می‌رسیم به بخش هفتم که؛

۷ـ چه باید کرد؟:

ساز و برگ دفاعی در برابر این یورش کدام است؟

در این فصل با برشمردن ویژگی واژه «تعادل جاری» که از شاخصه‌های یك سلول جاندار و سالم است، فرد و آحاد جامعه را به صورت موجودی واحد که باید در ضمن دادوستد با جهان خارج «تعادل جاری» لازمه حیات را حفظ و تقویت کنند، مورد مطالعه قرار داده‌ایم. در زمینه «چه باید کرد؟» وظیفه افراد را بدون توجه به این که نظام و فرهنگ جامعه چه وظیفه‌ای دارد و چه می کند، مورد بحث قرار داده‌ایم و در قسمتی دیگر وظیفه فرهنگ جامعه و ارگانهای ارشادی و اجرایی آن را

بدون در نظر گرفتن این که هر کدام از افراد چه می کنند، بر شمرده‌ایم و سرانجام به روابط و وظایف متقابل و مکانیسم‌های آن پرداخته‌ایم.

در بخش مربوط به وظائف افراد، هفت ضابطه را برای تدارك ابزار مقاومت در برابر تهاجم فرهنگی و یورش‌های تکنولوژی در تك تك انسانها مطرح ساخته و در بخش مربوط به وظائف جامعه، در دو قسمت به رسالت فرهنگ جامعه برای هویت بخشیدن به افراد و نیز شناساندن ابعاد فرهنگ مهاجم و ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و هنری آن به فرد و جامعه پرداخته‌ایم. از رهگذر ضوابط لازم برای حفظ سلامت فرهنگی فرد و شناخت اجزاء و عناصر لازم جبهه نبرد فرهنگی به رسالت رسانه‌های نوشتاری و سمعی و بصری اشاره کرده و آنگاه به جمعبندی موضوع رسیده‌ایم. باشد که مؤثر و مقبول افتد و در نظر آید.

و من...توفیق و علیه‌التکلان

تهران - شهریور ۱۳۷۷

دکتر صادق طباطبائی

۱

تغییر و دگرگونی در ادراکات و دریافت‌های انسانی در بهره گیری پیوسته از تلویزیون

در این جا لازم می‌دانم قسمتی از مقاله دانیل بورستین(Daniel Borstin) در کتاب «دنیای واژگون» را با اقتباس عاریه گیرم،(۱) نه از آن جهت که از روش نامعقول و متداول ذکر آراء و عقاید غیرخودی‌ها برای اثبات آراء و نظریات خودی‌ها پیروی کرده باشم، بلکه بدان سبب که ماحصل تجربیات انسان‌هایی را که سالیان بیشتری اسیر تأثیر رسانه‌های ارتباط جمعی خاصه تلویزیون بر جوامع خود بوده‌اند و تغییرات ژرف و جبران‌ناپذیر این وسائل را بر فرهنگ و اجتماع و روابط انسانی جوامع خود شاهد بوده‌اند، بیان کرده باشم. «بورستین» در مقام مقایسه وسائل ارتباط جمعی الکترونی با کتاب و رسانه‌های نوشتاری، به ذکر سه برههٔ تاریخی در روابط انسان‌ها با یکدیگر می‌پردازد: دوران بیان شفاهی، دوران انتشارات و نوشتارهای چاپی و بالاخره دوران امواج رادیویی و تلویزیونی. دوران اول طولانی ترین زمان را در تاریخ بشریت انسان‌ها شامل می‌شود. در ابتدا فقط بیان شفاهی و نقل سینه به سینه وجود داشت و سپس با پیدایش حروف الفبا و قدرت نگارش، این امکان فراهم

گردید که طنین و محتوای بیان یك مطلب از زمان و مکان گوینده و مخاطب آن فراتر رود.

در همین مرحله نیز کتابت بیشتر جنبه فردی و خصوصی داشته است. مخاطب یك مطلب مکتوب بیشتر فردی خاص بوده است. بعلاوه در کتاب‌های خطی نیز که به عنوان کالاهایی ارزشمند محسوب می گردید ویژگی های کاتب و سلائق او، دیده می‌شد. افزون بر این‌ها، چون قدرت خواندن فراگیر نبود، ادبیات عامه را فقط افسانه‌ها و داستان‌های اساطیری شامل می‌شدند و غالباً پندها و اندرزها به صورت اوزان شعری جهت سهولت در فراگیری نقل می‌شد و همه جنبهٔ نقل شفاهی داشت. پستمن می گوید: «حتی در نزاعهای بین افراد، ریش سفید قبیله با ذکر ضرب المثل به عنوان قانون به حل و فصل دعوا می‌پرداخت.» (۲)

برههٔ دوم از قرن پانزدهم آغاز گردید و با ظهور صنعت چاپ و انتشار کتاب، حریم‌های فردی و محدوده خصوصی را درهم نوردید. از این مرحله «دانش» جنبهٔ کالای قابل خرید و فروش را پیدا کرد. کتاب خطی که تا این زمان فقط در تملك فرد معینی قرار داشت، از این تاریخ به بعد می توانست به صورت چاپ‌شده در اختیار همگان قرار گیرد و جنبه «کالای مصرفی» پیدا کند. دگرگونی های ناشی از این تحول در وسائل ارتباط جمعی، به صورت انقلابی عظیم رخ داد و عامل مهمی در گسترش و پیشرفت علم و دانش گردید. کتابی که از این مقطع زمانی، به بعد به چاپ می‌رسید، برخلاف مرحله قبل، دیگر تعلق به مخاطب خاص یا نگارنده آن نداشت، بلکه ذائقه عمومی و تمایلات انسان‌های بیشتری را در نظر می گرفت. با رشد صنعت چاپ و فزونی تولید کتاب، شاخه‌های جدیدی از حرفه و شغل نیز پدیدار شد که پیشرفت خود را در گسترش تمایلات عمومی و فزونی تعداد مصرف کننده و افزایش سواد عمومی و اطلاعات همگانی خلاصه می دیدند.

دو ویژگی، این دوره را از دوران امواج صوتی و تصویری متمایز می کند. نخست آن که هر کس داوطلبانه و در صورت تمایل می توانست مخاطب نویسنده

قرار گیرد و بهای کتاب را بپردازد و آن را مالك شود. دوم آن که بهره‌مندی از کتاب مستلزم برخورداری از قدرت خواندن بود، این دو ویژگی باعث شد که آثار و دگرگونی های ناشی از این انقلاب، طی سالیانی دراز به ظهور برسد. حتی در کشورهای پیشرفته نیز صدها سال گذشت تا هر کس ـ و تقریباً همه کس ـ بتواند از قدرت خواندن بهره‌مند باشد.

ویژگی برجسته دوران سوم و عصر امواج، سرعت رشد و همه گیر شدن این وسیله و نیز سرعت انتقال و انتشار خبر است که می توان هر دو را معادل سرعت الکترون دانست. در سال ۱۹۲۱م، اولین فرستنده رادیویی در آمریکا آغاز به کار کرد و در سال ۱۹۴۱، اولین ایستگاه تلویزیونی افتتاح شد. در سال ۱۹۶۱، یعنی بیست سال بعد، درحالی که ۵۳/۵ میلیون خانواده در آمریکا زندگی می کردند، ۵۰/۷ میلیون گیرنده رادیویی و ۴۷/۲ میلیون دستگاه تلویزیون در اختیار آنان بود. تأثیر و اهمیت این انقلاب الکترونی را باید در همین سرعت رشد و نیز سرعت انتشار خبر و مطلب دانست. در مرحله قبل سرعت انتشار خبر به سرعت حرکت وسیله نقلیه حامل کتاب، نشریه، روزنامه و یا نامه بستگی داشت. همین وابستگی باعث محدود بودن و حتی کنترل پیام و خبر بود.

در دوران سوم، این عامل وابستگی و نیز عامل کنترل از میان برداشته شد. آن چه لازم بود خلاصه می‌شد در یك ایستگاه فرستنده و یك دستگاه گیرنده. دیگر به سیم کشی، خیابان، وسیله نقلیه و عوامل زمینی و محیطی دیگر و محدودیت‌های مکانی نیازی نبود. اخبار و مطالب از طریق امواج رادیویی و در گسترهٔ محدودتری توسط امواج تلویزیونی حتی مرزهای اقلیمی و ملی را نیز درهم نوردید و تا آنجا که علیرغم میل و مصالح ملی کشورها و ملت‌ها، ارسال می‌شد و انتشار می‌یافت. شرایطی فراهم گردید که دریافت خبر و پیام به مراتب آسان‌تر از دریافت نکردن آن شد. نتیجهٔ این شرایط جدید چه بود؟ صنعت چاپ، کالایی راعرضه می کرد که خریدار آن مختار بود و داوطلبانه آن را دریافت می کرد. سلیقه و هدف و اختیار و

مصلحت در آن نقش اساسی داشت. در حالی که امواج و پیام‌های آن را هر کس که دارای یك گیرنده است، دریافت می کند. در دوران چاپ و کتاب رابطه بین پیام و دریافت کننده آن رابطه‌ای مستقیم و تابع نیازهای فردی و ارضاء کننده نیازهای ویژه و سلائق خاص است در حالی که چنین رابطه‌ای براساس چنین ضابطه‌ای میان گیرنده پیام موجی و فرستنده آن وجود ندارد. تفاوت مهم‌تر دیگری نیز وجود دارد و آن این که دریافت کنندهِ پیام نهفته در یك کتاب باید تا حدودی از قدرت درك و فهم و اطلاعات قبلی و نیز توانایی کافی خواندن بهره‌مند باشد، در حالی که مخاطب یك پیام موجی نیاز به چنین لیاقت‌هایی ندارد. کافی است که او فقط یك انسان باشد. گرچه همین شرط نیز اخیراً اعتبار عام خود را از دست داده است. همین چندی پیش در پارك «باغ وحش ملی» نیویورك این کشف جالب صورت گرفت که برای دریافت پیام موجی دیگر «انسان» بودن نیز ضرورتی ندارد. در این آزمایش مشاهده شد که چگونه گوریل‌ها تحت تأثیر تصاویر تلویزیونی قرار گرفته و تمایلات و احساسات خاصی را نسبت به سریال‌های فکاهی و موزیکال از خود نشان می‌دهند. شاید این آزمایش را نیز بتوان انجام داد که آیا برنامه‌های تلویزیونی در درازمدت چه تأثیری در سیر تکاملی موجودات زنده به لحاظ بیولوژیك بر جای می گذارد؟ آیا یك موجود را در این پلکان تکاملی به بالا هدایت می کند یا آن را به مدارج پایین‌تری می کشاند؟ همین نکته که پاسخ این سئوال را نمی‌دانیم، خود حائز اهمیت است و نشانگر تأثیر عمیق این نوع وسائل ارتباط جمعی است. در مورد تأثیرات عمیق تلویزیون و دگرگونی‌های ناشی از آن بورستین می گوید: «برای ارزیابی واقع‌بینانه این وسیلهٔ ارتباط جمعی باید محور اصلی سئوال را این نکات قرار دهیم: تأثیرات درازمدت این پیام‌آور بر درك و حواس ما از دوعنصر زمان و مکان چیست؟ برداشت و استنباط ما از دانش و هنر چگونه شکل می گیرد؟ دگرگونی‌های حاصله در ذهن و اندیشه ما از اجتماع، همبستگی اجتماعی، روابط انسانی و واقعیت‌های خارجی کدام است؟»(۳) وی آنگاه جامعه آمریکا را مورد مطالعه قرار می‌دهد، از آن‌رو که

در این جامعه تلویزیون از جوامع دیگر گسترده‌تر است و محور توجه و علاقهٔ آمریکائیان است و از سوی دیگر بررسی‌های فراوانی در این مورد صورت گرفته وبحث‌های زیادی در مورد اثرات مثبت و منفی آن جریان دارد. از جمله سئوالاتی که پیرامون تأثیر سوء بالقوه تلویزیون مورد توجه است این است که چگونه در اثر این وسیله، دایره آگاهی‌های ما و تجربیات ما و دانش ما و درك واستنباط ما از جریانات وحوادث و وقایع محدود می گردد، چه مقولات و ظرایف از حوزه خودآگاهی ما زدوده می‌شود، چه عناصری از فهم ودرك ما حذف می گردد، کدام توانایی‌ها و استعدادهای ما از بین می‌رود و چه چیزهایی به مرور فراموش می گردد. بورستین می گوید محور اساسی پیام‌رسانی تلویزیون و محتوای آن بر «اینجا» و «الان» دور می‌زند. نتیجه درازمدت این مطلب آن است که قدرت درك ما را از حوادث گذشته و قدرت برقراری ارتباط بین آنچه الان واقع می‌شود با آنچه که در گذشته رخ داده است تضعیف می کند. لحظه‌نگری از هم گسسته را جایگزین آینده‌نگری منسجم و برخاسته ازحوادث مرتبط به گذشته و وقایع تاریخی می‌سازد.

برای آگاه شدن از یك ماجرا، دیگر لزومی ندارد، در ساعت معین در مکان معین حاضر بود. کافی است ماشین لحظه‌نگاری در آن جا حضور داشته باشد. اغلب گزارشی که از این رهگذر دریافت می کنیم به مراتب وسیع‌تر و واضح‌تر از آن است که خود از محیط وقوع دریافت می کردیم. اغلب اتفاق می‌افتد، از رویدادهایی که در دورترین مکان‌ها رخ می‌دهد تصاویر روشن‌تر و وسیع‌تری را دریافت می کنیم تا آنچه درنزدیکی ما رخ داده است، این گونه نزدیك بودن و نزدیك شدن به آنچه که در واقع دور از ما است البته، غیرطبیعی است. حداقل تأثیر آن این است که اذهان ما را از محیط پیرامون و نزدیك ما منحرف می‌سازد. دو عنصر اصلی هر حادثه، یعنی زمان و مکان‌وقوع نیز، درذهن ما مخدوش می گردد. هر ماجرایی را که در تلویزیون می‌بینیم، اغلب نمی توانیم از زمان‌وقوع و شرایط و اوضاع کامل محل

آن اطلاع دقیقی داشته باشیم، جز آنچه که به صورت گفتار درباره آن اعلام می گردد. یعنی تصویر خود به تنهایی زمان و مکان را اعلام نمی‌دارد. باید با زبان گفتاری این دو عنصر را بیان کرد. درحالی که حضور در محل واقعه، این نقیصه را در پی نمی‌داشت. همین طور نیز برداشت ما و شیوه استنباط ما از جمع و جماعت نیز مخدوش می گردد. در گذشته از واژه «اجتماع» حضور افراد جامعه در مکانی خاص به ذهن متبادر می گردید. در حالی که «اجتماع» تلویزیونی را افرادی تشکیل می‌دهند که دور از یکدیگر و خارج از محدودهٔ دیدیکدیگر قرار دارند. به عنوان مثال خنده‌ها و کف‌زدن‌ها و احساسات تماشاچیان یك برنامه فکاهی را نمی توانیم با واقعیت منطبق بدانیم. آیا این‌ها را تولید کننده مونتاژ کرده است؟ آیا مصنوعاً و با هنرهای تکنیکی خلق کرده است؟ شرکت و بهره‌مندی از یك برنامه نمایشی تلویزیونی دیگر هزینه‌ای ندارد. کارت ورودی نمی‌خواهد. حضور در مکانی خاص ضرورتی ندارد. کافی است تکمه را فشار دهیم و یکی از بینندگان و فردی از آن اجتماع گردیم؛ اعم از آن که چه پوشیده باشیم و چگونه رفتار کنیم. این نکته را نیز بخوبی می توانیم در رفتار جوانانی که با تلویزیون بزرگ شده‌اند مشاهده کنیم. زمانی که ناچار می‌شوند در یك اجتماع واقعی ـ و نه تلویزیونی ـ شرکت کنند غالباً نمی‌دانند چگونه رفتار کنند. دیدن رویدادهای اجتماعی از صفحه تلویزیون معیاری به آنان عرضه نکرده است که چگونه صبر و تمرکز و آرامش و استماع سخنان موافق و مخالف و سکوت و حتی طریقه نشستن و لباس پوشیدن را در محافل و مجامع عمومی رعایت کنند.

توسعه و فرهنگ نیز دو مقوله هستند که در تصور دیرینهٔ ما با تحرك و جابجایی و خلاقیت در ارتباطی مستقیم قرار داشتند. اما در این روزگار، روز به روز بر شمار افرادی که دائماً در کنجی لمیده و به تماشای تلویزیون نشسته‌اند افزوده می گردد. انسان فعال و محرك و متحرك و خلاق گذشته به یك تماشاچی منفعل راکد بدل شده است. به میزانی که این وسیله پیام‌رسانی بر سرعت جابجایی و نقل و

انتقال اخبار و اطلاعات و گزارش وقایع از مکانی به مکان‌های دیگر می افزاید، به همان میزان عنصر سرعت انتقال و تحرك را از بیننده خود می‌رباید و عاملی برای سکون و رکود و منفعل بودن انسان می گردد. امروزه برای آگاه شدن از ماجرا یا واقعه‌ای تحمل زحمت چندانی ضرورت ندارد. پوشیدن لباس مناسب و ترك خانه و گرفتار ترافیك شدن و استفاده از وسیله نقلیه و تلاش برای یافتن پارکینگ و تهیه و هزینه بلیط ورودی و رفتار مناسب جمع و اجتماع و . . . لازمه شرکت در یك برنامه نمایشی یا تئاتر و یا حضور در یك برنامه اجتماعی نیست. همین ماجرا و واقعه و برنامه و نمایش را می توانیم تماشا کنیم، بدون تحمل این زحمات و هزینه‌ها و صرف وقت و در حالی که لباس خانه را بر تن داریم و می نوشیم هر آنچه را که می خواهیم و می نشینیم یا لم می‌دهیم هر گونه که راحت هستیم و به هر کار جنبی دیگری که البته مخالف و مانع تماشا و دیدن ما نباشد می‌پردازیم. چه چیز در این تغییر و حذف آن ضرورت‌ها از میان می‌رود؟ در تماشای این ماجراها با از میان رفتن ضرورت رفتن به جایی و حضور در کنار انسان‌هایی دیگر، چه چیز دیگری نیز از میان می‌رود؟ این که دیگر به علت عدم حضور در جمع و جماعت از احساس و عکس العمل دیگران نسبت به این واقعه‌ای که از تلویزیون دیدیم بی خبر هستیم و این که دیگر از نظر و برداشت و استنتاج دیگران بی اطلاع هستیم و این که دیگر امکان و قدرت تبادل نظر و بحث و بررسی با دیگران را پیرامون مطلبی که همه دیده‌ایم، نداریم، از ما انسان‌هایی ساخته است که نسبت به همین دگرگونی‌ها نیز واقف نیستیم. وقتی تأثیر یك سخنرانی را بر روی انسان‌های حاضر و شرکت کننده در یك اجتماع از نزدیك می توان بررسی کرد، چگونه می توان تأثیر همین سخنرانی را بر روی انسان‌های در خانه نشسته و شنونده یا بیننده غیر فعال ارزیابی کرد؟ در تبدیل انسان‌های حاضر متحرك و فعال به عناصری منفعل و در خانه نشسته و تماشاچی چه چیز از بین می‌رود؟

مشکل دیگر و نکته مهم دیگر اینجاست که تلویزیون ابزار انتقال علم و

دانش نیست، بلکه وسیله‌ای است برای اطلاع‌رسانی. دانش و علم مقوله‌ای است دارای ارزش و اعتباری پایدار و تأثیری درازمدت. در حالی که به ندرت دانش نوین را جای‌گزین دانسته‌ها و آموخته‌های قبلی خود می کنیم و بر اندوخته‌های پیشین می‌افزائیم. اما در مورد داده‌ها و اطلاعات وضع به گونه‌ای دیگر است. نوبودن، جالب بودن و چند بعدی بودن یك اطلاع یا یك داده باعث می گردد که اطلاع و داده قبلی از ارزش و اعتبار ساقط گشته و جای‌گزین آن گردد. در حالی که «نوبودن» بر ارزش علمی مطلبی نمی‌افزاید، درست برعکس ملاك ارزیابی یك خبر به حساب می آید. کسی که اخبار تلویزیون را می‌بیند برای آن که «کم‌اطلاع» نباشد، هرگز نمی‌تواند ادعا کند که با دیدن این برنامهٔ خبری بر علم و دانش او افزوده گردیده است. وظیفه خبرنگاران رادیو و تلویزیون گزینش ماجراهایی از وقایع همان روز است در قالبی مهیج و تحریك‌آمیز و جالب توجه؛ و برای سرویس خبری بعد، بدون ارزش و فاقد جاذبه‌های لازم خبری.

نکته بااهمیت دیگر این که هر آنچه را که تلویزیون ارائه می‌دهد همزمان برای همه است. گروه‌بندی‌ها و طبقات اجتماعی و سنین متفاوت بینندگان و تفاوت‌های درك و شعور و سلائق متفاوت انسان‌ها در شکل و محتوای برنامه تأثیری ندارد و به علت اینکه برنامه‌های تصویری اغلب بایستی عامه‌پسند و همگانی باشد فاصله و مرز میان عالم و جاهل و دارندگان فرهنگ و شعور برتر با افراد عامی از میان برداشته می‌شود. درحالی که کتاب و کتابخوانی بر دانش و قدرت فهم و نیز اطلاع افراد دارندهٔ فرهنگ و شعور برتر می‌افزاید، تلویزیون او را به مرحله پائین و پائین‌تر آورده و توجه او را به مقولات مورد توجه عوام معطوف می‌سازد. اگر در گذشته قضاوت در موردمیزان شعور اجتماعی و قدرت فهم عامه مردم برای یك ناقد اجتماعی یا یك استاد دانشگاه مشکل می‌بودو تعیین سطح فکر عموم مستلزم زحمت و سنجش و پرسش و صرف وقت وهزینه فراوان، امروز با یك نگاه دقیق به برنامه‌های تلویزیون این امر حاصل می آید. «گرچه در آمریکا ابتذال و پوچی،

هیجان‌زدگی و سریال‌های محرك احساسات به برنامه‌های تلویزیون، منحصر نمی‌گردد و غالب مجلات هفتگی و اکثر روزنامه‌ها و کتاب‌های رمان را نیز شامل می‌شود، ولی در عین حال این رسانه‌های نوشتاری نمی‌تواند ملاك ارزیابی سطح بینش و درك و معیاری برای قضاوت در باره افکار عامه قلمداد گردد. گستردگی بی‌نظیر تلویزیون به عنوان وسیله ارتباط جمعی و حضور آن حتی در زوایا و حریم خلوت و خصوصی افراد، این ابزار را به مردمی‌ترین و دموکرات‌ترین پیام‌آور و درعین حال به مستبدترین فرمانروا و هدایت‌گر اجتماعی مبدل کرده است.» (۴)

یکی از بهترین نمونه‌های این تأثیر دوگانه را می‌توان در دهه ۶۰ قرن حاضر در آمریکا مشاهده کرد. در آن زمان تلویزیون نیرومندترین وسیله‌ای بود که برای ایجاد برابری و عدالت اجتماعی بدون ملاحظات مذهبی و نژادی و قومی و جدا از اختلافات طبیعی میان زن و مرد و نیز علیه جنگ ویتنام و تقویت افکار عمومی و انتقال فشار این افکار به زمامداران، در خدمت عامه آمریکائیان قرار گرفت. درعین حال همین وسیله نیرومند، از سویی دیگر موجد تقویت خشونت و کشتار و خونریزی و کاستن مستمر از قبح جنایات و خیره‌سری‌ها گردید و بانشان دادن بیش از پیش همین مسائل چه در قالب خبر و چه در قالب فیلم‌های سینمایی روز به روز بر دامنهٔ این گونه اعمال افزود.

همان طور که گفته شد تلویزیون برداشت و استنباط ما را از «واقعیت»ها نیز مخدوش ساخته است. هر واقعه و هر ماجرایی امروزه دو بار رخ می‌دهد؛ یك بار درعالم واقع و بار دیگر بر روی صفحه تلویزیون. صرف نظر از وجوه اختلافی که میان تبیین این ماجرا در عالم واقع و در عالم تلویزیون وجود دارد، همین دوگانگی معنا، اثرات بی‌شماری بر ذهن و اندیشه و عواطف ما می‌گذارد. کدام یك به حقیقت نزدیك‌تر است؟ آن چه که در همسایگی ما و در عالم واقع رخ داده است یا آن چه در تلویزیون نشان داده شده است؟ در عمل این گونه مشاهده می‌شود که «واقعیت» تلویزیونی دارای تأثیرات مضاعف نیز می‌باشد. زیرا بهتر طراحی می‌شود، عنصر

تحریك و تهییج در آن فراوان تر به کار گرفته می شود و با تکرار نمایش - امری که در عالم واقع امکان وقوع مکرر ندارد - بر اثر گذاری آن در جهت اهداف مورد نظر افزوده می گردد.

حال پاسخ این سئوال که کدام یك از این دو «واقعیت» بیشتر جالب توجه است روشن می گردد. و نیز کدام یك دارای تأثیر اجتماعی بیشتر است نیز بدیهی می نماید. کافی است فقط همین یك نکته را در نظر داشته باشیم که تفاوت کمی و کیفی میان نفرات حاضر در محل واقعه و ناظر به وقوع جریان با بینندگان نشسته در منزل و در مقابل صفحه تلویزیون چقدر و کدام است؟ نگرش به این واقعیت نیز در ذهن کسی که در محل حادثه حاضر و ناظر بوده است با کسی که همین ماجرا را نه در زمان و نه در مکان وقوع، بلکه از طریق تلویزیون دریافت می کند یکسان نمی نماید. علاوه بر این هر کدام از ما از نوعی قدرت اعمال کنترل و انتخاب برای حضور و شرکت و مشاهده آن چه خارج از دنیای تلویزیون رخ می دهد، برخورداریم ولی قدرت و امکان کنترل واقعیت تلویزیونی را نداریم. ناچار از اثرات ناشی از «واقعیت» غیرواقعی تلویزیون مصون نیستیم. از هم اکنون آثار این دوگانگی نهفته در ظاهر و باطن واقعیت خارجی با واقعیت تلویزیونی را در جامعه مشاهده می کنیم. کار تا بدان جا کشانده شده که گویی نوعی رقابت بین این دو واقعیت پدیدار شده است. در نظر غالب مردم اروپا و آمریکا هر حادثه‌ای که بر روی صفحه تلویزیون رخ نداده است، گویی اصلاً وجود نداشته است و لااقل در صحت آن باید تردید کرد.

«سئوال اساسی که مطرح است و باید برای جواب آن همه جانبه اندیشید این است که چگونه می توان در یك جامعهٔ آزاد و برخوردار از آزادی‌های فردی و اجتماعی، به اعمال قدرت و کنترل بر روی رسانه‌های ارتباط جمعی خاصه تلویزیون پرداخت».

همین سئوال را نیز کارل پوپر درمقاله‌ای که ترجمه آن در روزنامهٔ اطلاعات تحت عنوان «خطر تلویزیون برای آزادی و دموکراسی» درج شده بود مطرح

می کند. (۵)

به نظر می رسد برای جواب این سئوال باید از نقطه دیگری به مسأله اندیشید. طبیعی است که انسان‌های یك جامعهٔ به راستی آزاد از حق اظهار نظر و بیان آراء خود بدون دغدغه خاطر بهره‌مند هستند و هر کس صرفنظر از تعلقات خاص نژادی و قبیله‌ای و دیگر خصلت‌های وابستگی خود اعم از احزاب و دستجات و غیره به یکسان از این حق بهره می برد. ولی از آن جا که ابزارهای بیان پیام و عقیده دارای قدرتی یکسان نیستند؛ قدرت اثر گذاری یك عقیده و یك رأی زمانی که در یك اجتماع بیان می گردد، یا دریك مقاله و یك کتاب منتشر می‌شود، یا در یك روزنامه و مجله درج می گردد، و یا از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود هرگز یکسان نیست. از آن جا که امکان بیان عقیده در تلویزیون برای همه انسان‌ها فراهم نیست و عملاً هم امکان‌پذیر نیست، چگونه می توانند کس یا کسانی که دارای عقاید و نظریات دیگری، خلاف آن چه مجری و سردمداران تلویزیون در سر نهفته دارند و اعلام می کنند، از این وسیله برای بیان آزادانه عقاید و آراء خود بهره گیرند؟ همین جا یك تبعیض بزرگ میان تهیه کننده و اجرا کننده و صاحب اصلی تلویزیون به عنوان مهم‌ترین پیام آور و قوی‌ترین وسیله ارتباط جمعی و دیگران به عنوان مخاطب‌های این پیام رخ می نماید. چه کس و کدام مرجع دموکراتیك و با اتخاذ کدام روش و راه مردمی، این حق و امتیاز برجسته را به فرد و افرادی داده است که از این ابزار پیام‌رسانی نافذ و نیرومند برای بیان آراء و نظرات و مقاصد خود بهره‌مند شوند؟ چگونه می توان در نظر و عمل مدعی و متوقع بود که دیگران نیز از این حق بهره‌ای یکسان دارند و می توانند دیدگاههای مخالف خود و یا آراء و عقاید خود را یکسان و هم‌طراز مانند مجریان و صاحبان این رسانه از این طریق به اطلاع عموم برسانند؟

در یك اجتماع یا یك محفل سخنرانی یا یك تریبون عمومی می توان ادعا کرد که همه افراد به طور یکسان از حق اظهار نظر برخوردارند. چون می توان امکان

عملی آن را فراهم ساخت. حتی در رسانه‌های نوشتاری نیز می توان تا حدودی این امر را ممکن ساخت، هر چند در عمل، اجرای آن چندان ساده و ممکن نمی نماید، ولی در رسانه‌های الکترونی بویژه در تلویزیون چنین ادعائی نوعی عوام‌فریبی است. و لذا اشکال بورستین و تناقضی که او میان جامعه آزاد از یك سو و کنترل بر روی رسانه‌ای بنام تلویزیون از سویی دیگر می‌بیند نمی تواند واقعی و اساسی باشد.

قبلاً در جای دیگر گفته‌ام که تفاوت میان حکومت به عنوان مسئولیت اداره جامعه و حکومت به عنوان رسالت و مسئولیت هدایت و اداره جامعه یك تفاوت اساسی است. در حالت اول وظیفه حکومت در یك نظام دموکراسی در این خلاصه می‌شود که مجری نظرات و تمایلات اکثریت جامعه باشد. اگر در نظر اکثریت مردم یك جامعه حفظ محیط زیست، مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی، جلوگیری از ستم‌های اقتصادی و سودطلبی افرادی خاص از اولویت برخوردار نبود، اگر خواسته غالب افراد یك جامعه دموکراتیك تأمین عدالت و حفظ حقوق انسان‌های جوامع دیگر نبود، دولت‌های آنان نیز وظیفه‌ای در اولویت دادن به اجرای این منویات ندارند. از همین رهگذر است که شاهد افول و کم‌رنگ شدن ملاك‌های اساسی و انسانی زمامداران در جهان غرب هستیم. وقتی که قدرت درك و استنباط عمومی مردم به قول پستمن و بورستین به نازل‌ترین حد خود رسیده است، وقتی که مفاهیم «حقیقت»، «واقعیت»، «زمان و مکان»، «تجربه و واقعه»، «برابری و عدالت» و «دانش و اطلاع» در یك جامعه مخدوش شده است، زمانی که «قاطعیت با سماجت»، «سخاوت با اسراف»، «بردباری با بی تفاوتی»، «پای‌بندی با جمود» و «بی‌بند و باری با سعه‌صدر» یکسان انگاشته می‌شود، نمی توان از مردمی این چنین توقعاتی آن چنان داشت و طبعاً کار حکومت و اداره چنین جامعه‌ای چندان مشکل نخواهد بود. زمامداری و حکومت در چنین جامعه‌ای نیازمند افرادی برجسته و صاحب درك عالی و شعور متعالی و پارسا و بصیر نیست. به میزانی که برخورداری افکار عمومی هر جامعه از شعور و فهم و قدرت استنتاج کمتر گردد و

به میزانی که تعهدات انسان‌ساز و تمایلات آزادی‌بخش از حوزه امیال و اعمال انسان‌های یك جامعه دورتر شود، کار زمامداری و اداره حکومت بر چنین جامعه‌ای در یك سیستم به ظاهر دموکراتیك آسان‌تر و هموارتر می گردد. در یك چنین جامعه‌ای است که انسان‌ها نه تنها درد انسانیت و آزادی و تأمین عدالت و استقرار برابری را ندارند بلکه فقدان آن را نیز درك نمی کنند.

اما اگر به وظیفه اداره جامعه، رسالت هدایت جامعه را نیز افزودیم، در این صورت است که کار زمامدار و حاکم روز به‌روز مشکل‌تر می‌شود. در یك چنین جامعه‌ای باید برای آزادی و برابری و برخورداری یکسان از حقوق فردی و اجتماعی، تعاریف و تعابیر دیگری ارائه داد؛ و ضوابط دیگری را باید برای مجریان و کارگزاران حکومت در نظر گرفت. نیل پستمن می گوید: «زمامداران قرن ۱۸ و ۱۹ آمریکا مردمانی بودند که شاخصهٔ آنان و ملاك انتخاب آنان میزان دانش و فهم آنها و تعداد و نوع کتاب‌هایی که نوشته بودند و نیز قدرت سخنوری و بلاغت و فصاحت کلام آنان بود. در حالی که برجستگی‌های زمامداران منتخب مردم امروز آمریکا، برخورداری از ژست‌های تلویزیونی، آرایش مناسب موی سر، دلربائی ظاهری و در اختیار داشتن مشاطه‌ای مردم‌شناس و بکارگیری مدیری زیرك برای ایجاد روابط عمومی و تبلیغات انتخاباتی می‌باشد. این است که آمریکای قرن ۱۸ و ۱۹ را «سرزمین خرد» می‌نامیدند و آمریکای امروز را «سرزمین نابخردی‌ها». آمیزه‌ای که در آن روزگار مطلوب مردم بود و در انتظار آن بودند آینده پیشرفت و توسعه بود و آینده‌ای که مردم امروز آمریکا در پیش رو دارند آینده زوال‌یافته و زهوار دررفته می‌باشد. (۶)

در جامعه‌ای که هم هدایت و هم اداره آن وظیفه زمامداران است، ملاك‌های انتخاب افراد نیز متفاوت با ملاك‌های انتخاب زمامداران در جامعه‌ای است که وظیفه متولیان آن فقط اجرای منویات مردم است. در یك حکومت مبتنی بر آراء اکثریت مردم، کار هدایت جامعه جدا از کار اداره آن نیست. اما ملاك‌هایی که برای انتخاب

هدایت کنندگان و انتخاب مدیران اجرایی باید در نظر گرفته شود طبعاً تفاوت دارد. ارگان ناظر بر اجرای امور باید خود تحت نظر ارگان هدایت کننده جامعه باشد. اگر اکثریت جامعه، ارگان رهبری و هدایت را پذیرفتند و آن را واجد ملاک‌های لازم برای رهبری و امامت و هدایت دانستند، در این صورت اعمال کنترل از سوی چنین ارگانی بر رسانه‌های جمعی مغایرت با آزادی انسان‌ها در بیان آراء و عقایدشان ندارد و ناقض اصول حاکم بر یك جامعهٔ آزاد نیست. پرداختن بدین موضوع چون خارج از رسالهٔ حاضر است، لذا به همین اندازه که اشاره شد، بسنده می کنیم و تفاوت کنش‌ها و واکنش‌های دماغی را به هنگام دیدن، شنیدن و خواندن، مورد یك بررسی تطبیقی قرار می‌دهیم. این بررسی کمی زبان و حال و هوای تخصصی دارد، لذا دقت و حوصله خواننده را طلب می کند. گرچه کوشش شده است، حتی‌المقدور از ذکر فرمول‌ها و واژه‌های تخصصی بیولوژیك اجتناب شود، ولی در عین حال ساده کردن بیش از حد مطلب، خطر کم‌عمق شدن محتوا و در نتیجه عدم دسترسی به نتیجه مطلوب را در پی خواهد داشت. پس از آن باز هم با مدد گرفتن از دستاوردهای دانش جدید به تشریح مکانیسم تخیل و فانتزی می‌پردازیم و اثرات تلویزیون را بر تخریب قدرت خلاقه مغز و فعالیت‌های ذهنی بررسی خواهیم کرد. انشاءالله.

۲

کنش‌ها و واکنش‌های دماغی به هنگام دیدن، شنیدن و خواندن

کارل .هـ. پریبرام (Kare H. Pribram) می‌گوید:

«... تأثیرات گوناگون رسانه‌های ارتباط جمعی موضوع مباحثات گسترده‌ای است که درحال حاضر در اغلب کشورهای صنعتی جهان جریان دارد. هر کدام از وسائل ارتباط جمعی بر دریافت‌ها و استنتاج‌ها و انتقال واقعیت‌ها به جهان اندیشه ما و حتی در دگرگونی در آداب و سنن اجتماعی و اخلاقی ما دارای تأثیرات ویژه‌ای می‌باشد...» (۱)

پاره‌ای از پژوهش‌ها به بررسی تفاوت این اثرگذاری‌ها می‌پردازد. بدون تردید تحولات و تغییرات ناشی از قرائت کتاب، به عنوان یك وسیله ارتباط جمعی، با تغییرات و تأثیرات ناشی از تلویزیون متفاوت است. جمع‌آوری آراء و نظریات مردم و مشاهده حالات فردی و اجتماعی آنان و نیز مطالعه تجربیات و یافت‌های هر کدام پیرامون تحولات ناشی از هر یك از این رسانه‌ها، ابزار و عناصر این پژوهش‌ها را تشکیل می‌دهد. بدیهی است که نتایج حاصله از این رهگذر به

کنش‌ها و واکنش‌های درونی مغز در مواجه شدن با شنیدن، خواندن و یا دیدن یك پیام و یا یك اطلاع اشاراتی ندارد، بلکه بیشتر تحقیق و بررسی جلوه‌های خارجی این فعل و انفعالات را شامل می گردد.

آنچه در درون ارگان دماغی و مغز ما به هنگام دیدن یك تصویر یا شنیدن یك صدا و یا خواندن یك جمله می گذرد، موضوع بررسی‌های علمی شاخه‌های فیزیولوژی عصبی، روان‌شناسی عصبی و عصب‌شناسی و بیوشیمی مغز و اصولاً شاخه‌ای از علوم تجربی و زیست‌شناسی می‌باشد. ماحصل بررسی‌های فوق تا به امروز به ما این امکان را می دهد که بدانیم چگونه تصویر یك واقعیت در ذهن یك انسان نقش می‌بندد، چگونه در ذهن او اثر می گذارد، چگونه از آن استنتاج می کند و تصویر و تصور و فرآیند بازشناسی و یادآوری آن واقعیت خارجی در درون او چگونه است و خلاصه بکارگیری نتیجه و تنظیم حرکات و رفتار او در اثر این اعمال دماغی کدام است. با آن که تلاشها و انجام بررسی‌های علمی فوق هنوز مراحل اولیه خود را می گذراند، با وجود آن می توان تأثیرات مختلفی را که رسانه‌های گوناگون بر فکر و اندیشهٔ ما می گذارند، از طریق بررسی تفاوتهای فعل و انفعالات مغزی به هنگام دیدن و شنیدن و خواندن، استنباط کرد.

آیا تصویری که در درون ذهن ما از دیدن، شنیدن و خواندن یك واقعیت خارجی نقش می‌بندد، در هر حال یکسان است؟

چه واکنش‌ها و کنش‌هایی در مغز ما صورت می گیرد تا ما از یك پیام شنیده شده یا خوانده شده و یا دیده شده تصویری از واقعیت را در ذهن خود ایجاد می کنیم، و این تصویرهای ذهنی حاصل شده از یك پدیده خارجی در هر سه مورد چه تفاوت‌هایی دارند؟

چیزی را دریافتن و یا شناختن، امری است به مراتب بیش از بازتاب و انعکاس یك پدیده خارجی بر پرده درونی دماغی ما و نیز مطلبی را تصور کردن یا بخاطر آوردن امری است به مراتب بیش از جستجوی مطلبی در روی نوار ویدئو یا

کاست مغناطیسی. ماجرایی که با آن روبه‌رو می‌شویم علاوه بر ابعاد و جلوه‌های مادی خارجی، دارای معنا و مفهوم، نظم و ساختاری داخلی نیز می‌باشد. هیچ انسانی به ضبط و دریافت هر آنچه در خارج از او رخ می‌دهد بدون انتخاب و بدون حد و مرز نمی‌پردازد؛ بلکه علائق و درجه جالب و نو بودن و کار آئی و فایده اجزاء یك رویداد خارجی از عوامل مهم نوع دریافت ما از آن و نیز دریافت و انتقال آن به ذهن و درون ما می‌باشد. هر کدام از این عوامل باعث می گردد تا بعد از برخورد انسان با یك پدیده خارجی و لمس آن، مسیرهای مختلف و فعل و انفعالات پیچیده و راههای پرپیچ و خم فراوانی در درون مغز او طی شود. همچنین است که شناختن، جمع‌آوری تجربیات در ذهن، تصور و به خاطر سپردن و به خاطر آوردن یك مطلب هر کدام یك سلسله حرکات و واکنش‌های متفاوت ارگانیك را در مغز در پیش و پس دارند. در زبان کامپیوتر به این حرکات، پردازش و ضبط اطلاعات می گویند. در کنار هر داده‌پردازی که صورت می گیرد تحلیل و بازسازی و نوآفرینی ذهنی نیز انجام می گیرد. در اولین گام، اجزاء برونی ارگانهای حسی ما هستند که با یك پدیده خارجی مواجه می‌شوند و به مثابه یك گیرنده عمل می کنند. اشکال مختلف انرژی و دسته‌های متفاوت امواج گوناگون نظیر نور و صدا و حرارت از مبدأ پدیده خارجی بر روی گیرنده‌های ارگانهای حسی ما منتقل می‌شوند. درست است که ما با چشم خود می‌بینیم و یا با گوش خود می‌شنویم، اما ماهیت و ذات آن چه گیرنده‌های تحریك شده ارگانهای حسی ما بعد از دریافت آن به درون مغز می‌فرستند هیچگونه شباهتی با ذرات برخورد کننده با حواس ما چه به لحاظ شکل خارجی و چه به لحاظ ذرات و امواج نوری و صوتی ندارند. ذرات و نمونه‌های تحریك شده، در فرم و شکل خاص خود بصورت تپش‌های متوالی از راهها و چهارراه‌ها و مقاطع عصبی مختلفی عبور کرده، در ایستگاههای گوناگون رله و مدولاسیون، تضعیف، تقویت و تبدیل شده، از غربالهای متفاوت اطلاعاتی گذشته و مورد شناسایی و تحلیل ابتدایی قرار گرفته و به زبان اعصاب ترجمه شده و با دریافت کد جدید وارد مدار مغزی

می‌گردد. آنچه از این لحظه به بعد توسط مغز پردازش می‌شود، اگر بخواهیم به زبان ساده بیان کنیم، عبارت است از داده‌های تحریك شده حسی که بعد از گذر از مراحل مختلف بصورت و مشابه سایه روشن‌های نوری، زیر و بم‌ها و بلند و کوتاهی و شدت و ضعف ارتعاشات صوتی، ابعاد و جهت‌های گوناگون حرکتی، ضربه‌های متناوب و شمارش شده داده‌های رؤیت شده و نظایر آن.

بعد از عمل پردازش، نوبت به مکانیسم و سیستم بسیار پیچیده دریافت و استنباط می‌رسد که عملی است درونی و نتیجه تفسیر و مقایسه و پردازش درون ذهنی. این فرآیند که ضمن بهره‌مندی از عواطف، برای بهره‌برداری‌های تعقلی آماده می‌شود، داده‌های وارده را برای تعیین نوع رفتار و اندیشه ما آماده می‌سازد. به ندرت اتفاق می‌افتد که از یك واحد استنباط و دریافت شده ذهنی، فقط یك احساس خاص نشأت گیرد که فرآیند پردازش یك داده وارده به ارگان حسی بوده باشد. مثلاً اگر در برخورد با نوری خیره کننده یا صدایی قوی هراسان می‌شویم، درست است که اولین احساس و عکس‌العمل اولیه این برخورد در ذهن ما، دریافت مزاحمت و استنباط ناخوشایندی است، ولی مطلب به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا پس از این احساس و ایجاد فضای عاطفی ویژه آن، نسبت به عامل بیرونی جبهه می‌گیریم و در صدد دفاع از خود برمی‌آئیم. این واقعیت بدان معنی است که با ورود فقط یك داده حسی به حوزه مغز ما یك سلسله فعل و انفعالات پی‌درپی و خودکار صورت می‌پذیرد و احساس و انعطاف و عواطف ما را در مسیر معین به جریان می‌اندازد. وقتی به یك تابلو نقاشی زیبا نگاه می‌کنیم، یا یك قطعه موزیك می‌شنویم، یا از دور شاهد پایکوبی و جشن انسانها هستیم، بدون خودآگاهی و توجه ما، یك سلسله داده‌های حسی در مغز ما پردازش می‌شود و از مراحل پیچیده و گوناگون عبور می‌کند و سرانجام به یك واحد منسجم یافتی و استنتاجی بدل می‌گردد. یك چنین دریافت شادی‌بخش در واقع عملی است بسیار پیچیده. و اغلب به همین جا نیز ختم نمی‌گردد. یك راننده اتومبیل وقتی به چراغهای راهنمایی برخورد می‌کند، کار

خود را به دریافت این که رنگ چراغ قرمز یا سبز است خاتمه یافته تلقی نمی کند و بی‌میل و علاقه به تعویض رنگها نظاره نمی کند، بلکه بلافاصله معنی هر تغییر رنگ را نیز پس از دریافت آن، مورد بررسی ذهنی قرار می‌دهد و بلافاصله به تناسب فرمان آمرانه و مصلحت‌اندیشانه مغز عمل می کند. صدور این فرمان و مسیر انتقال آن به ارگان‌های اجرایی نیز فرآیندی بسیار پیچیده است. مرحله اول را پردازش‌های موازی دریافتی و مرحله دوم را پردازشهای اطلاعاتی و مقایسه‌ای گویند که با تحلیل داده‌های دریافتی و ارزیابی آن براساس ضوابط موجود در مغز، منجر به صدور دستورالعمل لازم اجرایی می گردد. چه پردازش‌های موازی دریافتی و چه پردازش‌های اطلاعاتی، هر کدام مراحل مساوی و معینی را براساس نظم و اصول دقیق و پیچیده‌ای که در مورد تمام حواس پنجگانه مصداق دارد، طی می کنند. این بدان معنی است که جریان حاصل از تحریك گیرنده های ارگانهای حسی، به تمام سطوح و قسمتهای گوناگون مغز تقسیم می گردد و بدنبال فعالیت‌های موازی و ترجمه‌های همزمان و نیز کنش‌های متناوب یا مسلسل و نیز بازتابهای پی‌درپی، آنگاه مراحل مقایسه و استنتاج و ارزیابی و صدور فرمان، یکی پس از دیگری و یا در کنار هم و همزمان فرا می رسد وصورت می گیرد. هر کدام از دو مرحله دریافت اطلاعات و پردازش تحلیلی آن براساس دانش و معیارهای موجود، در سیستمی چند بعدی و بسیار پیچیده و در عین حال منطبق بر هم انجام می‌شود. و در حالی که هر کدام از واحدهای عملیاتی وظایف ویژه خود را ایفاء می کنند، بر یکدیگر اثر متقابل داشته و به صورت یك مجموعه هماهنگ و منسجم و واحد، عمل می کنند. افزون بر اینها اغلب پیش می آید که با هر پردازش دریافتی از ارگانهای حسی و به موازات آن، عکس‌العمل‌هایی خودجوش و ناخودآگاه در ارگانهای دیگر ظهور می کند که در مسیر کنش‌ها و واکنشهای برشمرده اثر متقابل می گذارد. مثلاً با دریافت یك تحریك اطلاعاتی از برون، تغییراتی در سرو بدن و گردش خون و ضربان قلب و ارگان تنفسی ایجاد می‌شود.

دانش بیوشیمی و نیز کالبدشکافی مغز، فیزیولوژی اعصاب و همچنین روانشناسی، اطلاعات ارزشمندی را در زمینه کار قسمت مخ بزرگ و انجام وظایف سه بعدی آن، در اختیار ما گذارده است. هر کدام از این ابعاد سه گانه فعالیت دماغی، هم مستقل و هم در ارتباط با یکدیگر و هم در یك سیستم متعادل و متأثر از یکدیگر عمل می کنند. یکی از این ابعاد سه گانه که اصطلاحاً آن را بعد پردازش اپیکریتیکال -پروتو کریتیکال (Epikritical-Protokritical) می نامند، نقشی محوری برای ایجاد هماهنگی و حفظ تعادل میان واحد دریافت کننده داده‌های اطلاعاتی از محیط بیرون و پیرامونی انسان و واحد هدایت و اداره مسیرهای گوناگون پردازش اطلاعاتی و نیز واحد و ستاد صدور فرمانهای لازم برای عکس‌العمل‌های کرداری ایفا می کند. بخش عملیاتی اپی کریتیکال مسئول دریافت معنا و مفهوم از داده‌ها و تحریکهای دریافتی از محیط بیرونی است و بخش فعال پروتو کریتیکال عهده‌دار مقایسه، غربال و انتخاب این داده‌ها و تپش‌هاست و به آن دسته از این داده‌ها مجال ورود به سیستم پردازش دماغی را می دهد که منطبق با مصالح و علایق و تمایلات متناسب با عکس‌العمل‌های مطلوب یا غیرمطلوب کرداری می‌باشد. هر کدام از این دو بخش بعد پردازش یاد شده، زمان و کد و مکانیسم خاص خود را دار است. ایستگاه عملیات بخش پردازش اپی کریتیکال در قسمت عقب و مرکز فعالیت‌های عملیات دماغی پروتو کریتیکال در بخش جلوی مخ قرار دارد.

بعد دیگر از ابعاد سه گانه ذکر شده در بالا، بعد موسوم به پردازش آفکتیو (Affektive) یا تحریك نفسانی و عاطفی و پردازش افکتیو (Effektive) یا هدایت برای کردارهای تعقلی و منطبق با اهداف است. ایستگاه پردازشهای عاطفی در قسمت راست مغز و مرکز پردازش‌های تعقلی و استنتاجی و هدایت کننده اعمال منطبق با اندیشه و هدف‌یاب، در قسمت چپ مغز مستقر است.

در حالی که در ایستگاه آفکتیو پردازشهای منفعل عاطفی از طریق پویش سریع و موازی و همزمانِ تپش‌ها و داده‌های وارده صورت می گیرد، در مرکز

پردازش افکتیو، مدولاسیون‌ها و پویش‌های اطلاعات و داده‌های وارده قطعه، قطعه، پی در پی و در سلسله مراتب، تنظیم گشته و آنگاه بررسی و تفسیر و تحلیل می‌گردند.

در پردازش اپی کریتیکال چنان که دیدیم، معنی و مفهوم داده‌ها شناخته می‌شوند. چنانچه این پردازش با پویش آفکتیو یعنی عاطفی در هم آمیخته گردد، احساس نهایی ما از برخورد با پدیده خارجی، حالتی است عاطفی و منفعل. ولی چنانچه پردازش اپی کریتیکال با پویش افکتیو در هم آمیزند، نتیجه آن، بهره گیری تعقلی و هدف‌دار و فعال از برخورد با پدیده خارجی خواهد بود.

چنانچه واکنش‌های پروتو کریتیکال که غربال و گزینش تپش‌ها و داده‌های وارده بر اساس اهداف و معیارها و هدفهای خاص مضبوط در حافظه صورت می‌گیرد با پویش آفکتیو یا عاطفی تلاقی کنند و با هم عجین گردند، نتیجه این درهم آمیزی، توقف اعمال و حرکاتی است که در لحظه مواجهه با پدیده خارجی و دریافت داده‌ها صورت می‌گرفت. در این لحظه حواس ما به پدیده متمرکز می‌گردد؛ و نسبت به آن - کوتاه مدت - حساس می‌شویم. در حالی که درهم آمیختگی واکنش‌های پروتو کریتیکال یا گزینشی با پویش افکتیو یا تعقلی، حالت آمادگی را در ما ایجاد می‌کند که کردار و پنداری را که در لحظه برخورد با پدیده خارجی دارا بودیم، ادامه دهیم و ذهن و توجه خود را بر روی این پدیده متوقف سازیم. نتیجه این آمیزش، فعالیت - دراز مدت - خلاق و کردار مناسب است.

عملیاتی که ماحصل دوبعد ذکر شده پردازش‌های دماغی است، به یك محور متصل می‌گردد و این محور رشته ارتباط مناسب درونی و برونی ما را نسبت به رویاروئی با پدیده خارجی و عکس العمل مطلوب نسبت به آن، برقرار می‌سازد و آن را حفظ می‌کند.

همانگونه که دیدیم در نتیجه اختلاط پردازش معنایابی و پویش منفعل عاطفی، ذهن متوجه و متمرکز به پدیده خارجی گشته و تحت نفوذ آن قرار

می‌گیرد. در هماهنگی با فعل و انفعالات درونی این اختلاط، مبناها و معیارهای زیبایی و عاطفی و احساسی وارد می‌شوند و در نهایت منجر به شکل‌گیری رأی و قضاوت می‌گردند؛ در حالی که اختلاط فعل و انفعالات پروتو کریتیکال (گزینشی و هدف‌دار) با پویش افکتیو (تعقلی) ما را به بهره‌گیری از اطلاعات وارده، و ادامه کار برای تحقق مقصد و هدف سوق می‌دهد. این اختلاط‌ها و آمیزشهای پردازشها و پویش‌هاست که در درون ما سیستم ارزشی و معیارها و فرمهای اخلاقی را شکل داده و ملاك قضاوت قرار می‌دهد.

اگر ماحصل پردازش‌ها و پویش‌های اپی کریتیکال / آفکتیو (= معنی‌یابی / عاطفی) که توجه و تمرکز و کشش را نسبت به پدیده بیرونی طلب می‌کند در تعارض و ستیز با پردازش و پویش پروتو کریتیکال / افکتیو (= گزینشی / تعقلی) قرار گیرد که هدف و مصلحت و معیارهای درونی را در تعیین کردار و عمل ملاك قرار می‌دهد، در این صورت، نیاز فردی و میزان و نوع توجه و درجه علاقه است که تعیین کننده اولویت توجه و تمرکز به پدیده بیرونی، یا حفظ مصالح و معیارهای درونی می‌باشد. و تتیجتاً یکی از این دو را در عمل انتخاب می‌کنیم.

در بخشهای برونی کورتکسهای مغز، مرکز عملیات توجه دماغی به پدیده خارجی مستقر است. در حالی که علائق درونی، در مرکزی دور از این نقاط کورتکس صورت می‌گیرد.

نکته جالب اینجاست، درحالی که داده‌های دریافتی از یك محرك یا پدیده خارجی را به عنوان مجموعه‌ای واحد پردازش می‌کنیم، در عین حال جذبه‌های برونی و درونی را از یکدیگر تمیز می‌دهیم. مثلاً زمانی که دردی را احساس می‌کنیم یا خود را خسته می‌یابیم، همزمان در می‌یابیم که با چه چیز مواجه بوده‌ایم یا کدام عمل توان ما را ربوده است. یا اگر همزمان از رفتار نامناسب راننده‌ای در ترافیك و کلام ناخوشایند یك دوست صمیمی رنجیدیم، در حالی که رنجش را حس می‌کنیم این قدرت را داریم که بین این دو عامل تفاوت قائل شویم و آنها را از هم تمیز

دهیم و نتایج و تبعات متفاوت هر دو را دریافته، و عکس‌العمل متناسب را برگزینیم.

تعادل میان دو جزء هر یك از این بعدهای پردازش، در اثر جراحت‌های مغزی از میان می‌رود. خصوصاً اگر جراحت در محلی از مغز وارد شود که عملیات ایجاد و حفظ تعادل میان عوامل بیرونی و معیارهای درونی را باعث می‌گردند.

اگر جراحت زیادی به قسمتی معین از مغز وارد آید، شخص مجروح احساسی نسبت به یك طرف معین از اندام خود ندارد، گوئی دست یا پای خود را حس نمی‌کند و اگر جراحت فراگیرتر بوده و هر دو طرف این قسمت را شامل شود، شخص مبتلا علاوه‌بر این که حسی نسبت به اندام خود ندارد، دچار بحران هویت نیز گشته و نسبت به تحریك‌ها و داده‌های خارجی بی‌اراده می‌گردد.

جراحت‌هایی که در ناحیه نزدیك به فورش‌های مغز رخ می‌دهد باعث می‌شود که شخص مجروح قدرت تناسب خود را با خارج از دست بدهد. مثلاً برای دست دراز کردن به چیزی معین یا برداشتن شیئی معین از مکانی دچار اشکال می‌شود و چه بسا عاجز بماند. یا به‌هنگام حرکت با هر چیزی که سر راه اوست برخورد می‌کند. ضایعاتی در چنین قسمت‌هایی از مغز باعث می‌شود که شخص مبتلا پیوسته از جهان خارج منقطع باشد و همواره از حالات درونی خود، از دردها و احساس‌ها و عواطف و توقعات و خاطره‌ها و تمایلات صحبت می‌کند.

ارتباط میان جهان درون و برخورد با جهان برون رفته‌رفته و در خردسالی شکل می‌گیرد. هر پدیده خارجی را کودك نسبت به اندام خود می‌سنجد و نسبت به خود آن را معنی می‌کند. کودك با تخیلات خود به هر شیء خارجی خصلتی انسانی می‌دهد. رفته‌رفته با شکل‌گیری و رشد اندامهای عصبی است که قدرت تمایز بین برون و درون شکل می‌گیرد.

روان‌شناسان و پژوهشگران سیر تکاملی موجودات زنده بر آن عقیده‌اند، همانطور که کودك در مسیر مراحل رشد و نمو و تکامل مغزی نسبت به برون و درون خود خودآگاهی پیدا می‌کند، انسانهای عصر قدیم و مراحل اولیه تکامل نیز

از عکس العمل مناسب نسبت به برون خود عاجز بوده‌اند. عوامل بیرونی نیز به‌همین نسبت در ذهن آنها نقش می‌بستند. تصویری که در ذهن انسانهای اعصار اولیه از جهان و واقعیت خارجی نقش می‌بست، بدون تردید با امروز تفاوت دارد. همین مطلب است که مرکز توجه پژوهشگران آثار رسانه‌های جمعی امروز را تشکیل می‌دهد. نوع و روشی که هر کدام از این رسانه‌ها و هر کدام از این ابزارها، جهان خارج را به درون ذهن ما منتقل می‌کنند، قطعاً در نوع پردازش و پویش دماغی و فعالیت‌های مغزی ما تأثیر دارند.

ویلیام جیمز (William James) در سال ۱۹۸۰ این احتمال را می‌داد که «خودآگاهی و نوع پردازشها و فعالیت‌های دماغی انسانها از عصر الیاس و اودیسه تا امروز دگرگون شده است» (۲) بشر رفته رفته از زندگی در «اوهام» خارج شده و فرا گرفته است نسبت به برون خود حساس گشته و رابطه‌ای میان جهان خارج و معیارها و امیال درون پیدا کند و تصویری دیگر از جهان خارج را در ذهن خود ایجاد کند. به همین ترتیب نیز ساختمان مغز و نوع فعالیتهای دماغی او نیز تغییر کرده است.

یکی از عوامل مهم و بسیار مؤثری که دگرگونی بنیادین در شکل گیری و برداشت‌های ذهنی انسان از واقعیت خارجی را به دنبال داشت، بدون تردید اختراع الفباء بوده است. یك مطلب مکتوب برخاسته از اندیشه و احساس نویسنده آن، مرزهای فردی و ذهنی او را درمی‌نوردد. آنچه او در سر داشته است، دیگری هم می‌تواند بخواند. تا قبل از آن فقط از طریق شفاهی تبادل اندیشه و مطلب می‌شد و آن هم در زمان واحد، ولی از آن پس یك پیام مکتوب، زمانها را پشت سر گذاشت و این امکان را فراهم ساخت که جهان برداشت‌ها و اندیشه‌های یك فرد برای همیشه مضبوط بماند و فراتر اززمان او به دیگران نیز منتقل گردد. صنعت چاپ نیز این مطلب و این ماحصل را رشد و گسترش سریع بخشید. از حروف الفباء و زمان چاپ به بعد جهان ذهنی یك فرد و پیام نهفته در آن، از درون آن فرد به جهان خارج راه یافت

و سپس پدیده‌ای خارجی شد که گسترش یافته بود و عنصری از واقعیت ملموس موجود در جهان برون گردیده بود.

تصویری که از واقعیت خارجی در ذهن انسانهای پس از این تاریخ نقش می‌بندد بدون تردید از این وسیله ارتباط جمعی تأثیرپذیر بوده است. اجزاء و عناصری از «واقعیت ذهنی درونی» فرد بر روی کاغذ نقش می‌بستند و بصورت «واقعیتی ملموس و خارجی» درمی‌آمدند و در حوزه برخورد و آگاهی انسانهای دیگر قرار می‌گرفتند. طی سه سده پس از اختراع چاپ، جهان ذهنی ما و تصویر ذهنی ما از جهان این شد که امروز هست.

این که چه تغییراتی در این مدت در ساختمان دماغی و سیستم عصبی ما و نوع کار و فعالیت‌های مغزی ما رخ داده است، موضوع بررسی و پژوهشی جداگانه است، ولی در این جا می‌توان از یك واقعیت ملموس بهره جست و آن قدرت سازش‌پذیری با شرایط و امکان انعطاف‌پذیری درون با پدیده‌های برونی است. حتی در فعالیتهای مغزی و حسی. مثلاً اگر فردی در کودکی یکی از دستهای خود را از دست بدهد، در طول زندگی پس از این حادثه، آن قسمت از مغز او که مسئول رسیدگی و انجام امور مربوط به این دست بوده است، بیکار و غیرفعال نمانده، بلکه به مرور وظایف و مسئولیتی دیگر را عهده‌دار شده است. یا اگر قسمتی از بخش ارگانیك مغز در اثر جراحت نتواند وظیفه خود را انجام دهد، قسمت‌های فعال دیگر طی زمانی خاص رفته رفته آن نقیصه را جبران کرده و خود را با شرایط جدید منطبق می‌سازند.

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که در ارگان دماغی و مغز انسان بخشهای فعال و ذخیره فراوان است، و همین امر یعنی آغاز به کار این بخشهای ذخیره موجب انعطاف‌پذیری و سازش با شرایط جدید بوده و نیازمندی‌های نوین و پاسخ به شرایط متحول شونده و نو به نو شونده را تأمین می‌کند.

مطالعات جامعه‌شناسی جدید نشان می‌دهد که چگونه عادات و آداب ما و

حتی نحوه اطلاع گیری ما و شکل گیری حرکات روزانه ما و نیز سامان‌دهی اوقات فراغت ما در مواجهه با ابزاری از رسانه‌های ارتباطی و پیام‌رسانی دگرگون می‌شود و حتی موجب اعتیاد در مواردی می گردد. اما این تغییرات هیچکدام ما را به شناخت تغییرات حاصله در سیستم و روش کار مغزی ما هدایت نمی کند و دگرگونی هایی را که مغز ما در دریافت و ارزیابی محیط پیرامون ما پذیرفته است نمودار نمی‌سازد.

در جملات پیشین به سه بعد پردازش و فعالیت دماغی اشاره شد که انسان از رهگذر آنها، داده‌ها و تپشهای وارده از پدیده خارجی را که توسط گیرنده‌ها و آنتن‌های ارگانهای حسی دریافت می کند، به درون برده، استنباطات و عواطف وعکس‌العمل‌ها و کردارهای خود را نسبت به آن پدیده خارجی شکل می‌دهد. ابعاد پردازش اپی کریتیکال / پروتوکریتیکال و نیز ابعاد پویش آفکتیو / افکتیو به احتمال قوی در مراحل اولیه رشد و نمو و سیر تکاملی بروز کرده و زودتر از پیدایش قدرت تمایز بین جهان برون و عوامل درون شکل می گیرند.

در این جا می خواهیم به تأثیرات متقابل و آمیختگی سه بعد یاد شده با یکدیگر بپردازیم و بطور مشخص اثرات این تداخل و آمیزش را در مقاطع مختلف اعمال دماغی مربوط به فراگیری، دریافت، استنباط و برخورد با جهان خارج بررسی کنیم و از نتایج حاصله برای بررسی تأثیرات وسائل ارتباط جمعی بر جهان اندیشه و کردارها و نظام شکل گیری آراء و قضاوت‌ها و عکس‌العمل‌های ما در برخورد با پدیده‌های خارجی و جهان خارج بهره گیریم.

سعی کنید خود را در موقعیت کسی قرار دهید که به یك جشن و میهمانی دعوت شده است ولی دیرتر از مدعوین در محل حاضر می‌شود. چنین کسی در ابتدای ورود سعی می کند تصویری از شرایط موجود و حالات و روحیات افراد در ذهن خود ایجاد کند و مراحل سپری شده از آغاز میهمانی تا این لحظه را دریابد. مشاهده افراد و گروههایی از انسان‌ها که دور یکدیگر جمع شده‌اند، صدای برخورد لیوان‌ها و ظروف و دیدن رفت و آمد خدمه و جملات و عباراتی که از گوشه و کنار به

گوشش می‌رسد و نظایر این‌ها اجزایی هستند که بدون زحمت و بی‌اختیار و خودکار، مجموعه‌ای را می‌سازند و به ذهن او منتقل می‌کنند. حالت و کردار چنین شخصی در این لحظه بیشتر منفعل و کناره‌گیر و منتظر است، و حالتی باز برای دریافت هر داده و ضبط هر پدیده‌ای، دارد. پردازش‌های ذهنی او در این مقطع اپی‌کریتیکال و آفکتیو است. یعنی در جستجوی معنا و مفهوم است و حالتی عاطفی و منفعل دارد. حال اگر در این لحظه به آشنایی قدیمی برخورد کرد و خواست خود را در جوار او قرار دهد و با او هم صحبت شود، در این لحظه است که حالت او از اپی‌کریتیکال / آفکتیو به پروتوکریتیکال / افکتیو تغییر می‌یابد. یعنی با توجه به علایق و هدف، در جستجوی بهره‌گیری برمی‌آید و رفتار و کردارش به جانبی خاص هدایت گشته و فعال می‌گردد.

حال اگر چنین کسی روزنامه‌نگار یا گزارشگری است که می‌خواهد ماوقع را از اینجا دریافت کرده و به اذهان دیگران منتقل کند، در چنین حالتی طبیعی است که فعالیت دماغی او در ابعاد پروتوکریتیکال / افکتیو بر ابعاد دیگر تفوق و تسلط بیشتری دارد.

هر مقطعی از خاطرات این جشن چه از طریق دیدن و چه از راه شنیدن، وقتی از طرق گیرنده‌های بینایی و شنوایی به درون ما راه پیدا می‌کند، ابعاد پردازش ذکر شده را طی می‌نماید. غایت هر پردازش نیز مشترك است: جذب اطلاعات و داده‌ها از محیط اطراف، ضبط و شناخت کانون و منشاء صدور اطلاعات و داده‌ها، یافتن و گزینش مفهوم از آنها و در جمع‌بندی نهایی درك و دسترسی به پیام‌ها و محتوا و معنی آن داده‌های صادره از پدیده خارجی و بالاخره تعیین نوع عکس‌العمل نسبت به آن. از این جا و تا این جا نمی‌توان تفاوت میان ادراکات ناشی از صوت و تصویر را تحلیل و بررسی کرد زیرا نحوه ارائه و ورود داده‌ها از هر دو ارگان حسی به طور همزمان و شکل‌گیری ذهنیت ما نیز به موازات هم صورت می‌گیرد. به هنگام نگارش یك مطلب بدیهی است که پردازش و پویش تحلیلی داده‌ها و اطلاعات از

اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود و تسلط می‌یابد؛ زیرا لغات باید باتوجه به معانی آن‌ها و ساختار دستوری جملات، پردازش و گزینش شوند. این همان بُعد پروتو کریتیکال / افکتیو می‌باشد؛ که اینك زمامدار میدان فعالیت دماغی است. در این جا شرایط و ابعادی که این شخص نگارنده به هنگام درك مطلب داشته است و این که آیا به هنگام جذب و دریافت ذهنی واقعه، پردازش‌های اپی کریتیکال / آفکتیو یا اپی کریتیکال / افکتیو یا پروتو کریتیکال / آفکتیو و یا بُعد دیگری در فعالیت دماغی او حاکم بوده است، نقشی و اثری ندارد. جهت گیری‌های ذهنی او در برخورد با رویدادهای میهمانی و این که آیا در آن لحظات متوجه درون یا هدایت شده به برون بوده و همه آن‌ها در چه سلسله مراتب ذهنی پردازش شده‌اند، در این مرحلهٔ نگارش تعیین کننده نیست.

خواننده مطلب این گزارشگر نیز درك و استنباط خود را ازخواندن این عبارات با جستجوی معانی لغات و میزان قدرت زبانی خود و نیز با بازسازی ذهنی صحنه‌ها و با بهره گیری از بُعد پردازشی پروتو کریتیکال / افکتیو بدست می آورد. اطلاعات گذشته و یادآوری آن‌ها تجربیات سابق او به ساختن فضای ذهنی و بازسازی محیط جشن و رخدادهای آن یاری می‌رساند و او را قادر می‌سازد خارج از محدودهٔ کلام مکتوب و بیشتر از داده‌های برگرفته از آن، واقعیتی ذهنی از آن گزارش مکتوب، در ذهن خود خلق کند.

همانگونه که قبلاً دیدیم هر پردازش و پویش و تفسیر و تحلیل ادراکات و اطلاعات و داده‌های دریافتی از محیط خارج و همچنین تمامی ابعاد سه گانه ذکر شده، در سیستمی متعادل و به هم پیوسته و متأثر از یکدیگر صورت می گیرد، از ستادی است که هم مسئول ایجاد این تعادل و هماهنگی بوده و هم حفظ این تعادل را ممکن می گرداند. به‌عبارت دیگر مرکز اداره و هدایت عوامل هم متعادل کننده و هم حفظ تعادل است. خواه عمل دفاعی فقط در حوزه جمع آوری داده‌ها و یافته‌های خارجی و ارزیابی بلاواسطه آن‌ها و ضبط کتبی و نگارش آن‌ها باشد، خواه پروسه و

فرآیند جستجوی داده‌ها و اطلاعات از طریق تماشا کردن، استماع و خواندن، عدم کار و اعمال مناسب و صحیح این سیستم متعادل کننده و رابط بین پردازش‌های سه‌بعدی یادشده نتایج ناصحیحی را در تحلیل و تحقیق فعالیت‌های دماغی در برخورد و مواجهه با وسائل ارتباط جمعی باعث می گردد.

روجر و. اسپرای (Roger W.sperry) برنده جایزه نوبل، توانست عده‌ای از اشخاصی را که پل ارتباطی میان قسمت‌های چپ و راست مغز آنان در اثر ضایعاتی قطع شده بود مورد آزمایش قرار دهد. او اثبات کرد که ضبط و درك ارتباط و پیوستگی‌های اجزاء، ایجاد ساختارهای ذهنی و کیفیت احساسات نتیجه پردازش‌ها و کنش‌های موازیْ در قسمت راست مغز است و فعل و انفعالات و پویش‌های تعقلی و درك و بکارگیری منطق و استدلال در اجزاء منقطع و به هم پیوسته عبارات و نظم در تسلسل تفکر در قسمت چپ مغز صورت می گیرد. (۳) پاره‌ای این نتیجه پژوهش اعلام شده را دلیل آن دانستند که برداشت‌های تصویری و یافت‌های تعقلی از یکدیگر به کلی جدا بوده و رابطه پیوسته‌ای با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر کدام در دو جریان و مکانیسم متفاوت از یکدیگر و در دو قسمت مجزا از یکدیگر در مغز انجام می‌شوند. بدیهی است که این استنباط عجولانه نمی تواند درست باشد، گویی ما از دو ارگان دماغی جدا از یکدیگر برخوردار هستیم و دارای دو مغز می‌باشیم. واقعیت آنست که این دو جریان، دو قطب یك جریان دماغی هستند که توسط سیستم ایجاد تعادل با یکدیگر در ارتباط و در تعادل هستند.

ذکر یك مثال مطلب را واضح می کند:

زمانی که یك مادر با لحنی عصبانی و عباراتی تند و خشن خطاب به کودك می گوید، در کلیه مراحل تربیتی خیر و صلاح او را در نظر دارد، می‌بایست کودك مزبور در یك سردرگمی روحی و بحرانی غیرمتعادل قرار گیرد. بخش راست مغز او که ناخوشایندی حال و هوا و عدم ارضاء خواسته او را پردازش می کند باید وضع ناگوار و نامطلوب عاطفی او را جلوه‌گر سازد و بخش چپ با استماع عبارات

نشاندهنده خیر و صلاح و عافیت او، وضع گوارا و مطلوب و مورد رضایت او را پدیدار می کند. طبیعی است که ماحصل این دو پردازش در تعارض و مغایر با یکدیگر بوده و باید کودك را میان دو جریان غم و نشاط به اینطرف و آنطرف بکشاند. ولی وجود پل ارتباطی میان این دو بخش و وجود سیستم تعادل، باعث می گردد که کودك مزبور ـ مانند دیگر کودکان با اختلافات جزیی کم و بیش ـ با نگرشی محتاطانه و تفاهم آمیز به دو قطب متناقض این دو جریان پاسخی متعادل می دهد و این بدان دلیل است که هر دو جریان در عین پردازش مجزای دماغی، در ارتباط با یکدیگر و همزمان با هم و به عنوان یك مجموعه واحد ارزیابی می گردد، و عمل می کند.

پری برام (Pribram) یك کارشناس مکانیسم فعالیت‌های دماغی می گوید: «لذت بردن از یك قطعه موزیك، منوط به آن نیست که بدون توجهی خوشایند و بی تفاوت در میان امواج صوتی شناور شویم، همچنین تابع آن نیز نیست که داده‌های دریافت شده و ارتعاشات رسیده به گوش را با در دست داشتن صفحچه نت و دفترچه راهنمای رهبر ارکستر و توجه به تکنیك نواختن اعضاء ارکستر منطبق کرده و این گونه به پردازش ذهنی آن قطعه موزیك بپردازیم. آن چه مهم است این است که اگر در جریان مواجهه با یك چنین شرایطی، اجزاء تعقلی پردازش قسمت چپ مغز را فعال نسازیم، بعد از مدت کمی ناخوشایندی و بی حوصلگی در ما بروز می کند، و اگر علیرغم این بی میلی ـ قسمت راست مغز ـ همچنان به استماع آن قطعه بپردازیم، خستگی و توانفرسایی را در پی خواهیم داشت.»(۴)

یك باور عمومی و مشهود این است که تماشای تلویزیون باعث می گردد یك سلسله تصاویر و حرکت‌هایی را که در پی هم می آیند، بگونه‌ای غیر فعال دریافت کنیم، در حالی که مطالعه و قرائت یك متن موجب تحریك مغز برای تعقل مستقل بوده و با مراجعه به دانسته‌های قبلی و آوردن آن‌ها در حوزه پردازش آگاهانه مطلب قرائت شده و با ارتباط و پیوستگی لغات و کلمات در یك مجموعهٔ به هم مرتبط، پیام

نهفته در آن استنباط می گردد. آن چه در ارزیابی و بررسی این باور عمومی باید بدان توجه داشت تا نتیجه صحیح حاصل آید، وجود و دخالت سیستم تعادل و پردازش‌های متعادل کننده دو قسمت چپ و راست مغز است که قبلاً اهمیت آن را دیدیم.

یك تماشاگر تلویزیون یا سینما که حادثه‌ای را می‌بیند، از همان آغاز در حال و هوایی غیر از آن چه ناظر واقعی آن صحنه در جهان خارج با آن مواجه است به سر می‌برد. آن چه را که آن تماشاگر چه بر روی صفحه تلویزیون و یا بر روی اکران سینما می‌بیند تصاویر یا سلسله تصاویری انتخاب شده از دیدگاه دوربین و زاویه سلیقه و نگرش کارگردان می‌باشد. تماشاگر این صحنه در واقع با گزارشی دست‌دوم از واقعیت خارجی روبرو است، که معنی و مفهوم آن را در ارتباط و متناسب با معیارهای درونی خود، از طریق بازسازی ذهنی به دست می آورد. خواننده یك متن نیز باید به بازسازی ذهنی صحنه توصیف شده بپردازد. از این لحاظ او نیز با گزارشی دست دوم روبروست. با این تفاوت که عناصر انتقال‌دهنده اطلاعات و ابزار پیام‌رسانی در این جا، کلام است و قواعد آن، و این همان ابزاری است که خواننده یك متن اگر بخواهد اطلاعات نهفته در آن را بر زبان آورد یا بنویسد و یا در حافظه‌اش نقش بندد، از آن استفاده می کند، اما در مورد بیننده تلویزیون وضع غیر از این است. تفاوت دیگر در میزان دخالت ابعاد پردازش‌های اپی کریتیکال و پروتوکریتیکال و نیز تفاوت در میزان اهمیت و جاذبه عوامل برونی و درونی و بالاخره تفاوت در میزان بکارگیری حافظه می‌باشد. تفاوت مهم دیگر در پیام مکتوب، امکان تکرار مطالعه تا هر چند بار که خواننده اراده کند، می‌باشد.

در این جا لازم است در مورد نقش بیوشیمی، حافظه اندکی درنگ کنیم. هنگام مواجهه با یك پدیده یا یك واقعهٔ خارجی چه از طریق تصویر و فیلم و چه از طریق قرائت یك متن، در هر حال حافظه ما فعال عمل می کند. بدون بهره گیری از حافظه کوتاه‌مدت یا باصطلاح حافظه موقت، قادر نخواهیم بود ارتباط آن چه را که

در این لحظه می‌بینیم با آن چه را در لحظات قبل دیدیم یا بعداً خواهیم دید، برقرار کنیم. اگر حافظه موقت فعال نباشد، هرگز نمی‌توانیم بین تصاویری که عبور می‌کنند یا کلماتی که پی در پی می‌آیند، پیوند برقرار سازیم و معنی و مفهوم آن را دریابیم. اگر کسی یك عکس را یا یك کلام و یك حرف را دائماً تکرار کند، بدون بهره گیری از حافظه موقت قادر به درك تکرار نیستیم.

توان و ظرفیت مغز انسان برای اینکه بتواند آن چه را مشاهده کرده است در درازمدت به حافظه بسپارد، بسیار بالا است ولی دو شرط اساسی دارد. اول آنکه زمان مواجهه انسان با آن کوتاه نباشد دوم آن که ویژگی نمایان و برجسته‌ای را دارا باشد که هنگام بخاطر آوردن و یادآوری بتوان از آن بهره گرفت.

اگر شخصی را با صد تصویر یا عکس‌های متفاوت مواجه سازیم و به او فرصت کافی بدهیم تا آن‌ها را به دقت بررسی کند و مورد توجه قرار دهد، آنگاه این تصاویر را با نهصد تصویر دیگر درهم آمیزیم و به او نشان دهیم، قادر خواهد بود حتی بعد از گذشت یك یا چند ساعت قریب به ۹۰ تصویر از تصاویری را که قبلا دیده است از آن میان تمیز دهد. به این نوع کار حافظه اصطلاحاً «بازشناسی» (و به زبان انگلیسی recognition) می گوئیم. به خاطر آوردن و یادآوری آن چیزی که انسان می‌داند، عملی است سهل، مشروط بر آن که شاخصه‌های برجسته‌ای برای بازشناسی و تفکیك وجود داشته و وجوه تمایز به اندازه کافی باشد. همین وجوه تمایز، کار مقایسه ذهنی اجزاء را با یکدیگر، انطباق یا عدم انطباق آن‌ها را باهم در مرحله بازشناسی آسان می کند.

در سیستم امتحانات کتبی به روش چند سؤالی تستی که پاسخ‌دهنده باید یکی از جواب‌ها را انتخاب کند و ضربدر یا علامت بزند در واقع از همین وجوه تمایز بهره گرفته می‌شود. در این جا دانش آموز جواب صحیح را در میان جواب‌های موجود بازشناسی می کند. درحالی که یادآوری و به خاطر آوردن و دادن پاسخ صحیح به سئوال در روش متداول کاری است دشوارتر. در آن روش،

مقایسه وجوه متفاوت و شناخت ویژگی مورد نظر، به بازشناسی منجر می‌شود. در روش دیگر کار ذهن، یافتن ارتباط منطقی و ارتباط دادن مطلب با دانسته‌های قبلی و به خاطر آوردن همه آن‌ها و بالاخره استنتاج می‌باشد.

همه ما با دشواری‌های بخاطر آوردن یا یادآوری (به زبان انگلیسی Free re-call) مواجه شده‌ایم؛ زمانی‌که به فرد آشنایی برمی‌خوریم ولی نام او را به یاد نمی‌آوریم، اصطلاحاً می‌گوییم نام او سر زبان ماست ولی به خاطر نمی‌آید. یافتن یك ویژگی که مدد رسان حافظه باشد کار یادآوری را آسان می‌کند. زمانی که می‌خواهیم شماره یك تلفن را حفظ کنیم یا می‌خواهیم واقعه‌ای را به خاطر بسپاریم، سعی می‌کنیم بین ارقام نوعی ارتباط ویژه پیدا کنیم و آن را به خاطر بسپاریم یا واقعه را با یك ویژگی و مطلب مهم و مشخصی مرتبط می‌کنیم، که در چنین صورتی کار یادآوری سریع‌تر و آسان‌تر صورت می‌گیرد. همین واقعیت نیز نشاندهنده رابطه و تعادل میان پروسه آفکتیو و افکتیو می‌باشد.

جالب توجه این است که هر چه میزان نظم و ارتباط فی‌مابین اجزاء و عناصر اطلاعات وارده به ذهن بیشتر باشد، کار پردازش دماغی و به خاطرسپاری و نیز فرآیند یادآوری آسان‌تر و دقیق‌تر می‌باشد. برای روشن‌تر شدن مطلب به یك آزمایش متوسل می‌شویم.

لیستی مرکب از نام ۶۰ شئ گوناگون نظیر میز، لیمو، قطار، مداد پاك کن، عروسك، قندشکن و غیره را به دست کسی می‌دهیم و از او می‌خواهیم آن‌ها را به‌خاطر بسپارد.

در لیست دیگری همین اشیاء را در ۱۰ گروه متفاوت و با وجوه اشتراك معین تنظیم می‌کنیم: مثلاً وسائط نقلیه، میوه‌ها، لوازم‌التحریر، اسباب بازی و غیره و در هر گروه ۶ شئ را قرار می‌دهیم و از همان شخص یا شخص دیگری می‌خواهیم آن‌ها را به خاطر بسپارد. خواهیم دید که در حالت دوم هم فرآیند فراگیری و به‌خاطر سپردن و هم امر یادآوری، هم آسان‌تر است و هم دقیق‌تر و هم جامع‌تر.

حتی اگر اشیاء نام برده را مخلوط و نامرتب بنویسیم ولی مشخصات و شاخصه ۱۰ گروه را یادآور شویم، در این صورت هم، امر به خاطرسپاری و یادآوری آسان‌تر و جامع‌تر از حالت اول است. مغز انسان این توانایی را دارد که اجزاء گسسته از هم را در ارتباطی منطقی قرار دهد و بین آن‌ها وجوه اشتراك برقرار سازد. وقتی از کسی می‌خواهیم ۱۰ شئ را نام ببرد که مثلاً با حرف «ش» شروع می‌شود یا ابیاتی را بخواند که با کلمه شب، شمع و... آغاز می‌گردد، کار ذهن جستجو کردن، ردیف کردن و اعلام کردن می‌باشد. به هنگام بخاطر سپردن نیز هرچه ارتباط و هماهنگی و نیز وجوه ممیزه روشن‌تر و بیشتر باشد، کار آسان‌تر و فراگیرتر و دقیق‌تر خواهد بود.

تفاوت میان این دو کار حافظه، یعنی بازشناسی و یادآوری، تفاوتی است ظریف و دقیق. در کار دماغیِ بازشناسی، قیاس ظاهری و تشابه‌ها و وجوه اختلاف، محور است و عامل خارج نافذ است و مسلط و لذا پردازشی است فعال و تعقّلی. یادآوری نیز امری است فعال و تعقّلی ولی با این تفاوت که اندوخته‌ها و دانش قبلی و فراخواندن اجزاء به هم مرتبط، از درون حافظه و در ارتباط منطقی قراردادن آن‌ها، محور پردازش و پویش است و همچنین تصورات ذهنی و پیوندهای احساسی و عاطفی به عنوان مجموعه عوامل داخلی، نافذ و مؤثر می‌باشند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود در فعل و انفعالات مربوط به حافظه نیز ابعاد سه گانه پردازش در پویش و پروراندن و بهره گیری از ملاك‌ها و معیارها و نسبت‌ها نقش دارند. در بازشناسی، عوامل خارجی و در یادآوری، عناصر درونی نقش اساسی را ایفاء می‌کنند.

حال با بهره گیری از آن چه گفته شد، تأثیر هر کدام از رسانه‌های ارتباط جمعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بطوری که ملاحظه می‌شود پردازش مشاهدات و تپش‌ها و داده‌هایی که از طریق تلویزیون به درون سیستم دماغی ما راه پیدا می‌کند، با مکانیسم بازشناسی

منطبق است و برداشت‌ها و ملاحظات و دریافت‌هایی را که از طریق مطالعه و خواندن یك متن دریافت می کنیم، پروسه یادآوری را طی می کنند؛ و از همان ابزاری برای بازپروری و بیان آن، استفاده می کنیم که عامل انتقال پیام به ما بوده است؛ یعنی کلام و عبارت و نظام تفکر وابسته به آن. در مورد کلام مسموع و رادیو نیز تا حدود زیادی مکانیسم اخیر حاکمیت دارد.

سه پروسه: دریافت، بازشناسی و یادآوری، جریاناتی هستند که تصویری نافذ، مؤثر و کم و بیش واضح را از واقعیت خارجی در ذهن ما خلق می کنند. دانش بیوشیمی اعصاب و فیزیولوژی ارگان‌های حسی توانسته است آن چه را که به هنگام دیدن یا شنیدن در مغز ما رخ می‌دهد مورد بررسی و شناسایی قرار دهد. ولی تاکنون نتوانسته است اعلام دارد: دریافت‌ها و برداشت‌ها و تجربیات در کجای مغز ذخیره و ضبط می‌شوند و از کجا و چگونه در پروسه بازشناسی و یادآوری به حوزه خودآگاهی ما راه می‌یابند.

پاره‌ای جراحت‌ها و ضایعات مغزی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند، تاحدودی توانسته‌اند جایگاه عملیات استنباط و دریافت و نیز فعل و انفعالات مربوط به حافظه را در قسمت‌های مختلف مغز نشان دهند. زمانی که مکانیسم‌های دریافت و ضبط داده‌ها، عملیات مقایسه آن‌ها با آن چه قبلاً در حافظه نقش بسته است، ردیابی پیوستگی یا دریافت عدم ارتباط میان آن‌ها، پروسهٔ پردازش و بازخوانی و ورود آن‌ها به حوزه خودآگاهی، مختل گردند، اختلالات وسیع و بزرگی در کار و فعالیت حافظه ظاهر می‌شود. زمانی که ضربه‌ای ناگهانی و قوی به سر وارد می گردد، بدون آن که منجر به جراحت و خونریزی داخلی گردد، خاطره‌های گذشته همچنان محفوظ می‌مانند ولی آن چه کمی قبل و یا بعد از حادثه رخ داده است بکلی یا تاحدود زیادی از خاطره محو گشته است. ولی اگر ضربه فقط به قسمت معینی از مخ بزرگ وارد گردد، حافظهٔ لحظه‌ای و آن چه قبل و بعد از حادثه رخ داده است یا محفوظ می‌ماند یا بعد از گذشت مدت کوتاهی مجدداً به خاطره باز

می گردد. این‌ها نشانه‌هایی است از وجود جایگاهی خاص در مغز انسان برای انجام وظایف مختلف مربوط به حافظه. دانش امروز ما تا حدودی این جایگاه‌ها را شناخته است ولی هنوز نتوانسته است توضیح دهد، چگونه پیام‌ها و مشاهدات، دریافت و ضبط و ذخیره می‌شوند و چگونه در اندام‌ها و بافت‌های دوبعدی (مسطح)، تصاویر سه‌بعدی (دارای حجم) در ذهن ما نقش می‌بندند و مورد پردازش تعقلی قرار می گیرد؛ و یاچگونه تصویر مساحتی عظیم، در فضایی اندك از مغز ما مجسم می‌شود؛ و یا امواج و طنین‌های صوتی و نیز تپش‌های ذرات بویایی با چه مکانیسمی بر روی بافت‌های مسئول اعمال حافظه منتقل می گردند.

در جملات گذشته به‌وجود سیستم متعادل کنندهٔ ابعاد سه گانه پردازش اشاره شد. حال باید دانست که اگر تعادل و موازنه‌ای میان مرحله پروسه پردازش دریافت و مشاهده‌ای جدید (یعنی پروسهٔ پردازش‌های همزمان و موازی اپی کریتیکال / آفکتیو) و پروسهٔ پردازش و پویش قراردادن آن در ساختاری منظم و مرتبط و تعقلی و استنتاجی (یعنی پروسه پی در پی و طبقه‌بندی شده پروتو کریتیکال / افکتیو)، برقرار نگردد، در این صورت امکانی برای فراگرفتن و آموزش نداریم، و نیز امکان بهره گیری از اندوخته‌های قبلی را نیز فاقد بوده و از اندیشیدن به چیزی و بیان مطلبی و حتی کرداری معنی‌دار و هدف‌دار، عاجز خواهیم بود.

چنان که اختلالی اندك در این سیستم تعادل کننده ایجاد گردد، اختلالاتی در هر یك از فعالیتهای دماغی یادشده کم یا زیاد، نامحدود یا محدود بروز خواهد کرد. کم نیستند افرادی که مطالب بی‌سر و ته فاقد ارتباط و انسجام، کردارهای نامربوط، عکس‌العمل‌های نامناسب و پرخاش‌های بیجا، از ویژگی آنان به شمار می آید. علت این امر ضعف یا اختلال در سیستم تعادل بین دو فاز و دو پروسه دماغی یادشده در چنین انسان‌هایی می‌باشد. کسانی که از فراگیری مطلبی عاجزند، یا قدرت محاسبه ندارند ولی در عین حال برخوردهای عاطفی متعادل یا نامتعادل دارند، کسانی هستند که در این سیستم ایجادکننده تعادل دماغی آنان، خلل وارد شده است.

یکی از عوامل خارجی مؤثر در حفظ تعادل میان دو پروسه یادشده، وجود زمان مناسب و کافی میان مقدار اطلاعات و داده‌های وارده به مغز و زمان لازم برای پروسه پردازش دماغی آن‌ها می‌باشد. هرچه تراکم اطلاعات و مقدار آن در واحد زمان زیادتر بوده و در فاصله‌های کوتاه و کوتاهتر زمانی و پی در پی وارد سیستم دماغی شود، به همان میزان نیز امکان و احتمال درك و فهم معانی و مفهوم همه آن‌ها کم و کمتر می‌شود، به طوری که توجه شخص به قسمتی از آن‌ها اصلاً جلب نمی‌گردد و یا اصولاً در ضمیر خاطره و حافظه نقش نمی‌بندد. چنان که فاصله زمانی میان اجزاء حوادث یك فیلم به اندازهٔ کافی بوده و ارتباطی واضح و منطقی بین آن‌ها برقرار باشد و یا اطلاعات برخاسته از یك سخنرانی، منسجم و هماهنگ و مربوط به هم بوده و نکات مهم آن واضح و منظم عرضه گردند، در آن صورت تمامی آن‌ها یا قسمت مهم و اعظم آن‌ها به ذهن منتقل شده و در حافظه ذخیره می‌گردد. عجیب و جالب این است که سیستم درونی دماغی و مکانیسم حافظهٔ ما به گونه‌ای است که نیاز ما را به برخورد فعال و کاملاً هوشیار به اجزاء خرد و کوچك و دست‌دوم فیلم یا سخنرانی ناطق طلب نمی‌کند، بلکه این کارها را مغز و حافظه سالم و متعادل، خود انجام می‌دهد.

ایجاد تمایل و انتظار و توقع از ساختار و نیز مسیر پردازش دریافت‌های انسانی، عملی است غیرارادی، خودکار و به سهولت نیز انجام می‌پذیرد و به هر میزان که به داده‌های وارده بیشتر خو گرفته باشیم، سهولت پردازش‌ها نیز بیشتر می‌باشد و توجه و علائق حاصله نیز کم‌تر می‌گردد. اگر آن چه را که می‌بینیم، می‌شنویم و یا می‌خوانیم، به راحتی قابل بازشناسی باشد و ساختار ارائه آن به گونه‌ای باشد که کار پیشگویی ما را نسبت به ادامه آن‌ها آسان سازد، در چنین صورتی رفته رفته نسبت به آن مجموعه احساس بی‌میلی می‌کنیم و علاقه خود را نسبت به دریافت آنها از دست می‌دهیم. زیرا در این صورت قوای دماغی ما در جستجوی اشتغالات دیگر می‌باشد. هرگاه انتظارات ما با آن چه از جهان خارج دریافت می‌کنیم

منطبق باشد، در این صورت مطمئن می‌شویم که تفسیر و تحلیل ما از آن چه خوانده، دیده و یا شنیده‌ایم درست بوده و تصویر ذهنی ما منطبق با واقعیت خارجی است.

چنانچه عدم انطباق و عدم هماهنگی مابین انتظارات درونی ما و دریافت‌های ما از پدیده خارجی ایجاد شد، ذهن ما کنجکاو می گردد و ما را بر آن می‌دارد، پروسه معنی‌یابی و مفهوم‌یابی را فعال سازیم و جزئیات بیشتری را جهت توضیح ناهماهنگی‌ها بررسی کنیم. بدین منظور دقت و توجه بیشتری به اجزاء و داده‌های دریافتی غیر معمول و غیر عادی مبذول می‌داریم تا ببینیم که آیا می توانیم دریافت‌های جدید را در درون سیستم‌های ساخته شده و موجود ذهنی خود جای دهیم و یا آن که باید جایگاه جدیدی را برای آن‌ها ایجاد کنیم.

ذکر یك مثال مطلب را روشن‌تر می سازد. یك دسته کارت را به فردی می‌دهیم و می گوئیم هر کدام از آن‌ها عکس و تصویری از یك حیوان می‌باشد، و او می‌تواند آن‌ها را مشاهده کند. اگر شخص مزبور با نگاه کردن به تك تك کارت‌ها، ناگهان با تصویری از یك درخت روبرو شد، در این صورت بین انتظارات او ـ که فقط در جستجوی حیوانات است ـ و آن چه دیده است، عدم تطابق ایجاد شده است. دو گونه عکس‌العمل طبیعی از چنین شخصی انتظار می‌رود. یا این که وجود کارت حاوی تصویر درخت را در لابلای کارت‌ها اشتباه می‌پندارد، و حداکثر آن را یك شوخی تلقی می کند و یا این که آن را جدی انگاشته و سعی می کند رابطه‌ای بین عکس موجود و یك حیوان برقرار سازد.

همچنین است حالت برخورد کسی که در جستجوی تابلوهای نقاشی کلاسیك به یك گالری و نمایشگاه می‌رود ولی ناگهان به تابلوئی کوبیسم و یا سوررئالیسم برمی‌خورد که معنی و مفهومی از آن درنمی‌یابد. یا کسی که عادت به شنیدن موزیك مونوتون دارد، ناگهان با قطعه‌ای پلی فونیك و ارکستر سمفونیك و یا چندصدایی روبرو شود. در هر کدام از این حالاتِ عدم انطباقِ حالتِ انتظار و تمایل با مطلب و موضوع دریافت شده، حداقل دو راه را پیش روی شخص قرار می دهد. یا

صحنه را از روی بی‌علاقگی و حتی اعتراض ترک می‌کند، و یا از روی حس کنجکاوی به جستجو و درک معنا و رابطه‌ای جدید می‌پردازد، تا سیستم و ساختار ذهنی درون خود را گسترش دهد.

کنجکاوی و تلاش برای بیشتر دانستن نیز دارای حد و مرزی است و توان لازم را طلب می‌کند، و تا آن جا به پیش می‌رود که حوصله و توانائی جسمی و کشش فکری مجال کاوش را می‌دهد. این که از این عدم تطابق اختلالی در سیستم دماغی وجود دارد از آن جا معلوم می‌گردد که شخص با بیان احساسی عاطفی، تمجید و تحسین و یا اعتراض و حتی اظهار نفرت، عکس‌العمل نشان می‌دهد و یا این که حداقل، خاطره این ناهماهنگی حل نشده را همیشه در ذهن خود دارد. این است حالاتی که در اثر اختلال در تعادل میان دو سیستم جذب و پردازش آفکتیو و افکتیو پدیدار می‌گردد.

درک و تصور و احساس ما نسبت به یك واقعیت خارجی، حاصل تأثیرات متقابل چهار عنصر: دریافت، بازشناسی، یادآوری و توقع و انتظار می‌باشد و تابع دادوستد این عناصر با یکدیگر است.

زمانی که از طریق دیدن یا شنیدن، با یك واقعیت خارجی روبرو می‌شویم، جریاناتی که در قوای دماغی ما به مقایسه داده‌هایی که از طریق گیرنده‌های حسی ما دریافت شده‌اند با الگوها و معیارهای مجرد ذهنی موجود در حافظه می‌پردازند، و به‌طور خودکار و غیرارادی و گاه آگاهانه عمل می‌کنند، باعث می‌گردند که میزان انطباق تصویر ذهنی حاصل را با واقعیت خارجی پدیده یادشده دریابیم. هرچه میزان عدم تطابق و ناهماهنگی بیشتر باشد، کنجکاوی و تلاش ذهن برای یافتن معنی و جهت و نیز هدف‌یابی ذهنی، بیشتر بوده و حکایت از غیرمتعارف بودن و غیرعادی بودن پدیده خارجی دارد. گاه اتفاق می‌افتد که کارگردان یك صحنه فیلمبرداری برای این که حس کنجکاوی، تحریك ذهنی و عاطفی و توجه بیشتر بیننده را باعث گردد و او را به اندیشیدن بیشتر وادار سازد یا پایداری بیشتر خاطره‌ای

را در ذهن بیننده ممکن گرداند، به شیوه‌هایی متوسل می‌شود که از فرم‌ها و ضوابط پذیرفته شده و متداول زیباشناختی و معیارهای مطلوب و عام زیبایی فاصله می‌گیرد. مثلاً با انتخاب زاویه‌ای خاص و یا جهت حرکتی نامتعارف برای دوربین، ایجاد صداهایی غیرعادی، تلفیق و یا جداسازی صحنه‌هایی غیرمعمول، حالتی را پدید می‌آورد که در بیننده باعث عدم هماهنگی انتظارات او با داده‌هایی که دریافت می‌کند، گردد.

در این جا باید به این شگرد از دو دیدگاه نگریست. اگر خروج از دایره زیبایی‌های مطلوب و شناخته شده و یا گریز از ملاك‌های زیباشناختی و نیز عدول از آن چه ذهن بدان خو گرفته است، از حد معینی فراتر رود، چه بسا که نتیجه معکوس حاصل گردد. ذهن بیننده در این صورت به جای آن که به تلاش و کاوش و تفکر وادار گردد، این نوع تصویر از واقعیت خارجی را غیرواقعی انگاشته، آن را موهوم و بی‌معنی و پوچ دانسته و کار تماشا را به دلیل ایجاد عواطف منفی و احساس ملال و یا توان فرسایی متوقف می‌کند.

در کار قرائت و مطالعه متون مکتوب نیز این تطابق و هماهنگی مصداق دارد. خواننده یك متن باید ابتدا با آشنایی و وقوف به قواعددستوری و ظرافت‌های جمله‌پردازی، از اشکال و صور خارجی حروف عبور کند و از طریق بهم پیوند دادن حروف و کلمات و جملات، استخراج معنی کند. آنگاه در پی مبتدا و خبر و منطق و استدلال و سلسله مطالب برآید و در حالی که به قیاس با ضوابط پذیرفته شده عقلی و زیباشناختی موجود در ذهن خود با داده‌های دریافتی می‌پردازد و حافظه خود را تمام و کمال به کار می‌گیرد، بعد دیگری از پردازش را نیز در ذهن خود ایجاد کند. صحنه‌هائی که در متن توصیف می‌شوند، دارای ابعاد فضائی نیز هستند. خواننده باید با توجه به آن‌ها، فضای خارجی محل وقوع حادثه را در ذهن خود بسازد و خود را در درون قهرمان یا قهرمانان صحنه‌ها جای دهد تا بتواند با آنان هم احساس شده و مجموعه واقعیت خارجی را تمام عیار در ذهن خود به تصویر کشاند. مشاهده

می‌شود که فعالیت دماغی تا چه حد در این جا پیچیده و در عین حال هماهنگ است. اگر پروسه‌های ابعاد سه گانه پردازش را نیز در نظر بیاوریم، میزان و ماحصل این کار دماغی را بهتر درك خواهیم کرد.

در این جا هم مانند یك صحنهٔ فیلم، وجود و حضور عناصر غیر متعارف، چه در ساختار عبارت، چه در تسلسل حوادث، چه در شیوه‌های مبتدا و خبر و چه در توصیف فضایی صحنه، نکاتی هستند که می‌توانند توجه و علاقه و تفکر خواننده را باعث شوند. در این جا هم آن تیغ دو دم خروج از فرم‌ها و ضوابط مصداق تمام دارد. در هر صورت کار مجرد و ذهنی و تمرکز حواس لازم است تا خوانندهٔ متن بتواند جهان و پدیده خارجی را که نویسنده متن بر روی کاغذ آورده است، به ذهن خود منتقل کند.

کار کسی که به استماع یك سخنرانی یا شنیدن یك متن پرداخته است، کمی دشوارتر است. زیرا در فشار و محدودیت وقت قرار دارد. اگر فضای زمانی میان داده‌هایی که از دهان سخنگو خارج می‌شوند و به گوش شنونده می‌رسند کافی برای پردازش ذهن او نباشد، و مطلبی را درك ناکرده از دست داد، چه بسا از درك تمامی مطلب عاجز گشته و تصویری که در ذهن او از پدیده یا واقعیت محسوس یا ملموس خارجی نقش می‌بندد، ناقص یا نادرست باشد، در حالی که خواننده یك متن اگر به چنین مضیقه‌ای دچار شد، توقف می‌کند، به عقب باز می‌گردد و مجدداً مطلب را مرور می‌کند و با برخورداری از تمرکزهای لازم و تعادل درونی کافی، به خلق دنیای برون در درون خود می‌پردازد و پیام و مفهوم آن را در می‌یابد و موقف و احساس خود را نسبت به آن پیدا می‌کند.

از آن چه گفته شد می‌توانیم به طور خلاصه به جمع‌بندی زیر برسیم:

خواننده و شنونده و نیز بیننده‌ای که با واقعیتی خارجی، یا پدیده‌ای خارجی و یا پیامی روبرو می‌شود، از دو راه متفاوت ارتباط خود را با واقعیت برقرار می‌کند.

تصاویر و اصوات، احساس و حساسیت ما را نسبت به اشیاء و حرکات محیط اطراف ما و برون از جهان ذهن ما بر می‌انگیزند. برای آنکه آن‌ها را دریابیم و

بدانیم که واقعیت آن‌ها چگونه است و چگونه در عالم واقع حضور دارند، چه معنی و مفهومی دارند، به چه کار می آیند، لازم است در ارتباط و پیوسته با جهان خارج از ذهن ما، پردازش شوند و با مقایسه با دانسته‌های ما و اندوخته‌های قبلی موجود در ذهن ما که از ساختاری منظم و معقول و شکلی خاص برخوردارند و بصورت الگو و شابلون عمل می کنند و نیز در انطباق با انتظار و توقع ما، ناخودآگاه و غیرارادی و به سهولت بررسی و ارزیابی و فهمیده می گردند.

کار بررسی و مقایسه با الگوها و ضوابط درونی، گرچه به هنگام بروز ناهماهنگی‌ها و عدم تطابق‌ها به سهولت انجام نمی گیرد ولی در هر حال آن چه در نهایت نافذ بوده و ملاك نهایی است پدیده خارجی و ارتباط و نسبت با آن است.

شنیدن یك صدا و دیدن یك شئ در هر حال عملی است که در ارتباط با شئ خارجی، واقعی و مشخص و واضح صورت می گیرد که بازشناسی آن در پرتو تمایلات و انتظارات ما معنی می یابد و توجه عمده ما را به برون جلب می کند.

اما شرایط به هنگام قرائت یك متن یا استماع یك سخن به گونه‌ای دیگر است.

ساختار منطقی و استدلالی کلام و معانی و مفاهیم گروه‌بندی شده و واژه‌های معین و روشن تعریف شده و نیز اندوخته‌های قبلی که همه از قبل در ذهن وجود دارند، به هنگام قرائت یا استماع یك متن توسط اجزاء و عوامل خود حاضر می‌شوند و توسط مکانیسم‌های پردازشی خاص خود به حوزه خود آگاهی ما راه می‌یابند. اجزاء و عناصر دریافت کننده شکل، خاصیت، حوزه و حدود و ابعاد فضایی اشیاء و نیز عوامل مؤثر و برانگیزانندۀ عواطف و احساسات و انگیزه‌ها وارد عمل می‌شوند و همگام و هماهنگ و متعادل با پروسه‌های پردازشی و عاملین فعال‌سازی، یادآوری، بازشناسی ذهنی، معنی‌یابی و معنی گزینی و هدف جویی، کلام و پیام وارده را ضبط و دریافت، بررسی و تفسیر و ارزیابی می کنند و با مددگیری از حافظه موقت و بلندمدت، موقف و موضع ما را معین می‌سازند و انطباق

یا عدم انطباق ما را با آن چه دریافت شده است روشن می کنند؛ و درجه اهمیت و میزان اعتبار و نو بودن و یا غیر متعارف بودن و میزان توجه لازم و کنجکاوی و جستجو گری ذهنی را نسبت به آن اعلام می کنند. بدین ترتیب اطلاعات و پیام نهفته در عبارات و کلام، امکانات ذهنی و احساسی ما را برای جذب و تفسیر و ضبط درك و شناخت و انطباق با واقعیت از طریق پردازش ذهنی اظهارات، توصیف‌ها، آراء و عقاید تحریك کرده و بکار می اندازند.

کار بیننده و تماشاگر یك پدیده خارجی زمانی به اتمام می‌رسد که اطمینان حاصل کند محل و موضع و ابعاد آن شیئی و یا معنا و مفهوم و کارآئی آن را به وضوح و کمال دریافته است. در حالی که کار خواننده یك متن زمانی به اتمام می‌رسد که اطمینان حاصل کند معنا و مفهوم و کارآیی نشانه‌ها و اجزاء مجرد و نامشهود وابسته به سخن و کلام را آن گونه دریافته است که می تواند آن‌ها را بر اجزاء و عناصر شناخته شده و آموخته شده قبلی و جایگاه موضوعی و مفهومی خاص هر کدام منطبق ساخته، تصویری از حقیقت و واقعیت خارجی در ذهن خود ایجاد کند.

چگونگی تأثیر درونی، احساسی و عاطفی هر آن چه می‌شنویم، می‌بینیم و یا می‌خوانیم، میزان جاذبیت و زیبایی و نوع کشش عاطفی ما نسبت به آنها تابع عوامل متعددی است، از جمله ساختار کلامی پیام، موضوع و حوزهٔ معنی و مفهوم آن، درجه متعارف و غیر متعارف و نو بودن آن.

ابعاد سه گانه پردازش را که قبلاً دیدیم اگر به این مجموعه اضافه کنیم و در نظر آوریم، خواهیم دید که تأثیر هر کدام از رسانه‌های سمعی، بصری و نوشتاری در انتقال و ایجاد واقعیت خارجی به ذهن ما و در ذهن ما و ایجاد عکس العمل در ما نسبت به آن و هم در پرورش قوای دماغی ما و هم در تضعیف پروسه‌هایی از فعالیت مغزی با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

همچنین شکل و تصویری که از یك ماجرا و واقعه خارجی در ذهن ما نقش می بندد به ابزار پیام‌رسانی آن مربوط است.

کسی که ناظر واقعی یك ماجرا است، و کسی که توصیف آن را از طریق گوش می‌شنود و کسی که شرح آن را در متن و از متن می‌خواند، هر کدام تصویری متفاوت از دیگری از آن واقعیت خارجی در ذهن خود دارند و طبیعی است که احساس و عکس‌العمل و برخوردی متفاوت از دیگری نسبت به آن خواهند داشت. مشکل اصلی رسانه‌های جمعی در همین جا رخ می‌نماید. جامعه‌ای که بخشی از اطلاعات خود را از جهان خارج از رسانه‌های نوشتاری می گیرد و بخشی دیگر از رسانه‌های گوناگون سمعی و بصری خودی و بیگانه، چگونه می تواند برخورد و عکس‌العملی واحد در برابر جهان خارج از ذهن خود و واقعیت خارجی داشته باشد؟ آراء و عقاید چنین مردمی در چنین جامعه‌ای نمی تواند هماهنگ و در جهتی معین و واحد باشد. از این جهت وجود تنش‌های عاطفی و نیز ناهماهنگی در احساس و درك و دریافت و بالاخره برخوردهای متفاوت و حتی متضاد نتیجه قهری بکارگیری این ابزار و رسانه‌ها در مقیاس کل جامعه خواهد بود.

۳

قدرت تخیّل و مکانیسم خلاقیت‌های ذهنی

قدرت تخیل و استعداد خیال‌پردازی موهبتی است خدائی

آلبرت اینشتین روزی در محفلی از اندیشمندان که درباره شباهت‌های میان خلاقیت‌های ذهنی انسان در زمینه نگارش یك رمان زیبا وپژوهش‌های علمی گفتگو می‌کردند گفت:

«. . . زمانی که به خود و به روش‌های تعقل و تفکرم می‌اندیشم به این نتیجه می‌رسم که موهبت تخیّل و قدرت فانتزی برای من ارزشمندتر از توانائیم در درك و فهم امور مسلّم و تعقلی است.»

دوروتی سینگر (Dorothy G.Singer) نیز می‌گوید:

«. . . قدرت تخیّل انسان نقشی کلیدی در رشد قدرت عقلی او عهده‌دار است و به احتمال بسیار زیاد ارزشمندترین استعداد و موهبتی است که با آن زاده می‌شود؛ و در مسیر مختلف مراحل رشد و نمو و در اثر شرایط پرورشی و تربیتی و عوامل متعدد اجتماعی و نیز امکانات آموزشی، شکل می‌گیرد. . .» (۱)

یروم ل. سینگر (Yerome L. Singer) می‌نویسد:

«. . . تا قبل از دو دهه اخیر روانشناسی و روانشناسان انسان‌ها و حیوانات را موجوداتی به حساب می آوردند که به کمک نیروی محرکهٔ غریزه به نیازهای فیزیولوژیك و جسمانی خود نظیر تشنگی، گرسنگی و نیازهای جنسی و امثال آن پاسخ می‌دهند. اما پژوهش‌های اخیر درباره مغز انسان و فعالیتهای دماغی او به اندازه‌ای کافی شواهد و قرائن تجربی و اطلاعات گسترده و ارزنده‌ای را فراروی ما قرار داده است، که نشان می‌دهد، انسان موجودی است که قادر است اطلاعات و داده‌هایی را از محیط خود دریافت کرده، آن‌ها را تحلیل و تفسیر و سپس منظم و دسته‌بندی کند. . .»(۲)

توم کینز (Tomkins) درسال ۱۹۶۳ و ایزارد (Izard) درسال ۱۹۷۷ گزارش‌های علمی خود را پیرامون تلاش‌های دماغی انسان منتشر و ضمن آن قریب به این مضمون اعلام کردند:

«. . . روز به‌روز شواهد و قرائن بیشتری به دست می آوریم که رابطه‌ای تنگاتنگ میان عواطف و حالات احساسی و امیال انسانی ومیزان تلاش او برای تفوق و تسلط بر اطلاعات و حل و تحلیل پیچیدگی آن‌ها وجود دارد. . .»(۳ و ۴)

و بالاخره میلر (Miller) و گالانتر (Galanter) درسال ۱۹۶۰ اظهار داشتند:

«. . . انسان موجودی است که کردار و رفتار خود را در سلسله‌ای از برنامه‌های طراحی شده و سازمان‌یافته شکل و سامان می‌دهد. زمانی که به ماجرایی برمی‌خوریم، بدان سو متمایل می‌شویم که آن را در ساختاری قراردهیم که مرتبط و متأثر از تجربیات و مشاهدات قبلی ما می‌باشد. گویی آن را در صحنهٔ آراسته و پیراسته درونی خود بازسازی کرده و آنگاه به نمایش درمی آوریم. . .»(۵)

در قسمت گذشته این بحث، دیدیم که در درون مغز ما دو سیستم مجزا و درعین حال مرتبط با هم برای پردازش داده‌های دریافت‌شده از محیط، وجود دارد که توسط سیستمی فعال و متعادل کننده اداره می‌شوند و رابطهٔ میان پردازش داده‌ها و ساختار آن‌ها را برای ورود و کار در سیستم حافظه برقرار می‌سازند. یکی از این دو

سیستم که در قسمت چپ مغز قرار دارد، پردازش‌های مجرد تعقلی را سر و سامان می‌دهد و چون مرکز هدایت کننده تکلم نیز در آن جا مستقر است، برخی این بخش را بخش کلامی یا واژه‌ای نامیده‌اند.

سیستم دیگر که مجموعه عواطف و پردازش‌های مربوط را سازماندهی می‌کند، در قسمت راست مغز مستقر است و چون مرکز فرماندهی اعمال تصویری و تصوری در آن جا قرار دارد، برخی این بخش مغز را بخش تصویری نامیده‌اند. با کشف این دو بخش و اثبات فعالیت‌های اختصاصی هر کدام، روجر اسپرای (Roger Sperry) و دیوید هابل (David Hubel) توانستند جایزهٔ پزشکی نوبل سال ۱۹۸۱ را به خود اختصاص دهند. آنان همچنین نشان دادند که پلی ارتباطی میان این دو بخش مغز وجود دارد که ترافیك سنگین میان آن دو را اداره می‌کند و در هر ثانیه ۴ میلیارد مسافر اطلاعاتی (تپش‌ها و زیگنال‌های مغزی) از روی آن عبور می‌کند.

در مرکز «واژه‌ای» مغز است که لغات و کلمات طی سلسله مراتب سازمان می‌یابند، در ارتباط با هم قرار می‌گیرند و معنای عام یا خاص خود را پیدا می‌کنند. این سیستم آنچنان سازمان یافته، منظم و قدرتمند است که می‌تواند در سریع‌ترین حرکت و کوتاه‌ترین زمان، اطلاعات مورد نظر را از آرشیو مغز فراخوانده و آن‌ها را فعالانه وارد مدّار سازد.

اطلاعات رسیده از ارگان‌های پنجگانه حسی به مرکز «تصویری» مستقر در سمت راست مغز منتقل شده و به صورت منظم ساختارهای تصویری درمی‌آیند.

یکی از نشانه‌های ارتباط متقابل میان این دو سیستم، وجود این واقعیت ملموس است که کار تعقّل مجرد و خلاق و نیز فراگرفتن و آموختن؛ (مربوط به بخش واژه‌ای) با کار شبیه‌سازی و تصویر ذهنی (مربوط به بخش تصویری) به مراتب آسان‌تر می‌گردد و یا برعکس کار فهماندن و استدلال با ذکر مثال‌ها و

تشبیه‌ها بازده بیشتری در ذهن گوینده و مخاطب آن دارد.

همان‌طور که دیدیم اطلاعات وارده به سیستم مغزی نه تنها پردازش و دریافت می‌شوند، تحلیل و تفسیر و کنترل نیز می‌گردند. هر کس خود تجربه کرده است که غالباً به مطالب و داده‌های دریافت کرده بیشتر از آن اندازه‌ای که لازم است می‌پردازد؛ مثلاً به دنبال شقوق و احتمالات ممکن دیگر می‌گردد، رابطه و پیوندی جدید میان آن‌ها جستجو می‌کند که البته همه این حالات و پیوندها را نیز در ذهن پردازش می‌کند و به آنها می‌اندیشد. به عبارت دیگر ذهن انسان قادر است چه از طریق یادآوری و بهره‌گیری از حافظه و چه از طریق سازماندهی و فعال‌سازی قدرت تخیّل، به خلق واقعیت‌هایی ذهنی بپردازد؛ جدای از آن چه در عالم خارج و جهان برون واقعیت دارد. هنگامی که در بیداری به عالم رؤیا می‌رویم و سناریویی را در ذهن خود می‌سازیم و توسط هنرپیشگان جهان مغز در صحنه آراسته ذهنی به نمایش درمی‌آوریم و خود نیز تماشاگر و داور و در عین حال کارگردان صحنه هستیم، از مجموعه ابعاد سه‌گانه پردازش ذهنی بهره می‌گیریم، از تجربیات و آموخته‌های گذشته، از حافظه و قدرت تعقل و استعداد تخیّل، از ملاك‌ها و معیارهای عقلی (تفاوت میان ممکن و غیرممکن) و خردی (حسن و قبح) و پردازش‌های مقایسه‌ای و استنتاجی و بالاخره مکانیسم‌های آفرینش مجدّد در ذهن و دوباره مقایسه آن باسناریوی گذشته از طریق بکارگیری مجدد تمامی این فعالیت‌ها و مکانیسم‌های دماغی و تکرار مکرر و مکرر آن سناریو و شقوق گوناگون آن تا حصول نتیجه و ایجاد رضایت خاطر و فراغت از آن.

فروید و جمعی دیگر از روان‌شناسان بر این عقیده‌اند که به احتمال زیاد، ریشه‌های رؤیاهای ما در زمان بیداری علاوه بر بازتاب روزمرگی‌های اجتماعی و فردی و بازی‌های خیال‌پرورانه و آفرینش ذهنی امیال و آرزوها، بیشتر از بازی‌های دوران کودکی و به اصطلاح بازی‌های تخیّلی «انگار که» نشأت می‌گیرد.

روبرتسون و فاین (Robertson and Fein) در سال ۱۹۷۴ در مقاله‌ای با

عنوان: «ابعاد اجتماعی و معرفت‌شناسی بازی‌های کودکان دوران ۱۸ تا ۲۴ ماهگی» نوشتند در این دوران مشاهده می‌شود که کودك یك فنجان خالی را سر می‌کشد یا به عروسك خود می‌خوراند، در حالی که آن را پر از آشامیدنی می‌«انگار»د. در سنین سه سالگی این گونه بازی‌های «انگار که» در کودکان زیاد به چشم می‌خورد. زیاد اتفاق می‌افتد که به اشیاء پیرامون خود خصلتی انسانی می‌دهند و با آن به داد و ستد می‌پردازند. این گونه خیال‌پردازی اثری مثبت و بسیار مفید برای سلامت فکر کودك دارد. زیرا این استعدادها، که جهانی مینیاتوری برای خود می‌سازند، قدرت خلاقه و تخیل آن‌ها را برای داد و ستد و برقراری ارتباط با این جهان مینیاتوری رشد می‌دهد. کودکانی که به چنین بازی‌های «انگار که» زیاد می‌پردازند، غالباً شادمان‌تر، بانشاط‌تر و خوشبخت‌تر به نظر می‌رسند از کودکانی که به بازی‌های تخیلی کشانده نمی‌شوند و یا قدرت خیال‌پردازی ندارند...» (۶)

فروید با قاطعیت تمام اظهار داشت که مهمترین و مؤثرترین عامل رشد شخصیت در «من» انسان استعداد و توانائی او در دوران کودکی نسبت به تأخیر و یا عدم بروز عکس‌العمل‌های عاطفی است. کودکی که می‌تواند احساس شادی و رضایت یا نارضایتی و خشم خود را دیرتر بروز دهد یا با قدرت فانتزی آن را به اشیاء پیرامون خود منتقل کند و نیز با بازی «انگار که» و بکارگیری استعداد خیال‌پردازی، جهانی تخیلی برای خود بسازد، راحت‌تر می‌تواند زمان تأخیر بروز عواطف خود را تحمل کند، از کودکی که به چنین بازی خیالی سرگرم نمی‌شود. به میزانی که اشتغال کودك به بازی «انگار که» بیشتر باشد، به همان میزان نیز بهتر می‌تواند در مقابل ناملایمات مقاومت کند و نیز بیشتر قادر خواهد بود خشم و پرخاشگری و تردید خود را کنترل کرده و قدرت دفاعی خود را در این مورد تقویت کند. (۷)

جالب توجه این است که بیشتر کودکان به هنگام اشتغال به بازی «انگار که» ترجیح می‌دهند رویدادهای بازی را با زبان بلند تشریح و بازگو کنند. این امر باعث می‌شود که سخن و کلام خود را خود می‌شنوند و از این طریق علاوه بر این که

ترکیب جدیدی از لغات برای خود می‌سازند، به رشد جمله‌سازی و ساختار دستوری زبان خود نیز مدد می‌رسانند. چنین کودکانی با توجه بیشتری به اشیاء و حوادث پیرامون خود می‌نگرند و نیز تقدم و تأخر و سلسله مراتب رویدادها را بهتر در حافظه نگاه می‌دارند؛ زمانی که چنین کودکی به سن مهدکودک می‌رسد دیگر می‌داند که هر پدیده‌ای آغاز و وسط و پایانی دارد.

«از زمره بازی‌های «انگار که»، نقش بازی و نقش آفرینی است. زمانی که کودك در نقش قهرمان یك افسانه، در نقش انسانی نیکوکار یا ظالم و یا زمانی که در بازی «میهمان‌بازی» در نقش میهمان و یامیزبان و یا در نقش مادر و فرزند و غیره ایفای نقش می کند، فرا می گیرد خود را در جلد دیگری قرار دهد و با او هم احساس شود و بدین ترتیب گامی بزرگ در تکوین شخصیت به قول فروید «من» خویش برمی‌دارد. در حقیقت برخی از این بازی‌ها نیز فانتزی محض نیستند، بلکه جریاناتی هستند که در بزرگسالی برای او واقع خواهند شد. میهمان بازی، معلم و شاگرد بازی، پزشك و بیمار بازی و . . .» (۸)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که کودك بازی کنان و در عالم خیال، خود را برای اوضاع و شرایطی آماده می کند که رفته رفته و در عالم واقع در آینده با آن‌ها مواجه می گردد.

همه می‌دانیم که وقتی جوانب و وجوه مختلف یك ماجرا را قبلاً در ذهن خود بررسی کرده و همه احتمالات ممکن‌الوقوع را پیش‌بینی کرده‌ایم، بهتر خواهیم توانست به هنگام مواجهه با آن جریانات از پس رویدادها برآئیم و با آمادگی نسبی و بیشتری با آن برخورد کنیم. همین نقش بازی‌های کودکانه است که ظرفیت خیال‌پردازی و قدرت تخیل و تصور را در بزرگسالی باعث می گردد.

ورزشکارانی که قبل از شروع مسابقه علاوه بر تمرین ورزش مربوطه، تمرین‌های روحی را انجام داده‌اند موفق‌تر بر صحنه رقابت‌ها ظاهر می‌شوند.

هنوز به درستی مکانیسم و ارتباط میان بازی‌های کودکانه «انگار که» و

قدرت پیش‌بینی و طرح‌ریزی حساب‌شده در بزرگی از طریق پرورش ذهنی و بازسازی تخیلی حوادث، شناخته نشده است. ولی امری بدیهی و مسلم است که پرورش تدریجی قدرت تخیل، توانایی انسان را در انعطاف‌پذیری و حفظ تعادل در برخورد باحوادث افزایش می‌دهد؛ مشروط بر این که سرگرمی‌های «انگار که» فقط به دوران خردسالی ومهد کودك ختم نگشته،بلکه تا بزرگسالی و برنامه‌های خیالی و رؤیاهای روزانه و تقویت و گسترش قدرت تخیل ادامه یابد.

آن روی سکه این مطلب نیز مصداق تام دارد. زمانی که کودکی را پریشان و حواس‌پرت از طریق آموزش‌های فردی یا گروهی به بازی «انگار که» سرگرم می کنیم، رفته‌رفته معالجه می‌شود. همینطور مشاهده می‌شود نوجوان یا بزرگسالی که در حد افراط دستپاچه و عصبانی و بی‌قرار است، کسی است که قادر نیست، حوادث را در ذهن خود بازسازی کند و محك زند، بلکه بدون آمادگی قبلی و غیرمتعادل درگیر حوادث و ماجراها می‌شود و در دامی اسیر می گردد که جوانب آن را نمی‌تواند بررسی کند و خود را از آن رها سازد.

بودوفرانتس مان (Bodo Frantsmann) در کتاب «دنیای واژگون» به درج گزارشی از پیاژه (Piaget) در مورد رفتار تخیلی کودکان و اثرات آن در بزرگسالی پرداخته است. آن جا که مطلب به بحث ما مربوط است چنین آمده است:

«. . . تحلیلی پیرامون رشد و نمو کودك نشان می‌دهد: زمانی که کودك با وسیله یا ابزاری نو مواجه می‌شود، دست به کار بررسی آن می‌شود و سعی می کند آن را در ساختاری که قبلاً از اشیاء دیگر در ذهن خود ساخته است قرار دهد. در قرار دادن و پیوند دادن شیء جدید با آن چه قبلاً در ذهن خود ساخته است، حالت‌هایی را از خود بروز می‌دهد که جالب توجه است.

مادری متوجه می‌شود که کودك چهارساله‌اش سربازهای جعبه اسباب‌بازی‌اش را در کف آشپزخانه به ردیف قطار کرده است. از او علت را جویا می‌شود، کودك در جواب می گوید:

ـ می خواهم بابا را آزاد کنم.

ـ تو که با پدرت الان با تلفن صحبت کردی!

ـ ولی بابا به تو گفت که برای ناهار نمی تواند بیاید زیرا در محل کارش اسیر مردم است و نمی تواند خود را رها سازد.

قرائن زیادی در دست است که نشان می دهد، کودکانی که امکان همصحبتی با بزرگترها را ندارند نه تنها از لحاظ گنجینهٔ لغت و جمله‌سازی ضعیف هستند، بلکه تمایلی نیز به بازی «انگار که» ندارند. به محض آن که چنین شرایطی برای آنان فراهم می گردد، میزان و تنوع واژه‌ها در گفتارشان به مرور فزونی می گیرد.»(۹)

از دیگر عواملی که رشد قدرت فانتزی را در کودك باعث می‌شود بر اساس شواهد س. هات (C.Hutt) عبارت است از محیط جذاب و پر تحرك خانواده، فراهم ساختن امکان برای کودك که بتواند بدون مزاحمت بزرگترها یا کوچکترها در گوشه‌ای به حال خود رها شود، امکان دستیابی او به اسباب‌بازی‌های مناسب نیز موجب پرورش این زمینه ها می گردد. در همین ارتباط باید دانست که هر چه اسباب‌بازی ساده‌تر باشد، کارآیی آن و مصارف گوناگون آن برای کودك بیشتر است. ولی از همه این‌ها مهمتر وجود ارتباط میان کودك و بزرگسالی است که مراقبت و نگاهداری او را وظیفه خود می‌داند. پدر، مادر، عمه، دایی، برادران و خواهران بزرگتر که وقت خود را صرف کودك می کنند، با او همبازی می‌شوند، برای او داستان نقل می کنند و با او به گفتگو می نشینند، بزرگترین نقش را در تکوین قدرت خلاقه و فانتزی کودك ایفاء می کنند.(۱۰)

دوروتی سینگر می‌نویسد:

«... پژوهش‌ها و تجربه‌ها به خوبی نشان می‌دهند که وجود و حضور فعال حداقل یك نفر از والدین کودك در کنار او و در پیوند دائم با او تأثیر بسزایی در رشد و تکامل قدرت و استعداد تخیل و فانتزی کودك دارد. کودکی که به هنگام خواب از زبان بزرگسالی که به او مهر می‌ورزد قصه می‌شنود، در همان حال سعی می کند با

انجام بازی «انگار که» در نقش قهرمان بازی، نقش آفرینی کند و با چهره مطلوب داستان هم احساس گردد. چنین کاری بر تکوین شخصیت «من» کودک و رشد قدرت فانتزی او اثری عمیق دارد...»(۱۱)

در این جا نقل قسمت‌هایی از مقاله خانم پروفسور سینگر، استاد کرسی روان‌شناسی دانشگاه ییل - آمریکا در سمینار بررسی آثار رسانه‌های ارتباط جمعی که در سال ۱۹۷۹ در آلمان برگزار شد، خالی از لطف نیست.

گزارشی که نامبرده از وضع کودکان، نوجوانان و دانش آموزان آمریکا که در فرهنگ تلویزیونی رشد کرده‌اند عرضه می‌دارد، هشدار دهنده است. به فرازهایی از این مقاله که به بحث ما مربوط است توجه کنید:

«... امروزه کودکان ما در محیط خاص و ویژه خود رشد نمی کنند، بلکه در یك محیط و فقط یك نوع محیط پرورش می‌یابند؛ محیطی که تاکنون در تاریخ بشری نمونه نداشته است. دریافت‌ها و برداشت‌ها و قدرت درك کودك، کیفیتی کاملاً جدید پیدا می کند؛ زمانی که از سن یك یا دوسالگی شروع به دیدن و تماشای تلویزیون می کند و سپس در دوران کودکی و نوجوانی و سپس در بزرگسالی روزانه بین ۴ الی ۵ ساعت در مقابل صفحه مات تلویزیون می‌نشینند، من از تجربه آمریکا سخن می گویم که براساس آمار سال ۱۹۷۰، ۹۶ درصد خانواده‌های آمریکایی حداقل یك دستگاه تلویزیون در منزل خود دارند. من و همکارانم یکصد و چهل کودك از خانواده‌های قشر متوسط را با کمك پدرها و مادرهاشان مورد آزمایش قرار دادیم. وظیفه اولیاء آنان این بود که چهار مرتبه در عرض یك سال و هر مرتبه دو هفته هر آن چه را فرزندان آن‌ها در تلویزیون می‌دیدند و نیز ساعاتی را که پای آن می‌نشستند یادداشت کنند. کودکان در سنین مهد کودك، طبق این آمار به طور متوسط ۲۳ ساعت در هفته تلویزیون تماشا می کردند- بین حداقل ۲ ساعت و حداکثر ۷۲ ساعت-، در همین ارتباط مشاهده شد که کودکان خانواده‌های با درآمد کمتر، بیشتر تلویزیون تماشا می کنند. تا حدودی زیاد می توان ادعا کرد که

تلویزیون عضوی از اعضاء خانواده به حساب می آید و اکثراً ارتباط کودك با آن بیشتر از ارتباط او با دیگر اعضاء خانواده‌اش می‌باشد. همچنین مشاهده شد که در اغلب این خانواده‌ها، پدران و مادران حق و اجازه استفاده از تلویزیون را به کودك واگذار کرده‌اند و نیز به وضوح ملاحظه شد که در این خانواده‌ها، تلویزیون مرکز توجه و کانون علائق خانواده است و از تمایلات و نیازهای فرهنگی دیگر تقریباً اثری دیده نمی‌شود، نه از کتاب و مطالعه آن، نه از موسیقی و نه از تمایل به فراگیری ساز و نه از دیگر مقولات هنری و فرهنگی. کودکان یك چنین محیط‌هایی به مراتب پرخاشگرتر از دیگر کودکان همطراز خود هستند...»(۱۲)

سینگر در ادامه می افزاید:

«... تلویزیون دارای خصایص ویژه‌ای است که ارزش بررسی بیشتری را داراست:

۱ـ تلویزیون از انسان طلب می کند که دائماً بدان متوجه و متمرکز باشد. وجود دائمی حرکت بر روی صفحه، جهت حرکت را به انسان القاء می کند. آنگاه با تندتر شدن حرکات و بلندتر شدن موزیك، مجموعه ارگانیسم انسان را فعال می‌سازد.

۲ـ کوتاهی مقاطع زمانی: زمان حضور انسان‌ها بر روی صفحه کوتاه است و رابطه‌های میان انسان‌ها نیز کوتاه. زمان ارائه حوادث کوتاه است. مدت زمان آگهی های بازرگانی کوتاه است. هرچه ارائه می گردد کوتاه است.

۳ـ تأثیر پروسه‌های متفاوتی که همزمان با هم آمیخته می گردند. مطالب متفاوتی که در صحنه‌های کوتاه مدت و در مقاطع زمانی کوتاه به دنبال هم عرضه می گردند، نه امکان مرور و بررسی مجدد و نه امکان هضم مطلب جدید را به انسان به ویژه به کودك نمی دهد.

(در بحث گذشته دیدیم که قدرت مغز انسان برای ضبط و نگاهداری مطالب بسیار زیاد است؛ ولی دو شرط اساسی دارد: نخست آن که زمان لازم برای دریافت،

درك و منظم ساختن آن در ذهن وجود داشته باشد تا بتواند به گونه‌ای در حافظه ثبت گردد که به هنگام بازشناسی و یادآوری بکار گرفته شود. دوم آن که دارای ویژگی‌های برجسته‌ای باشد که وجوه تمایز را ممکن و آسان سازد و حافظه کوتاه مدت به کار گرفته شود. در صورتی که اطلاعات زیادی در مدتی کوتاه عرضه گردد، بدون آن که حتی مجال مرور و تکرار آن باشد، به صورت هاله‌ای از اوهام در آمده و درك و فهم و ضبط نمی گردد.)

۴ـ اشکال متفاوت عرضه مطلب اغلب صحنه‌های تلویزیونی آمیزه‌ای از تصویر، رنگ، حرکت، صدا و حروف است. می دانیم که مغز نمی تواند داده‌های همزمان نور و صوت و حروف را به طور مؤثر و مفید پردازش کند.

۵ـ تلویزیون یك ابزار بصری است. از این رو اطلاعات و داده‌هایی که به‌صورت کلام و یا نوشته همزمان با نور و حرکت و تصویر ارائه می‌شود، کمتر توجه انسان را به جزئیات جلب می کند و دقت انسانی را به حداقل می‌رساند.

۶ـ به لحاظ عاطفی و تحریك احساسات: آنچه در تلویزیون نشان داده می‌شود بیشتر از دیگر رسانه‌های ارتباطی، نشان از حیات و تحرك دارد. گرچه سینما از این لحاظ قدرت‌مندتر است ولی غالباً کودکان در سنین مهدکودك کمتر به سینما می‌روند و اغلب اوقات، آن هم مدت زمانی طولانی با صحنه‌های عاطفی و تحریك کننده احساسات مواجه می‌شوند.

۷ـ و بالاخره خدعه‌های تکنیکی: کند و تند کردن سرعت گردش فیلم، کنار هم یا روی هم قرار دادن چند تصویر، زوم کردن دوربین به منظورهای خاص مورد نظر کارگردان، نورپردازی‌های مصنوعی و آمیختن آن‌ها با موزیك که قدرت وهم را افزوده می سازد، همه این‌ها جهاتی غیرواقعی از واقعیت جهانی و خارجی به ذهن کودك منتقل می کند.

از این رو هر آنچه بر روی صفحه و صحنه می گذرد از دیدگاه کودك شگفت‌انگیز است. مهره‌ها، حروف و اشیاء، روشن و خاموش می‌شوند و رنگ

عوض می کنند. زمان‌ها و مکان‌ها به سرعت جای هم را می گیرند. گرچه این نکات ذهن کودك را میخکوب می کند اما در عین حال مانع هضم و درك و فهم كودك می گردد. مشکل و سئوال این است که چه چیز از همه این‌ها در حافظه کودك می‌ماند، یا ذهن کودك آن را درك می کند؟ آیا این خطر وجود ندارد که رفته رفته «تماشا کردن» محض، اصل گردد و فهم و توجه از میان برود و سرانجام هیچ چیز برای یادگرفتن و یادآوری در ذهن کودك باقی نمانده باشد؟... (۱۳)

خانم سینگر در همین مقاله، به گزارش پژوهش‌های وی تلسون (Wietelson) در سال ۱۹۷۶ پرداخته و می نویسد: «وی تلسون، دختران و پسران زیادی را مورد مطالعه قرار داد که در مراحل ابتدایی رشد قرار داشتند و غالباً با رسانه‌های بصری مواجه بودند. او این اصل پذیرفته شده علمی را نیز در مطالعات خود منظور می کرد که تفاوت بخش‌های اپی کریتیکال و پروتو کریتیکال (واژه‌ای - تصویری) مغز در دختران کمتر از پسرهاست و از این رو بروز جلوه‌های عاطفی و تصویری به نسبت جلوه‌های دیگر در دخترها بیشتر است.

وی تلسون مشاهده کرد تأثیر تلویزیون در دختران و پسران یکسان نیست. پسرها تا سنین ۷ یا ۸ سالگی مشکلات زیادتری در شکل دادن قدرت تکلم دارند واصولاً دیرتر از دخترها زبان باز می کنند ولی در اثر تلویزیون این اختلاف در سرعت و قدرت تکلم گاه نسبتی معادل یك به هشت پیدا می کند. درست است که دختران اصولاً کمتر از پسران تلویزیون تماشا می کنند ولی سرعت فراگیری زبان و تکلم در دخترها هم معلول ارتباط بیشتر دو قسمت تصویری و واژه‌های مغز آنان بوده که تفاوت کمتری با هم دارند و هم معلول اثر منفی تلویزیون در بخش واژه‌ای مغز پسرهاست. همچنین اثر منفی تلویزیون است که پسرها در شرح و بیان یك تصویر از قدرت کمتری نسبت به دخترها برخوردارند...» (۱۴)

در ادامه این مقاله می‌خوانیم:

«... نتیجهٔ پژوهش‌های هورنیك (Hornik) که در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و

بر روی گروهی از کودکان در السالوادر انجام شده بود نیز جالب است: او آزمایش خود را بر روی کودکانی شروع کرد که تا آن زمان تلویزیون تماشا نکرده بودند آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد، گروهی با تلویزیون مواجه شدند و گروهی دیگر فقط با کتاب وقلم. گروهی را که با تلویزیون مواجه بودند نیز به دو دسته تقسیم کرد، آن‌هایی که بیشتر به تماشای تلویزیون می‌نشینند و دسته‌ای دیگر که کمتر. نتایج بدست آمده چنین است: کودکانی که باتلویزیون مواجه بودند باسرعت به مراتب کمتری خواندن و نوشتن را فرا گرفتند تا آن‌ها که اصلاً تلویزیون نمی‌دیدند؛ علاوه بر آن هر چه میزان تماشای تلویزیون بیشتر می‌شود قدرت فراگیری کمتر شده و اختلال روحی و عدم تعادل کودك بیشتر می گردد. کاهش قدرت فراگیری در کودکان دسته اخیر تنها به این دلیل نیست که به نسبت گروه اول، اوقات کمتری را برای فراگرفتن و تمرین و مرور درس‌ها اختصاص می دهند بلکه ریشه اصلی این امر اختلالات دماغی در کودك می‌باشد...»(۱۵)

خانم سینگر می‌افزاید:

«... تحقیقات من و همکارانم نیز نشان می‌دهد، کودکانی که زیاد تلویزیون تماشا می کنند و اکثراً طرفدار فیلم‌های مهیج هستند، با مشکلات زیادی برای رشد و کمال زبان و کتابت خود مواجهند. و همچنین در اجرای بازی‌هایی که نیازمند قدرت فانتزی و بکارگیری استعداد تخیل است، ضعف زیادتری از خود نشان می‌دهند. درك پیوند و ارتباط بین اشیاء و حوادث و نیز فهم روابط علت و معلول در کودکانی که تلویزیون می‌بینند با مشکل و کندی و گاه با اختلال صورت می گیرد. تحقیقات کولینز (Collins) در سال ۱۹۷۹(۱۶) نیز نشان می دهد که کودکان در تکرار اعمال خشونت آمیز که به تقلید از فیلم‌ها انجام می‌دهند از درك حسن و قبح عمل عاجزند، زیرا فقط عمل و اعمال خشونت آمیز در ذهن آنان و در حافظه آنان نقش بسته است. کودکان تا سنین ۶ سال چون هنوز قادر نیستند اعمال دیگران را با معیارهای اخلاقی، ذهنی خود برای تشخیص حسن و قبح منطبق کنند، لذا هر

عمل و حرکتی را بدون ارزیابی و نقادی اخلاقی به خاطر می‌سپارند و بدون مقاومت درونی، آن را می‌پذیرند. و به هنگام لازم بروز می‌دهند...»

تا این جا به نقش تلویزیون در شکل گیری و اختلال در رشد و تکامل استعداد فانتزی و قدرت تخیل کودکان به استناد نتایج آماری و گزارش‌های علمی پژوهشگران علوم تربیتی و روان‌شناسی پرداختیم، و اینك به گزارشهایی که در باره تأثیر مطالعه و قرائت بر قدرت خیال‌پردازی کودك منتشر شده‌اند توجه می کنیم.

تردیدی نیست که قرائت و مطالعه حس خیال‌پردازی را تحریك کرده و نیز قدرت بیان و سخنوری را گسترش می‌دهد. تلاش‌ها و فعالیت‌های ذهنی به هنگام خواندن یك متن به مراتب بیشتر از زمانی است که همان مطلب از طریق تلویزیون عرضه می گردد. در اینجا ذهن باید ابتدا شکل خارجی حروف را به اصوات تبدیل کند و از ترکیب آنها لغات را بسازد و معنی هر لغت را دریابد و آنگاه با توجه به ساختار دستوری و ترتیب لغات و توجه به علامات قراردادی، جمله را ساخته و معنی و مفهوم نهفته در آن را استخراج کند. گام بعدی ساختمان نوعی تصور ذهنی از معنای جمله است. کودکی که جمله‌ای را می خواند، بر آن می‌شود به خلق نوعی تصویر ذهنی از آن چه آن عبارت از عالم خارج توصیف کرده است دست یابد، بدین ترتیب یك سلسله تصاویر در ذهن او ایجاد می‌شود. به عبارت آخر: عمل قرائت، بدون فعالیت دماغی تخیّلی قابل انجام نیست.

بلومن تال (Blumenthal) در سال ۱۹۷۷ (۱۷) گزارش داد که یك مطالعه کننده فعال در حین عمل قرائت نیز از ذهن خلاق و اندیشه‌گر برخوردار است، زیرا قوای دماغی او به هنگام قرائت، یك سلسله تلاش ذهنی دیگری به‌موازات و همزمان انجام می دهند، از قبیل پیش‌بینی و احتمال و نیز انتظاراتی از متن و مطلب در حافظه کوتاه‌مدت، تصوراتی شکل می گیرند که پایه و مبنای قیاس واستدلال و مآلاً پذیرفتن معنا و مفهوم جمله می‌شوند و یا عدم هماهنگی‌هایی مشاهده می‌شود که منجر به طرح سئوال در ذهن و جستجوی پاسخ آن از پردازش

مجدد جمله می گردد. همچنین از آموخته‌های قبلی با فراخواندن آن از حافظه مدد می گیرد و جایگاه مطلب دریافت شده جدید را در آرشیو ذهن تعیین می کند. از آنجا که به هنگام مطالعه سرعت کار در اختیار انسان است، اگر لازم شد به عقب برمی گردد، هر کجا لازم بود و به هر میزان لازم بود، مکث می کند. فرصت لازم برای ایجاد فضای خیالی ذهنی موجود است، این‌ها همه موجب می گردد پیام دریافت‌شده کاملاً درك شده و به حافظه فرستاده شود.

تمامی این اعمال که یك نفر به هنگام خواندن، فعالانه انجام می‌دهد، به هنگام مشاهده منفصل تلویزیون، کاری است غیرممکن.

بررسی‌ها و پژوهش‌های فراوانی نشان می‌دهد که کار مطالعه و خواندن نه‌تنها موجب فعالیت و خلاقیت مغز می گردد، بلکه قدرت درك تصاویر و نیز استعداد خیال‌پردازی و تصورات ذهنی نیز شکوفا می گردد. مشاهدات پژوهش گران نشان می‌دهد، کودکانی که والدین آن‌ها با فراهم ساختن کتاب‌های لازم و مناسب آنان را به خواندن وامی‌دارند، کودکان پدرانی که خود نیز اهل مطالعه هستند و نیز کودکانی که کمتر تلویزیون مشاهده می کنند به نسبت دیگر کودکان همسن و همطراز خود از قدرت اندیشه و خلق ذهنی و خیال‌پردازی به مراتب بالاتری برخوردارند. عکس این واقعیت نیز به اثبات رسیده است. کودکان پدرانی که اهل مطالعه نیستند کمتر به کتاب‌خوانی رغبت پیدا می کنند.

تنوع مطالب کتاب‌هایی که در دسترس کودکان قرار می گیرد نیز یکی از عوامل رشددهنده قدرت تخیل کودکان است. وادار ساختن کودك به شرح یك داستان و یا بازگو کردن مطلبی که خوانده است نیز موجب تقویت قدرت فانتزی، قدرت حافظه و سرعت یادآوری و قدرت بیان او می گردد.

در مورد گوش فرادادن به مطلب و اثرات رادیو نیز گزارشهایی منتشر شده است. در مقام قیاس می توان گفت که رادیو و پیام‌رسان‌های سمعی ـ نظیر استماع سخنرانی ـ به نسبت تلویزیون از امتیازات بیشتری برخوردار است. به هنگام

استماع یك پیام نیز ذهن شنونده فعال است و ناچار است همزمان و به موازات کار گوش کردن، به خلق تصورات ذهنی بپردازد و با فعال نگهداشتن حافظه‌های کوتاه و بلندمدت به ذخیره‌سازی و ثبت داده‌های وارده همت گمارد.

وجه دیگر اختلاف یا امتیاز رادیو و تلویزیون آن است که سکون و خیره شدن به سوی جعبه نورافشان و رنگ‌پاشی ضرورتی ندارد. انسان می‌تواند در حال حرکت، در حال اشتغال به کاری عملی و نظایر آن نیز به رادیو گوش دهد و تا حدودی پیام‌های شنیده شده را پردازش کند. استماع مکرر یك مطلب نیز در تقویت حافظه نقشی مضاعف دارد. استماع نمایشنامه‌های رادیویی نقشی بسیار موثر در پرورش قدرت تخیل کودك و حتی بزرگسالان بازی می کند، در حالی که تماشای همین نمایشنامه از تلویزیون اثری چندان ندارد و به دلائل و شواهدی که در گذشته ارائه دادیم، حتی موجب تضعیف قدرت تمرکز ذهنی گشته و ایجاد حالتی منفعل را در کودك سبب می گردد.

گرچه مطالب فوق در نگاه اول بدیهی به نظر می آید ولی با وجود آن روز به روز می‌بینیم که کمتر خانواده‌ای به سلامت اندیشه و رشد قدرت دماغی کودك یا کودکان خود می‌اندیشند. حتی این استدلال نیز شنیده می‌شود که باید کودکان خود را چند بعدی و آشنا با جهان پرورش دهیم. از این لحاظ ذکر گزارش‌ها و نتایج بررسی‌های علمی پژوهشگران ضروری به نظر می‌رسد. ما که می‌خواهیم فرزندان خود را با جهان از طریق تلویزیون آشنا کنیم لازم است بدانیم دانشمندان و روان‌شناسانی که اثرات زیانبار تلویزیون را در همان جهان بر روی کودکان اثبات کرده‌اند، چه راهی را برای آشنایی و برخورد خلاق و لازم با جهان توصیه می کنند؟

ویلیامز (Williams) در سال ۱۹۸۶ م. نتایج پژوهش‌های خود را در مورد تأثیرات رسانه‌های ارتباط جمعی بر رشد قدرت فانتزی و نیز تکوین شخصیت کودك منتشر کرد. به خلاصه‌ای از این گزارش توجه کنید:

«. . . کاهش قدرت دماغی و نیز از بین رفتن تدریجی قدرت فراگیری و

آموزش در کنار کمرنگ شدن استعداد تخیل نتایج و اثرات اولیه و کوتاه‌مدت تلویزیون است. در کنار اینها فراوان مشاهده می‌شود کودکانی که فیلم‌های جنایی و خشن و وسترن مشاهده می‌کنند، دارای شخصیت و رفتاری خشن هستند و هیچگونه توجیهی نیز برای اعمال خشونت‌زای خود ندارند و دلیل و موجبی هم نمی‌توان برای پرخاشگری و اعمال خشن آنان پیدا کرد. کاهش قدرت مطالعه و نیز کمتر شدن رغبت به مطالعه رفته رفته قدرت خواندن را در آنان ضعیف ساخته و به تبع آن از قدرت خلاقه کودك می‌کاهد و انعطاف‌پذیری و برخوردهای فعال او را در اجتماع مختل می‌کند.

آزمایش‌هایی که بر روی کودکان یك دهکده در کانادا صورت گرفت که تا آن موقع تلویزیون تماشا نکرده بودند، تمامی این نتایج را تأیید می‌کند. مضافاً این که اختلالاتی در شرایط روحی و خانوادگی و روابط متقابل افراد آن دهکده پدیدار ساخت...»(۱۸)

نتایج پژوهش‌های علمی و آماری ارون (Eron) (۱۹) و مالاموت (Malamuth) (۲۰) و هوس‌مان (Huesmann) در سال ۱۹۸۶(۲۱).م، راپازینسکی (Rapaczynski) در سال ۱۹۸۴.م(۲۲)، دوروتی سینگر (Dorothy Singer) و یروم سینگر (Yerome Singer) در سال ۱۹۸۱.م و همچنین پروفسور سینگر در سال ۱۹۸۷ در یك نتیجه‌گیری وحشتناك مشترکند:

«تحلیل و تفسیرها و مطالعات آماری و گزارش‌های روانکاوی اثبات می‌کند: کودکانی که دائماً به تماشای تلویزیون مشغولند و کودکانی که فیلم‌های جنایی و خشن را در تلویزیون مشاهده می‌کنند، دچار اختلالات روانی هستند و در معرض خطر انهدام یا حداقل اعوجاج شخصیتی بوده، از قدرت تمیز حسن و قبح عاجز بوده و بدون دلیل خشن، پرخاشگر، عصبانی، غیرمتعادل، بدون قدرت تمرکز، فراموشکار، بی‌عاطفه و خرفت می‌باشند. چنین کودکانی به دلیل فقدان یا کمبود قدرت فراگیری از حضور در کلاس درس رنج می‌برند و فرار را برقرار

ترجیح می‌دهند...»

خانم پروفسور سینگر در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۴.م می‌نویسد:

«... من و همکارانم به مدت ۶ سال سه گروه اجتماعی از کودکان را مورد مطالعه قرار دادیم: کودکان خانواده‌های کم‌درآمد، خانواده‌های با درآمد متوسط و گروهی مخلوط از هر دو، علاوه بر درآمد مالی، تعلقات گروهی و میزان خصلت‌های اجتماعی نیز در این تقسیم‌بندی و مطالعه مدنظر قرار داشت. مطالعهٔ رشد و تحول کودک را از کودکان مهد کودک آغاز کردیم و ۶ سال آن‌ها را می‌آزمودیم. نتایج کار ما ضمن تأیید آنچه تا به حال در مورد تلویزیون و تأثیرات منفی آن ذکر شده است نشان می‌دهد، کودکانی که زیاد به تماشای تلویزیون مشغولند، محیط پیرامون خود و اجتماع خود را خطرناك و دشمن خود می‌انگارند. ارقام و آمارهای ما همچنین نشان می‌دهد، کودکانی که در سنین پیش‌دبستانی زیاد تلویزیون مشاهده کرده‌اند به لحاظ قدرت تخیل ضعیف یا مختل بوده و به هنگام ورود به مدرسه با مشکلات بزرگ آموزشی، فراگیری، انطباق با محیط و رفتار با دیگران مواجه بوده‌اند...» (۲۳)

راپازینسکی (Rapaczynski) نیز ضمن اعلام همین نتایج می‌نویسد:

«... رابطه مستقیم و متقابل میان قدرت فانتزی، مطالعه کردن و انطباق و انعطاف با محیط دبستان در کودکان و جوانان زیادی، در گروه‌های مختلف اجتماعی و در آزمایش‌های متنوعی و توسط گروه‌های مختلفی در مقاطع زمانی گوناگونی بررسی شده و نتایج منفی و قابل توجه فوق را نشان داده است...» (۲۴)

خانم سینگر در گزارش ذکرشده خود در سال ۱۹۸۴.م می‌افزاید:

«... من و همکارانم در سال‌های اخیر بررسی‌های خود را بر روی نمونه‌های خانواده‌ها و نیز خانواده‌هایی که کنترل کودکان خود را در استفاده از تلویزیون در دست دارند، گسترش دادیم.

نتایج آماری و علمی ما همانگونه که انتظار می‌رفت نشان می‌دهند که نوع

رابطه خانوادگی، شرایط روحی و عاطفی و انسانی حاکم بر محیط خانواده، کنترل پدر و مادر بر خانواده و نیز بر تلویزیون ـ به عنوان عضوی از افراد خانواده! ـ تأثیرات عمیق و تعیین کننده‌ای در تکوین و شخصیت روحی کودک و رشد و نمو قوای دماغی و فکری او دارد. رشد علاقه و رغبت کودکان ـ چه دختر و چه پسر ـ به آموزش و فراگیری و نیز شکل گیری شخصیت رفتاری او با اجتماع و در اجتماع تابع متغیر این شرایط است.

نمونه‌های خانواده‌هایی را که ما بررسی کردیم و معیارهایی را که برای انتخاب تعیین کردیم، آن‌هایی بود که به نظر ما برای رشد و نمو و تکامل و شکل گیری شخصیت کودک در مسائل مربوط به توانایی و تمایل برای معرفت‌شناسی و دانش آموزی، توانائی و چابکی بدنی و ورزیدگی اندام‌های حرکتی، رفتارهای صمیمی و دوستانه و احترام آمیز، انعطاف‌پذیری با ایجابات محیط و مدرسه، نقش اساسی دارند. از آن جمله خانواده‌ها و پدران و مادرانی که:

* ارزش زیادی برای: فانتزی و قدرت خیال‌پردازی، ایده‌پردازی، احساس مسئولیت و نظم، ثبات شخصیتی و تعادل روحی، قائلند.

* تنبیه بدنی کودک و انضباط خشك و جدی را اعمال نمی کنند.

* از طریق گفتگو و روشنگری و استدلال، کودك را با جهان پیرامون او و مسائل اجتماعی و فردی متقابل آشنا می کنند، و نه از راه تحمیل و ادعا.

* خود کمتر به تماشای تلویزیون می‌پردازند و جهان را نامطلوب، زشت و دشمن نمی‌انگارند و حوادث و انسان‌ها و محیط پیرامون خود را هول‌انگیز قلمداد نمی کنند.

البته باید همین جا اضافه کنیم که ضوابط فوق برای سنجش قدرت استنباط کودك و توانایی های کرداری او کافی نیست، ولی نشان می‌دهد که کمیت و کیفیت مشاهدهٔ تلویزیون توسط کودك از عوامل مهم تکوین شخصیت او به شمار می آید. علاوه بر این‌ها، مشاهدات سیستماتیك ما به وضوح نشان می‌دهد، تماشا کردن زیاد

تلویزیون، کودک را با این خطرات مواجه می‌سازد، که:

* اطلاعات ارزشمند و مفید و تعیین کننده از محیط خارج و پیرامون خود بدست نیاورد،

* قدرت قرائت و متن‌خوانی برای او مشکل شود و با لکنت و عدم پیوستگی جمله‌ها را بخواند،

* قدرت تشخیص و تمیز میان جهان واقع و جهان تخیلی در او ضعیف گردد،

* قدرت خیال‌پردازی در او تضعیف گردد تا حدی که تقریباً از بین برود،

* جهان و زندگی را نامطلوب، هراسناك و کج‌مدار تلقی کند،

* عدم آرامش و بی‌قراری روزافزون پیدا کند،

* روحیه عاطفی نامتعادل، پرخاشگر، خشن، عصبانی و دستپاچه پیدا کند،

* و بالاخره قادر به تشخیص حسن و قبح در اعمال خود و دیگران نباشد.

با این شرایط جسمی و روحی کودك پیش‌دبستانی وارد محیط آموزش دبستانی و محیط اجتماعی مربوط به آن می‌گردد.

به نظر می‌رسد که دخالت نافذ پدر و مادر و کنترل کودك در تماشای تلویزیون عاملی مهم و اساسی باشد.

توصیهٔ ما این است که پدران و مادران نظم و مقرراتی را برای تماشای تلویزیون برقرار کرده و آن را رعایت کنند. آن‌ها می‌توانند قبلاً با مطالعهٔ جدول برنامه‌های تلویزیون، برنامه‌های مفیدی را انتخاب کنند و درباره میزان حساب‌شده و تماشای تلویزیون با کودك گفتگویی آموزنده و صمیمانه داشته باشند و نیز بدون آن که کودك احساس کند دستوری به او تحمیل می‌شود، ذهن او را به مصالح او آشنا سازند و شرایطی را به لحاظ عاطفی و تربیتی فراهم کنند که کودك خود ازروی رضا و رغبت و نیز فعال و نقاد به تماشای تلویزیون بپردازد. به پدران و مادران و مسئولان امور تربیتی و نگاهداری کودکان شدیداً توصیه می‌کنیم که نقش

و اثر و عامل تلویزیون را در زندگی روزمره و نیز تکوین شخصیت روحی و دماغی و نیز جسمی کودک دقیقاً در نظر داشته باشند و در حوزه اعمال و وظایف تربیتی خود لحظه‌ای از این مسئولیت بزرگ و این اثرات جبران‌ناپذیر غافل نباشند...»

در یک مطالعه، تحقیق و بررسی دیگری که سینگر و سو کرمان (tucker-man) انجام داده و نتیجه آن را طی دو گزارش علمی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ م انتشار دادند، چنین آمده است:

«... پژوهش‌ها و مطالعاتی که ما با همکاری پدران و مادران و گروهی از اولیاء مدارس به انجام رساندیم، ضرورت مداخله به موقع پدران و مادران کودک را در میزان زمانی و نیز کیفیت تماشای تلویزیون به‌وضوح نشان می‌دهد. علاوه بر آن راه‌هایی را بررسی و تجربه کردیم که اثرات قطعی و مثبت در تربیت سازنده و خلاق کودک دارا می‌باشد. از جمله تدوین یک رساله است که در یک دوره ۸ ساعته آموزشی در دبستان به کودک و نوآموز نشان می‌دهد:

* ساختمان تلویزیون چگونه است؟
* خدعه‌ها و نیرنگ‌های فیلم‌برداری و صحنه‌آرائی چگونه است؟
* تفاوت صحنه‌های تلویزیونی با واقعیت‌های خارج در کجاست؟
* ماهیت خشونت و اشکال خارجی و معیارهای اخلاقی و اجتماعی آن چیست؟
* نقش پردازان و قهرمانان و بت‌های سینما و تلویزیون چه کسانی هستند؟
* پیام‌های بازرگانی، اهداف آن‌ها، شیوه‌های انحرافی و محرک آن کدام است؟
* و بالاخره این که چگونه باید به اخبار تلویزیون توجه کرد و چگونه در مقابل آن اتخاذ موضع کرد؟

نتایجی که از آموزش این رساله طی چند دوره بدست آمد، نشان می‌دهد که دخالت اولیاء اطفال و مدارس و نقش روشنگری و تربیتی آنان در این مورد، ارزش

بذل توجه خاص را دارد. همچنین نشان می‌دهد تعیین و اجرای دقیق ضوابط و شرایطی برای دیدن و تماشای تلویزیون چه به لحاظ محدود کردن زمان و چه تعیین نوع برنامه‌ای که کودك تماشا کند، حائز اهمیت است. حتی شرط و ضابطه‌ای نظیر «بعد از انجام همه تکالیف و تمرین‌های درسی» یا «اول تکلیف‌ها، بعد تلویزیون» بسیار مؤثر است.

ما بر این ادعا نیستیم که می‌توانیم ساختار و نوع علاقه و روابط داخلی خانواده‌ها را تنظیم کنیم. یا ضوابط و شرایطی برای خانواده‌ها تعیین کنیم؛ ولی این امید و آرزو را داریم که احساس مسئولیت و حس خودآگاهی پدران و مادران را برانگیزیم تا با هوشیاری و آگاهی تمام تصمیم بگیرند، چه کسی شایستگی و صلاحیت بیشتری برای تربیت و رشد فرزندان آن‌ها دارد: عضو یا اعضاء با مهر و محبت و دلسوز خانواده یا مهره‌های بی‌جان و تخیلی و رنگی تلویزیون؟!» (۲۵)

٤

رسانه‌ها و طبقه جدید

در حالی که رسانه‌های تصویری و الکترونی با برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده و شوهای تجاری در درازمدت، یکسان‌سازی سلائق و ذائقه‌های قشرهای عظیمی از جامعه را باعث خواهد شد و از این طریق دادوستدهای فکری را در افکار عامه و گفتگوهای مردمی به حداقل رسانده، و مآلاً قدرت تفکر و اندیشه را کاهش داده و نظام شکل گیری آراء و عقاید بیننده را مخدوش می‌سازد، از سوی دیگر این رسانه‌ها هم باعث پیدایش شکاف‌های جدید طبقاتی شده و هم شکاف‌های موجود اجتماعی را که ریشه در سطح دانش عمومی و قدرت فهم و اندیشه و نیز توانائی درك و فراگیری مسائل جدید دارد. عمیق‌تر می‌سازد.

نیل پستمن در کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» این موضوع را از زوایای گوناگون بررسی کرده است.

رابینسون (Robinson. J) (۱) و زاك سر (Saxer) (۲) طی بررسی‌ها و پژوهش‌های خود به این نتیجه رسیده‌اند که رسانه‌های الکترونی نه تنها تفاوت‌ها و شکاف‌های موجود بین گروه‌های مختلف اجتماع را در مورد دانش و اطلاعات عمومی برطرف نمی‌سازد، بلکه نقشی اساسی در توزیع نابرابر اطلاعات میان

همین گروه‌ها ایفا می کند.

تی‌شه‌نور (Tichenor) در جمعبندی گزارش پژوهش‌های خود می گوید: «هنگامی که جریان اطلاعات از رسانه‌ها به درون یك سیستم اجتماعی افزایش می‌یابد، گروه‌های سطوح بالای اجتماع تمایل بیشتری بر توجه و جذب سریع‌تر این اطلاعات از خود نشان می‌دهند؛ به طوری که رفته رفته شکاف علمی و دانش عمومی میان این گروه و دیگر سطوح اجتماعی عمیق‌تر می گردد.» (۳) در ادامه این جمع‌بندی آمده است: «اگر به نقش رسانه‌های نوشتاری در تحکیم قدرت اندیشه و ژرفای دانش عمومی توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که گروه‌های سطوح بالای جامعه (بر مبنای دانش و اطلاعات عمومی) که ارتباط تنگ‌تری با این رسانه‌های نوشتاری دارند و طبعاً از قدرت تحلیل و تفکر بالاتری هم برخوردار هستند، به هنگام رویاروئی با جریان رودخانه اطلاعاتی که توسط رسانه‌های تصویری به درون جامعه سرازیر می‌شود بهره‌ای وافرتر و عمیق‌تر و نیز گسترده‌تر از گروه‌ها و قشرهایی که در سطح پائین‌تری از دانش و اندوخته ذهنی قرار دارند. خواهند برد» (۴).

در فصل‌های پیشین دیدیم که تأثیر رسانه‌های تصویری و الکترونی در دراز مدت باعث کاهش قدرت تفکر، توانایی تحلیل و تفسیر و تبیین در انسان‌ها بوده و قدرت تخیّل و حافظه را نیز به مرور زمان تضعیف می کند. بنابراین آن دسته از گروه‌هایی که در کنار رسانه‌های الکترونی ارتباط خود را با کتاب و نوشتارها حفظ کرده‌اند کمتر از کسانی که انحصاراً با رسانه‌های نوشتاری در ارتباطند و بیشتر از آن قشرهایی که فقط و فقط مخاطب رسانه‌های تصویری هستند، از قدرت فراگیری و بهره‌وری از اطلاعات و اندوخته‌های علمی برخوردارند. این تفاوت در سطح اندوخته‌ها و درك و فهم مطلب، خود عامل دیگری است که در دراز مدت فاصله طبقاتی را در جوامع زیادتر ساخته و شکاف میان سطوح مختلف اجتماع را عمیق‌تر می گرداند. در چنین شرایطی است که دانایان داناتر شده و نادانان نادان‌تر خواهند شد.

تی‌شه نور در یک جریان اعتصاب روزنامه‌ها مشاهده کرد که شکاف میان دانش و برداشت افراد یک جامعه در ارتباط با حوادثی که در آن مدت انحصاراً از طریق رسانه‌های سمعی و بصری - و نه نوشتاری - در اختیار همگان قرار گرفته است به مراتب کمتر از زمانی است که روزنامه‌ها نیز به درج اخبار و حوادث پرداخته‌اند.

همین بررسی‌ها نیز نشان می‌دهد که سطح دانش و اندیشه‌های عمومی بر موضوعاتی نظیر مسائل مربوط به فضا یا عوامل سرطان‌زا نظیر دود سیگار و پاره‌ای ترکیبات شیمیائی دیگر و نیز مسائل گسترده‌تر زیست‌محیطی میان کسانی که انحصاراً با رسانه‌های نوشتاری سروکار دارند و دیگر کسانی که صرفاً با وسائل الکترونی مرتبط هستند بسیار متفاوت بوده و گاه این تفاوت‌ها و شکاف‌ها، ابعاد قابل توجه و خطرناکی را جلوه‌گر ساخته است.

همین اظهار نظرها و انتشار این نوع گزارشهاست که عده‌ای از دانشمندان را به این فکر انداخته است که «در چه شرایطی و چه نوع اطلاع و خبر و موضوع مهمی و توسط کدام یک از رسانه‌ها می‌توان همه قشرهای یک اجتماع را در برابر یک مسأله مهم و در ارتباط با ارزش‌های اجتماعی بسیج نمود.» (۵) همچنین مشاهده شده است که در مجموعه‌ای هماهنگ و محدود نظیر ساکنان یک دهکده، تفاوت سطح دانش عمومی و نیز نحوه برخورد با حوادث و رویدادها، به مراتب کمتر و نیز همگون‌تر از جوامع بزرگتر و ناهمگون‌تر شهری است. در حالت اول و در یک جامعه بسته و همگون، وجود ارتباط تنگاتنگ میان انسان‌ها و وجود عوامل سنتی دیگر نظیر ریش سفید و بزرگ قبیله و معیارهای نسلی مشترک خود از عوامل کاهش شکاف طبقاتی و کمرنگ‌تر شدن اختلاف در سطح و میزان دانش عمومی است.

موضوع و نکته دیگری که در همین ارتباط جلب توجه می‌کند، زبان و ساختار دستوری و نوع جمله‌بندی مطالب کسانی است که با رسانه‌های نوشتاری

پیوسته در ارتباطند و گروه‌هایی که انحصاراً با رسانه‌های سمعی و خاصه بصری و الکترونی خو گرفته‌اند. این شکاف آشکار که روز به روز عمیق‌تر می گردد تا آن جا می تواند ادامه یابد، که گویی دو قشر یك اجتماع با دو زبان متفاوت با یکدیگر در ارتباطند و همین امر، خود مشکلات اجتماعی و سیاسی دیگری را در پی خواهد داشت. تردیدی نیست کسانی که با رسانه‌های نوشتاری در ارتباطند به زبانی فصیح‌تر و سلیس‌تر و با جمله‌بندی‌های زیباتر تکلم می کنند.

زاك سر (Saxer) در گزارشی که در سال ۱۹۷۸ منتشر کرد، به لحاظ سیاسی این مشکلات را در سه گروه و دسته بررسی می کند:

۱ ـ شکاف‌هایی که در زمینه‌های دانش و اطلاعات و نیز انگیزه‌های سیاسی در بین اقشار یك جامعه پدیدار می گردد و ناشی از رسانه‌های گوناگون ارتباط جمعی است، می تواند اثرات گوناگونی در تصمیم گیری‌ها و رفتار سیاسی و اجتماعی اقشار گوناگون یك جامعه داشته باشد.

۲ ـ اطلاعات و خبرهای سیاسی که توسط رسانه‌های نوشتاری و نیز الکترونی به قشرهای مختلف اجتماعی با بینش‌ها و دانش‌های متفاوت عرضه می گردد و شکاف‌هایی را که در این زمینه ایجاد می کند، اثرات متفاوتی در سلامت اخلاقی و کرداری قشرهای مختلف اجتماع بر جای می گذارد.

۳ ـ و بالاخره این تأثیرات گوناگون، اثرات متفاوتی را در ثبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نهادهای سیاسی یك جامعه پدیدار می سازد. (۶)

در ادامه این گزارش آمده است: «در نظام و سیستمی که تمامی انواع رسانه‌های ارتباط جمعی مخاطب‌های خود را دارند و در عین حال تلویزیون گسترده‌ترین و بیشترین قشرها را پوشش اطلاعاتی می دهد، این شکاف در سطح دانش و درك و قدرت تصمیم گیری مردم و طبقات مختلف بسیار عمیق و روز به روز وسیع‌تر خواهد شد. این امر تا آنجا پیش می‌رود که قدرت درك و برداشت‌های اقشار مختلف جامعه از یك خبر به همان میزان متفاوت بوده و در نتیجه در

تصمیم گیری‌های آنان بروز می کند. گفته می‌شود که در یك نظام دموکراسی کسانی که به موضوعی رأی می‌دهند، از حداقل دانش و اطلاعات نسبت به آن موضوع برخوردارند. تبلور این شکاف طبقاتی در انتخابات تا آنجا پیش می‌رود که می‌بینیم افراد شایسته‌تر و به لحاظ علمی و فکری صالح‌تر کنار زده می‌شوند و کسانی که متناسب با درك پائین اکثریت مردم با آن‌ها رو به رو شده‌اند به میدان قدرت راه پیدا می کنند». (۷)

در افسانه‌های قدیم ایران شنیده‌ایم که مکتب‌دار بی‌سواد ده زمانی که با رقیب باسواد خود رو به رو شد مردم را جمع کرد و در حضور آنان از رقیب باسواد خواست روی دیوار کلمه مار را بنویسد و آنگاه خود خطی معوج کشید و بعد از مردم پرسید کدام‌یك به مار شبیه‌تر است؟ طبیعی است که مردم بی‌سواد عکس مار را بر کلمه مار ترجیح دادند و در نتیجه رقیب باسواد از میدان به‌در شد. این چنین است تأثیر شکاف‌های طبقاتی حاصله از تأثیر رسانه‌های تصویری در تصمیم گیری‌های سیاسی و رفتار مردم یك جامعه.

به میزانی که دانش عمومی و نیز انگیزه فراگیری در سطح وسیع اقشار یك جامعه کاهش یابد، رفته رفته موجبات بیگانگی با مسائل جامعه را فراهم ساخته، عدم مشارکت آنان را در مسائل اجتماعی به دنبال خواهد داشت. از جانب دیگر اقشار و طبقات اجتماعی و نیز گروه‌هایی که کمتر در مسائل عمومی مشارکت دارند، آسیب‌پذیرتر بوده و لذا قابلیت تحریك‌پذیری را پیدا می کنند. یك چنین واقعیتی در درازمدت کار را بر مسئولان و دست‌اندرکاران امور اجتماعی و اداره و هدایت جامعه مشکل‌تر خواهد ساخت.

مشکلات اجتماعی ناشی از این شکاف طبقاتی زمانی بیشتر خواهد شد که جامعه با مسائل جدیدی رو به رو شود و حل آن مسائل مشارکت همه قشرها را طلب کند. نظیر مسائل مربوط به محیط‌زیست، زباله اتمی، آلودگی هوا و آب و نظایر آن. اگر دانش عمومی نسبت به مسائل زباله اتمی و دفن آن‌ها به حد نصاب

نرسد و شکاف اطلاعاتی بین قشرهای جامعه یا میان مسؤولان و مردم زیاد باشد، طبیعی است که اتخاذ راه درست و دخالت آحاد مردم و همکاری و همیاری آنان با دست اندرکاران نامکن می نماید. مسائل مربوط به کنترل جمعیت، جلوگیری از اسراف و تأمین مصالح عمومی، هوشیاری صحیح و وسیع برای خنثی کردن تبلیغات دشمن و در نتیجه تضمین حاکمیت ملی و فرهنگی، مسائل دیگری است که شکاف دانش عمومی و فاصله طبقاتی امکان آن را دشوارتر خواهد ساخت.

این روند تا آنجا پیش خواهد رفت که به قول پوپر (Poper) مشروعیت نظام دموکراسی و سازمان‌های آن را با خطر جدی مواجه خواهد ساخت. (۸)

عامل دیگری که فاصله طبقاتی را در یك جامعه افزایش می دهد و باعث می شود رسانه‌های ارتباط جمعی نتوانند مانع شکاف سطح دانش عمومی بین قشرهای یك جامعه گردند، وجود تعلقات خانوادگی، گروهی، اقلیمی و عقیدتی و نظایر آن است. مشاهدات پژوهشگران نشان می‌دهد، کودکان خانواده‌هایی که پدران و مادران آن‌ها ارتباط تنگاتنگ و مستمری با کتاب و رسانه‌های نوشتاری دارند، قدرت فهم و درك بالاتری نسبت به کودکان خانواده‌های دارای سطح دانش پائین‌تر از خود نشان می‌دهند. انسان‌هایی که در گروه‌های بسته اقلیمی نظیر روستاها و اقلیت‌های دیگر زندگی می کنند از درك و فهم مساوی، چه به لحاظ سطح اندیشه و چه به لحاظ زبان تبیین مطلب، با دیگر انسان‌ها برخوردار نیستند.

حال تصور کنیم اگر قرار باشد رسانه‌های تصویری نسبت به یك موضوع اجتماعی به روشنگری بپردازند، وجود همین اختلافات باعث تفاوت‌های بارز در درك قشرهای مختلف از این موضوع خواهد شد.

عدم درك صحیح گروه‌هایی از اجتماع، طبعاً نمی‌تواند علاقه و انگیزه را در آنان نسبت به مشکل مطروحه ایجاد و یا بیدار کند. خود همین امر موجب ایجاد ناهمگونی‌های رفتاری و کرداری قشرهای مختلف خواهد شد.

تجربه کشورهای صنعتی نشان می دهد که اطلاعات و قدرت درك کسانی که

در حوزه مسائل اجتماعی، از رسانه‌های نوشتاری بهره می گیرند تفاوت اساسی با قدرت درك و سطح دانش و علاقه به مشارکت در مسائل سیاسی و اجتماعی گروه‌های دیگر دارد که اساساً و انحصاراً با تلویزیون دمسازند.

در ایالات متحده آمریکا، که تلویزیون گسترده‌ترین و بانفوذترین رسانه ارتباط جمعی است و با آنکه ظاهراً و علی‌الاصول مطلبی نیست که از تلویزیون پخش نگردد، بی‌اطلاع‌ترین و سطحی‌ترین و کم‌علاقه‌ترین مردم را می‌بینیم که علیرغم احساسات کاذب و غرور بی‌اساس ملی از ابتدایی‌ترین حد و طرز فهم و درك بی‌بهره‌اند. در همین جامعه فاصله طبقاتی به لحاظ سطح اندیشه و شعور میان آشنایان باعلم و کتاب و اکثریت عظیم جامعه بسیار عظیم است. این فاصله و شکاف طبقاتی نیز روز به روز گسترده‌تر خواهد شد. اکثریت عظیم کودکان در ایالات متحده به دلیل استفاده بی‌وقفه از تلویزیون قدرت درك و قدرت فراگیری را از دست داده‌اند. آینده چنین کودکانی از هم‌اکنون روشن است.

مسأله دیگری که شکاف‌های طبقاتی موجود را عمیق‌تر می کند، رشد و گسترش تکنولوژی ارتباطات و بهره‌مندی گروههایی معین از جامعه از این وسائل است. فراگرفتن کاربرد و استفاده از کامپیوتر به عنوان مثال و ایجاد پل ارتباطی با بانك‌های اطلاعاتی و یا سرگرمی و بازی‌های پیچیده کامپیوتری باعث شکاف‌های جدید خواهد شد. در نظام‌های پیچیده جوامع امروز با ابعاد بسیار متنوع دانش و مسائل اجتماعی، رفته رفته بی‌اطلاعی و بی‌علاقگی و عدم درك و فهم مسائل در میان اقشار مختلف تضادهایی را در فکر و عمل برای دست‌اندرکاران ایجاد خواهد کرد. بویژه اگر جامعه‌ای بخواهد بر اساس ضوابط و معیارهای معین فرهنگی، عقیدتی و سیاسی حرکت و رشد کند، ایجاد هماهنگی و همدلی میان قشرهای گوناگون آن روز به روز مشکل‌تر و بحران‌های اجتماعی، عاطفی و خانوادگی و طبعاً همیاری‌های سیاسی و مشارکت عمومی مردم روز به روز افزون‌تر خواهد شد.

از هم‌اکنون شاهد این تفاوت‌ها در جامعه خود هستیم. روشن است که وجود پاره‌ای تفاوت‌ها در جامعه‌ای نظیر جامعه ما امری است طبیعی و اجتناب‌ناپذیر. اقوام مختلف در سرزمینی به وسعت ایران، وجود آب و هوای گوناگون و شرایط اقلیمی متفاوت، آداب و رسوم گوناگون، تعلقات مذهبی و سنتی غیریکسان، سطوح متنوع و مختلف مالی و اجتماعی، نظایر این‌ها امری است بدیهی و طبیعی، ولی آنچه مورد بحث است، تفاوت‌ها و شکاف‌هایی است که رسانه‌های ارتباطی موجد آن هستند. این شکاف‌ها اگر دست به دست هم دهند، تفاوت‌های طبیعی موجود را عمیق‌تر ساخته و موجبات بحران‌های اجتماعی خواهند شد.

به عنوان مثال در جامعه‌ای که مسلمان شیعه و سنی در کنار اقلیت‌های دینی دیگر زندگی می‌کنند، انسان‌های سخت پای‌بند به سنتها و عادات قدیم در کنار کسانی که به شدت دلبند زندگی جدید و مدرن شده‌اند، جوانانی که در خانواده‌های اصیل و پای‌بند مذهب بالیده‌اند، در کنار جوانانی که در هوای مد روز و فرآورده‌های فرهنگ غرب روزگار می‌گذرانند، دختران پای‌بند به حجاب و تقوای مذهبی در آمیزش و گذران عمر با کسانی که از این ارزش‌ها دوری گزیده‌اند، انسان‌های دارای بینش‌های افراطی سیاسی در کنار دارندگان عقاید اعتدالی، سطوح مختلف تفکر و سلیقه و آداب در فکر و در عمل، همه و همه مسائلی هستند که کار را بر سیاست‌گزاران امور فرهنگی و احیاگران نظام ارزشی و عقیدتی دشوار ساخته است. هدایت همهٔ این انسان‌ها و به راه مشترك در آوردن این گروه‌های متفاوت اجتماعی، ضمن پر کردن و برطرف ساختن شکاف‌های طبقاتی، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سطح بینش و دانش، توجهی وسیع و گسترده و سعه صدری به فراخی دریا طلب می‌کند. پیروی رسانه‌های ارتباط جمعی از راه و روش و برنامه‌ای یکدست نمی‌تواند این شکاف‌ها را برطرف سازد. به عنوان مثال در ایام سوگواری نظیر عاشورا، زمانی که هر پنج شبکه سیمای جمهوری اسلامی به پخش

مراسم عزاداری آن روز می‌پردازند، طبیعی است که فقط نیازهای روحی و عاطفی قشری مشخص را تأمین می کنند. درحالی که پرداختن به مسأله عاشورا و تشریح ابعاد گوناگون آن برای قشرها و گروه‌های دیگر باید با سبك و سیاق دیگر و از دیدگاه‌های دیگر صورت گیرد. در غیر این‌صورت نه تنها اثر مطلوب عاید نخواهد شد، بلکه به شکاف‌های موجود ژرفای بیشتری نیز خواهد داد. بدین موضوع در فصل پایانی: چه باید کرد که به برنامه‌ها و شیوه‌های کار می‌پردازیم، به تفصیل اشاره خواهد شد. نکته دیگری که در ارتباط با شکاف‌های طبقاتی و عواقب آن باید مدّنظر قرار گیرد مسأله اعتماد یا عدم اعتماد قشرهای اجتماع یا گروه‌هایی از اجتماع به اخبار و اطلاعات منتشره توسط رسانه‌های ارتباطی است.

م. ل. کی‌فر (M. L. Kiefer) در پژوهش‌هایی که در این زمینه در جامعه آلمان انجام داده است می نویسد:

«...دگرگونی در ارزش‌های اجتماعی جامعه آلمان طی سال‌های اخیر و در نتیجه تغییر در انگیزه‌های عمومی نسبت به ارزش دانش‌اندوزی، یکی از عوامل ایجاد و تعمیق شکاف‌های طبقاتی است. گروه‌هایی که به طبقات بالای اجتماع وابسته‌اند و از دانش و آموزش برتری نیز برخوردارند، رفته رفته با بهره گیری از منابع اطلاعاتی نوشتاری و نیز تعمیق علاقه و انگیزه‌های سیاسی و شرکت در دستجات و گروه‌های نزدیك به خود، به نوعی بی‌اعتنایی به رسانه‌های جمعی تصویری دست یافته‌اند که سرانجام، بی‌اعتمادی آنان را به محتوای برنامه‌ها و اطلاعات این رسانه‌ها باعث شده است. طی سالهای دهه ۸۰ شاهد حداکثر بهره گیری مردم از رسانه‌های نوشتاری به ویژه روزنامه‌ها بوده‌ایم. از آن به بعد این روند کاهش می‌یابد و به روزانه حداکثر نیم ساعت مطالعه روزنامه توسط علاقه‌مندان به مسائل سیاسی می‌رسد. در عوض استفاده از رسانه‌های تصویری افزایش می‌یابد که بیشترین سهم را نسبت به رادیو و روزنامه‌ها در تماس با مخاطبان به خود اختصاص می دهد. اخیراً شاهد روی گردانی تحصیل کردگان و قشرهای

بالای اجتماع از تلویزیون هستیم و از سوی دیگر عده‌ای از نوجوانان به رادیو به عنوان کانال پخش موسیقی روی آورده‌اند، ولی اکثریت عظیم جامعه همچنان به بهره گیری و اشتغال با تلویزیون آنهم روز افزون سرگرمند. درحالی که تلویزیون نیز کار اطلاع رسانی و آموزش همگانی را از دست داده است و صرفاً وسیله‌ای برای سرگرمی و پیام‌های بازرگانی محسوب می گردد و از سویی دیگر با دیده بی‌اعتنائی و بی‌اعتمادی گروه‌های سطوح بالای اندیشه و اندوخته علمی مواجه است، زمینه‌های شکاف طبقاتی و بدنبال آن عواقب بحران‌های اجتماعی آن روز به روز بیشتر نمودار می گردد...»(۹). اگر دیگر عوارض و ضایعات ناشی از تلویزیون را که موجبات کُندآموزی و کاهش قدرت تفکر و عامل زوال اندیشه و رأی در انسان‌ها می‌شود ـ این مطلب در دو فصل جداگانه به تفصیل تشریح شده است ـ به این مشکل اضافه کنیم چشم‌انداز دلهره آوری را نسبت به بحران‌های آتی در جامعه خود و جماعات مشابه انسانی شاهد خواهیم بود.

الی هو کاتس (Elihu Katz) در پژوهش‌های خود پیرامون اثرات تاریخی و تدریجی و روند دگرگونی‌های اجتماع در مسیر تحولات رسانه‌های ارتباط جمعی نقطه نظریات جالب توجهی را عرضه می‌دارد. (۱۰)

او معتقد است که نوعی توازن قدرت میان افراد جامعه ـ با حفظ تشخص فردی ـ و سلیقه‌ها و علاقه‌های فردی هر کدام و نیز کل جامعه به عنوان مجموعه‌ای از این افراد که در مسیر و جریان رودخانه اطلاعاتی رسانه‌های ارتباط جمعی قرار می‌گیرند از یك سو و مجموعه رسانه‌های ارتباط جمعی از سویی دیگر وجود دارد. این قدرت در شرایط مختلف گاه بدین سو و گاه به سویی دیگر متمایل شده و از حالت توازن خارج می گردد.

«آن چه امروز در بررسی ابتدایی، جلب توجه می کند این واقعیت است که رسانه‌ها و پیام‌های آن‌ها به هیچوجه بیانگر افکار عمومی جامعه ما نیستند؛ در حالی که در تئوری کلاسیك نظام دموکراسی این دو مقوله با هم عجین بوده و بازتاب

یکدیگر بودند. به عبارت واضح‌تر تصویر واقعی جامعه و افکار عامه بر اساس الگویی بود که در فلسفه سیاسی و اظهارات ناقدان اجتماعی تجلی می‌یافت. و آن بدین ترتیب که پیشنهادها از جانب حکومت مطرح می‌شد، در پارلمان مورد بحث و تبادل‌نظر قرار می‌گرفت، توسط مطبوعات به میان جامعه برده می‌شد و مردم به بحث و ارزیابی آن‌ها می‌پرداختند و افکار عمومی ساخته و پرداخته می‌شد و آنگاه از مجاری گوناگون به نهادها و ارگان‌های تصمیم گیری بازمی گشت. لازمهٔ چنان جامعه‌ای وجود افکار عمومی فعّال و حاکمیت ارزش‌هایی چون عقل و خرد، برابری و کرامت انسانی، دانش و آموزش‌های علمی و سیاسی و نیز برخورداری از اوقات لازم فراغت فرد و جامعه بود.

در یك چنین جامعه‌ای که عنوان مدرن به خود می‌گیرد نقش و وظیفه دولت علاوه بر اداره جامعه، هدایت جامعه نیز می‌باشد. بدین ترتیب پیشنهادها همراه با اطلاعات و زمینه‌های لازم توسط دولت مطرح می‌گردد. نقش و رسالت رسانه‌ها در انتقال این پیشنهادها به محافل و مجامع مردمی و خانواده‌ها و گروه‌های اجتماعی است. در این جاست که نظریات و آراء مختلف شکل می‌گیرد، افکار عمومی تضارب پیدا می‌کند، و آموزش می‌بیند، ساخته می‌شود و در نهایت به شکل گیری عقاید و آراء جامعه ختم می‌گردد و سرانجام به دست ارگان‌های تصمیم گیری و اجرایی می‌رسد.» (۱۱)

چه وقت و در چه مقطع تاریخی یك چنین الگوی ایده‌آلی تحقق یافته است؟ کاتس می‌گوید شرط اولیه و لازمه یك چنین رابطه‌ای وجود ساعات محدود اشتغال، امکان گردهمایی و تجمع افراد و گروه‌ها، وجود تفاهم و احترام متقابل میان انسان‌ها که ریشه در زبان و عقاید و فرهنگ مشترك داشته باشد و نیز توجه خاص و علاقه به سرنوشت خود و جامعه خود و دنیای پیرامون خود و بالاخره آینده خود است. چنین جامعه‌ای را می‌توان جامعه‌ای خواند که «پویا و گویا» است؛ برخلاف جامعه سنتی گذشته که «منفعل و شنوا» است.

وی ادامه می‌دهد که از همان آغاز قرن بیستم در توانایی مردم و جامعه ـآلمان ـ نسبت به نقشی که فلسفه دموکراسی برای آنان قائل است تردیدهایی بروز کرد. دوری و گریز از عقل و خرد در اجتماعات مردمی نمودار شد و سرانجام به ظهور فاشیسم منتهی گشت. تعادل و برابری، به دست گروه‌هایی معین از میان رفت و آزادی و عدالت استقرار نیافت. هیچکس حتی دموکرات‌های واقعی نتوانستند پیچیدگی‌های جامعه مدرن را دریابند. تحولات سیاسی و اجتماعی در این دوران مقارن شد با ظهور و گسترش سریع رادیو در اوائل دهه سی قرن حاضر. پیوند هولناك رسانه ارتباط جمعی و قدرت مستبد جبار واقعیت یافت. مؤلفه مطبوعات ـ گفتگوها و مباحثات ـ افکار عمومی، جای خود را به رادیو ـ تبلیغات قدرت حاکمه ـ و تبعیت داد. بدین ترتیب جامعه مدرن، جامعه‌ای شد «شنوا و مطیع» و «گویایی و پویایی» ترجیع‌بند و ردیف و قافیه‌هایی شد در شرح و مدح جامعه «سنتی».

«اندك زمانی از رواج رادیو سپری نشده بود که سنجش افکار و شکل گیری عقاید عامه وارد فرایند و مکانیسمی شد که طی آن رسانهٔ صاحب اقتدار، پیام خود را به وجدان‌ها و افکار بی دفاع تحمیل کرد. جامعه و جماعت به مجموعه‌ای از افراد از هم گسیخته و بریده از مذهب و کلیسا و جدا از گروه‌های قومی و اقلیمی تبدیل گشت. به وضوح مشاهده شد که رسانه ارتباط جمعی با ارتباط مستقیم (با هر چشم و گوش) و بدون واسطه (بی زحمت) و همزمان (به منظور ایجاد احساسات جمعی) خود با تك تك مردم، از مجموعه جامعه یك واحد انسانی ساخته است. اینجاست که توازن قدرت از جامعه و اجتماع به طرف رسانه و آنهم یك جانبه معطوف گشته بود. رسالت رسانهٔ ارتباط جمعی ایجاد فکر و عقیده و تعیین وظیفه و حیطه عمل و نوع رفتار تك تك انسان‌ها بود و کمتر نقش سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت و تفریح داشت و به آثار کوتاه‌مدت تبلیغات بیشتر می‌اندیشید تا اثرات درازمدت آن. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی متفقاً به قدرت سحرآفرینی رادیو و ابزار اداره و کنترل از راه دور خود و جامعه واقف شدند. آن چه

امروز می توان گفت این است که این تأثیر جادویی رادیو به مرور تضعیف گشته و دیگر در زمان حاضر کارآیی آن روزگار را ندارد. پاره‌ای از پژوهشگران رسانه‌های ارتباط جمعی حتی بر این عقیده‌اند که نه تنها این قدرت و کارآیی رسانه‌ها از میان رفته است، بلکه در همین جماعات، انسان‌ها با نوعی بدبینی و بی‌اعتمادی به پیامدهای این رسانه‌ها می نگرند و اغلب آن را ناصحیح و غلوآمیز و هدایت‌شده می‌انگارند.

الی هوکاتس در حین گزارش به اثرات کوتاه‌مدت و درازمدت رسانه‌ها اشاره کرده و ضمن آن که بر آثار درازمدت آن‌ها در زمینه‌های عقیدتی، تغییرات بافت اجتماعی و انحراف‌های روحی و بدآموزی‌های اخلاقی تأکید می کند، موضوع مهم ایجاد یا تعمیق شکاف‌های طبقاتی را سخت مورد توجه قرار می‌دهد. او نیز مانند تی شه‌نور معتقد است که خوش‌باوران و پیامبران ستایشگر تلویزیون دائماً اظهار می کردند که رسانه‌های تصویری نیازهای نیازمندان به اطلاعات را برآورده ساخته و قشرهای کم‌اطلاع را روشن و آگاه خواهند ساخت. آن چه در عمل مشاهده می‌شود اینست که فاصله میان دانایان و نادانان روزبه‌روز بیشتر شده است. مسئله خطرناك و قابل تعمق در اینست که افراد بی‌اطلاع و کسانی که عادت به تفکر و اندیشه را از دست داده‌اند به راحتی تحریك می‌شوند و به آسانی تحت تأثیر القائات رسانه‌ها قرار می گیرند. به عنوان مثال در جریان انتخابات پارلمان فدرال آلمان (بوندس‌تاگ) در سال ۱۹۶۶ .م رسانه‌های تصویری به گونه‌ای اخبار مربوط به مبارزات انتخاباتی را نشر می‌دادند و تفسیر می کردند که گویی سوسیال دموکرات‌ها به پیروزی رسیده‌اند. گرچه در همان روزها بررسی‌ها و سنجش افکار نشان از حداقل، برابری دو حزب نیرومند دموکرات مسیحی و سوسیال دموکرات داشت. همین تبلیغات و شیوه گزارش‌ها سبب شد که کاندیداهای دموکرات مسیحی از پیروزی خود ناامید شده و تحرك خود را از دست بدهند و این خمودگی القایی، گروه‌هایی را که هنوز نمی‌دانستند به چه کسی رأی دهند، به طرف سوسیال

دموکرات‌ها هدایت کرد. اغلب پژوهشگران وسائل ارتباط جمعی بر تئوری «نادانی اکثریت» تأکید داشتند و مسأله تحریك‌پذیری و اثرپذیری آنان را توسط سیستم‌های خبری عنوان می کردند.

الیزابت نوئل نویمان (Elisabeth Noel-Neumann) با بررسی مطالعات آماری منتشره در سال ۱۹۸۳.م در آلمان می‌نویسد: به سؤال «آیا گهگاه در مورد مسائل سیاسی گفتگو می کنید؟» ۹ درصد در سال ۱۹۵۳.م و ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۹.م پاسخ مثبت دادند و نیز به سؤال «آیا به مسائل سیاسی علاقه‌مند هستید؟» ۲۷ درصد مردم در سال ۱۹۵۳.م و ۵۰ درصد در سال ۱۹۸۱.م پاسخ آری دادند. طی سال‌های دهه ۶۰ جمعی به این باور کشانده شدند که تلویزیون عامل رشد علائق و تمایلات سیاسی مردم است. پژوهش‌های تکمیلی مسأله را نگران کننده ساخت. زمانی که از مردم در مورد مسائل مشخص سیاسی سؤال شد، نظیر نام سیاستمداران، حوادث معین و رویدادهای مهم و نظایر آن، تأثیر منفی و درازمدت تلویزیون ظاهر گشت. سواد عمومی و دانش سیاسی مردم در سال ۱۹۷۹.م به مراتب ضعیفتر از سال ۱۹۵۳.م نمودار شد. نتیجهٔ رشد علاقه سیاسی و کاهش دانش عمومی امری جز تحریك‌پذیری و گمراهی جمع و جامعه نمی‌تواند باشد.» (۱۲) گزارشهایی که در سال ۱۹۷۰.م در ایالات متحده آمریکا انتشار یافت نتیجه‌ای غیر از این نداشت: «به میزانی که سیستم خبری در رسانه‌ها گسترش یافته‌اند و میزان اخبار و اطلاعات نشر یافته فزونی یافته است، فاصله میان دانش عمومی در بین دانایان و نادانان بیشتر شده است.» (۱۳)

دانستن علاقه را تحریك می کند و علاقه کار آموزشی را آسان می‌سازد و آموزش، موجب فزونی دانش می گردد. این گردونه قدیمی در آثار درازمدت رسانه‌های تصویری نیز مصداق دارد. لذا کسانی که در موضوعی بی‌اطلاع هستند، هرگز توسط رسانه‌ها و از طریق آن‌ها با اطلاع نخواهند شد. الیزابت نوئل در ادامه گزارش خود می گوید: «...این واقعیت که گسترش شکاف طبقاتی را نمودار

می‌سازد، واقعیتی است عام که هم در کشورهای پیشرفته صنعتی وجود دارد و هم در کشورهای در حال رشد مشاهده می‌شود. در کنار رشد فاصله مادی طبقات اجتماعی، شاهد رشد «فقر روشنگری و روشنفکری» نیز هستیم. این شکاف طبقاتی با رشد روزافزون بیکاری که قهراً زمان بیشتری را در پای تلویزیون نشستن سبب خواهد شد، آمیزه‌ای نامبارك را نشان می‌دهد.» (۱۴)

بون فادلی (Bonfadelli) در پژوهش‌های سال ۱۹۷۸ م. خود می‌نویسد: «...مطالعات آماری در سویس نشان می‌دهد، انسان‌هایی که دانش کلاسیك بالایی ندارند ولی روزنامه‌خوان هستند، نسبت به انسان‌هایی که مقاطع عالی تحصیلی را پشت سر گذاشته‌اند ولی با تلویزیون سروکار دارند، از دانش سیاسی و اجتماعی بیشتر و نیز قدرت بحث و گفتگویی بالاتر برخوردارند...» (۱۵)

توجه به این نکته ضروری است که مسأله، به کم‌اطلاعی یا ندانستن خلاصه نمی‌شود. دانستن و دانش‌اندوزی موجب تقویت قدرت تصور و خیال، خلاقیت مضاعف و گسترش حوزه اندیشه و حافظه نهایتاً ثروت معنوی است، در حالی که در طرف مقابل، کم‌تحرکی و بی‌علاقگی و کم‌حوصلگی و خمودی و عدم رضایت باطنی، عاقبت کار می‌باشد.

الیزابت نوئل در گزارش مذکور پس از ذکر آزمایش‌هایی که بر روی کودکان سنین مختلف و بزرگسالان مقاطع گوناگون سنی و دارنده آموزش‌های متفاوت انجام داده است و تأثیر تلویزیون را در سطح فکر و نوع اندیشه و شیوه تفکر و نحوه رفتار فردی و اجتماعی و حتی کیفیت گذراندن اوقات فراغت و ایام تعطیل انسان‌ها بررسی کرده است، هشدار می‌دهد که: «همانطور که نسبت به از بین رفتن جنگل‌ها و تخریب محیط‌زیست، آینده‌نگری و طراحی می‌کنیم لازم است در مورد فرهنگ آینده جامعه خود نیز بیندیشیم. فرهنگ ما که براساس کتابت و رشد سواد عمومی و شکوفایی و گسترش دانش استوار بوده است. در اثر گسترش تلویزیون رو به ویرانی و انحطاط گذارده است.» (۱۶)

در جای دیگر می گوید: «باید با این تفکر عوامانه به مبارزه برخاست که می گوید: دیگر لزومی به فراگرفتن و آموختن مطلبی یا موضوعی وجود ندارد. کافی است بدانیم چگونه و به چه منابع و مراجعی باید مراجعه و مطلب را استخراج کرد. زیرا در چنین حالتی نمی‌توان با بکار گرفتن آن چه در ذهن است، به افکار و اندیشه‌ها و راه‌حل‌های جدید راه یافت. این شعار، کاهش تفکر و قدرت اندیشه را بدنبال خواهد داشت... در حالی که می‌بینیم در بعضی مدارس، علیه از بر کردن و حفظ کردن مطلب و قرائت شعار داده می‌شود، در کلینیك‌های روانی شاهد روش‌های درمانی بلند خواندن و به خاطر سپردن و تقویت حافظه از این راه و روش هستیم...» (۱۷)

در جای دیگر این گزارش به تأثیر تلویزیون در قدرت نگارش و انشاء پرداخته و با آزمایش‌هایی که بر روی انسان‌های مختلف و دانش آموزان مقاطع گوناگون انجام داده است، رابطه مستقیمی میان تماشای تلویزیون و کاهش قدرت نگارش و سبك عبارات و ساختار دستوری و تنوع موضوعات و قدرت خیال‌پردازی مشاهده کرده است، و اضافه می کند: «آیا دلیلی برای نگرانی وجود ندارد؟... درحالی که صحبت از ۱۵ کانال و ۵۰ کانال و کانال‌های اجاره‌ای و دولتی و کابلی و کانال‌های ویدئویی و ماهواره‌ای، و اطلاعاتی در میان است، آیا فکری برای آینده فرهنگ خود کرده‌ایم که این چنین آن را دستخوش آزمایش‌ها و گسترش‌های غیرقابل کنترل رسانه‌های ارتباط جمعی خصوصاً تلویزیون ساخته‌ایم؟ در حالی که برای تأمین سلامت جسمانی خود و فرزندانمان تلاش می کنیم و طرح‌هایی برای سلامت محیط زیست خود بکار می گیریم آیا نباید به سلامت فکر و فرهنگ و آینده خود پرداخته و آن را از خطرات حتمی مصون نگاه داریم؟» (۱۸)

۵

جایگاه زیست محیطی رسانه‌های ارتباط جمعی

از دیرباز بشر در تلاش بوده است تا بر عنصر زمان و مکان به عنوان عوامل مانع ارتباط سریع مستقیم میان انسان‌ها فائق آید. از زمانی که پیام‌های انسانی توسط قاصدك‌ها و کبوتران نقل مکان داده می‌شد تا پیدایش وسائل نقلیه و ظهور تلگراف و بی‌سیم و سرانجام عصر امواج، مراحل تاریخی پیروز آمدن انسان بر موانع زمان و مکان در تاریخ رسانه‌های ارتباط جمعی شاهد هستیم. ظهور صنعت چاپ و پس از آن اختراع فتوگرافی و بالاخره فیلم و سینما، چهره‌های فرهنگی جوامع را پیوسته دگرگون ساخته است.

در هر یك از این مقاطع رشد و توسعه وسائل ارتباط جمعی، شاهد نگرانی‌ها و اعتراضات بخشی از جامعه علیه رشد وسیله‌ای نو در پیام‌رسانی بوده‌ایم. اعتراضات کلیسا و یا سایر مقام‌های وابسته به کانون‌های قدرت، چه دینی و چه غیر دینی در اروپا نسبت به رشد باسوادی و گسترش رسانه‌های نوشتاری از دیدگاه ایدئولوژیك قابل درك می‌نماید. ابراز نگرانی ناقدان در گذشته، گاه با انگ بدبینی و گاه واپس گرایی مواجه بوده است. برخی از نمونه‌های این نگرانی را در جامعه خود نیز شاهد بوده و هستیم.

امروز که رشد وسائل ارتباط جمعی الکترونی و امکانات روزافزون فنی وصنعتی آن حد ومرزهای مطلوب و ممکن را درنوردیده است و نه تنها چهره روابط انسان‌ها را با یکدیگر که حتی نحوه استفاده انسان‌ها از این وسائل را دگرگون ساخته و بهره‌وری از آن‌ها را از حد معقول و مفید و قابل کنترل ناممکن ساخته است، باز شاهد ابراز نگرانی‌ها و هشدارهای فرزانگانی در این جا و آن جا هستیم. آیا این جا هم می‌توان از بدبینی و واپس گرایی سخن گفت؟

آنژلا فریتس (Angela Fritz) می گوید: «... اگر در گذشته پاره‌ای از نگرانی‌ها خالی از اهداف عقیدتی و یا سیاسی و حتی ضدمردمی نبوده است ولی امروز این نگرانی‌ها از محتوا و کیفیتی دیگر برخوردار است. در کنار نگرانی‌هایی که ابراز می‌شود این سئوال نیز جلب نظر می کند که آیا می توان یا باید هر آن چه را که به لحاظ صنعتی و فنی امکان‌پذیر و عملی می‌نماید، تحقق خارجی بدان بخشید؟ اثرات مشهود و غیرقابل کنترل رسانه‌های تصویری جدید را می توان با انگ «بدبینی و ترس تاریخی از نوآوری‌ها» نادیده انگاشت؟...» (۱)

وی سپس در مقام پاسخ به این سئوال می گوید: به هنگام ارزیابی یك وسیله یا وسائل ارتباط جمعی خاصه در شرایطی که جامعه را یکسره سیطرهٔ امواج و پیامها به اشکال گوناگون در بر گرفته است باید این ملاك را در نظر داشت که تا چه حد و به چه میزان «رابطه سالم» تبادلات میان انسان‌ها و موضوعات مورد مبادله عملی و امکان‌پذیر است و چگونه این «سلامت ارتباطی» تأمین می گردد. امروز صنعت و تکنولوژی، وسائل ارتباطی را به عنوان جزئی از نظام زندگانی و اقلیمی وعنصری از عنصر زیست محیطی وحیات بیولوژیك ما به میدان آورده‌اند. تحولات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که باید به آینده این رسانه‌ها لااقل در حد بهبود آینده آب وهوا و عناصر لازم برای زیست انسانی ارزش گذاشت و تدابیر لازم را برای مهار کردن و افسار گسیختگی آن‌ها اتخاذ کرد. (۲)

تأمین نیازمندی‌های اساسی برای تضمین «سلامت ارتباطاتی» مانند تأمین

ضروریات «سلامت جسمانی» که علاوه بر ابعاد اجتماعی و سیاسی در مسائل زیست محیطی ریشه دارد، دارای ابعاد گوناگونی است که هنوز علیرغم توجهات روزافزون پژوهشگران بررسی و ارزیابی نشده است. نگریستن به رسانه‌های ارتباط جمعی به مثابه عنصری از عناصر زیست محیطی و اکولوژیك، که طی آن و از فرآیند آن روابط انسان‌ها با خود و یا یکدیگر و نیز رابطه جمع و جماعت به عنوان یك واحد کثیرالوجه انسانی به هر یك از رسانه‌های ارتباط جمعی شکل می گیرد، سئوالاتی چند را مطرح می سازد. یا به عبارت دیگر، این تأثیر متقابل یعنی رابطه واثر رسانه‌ها بر افراد و اجتماع و کنش و واکنش افراد و اجتماع بر رسانه‌ها از چند بعد بایستی مورد بررسی قرار گیرد.

۱ـ همانگونه که از لحاظ زیست محیطی، حداقل چهارچوب مکانی واقلیمی حیات انسانی و به عبارت دیگر در و دیوار زندگی و خانه ما دارای یك حداقل ابعاد تعریف شده و تعیین شده‌ای می‌باشد، در ارتباط با خصلت اکولوژیك و زیست محیطی رسانه‌های ارتباط جمعی باید این حداقل ابعاد لازم را شناخت و ارزیابی کرد. چه میزان از ارتباط با رسانه‌ها و چه نوع و چه حد بهره‌وری از آن‌ها برای تأمین «سلامت اطلاعاتی» ضرورت دارد؟

۲ـ مقیاس و حد و حدود توانایی‌ها، انعطاف‌پذیری‌ها و تحولات فردی واجتماعی ما، دربهره گیری از رسانه‌ها، بدون آن که اثرات نامطلوبی بر «سلامت اطلاعاتی» ما بگذارد چقدر است و تا کجا است؟ در این بررسی باید حدّ و مقیاس ظرفیت تك تك افراد ملاك قرار گیرد، واحد خانواده و نیز گروه‌های اجتماعی و سرانجام کل جامعه و جماعات بشری از دیدگاه پژوهش نبایستی به دور باشد.

۳ـ آیا مجموعه بافت فرهنگی رسانه‌های ارتباط جمعی اکنون در حالت تعادل زیست محیطی باتوانایی‌ها و امکانات عملی و فکری ما برای کنترل وحفظ سلامت گردونه مبادلاتی قرار دارد؟ آیا در صورت بروز اختلال در این تعادل، امکان

حذف عناصر مزاحم و مخرب و جلوگیری از رشد و توسعه ناهمگون و ویرانگر هر شکل از اشکال رسانه‌ها فراهم است؟

تحلیل و بررسی این مسائل به موازات بررسی‌های مشابه اکولوژیك که در مورد مسائل محیط زیست صورت می گیرد، موضوع مطالعه را از حوزه تأثیر هر یك از رسانه‌ها فراتر برده ونگرش و بررسی گسترده‌تری را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

از اواخر دهه هفتاد و اوائل دهه هشتاد که عنوان «اکوژیك» بر رسانه‌ها اطلاق شد وخط و راه سیاسی و اجتماعی روشنی برای پژوهش‌هائی چندبعدی در این زمینه مطرح وتعیین گردیده و در حالی که در آن زمان رسانه‌های ارتباطی فردی نظیر تلکس، تله‌تست (Tele - Text) و کامپیوتر هنوز مراحل آغازین حیات خود را می گذراندند، ابعاد تأثیرات متقابل اجتماع و فرد بر رسانه‌ها نامحدود و بسیار متنوع و گسترده جلوه کرد. فابریس (.Fabris, H). به طرح این سئوال پرداخت که «یك انسان تا چه میزان و در چه سطح به رسانه‌ها نیازمند است»؟(۳)، در حالی که پژوهشگری مانند مالتِسکه (Maletzke) ابعاد سیاسی و اجتماعی این مسأله را با اهمیت بیشتری مورد بررسی قرار داده است (۴)، و بالاخره هاخ مایستر (Hach-meister) اظهار نگرانی کرد که: «جهان ارتباط و داد وستدهای انسانی به دنیایی تبدیل شده است که ابزارهای تصویری و بصری، میدان‌دار روابط انسانی شده است...» (۵)

بدیهی است که از این اظهارات چنین مستفاد نمی‌شود که نقش و اثر چه برنامه و چه فرستنده‌ای و نیز محتوای کدام شبکهٔ تلویزیونی مورد نظر است. بلکه ساختار اصلی و اصولی انواع رسانه‌ها و مخاطب‌های آن‌ها، بویژه تلویزیون و بینندههای آن موجبات نگرانی هاخ مایستر را فراهم کرده است. آنجا که سخن از حفظ «سلامت اطلاعاتی» و یا «موازنه اکوژیك» و «تعادل گردونه ارتباطاطی» در میان است، منظور، تبادل و تعاطی و اثرات متقابل و تداخل انواع رسانه‌های موجود

چه در مرحله امکان و چه در مرحله عمل با مجموعه انسان‌ها نیز می‌باشد.

«مهمترین ویژگی تلویزیون یک طرفه بودن آن است، یعنی اثر از رسانه به بیننده است و بازتاب تأثیر از بیننده بر رسانه ممکن نیست» همین ویژگی را اویریش (Eurich, k.) بزرگترین نقطه ضعف در این رسانه تصویری می‌داند. (۶)

برقراری «تعادل در گردونه ارتباطاتی» چنانچه گفته شد یکی از شاخص‌های «اکولوژیک ارتباطی» است، بدین معنی که هماهنگی و همنوایی و تأثیر متقابل تمامی انواع رسانه‌های ارتباط جمعی با یکدیگر و با آحاد جامعه لازمه سلامت ارتباطاتی و اطلاعاتی جامعه است. بر این اساس و در چنین شرایط ایده‌آلی، چشم‌پوشی یا عدم بهره‌گیری از اطلاعات منتشره از رسانه‌های ارتباط جمعی، نوعی واماندگی و عقب‌نشینی در صحنه اجتماع تلقی شده و فاصله انسان‌ها را از یکدیگر زیادتر ساخته و رشد بی‌شعوری را باعث می‌گردد. در تعیین حد و مرز و ضوابط «سلامت ارتباطاتی» گروه پژوهشگران گراوس سه ویژگی را برمی‌شمرند، جلوه و زیبائی و حرکات ظاهری، احساسات و عواطف و بالاخره تعقل، تفکر و دانش. هر کدام از این سه بعد باید در یک پیام و یک رسانه در حد اعتدال وجود داشته باشد، و گرنه عدم تعادل میان آن‌ها «سلامت اکولوژیک اطلاعات» را به مخاطره می‌اندازد (۷). هابرماس از این دیدگاه استمرار در کاربرد و بکارگیری رسانه‌های انفرادی، نظیر کامپیوتر و تله‌تست را توصیه نمی‌کند زیرا بعد زیبائی و جلوه ظاهری در آن وجود ندارد. (۸)

نشانه‌های بیماری که «سلامت ارتباطاتی» را به مخاطره می‌اندازد کدام است؟ تشخیص شاخصه‌های مهم ساختاری دررسانه‌های ارتباطی به عنوان عضوی از اعضاء محیط زیست قدم اساسی در پاسخ به این سئوال است.

چهره صحنه ارتباطات را در جهان امروز پنج رسانه با ویژگی مشترک و نیز خاص خود رقم می‌زنند: تلویزیون، رادیو، روزنامه، مجله و کتاب. در جامعه امروز ایران رسانه‌هایی نظیر ویدئو، تست‌های ویدئوئی، حروف الکترونی و

تله‌تست هنوز آن اندازه فراگیر نشده و از صحنه رابطه میان تك تك افراد و روابط انفرادی هنوز خارج نگشته‌اند، لذا شاخصه‌های رسانه جمعی را نیافته‌اند. اگر میان این پنج رسانه ارتباطی، رابطه متعادل و کامل کننده دیگری وجود نداشته باشد، راه برای ظهور بیماری یا لااقل ظهور نشانه‌های فقدان «سلامت ارتباطی» هموار می‌گردد.

هر کدام از این پنج رسانه برحسب محتوای پیام و نیز ساختار و نقش خاص خود، به ایفای نقش می‌پردازد. زاك سر (Saxer) می‌گوید: «رسانه‌ای که رسالت خود را در رساندن اطلاعات انبوه و نیز القاء پیام و تغییر و دگرگونی آراء و محتوای اندیشه مخاطب‌های خود می‌داند و در یك مجموعه به هم پیوسته و به هم مرتبط پیام خود را می‌رساند، تنها در قالب کتاب می‌تواند رسالت و وظیفه خود را ایفاء کند. ساختار و شکل کاربردی تابع وظیفه ورسالت رسانه است. (۹)

باك (Baache) از این دیدگاه، نقش ورسالت رسانه‌های مذکور را بر دو گروه عمده تقسیم می‌کند: رسالت ابتدایی و گذرا، شامل خبررسانی، سرگرمی، تجزیه و تحلیل، کمك به شکل گیری اندیشه، اخطار و تفسیر و هشدار و هدایت و رسالت درازمدت، شامل انتقال دانش، ایجاد موقعیت اجتماعی از طریق تعلیم و دانایی بیشتر و ارتقاء سطح دانش و بینش و تفکر. درحالت دوم مخاطب رسانه، اهداف لحظه‌ای نداشته، بلکه به خاصیت و تأثیر بلندمدت رسانه می‌نگرد. رسالت و نقش نخستین از طریق تنظیم برنامه‌های گوناگون و وظیفه دوم از طریق محتوای مناسب و اهداف مخاطب و شکل ارتباط او با رسانه قابل تحقق است. برای ایجاد هماهنگی و همنوایی و ارتباط متقابل رسانه‌های ذکرشده لازم است به ویژگی‌های هر کدام نظر افکنیم.

تلویزیون

دارای برنامه‌هایی است که از یك مرکز پیام‌رسانی فرستاده می‌شود و این امکان را فراهم می‌سازد که مخاطب‌های زیادی همزمان با آن مواجه شوند. تنوع

برنامه‌ها باعث برآوردن نیازهای ناهمگون شده و می‌تواند تعداد زیادتری را مخاطب قرار دهد. هم در محل کار و هم در خانواده، هم در اوقات بیکاری و فراغت قابل بهره‌گیری است؛ یک چنین ارتباطی با فشار دادن یک تکمه برقرار می‌گردد.

رادیو

یک مرکز پیام‌رسانی دارد. تقریباً همه جا قابل استماع است. مرکز ثقل پیام‌ها را موسیقی تشکیل می‌دهد. درحین استماع برنامه رادیو انجام کار دیگر امکان‌پذیر است و با فشار دادن یک تکمه ارتباط برقرار می‌گردد.

روزنامه و مجله

باید ابتدا و به صورت مستمر خریداری شود. امکان بهره‌گیری چند نفر به‌طور همزمان از یک نسخه (حداقل یک صفحه و یک مطلب) وجود ندارد. همه جا قابل حمل است. نیازها و سلیقه‌های گوناگون را طی مطالب متفاوت برآورده می‌کند. زمان و مدت مطالعه به میل شخص بستگی دارد و تابع اوست.

کتاب

باید ابتدا خریداری شود. همه جا می‌تواند همراه انسان باشد. درك و فهم پیام آن نیاز به تمرکز دارد. محتوای آن با نیاز و تمایلات وسیعتر خواننده‌های آن کاملاً انطباق دارد. زمان و مدت مطالعه در اختیار مخاطب آن است.

همنوایی و اکمال متقابل رسانه بر این اساس بدین معنی است که هر کس می‌تواند ضمن بهره‌گیری از امتیازات یک رسانه، از کمبودها و نقاط ضعف رسانه‌ای دیگر مصون بماند و یا از ویژگی ساختاری رسانه‌ای بهره‌ای متناسب نصیب خود کند. مثلاً می‌تواند ضمن رانندگی یا انجام کاری دیگر از رادیو هم استفاده کند و یا در حین مسافرت با وسیله نقلیه همگانی از کتاب و رسانه‌های نوشتاری بهره جوید.

همین پژوهش‌ها نشان می‌دهد که قشرهای مختلف اجتماع بر حسب دانش

و موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود از رسانه‌های یاد شده متناسب با وضعیت خود بهره می گیرند. مثلاً قشرهای تحصیلکرده در کنار رسانه‌های نوشتاری از رادیو و تلویزیون هم استفاده می کنند. در حالی که قشرهای پائین اجتماع یا دارای سطوح پائین تر دانش، غالباً و اکثراً از تلویزیون بهره می گیرند.

«تعادل ارتباطاتی» و «سلامت ارتباطی» ایجاب می کند که بهره بردن از این رسانه‌ها متعادل و هم آهنگ باشد. با توجه به اثراتی که کتاب خواندن در ارتقاء فکر و اندیشه و قدرت تعقل انسان‌ها دارد و نیز اثرات ناخوشایند و درازمدت تماشای تلویزیون در کاهش قدرت تعقل و تخیل و حافظه وعدم امکان درك چهرهٔ واقعی و غیر مخدوش جهان وحوادث (همان طور که دربحث‌های مربوطه دیدیم) واضح است که اختلال در تعادل کاربرد این رسانه‌ها در کوتاه مدت وخصوصاً دربلندمدت نشانه‌های ظهور بیماری اطلاعاتی و به هم ریختن نظام اکولوژیك «سلامت ارتباطی» و محیط اطلاعاتی را بدنبال خواهد داشت.

از آن جا که تمامی گروهها و قشرهای یك جامعه توانایی بهره گیری متعادل از تمامی رسانه‌ها را ندارند، بدیهی است که موجبات قطبی شدن جامعه برحسب دانش و اطلاعات فراهم گشته، همان گونه که در فصل گذشته دیدیم، شکاف طبقاتی نوینی پدید می آورد. این شکاف طبقاتی فقط درحوزه دانش و بینش اطلاعاتی و اجتماعی قشرهای جامعه نمودار نمی‌شود، بلکه در دگرگونی و تغییر شکل زندگی و گذراندن اوقات فراغت و ایام تعطیلی و حتی روابط درون گروهی انسان‌ها چه درخانواده و چه در اجتماع نیز پدیدار می گردد. نتیجه آن که افراد انسانی و گروه‌های یك جامعه روز به روز از هم دورتر شده و نسبت به هم بیگانه‌تر گشته و سلامت جمعی و فرهنگی وملی به مخاطره خواهد افتاد.

آنژلا فریتس (A.Fritz) می نویسد: «... امروزه بیش از هر زمان دیگر روشن شده است که نگرانی‌هایی که اواخر دهه هفتاد و اوائل دهه هشتاد نسبت به رشد بیش از حد ابزار و رسانه‌های تصویری و الکترونی ابراز می‌شد و آثار منفی و

ویرانگری که اطلاعات و پیام‌های دریافت‌شده از این ابزار متوجه سلامت فکری و روانی افراد و قشرهای جامعه می‌کرد بی‌اساس و بی‌دلیل نبوده و ریشه در روح بدبینی و مخالفت‌های سنتی با نوآوری‌های عصر جدید نداشته است...»(۱۰).
همین پژوهشگر نسبت به وضع فعلی و آینده جامعه خود - آلمان - چنین اظهار نظر می‌کند:

«... در پاسخ به سئوال مربوط به «سلامت ارتباطاتی» و خصلت «اکولوژیك رسانه‌های ارتباط جمعی» با اطمینان می‌توان گفت که آن چه از مجموع ساخت و بافت و تداخل رسانه‌های جمعی نمودار است، نشانه‌هایی از اعتدال و بازتاب متعادل رسانه‌ها و افراد به چشم نمی‌خورد. خصوصاً آن که فقط افرادی معدود و گروه‌هایی از جامعه را می‌توان یافت که توانایی کنترل و حفظ اجزاء و عناصر محیط زیست اطلاعاتی و ارتباطاتی خود را دارا بوده و متناسب با توانایی‌ها و لیاقت‌های شخصی خود بهره‌های لازم را توانند برد...»(۱۱)

درمورد همین گروهها نیز در گزارش‌های دیگر پژوهشگران دیدیم که روند رو به رشد ایجاد حس بی‌اعتمادی و بی‌توجهی نسبت به پاره‌ای رسانه‌ها از جمله تلویزیون و روزنامه‌ها مشهود است.

در ارتباط با جا به جایی و ایجاد اختلال و در تعادل و توازن قدرت و اجتماع و نیز اثرات کوتاه و بلندمدت رسانه‌های تصویری مسائل و مشکلات فراوانی وجود دارد که برخی نامشهود و پاره‌ای جلوه‌گر می‌باشد. ازجمله آثار و نشانه‌های آشکار تخریب زیست محیط اطلاعاتی می‌توان رشد «بی‌سوادی عارضی» را نام برد.

هیلمار هوفمان (Hillmar Hoffmann) در ارتباط با مسألهٔ «بی‌سوادی عارضی» به خطر روزافزون رشد بی‌سوادی و عدم قدرت مطالعه و کتابخوانی در کشورهای صنعتی اشاره کرده می‌نویسد:

«... بی‌سوادی عارضی پدیده‌ای است که افراد قدرت درك و استنباط و نتیجه‌گیری از یك پیام مکتوب را ندارند. این بی‌سوادی شامل کسانی نمی‌شود که

حروف الفبا را نمی‌شناسند و یا نوشتن و خواندن را فرا نگرفته‌اند. این گونه بی‌سوادان کسانی هستند که چه بسا تحصیلات و آموزش‌های دبیرستانی را نیز طی کرده‌اند؛ ولی در اثر استمرار ارتباط و مرلوده با رسانه‌های ارتباطی قدرت تمرکز و درك مطلب و استدلال نهفته در پیام را نداشته و لذا نمی‌توانند با حقوق و قدرت مساوی از عنصر زیست محیط اطلاعاتی بهره‌مند شوند...» (۱۲)

وی اضافه می‌کند: «... براساس دستور کنگره آمریکا در سال ۱۹۸۴.م مطالعاتی در این زمینه صورت گرفت. ۲۳ میلیون نفر (یعنی حدود ۱۰٪ جامعه آن روز آمریکا) توانایی درك پیام ساده یك متن مکتوب را نداشتند و پیش‌بینی می‌شد سالی ۲/۳ میلیون نفر بر آنان افزوده شود. همین گزارش می‌افزاید متجاوز از ۴۰ درصد جوانان ۱۷ ساله قادر به خواندن و درك یك متن ساده از روزنامه یا یك کتاب عادی نبودند، در حالی که تحصیلات متوسطه را دنبال می‌کردند. همچنین مشاهده شد که حدود ۴۴٪ آمریکائیان اصولاً علاقه به مطالعه و کتابخوانی ندارند...» (۱۳)

هوفمان در ادامه می‌گوید: «... وضع در دیگر کشورهای صنعتی کم و بیش از همین قرار است و چاره‌ای نیست که با تهاجمی حساب شده علیه این رشد بی‌سوادی وارد کارزار شد...» (۱۴)

به یکی از شیوه‌های مقابله با این بحران خانم فریتس (A.Fritz) پرداخته و پیشنهاد می‌کند:

«...در مرحله اول مانند هر عنصر از عناصر محیط زیست خود، باید حداقل نیاز فرد و گروه‌های جامعه را در بهره‌وری از رسانه‌های ارتباطاتی، چه در روابط درون گروهی و چه در روابط انفرادی (نظیر تله‌تست در کامپیوتر و ارتباط الکترونیك با بانك‌های اطلاعاتی و انترنت (Internet...)، و چه به لحاظ فرم و چه از نقطه‌نظر محتوی، شناخت و تعیین کرد.

ثانیاً فرد و جامعه در برخورد با رسانه‌ها باید آموزش داده شوند. هدف از این

آموزش و روشنگری باید ایجاد توانایی در بهره گیری از رسانه‌های موجود متناسب بانقش و رسالت و ساختار رسانه‌ها باشد. خانواده به عنوان مهمترین و اساسی ترین رکن اجتماع باید مورد توجه قرار گیرد. پدران و مادران باید در تربیت فرزندان خود در بهره گیری از این رسانه‌ها بیش از گذشته اقدام کنند. باید از آنان اعضایی فعال و خلاق در زندگی اجتماعی بسازند و روحیه مشارکت عمومی را در آنان پرورش دهند؛ به آنان یاری رسانند تا سرنوشت خود و دیگران را به دست صاحبان چند رسانه نسپارند.

ثالثاً مانند گذشته باید نظارت هدف‌دار و هدایت شده بر طرح وبرنامه‌های رسانه‌ها اعمال شود. همانگونه که از لحاظ سیاسی و تجاری به محتوای رسانه‌ها پرداخته می‌شود، از لحاظ تربیتی واجتماعی و روانی و تعلیماتی نیز باید کنترل و نظارت جدی اعمال گردد.

ممکن است برخی افراد این کار را مغایر با بند ۵ قانون اساسی (آلمان) دانسته و آن را دخالت در حریم آزادی عقیده و بیان بینگارند. در چنین صورتی باید به آن‌ها هشدار داد که مگر سیاست تبلیغاتی و آموزش همگانی و نظایر آن همیشه از جانب ارگان‌های دولتی و ایالتی و ملی اعمال نمی‌شده است؟ هر چند ناقص و بدون سیستم وناپخته بوده است. مگر قوانینی که برای ارسال مطبوعات و هزینه‌های انتشاراتی وضع و اجرا می گردد، پرداخت و هزینه صدها میلیون مارك برای امور نمایشی، تئاتر واپرا، هدایت وبرنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های فراوان فرهنگی و نمایشی و فستیوال و . . . در شهرها و مراکز استان‌ها و تأمین هزینه‌های آن ازمنابع عمومی و دولتی، دخالت و حضور کنترل کننده در مورد سینما و فیلم‌های سینمائی و ویدیوئی، معنایی جز دخالت ونظارت و هدایت ارگان‌های مسئول دولتی دارد؟ تردیدی نیست که این کارها سیستماتیك و حساب شده و برخاسته از احساس مسئولیت عمیق و آگاهانه نبوده است. ولی به هر حال دخالت و تجاوز به حریم آزادی‌های مصرح در قانون نبوده و هرگز هم به شمار نیامده است.

در این عصر گسترش روزافزون و فزونی نوآوری‌های بی‌حد صنعتی و افزایش دائماً رو به تزاید کانال‌ها و رسانه‌ها هیچگونه عقب‌نشینی و اهمال پذیرفته نیست...(۱۵)

پژوهش و ارزیابی‌هایی باید صورت گیرد. راه و روشی برای شناخت و مقابله چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ فرم و ساختار برنامه‌ها باید مطالعه شود و انتخاب گردد. این مقوله را در بحث بعدی و فصل آتی بررسی خواهیم کرد.

٦

روش‌های پژوهش پیام در تلویزیون

برای آنکه تلویزیون به عنوان نافذترین و گسترده‌ترین وسیله ارتباط جمعی بتواند در خدمت اهداف مورد نظر یك نظام و یك جامعه قرار گیرد و زیان‌های جسمی و روحی آن در بیننده و مآلاً اثرات منفی فردی و اجتماعی آن افزوده و فراگیر نشود، بررسی‌هایی چندجانبه و پیوسته و هم‌چنین پژوهش‌هایی علمی و اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

قبل از آن که این نیازمندی را در جامعهٔ خود بررسی کنیم و راههای این بررسی و پژوهش را مورد مطالعه قرار دهیم، خالی از فایده نیست، با نقد و بررسی روشهای متداول پژوهش در آلمان (که سه کانال دولتی دارد و بیشتر از بودجهٔ عمومی ارتزاق می‌شود) آشنا شویم و معیارها و ملاکهایی را که طراحان و مدیران دو کانال سراسری و چهارده کانال ایالتی (تحت عنوان کانال سوم) آلمان محور انتخاب موضوع و کیفیت ارائهٔ برنامه‌ها قرار می‌دهند، مورد توجه قرار دهیم. برنامه‌های کانال‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های تلویزیون کابلی و نیز تلویزیون‌های تجاری و مهمتر از همه شبکه جهانی اینترنت در این جا مورد عنایت ما نیست. پژوهش‌های ناظر به این شبکه‌ها خود حال و هوای دیگری دارد که از حوصله این گفتار خارج است.

این نقد و بررسی توسط پروفسور دی تر اشتولته (Dieter Stolte) استاد دانشکده موسیقی و هنرهای تجسمی دانشگاه هامبورگ در سمینار بررسی اثرات رسانه‌های جمعی که قبلاً بدان اشاره شد ارائه گردیده است. آنچه در زیر از نظر شما می‌گذرد خلاصه‌ای است از مقاله پروفسور اشتولته که قبلاً مدیر مسئول طرح و برنامه کانال دوم تلویزیون دولتی و سراسری آلمان بوده است.

در جریان پژوهش و مطالعه برای برنامه‌ریزی‌های تلویزیون در عین برخورداری از قید و مرزهایی مرئی و نامرئی، یك مشکل اساسی و بزرگ خودنمایی می‌کند و آن تضاد میان مسئولیت طراحان و برنامه‌ریزان از یك سو و مثبت و مفید بودن برنامه‌های تنظیم و ارائه شده از سوی دیگر است. اغلب مدیران و مسئولان تصور می‌کنند با نادیده انگاشتن یا کم‌توجهی به درخواست‌های بینندگان نوع علائق و سلایق آن‌ها و نیز قدرت و توانایی‌های متضاد آنان در هضم و جذب هر آن‌چه عرضه می‌گردد، می‌توانند تضاد موجود را برطرف سازند. البته باید توجه داشت که مشکل مزبور در یك جامعه بزرگ نظیر آلمان، مسأله‌ای است که تمامی رسانه‌های ارتباط جمعی با آن دست به گریبانند، ولی از آنجا که تلویزیون بیشترین و گسترده‌ترین مخاطب‌ها را از تمامی قشرهای جامعه روبه‌روی خود دارد، مشکل مزبور اهمیت بیشتر و جلوه بارزتری را داراست.

حد و مرزهایی که مدیران و طراحان برنامه‌ها برای مجموعه بافت و ساختار کمی و کیفی برنامه‌های تلویزیونی قائلند، مبتنی است بر نتایج بررسی‌ها و پژوهش‌های آماری و مطالعاتی و البته غیرعلمی، که غالباً ناشی از یك ناآگاهی و نوعی کژفهمی رایج و گسترده است. آنچه را که این اشخاص بررسی و پژوهش می‌شمارند، عبارت است از تعیین میزان بیننده هر برنامه. بدین ترتیب یك برنامه موفق، برنامه‌ای است که براساس شمارش تقریباً دقیق تعداد بینندگان، بیشترین تماشاچی را داراست. آنها بدین نکته توجه ندارند که حتی در مورد همین تعیین کمی و شمارش تعداد بینندگان نیز باید پژوهش‌هایی به عمل آید؛ درباره گروههای

سنی بینندگان، طبقه‌بندی‌های اجتماعی، هدف از تماشای برنامه، و این که آیا از روی توجه و علاقه انتخاب شده بوده یا تصادفی و به منظور رهائی از تنهایی و نوعی گذران وقت و عواملی نظیر این‌ها.

و نیز آنچه به غلط متداول است این است که چنین ارقام و شمارش‌هایی را در خارج از سازمان برای مقایسه با برنامه‌های رقیب و میزان مقبولیت آن‌ها و در داخل شبکه مدیران و دست‌اندرکاران برای تعیین زمان مناسب و نیز برنامه‌های مشابه به کار می‌گیرند. در حالی که آنچه اساسی به نظر می‌رسد این است که تحلیل و بررسی و پژوهش باید در باره میزان توجه و دقت بینندگان و تعیین گروه‌های اجتماعی تماشاگر چه به لحاظ سن و تعلقات طبقاتی و چه به لحاظ میزان درك و شعور اجتماعی و درجه تحصیلات آنان بوده و نیز مفید و سازنده بودن محتوا و کیفیت ارائه آن دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرد.

در پاسخ این انتقاد گفته می‌شود که مسئولان سازمان‌های تلویزیونی نتایج بررسی‌های علمی و دقیق خود را که توسط سازمان و افراد خودی صورت گرفته به‌این دلیل اعلام نمی‌کنند تا در اختیار کانال‌های رقیب و بهره‌برداری آنان قرار نگیرد. و فقط اعلام تعداد بیننده را که معرف درجه مقبولیت یك برنامه است به‌عنوان دلیل ارائه یك برنامه به اطلاع عموم می‌رسانند، درحالی که دلائل اصلی و انگیزه‌های غالب برای محتوا و شکل برنامه‌ها در اصل چیز دیگری است که از دیدگاه عموم مخفی می‌ماند.

مثلاً گفته می‌شود که برنامه‌های شنبه شب دو کانال یك و دو تلویزیون دولتی آلمان، ۹۰٪ بینندگان را به خود اختصاص می‌دهد؛ و مدعی هستند این امر را آمار نشان می‌دهد. بدین ترتیب برای کانال سوم و نیز برنامه‌های عمیق‌تر و فرهنگی و علمی‌تر کانال سوم ماهواره و دیگر برنامه‌های تلویزیونهای کابلی و خصوصی جمعاً ۱۰٪ تماشاکننده باقی می‌ماند. ساختار برنامه‌های این دو کانال به گونه‌ای است که برنامه اول بعد از اخبار ساعت ۲۰ یعنی از ساعت ۲۰ و ۱۵ دقیقه برنامه شو

تفریحی و نمایش‌های سرگرم کننده پخش می کند و کانال دوم در همین زمان یك فیلم سینمایی عرضه می‌دارد که در زمره برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده قلمداد می گردد. حال اگر به گزارش پژوهش‌ها و آمارهای دیگر که از سنجش افکار ناشی می‌شود توجه کنیم که از حجم برنامه‌های شو و نمایش‌های تفریحی شنبه شب دو کانال مزبور ناراضی هستند و به محتوای آن‌ها انتقادهای فراوان ابراز می دارند، علی‌الاصول باید نتیجه بگیریم که غالب مردم در این شب و در این زمان یا اصلاً به تماشای تلویزیون نمی‌نشینند و یا لااقل به برنامه‌های فرهنگی و هنری و علمی کانال‌های دیگر خصوصاً کانال‌های سوم ایالات توجه بیشتری مبذول می دارند؛ یا بینندگان دیگر شبکه‌های ماهواره‌ای و غیره هستند.

حالت دیگر آن است که نتایج سنجش افکار و آراء مردم و نیز تعداد بینندگان دو کانال را که نشان می‌دهد ۹۰٪ بینندگان شنبه شب دو کانال سراسری را مشاهده می کنند به گونه‌ای دیگر تفسیر کنیم و آن این که پرسش از مردم در مورد ارزش محتوا و شکل برنامه‌های سرگرمی و فیلم کانال‌های ۱ و ۲، گروهی از مردم را شامل می‌شود که غالباً تماشاچیان این برنامه‌ها نیستند. و بینندگان کانال ۱ و ۲ گروه‌های سنی دیگری هستند، با معیارهایی که برای آنان مطرح است، نظیر جاذبه مجری و مجریان، تنوع و شکل اجرای قطعات نمایشی و مقولاتی از این قبیل. اگر این نکات را لحاظ کنیم و ملاك ارزیابی قرار دهیم، ملاحظه می‌شود که هیچ کدام از این بررسی‌ها براساس تعداد بینندگان ما را به نتایج آماری و علمی و لازم و متناسب با رشد فکری و ارتقاء دانش عمومی جامعه هدایت نمی کند.

با وجود آن که متجاوز از بیست و پنج سال است که دست‌اندرکاران کانال‌های دولتی - تلویزیون آلمان کادرهای پژوهشگر و مطالعه کنندگان افکار عمومی خود را دارند و پیوسته به بررسی و تحقیق مشغولند ولی واقعیت‌ها و آثار اجتماعی و تأثیرات گوناگون برنامه‌ها در سطح جامعه و همچنین تغییرات کمّی و کیفی برنامه‌ها و از طرف دیگر رشد روزافزون کانال‌های خصوصی و تجاری و

شبکه‌های کابلی و سیستم‌های تصویری اروپایی همه و همه نشان‌دهندهٔ عدم کارآیی و فقدان لیاقت‌های لازم در پژوهشگران کانال‌های رسمی است. به نظر می‌رسد پژوهش‌هایی که با رعایت ضوابط و مبتنی بر اصول علمی و حرفه‌ای صورت می گیرد و از جهات گوناگون بررسی‌های تحلیلی و آماری انجام می‌شود، در سه محور باید بکار گرفته شود:

۱- برای برنامه‌ریزی و طراحی و جدول زمانی،

۲- برای تعیین شکل و ساختار اجرای برنامه‌ها،

۳- برای اداره و مدیریت سیستم و تشکیلات.

۱- بررسی و پژوهش به منظور طرح و برنامه:

از سال ۱۹۶۷م. (۱۳۴۶هـ.ش) که کانال دوم تلویزیون دولتی و سراسری آلمان تأسیس شد محور اصلی زمان‌بندی برنامه‌ها، عادات و برنامه‌های روزانه و ایام تعطیل مردم قرار گرفت. این که به طور مشخص یك شبکه تلویزیونی چگونه برنامه‌ریزی کند، تابع زندگی روزمره مردم و برنامه‌های روزانه تماشاچیان بود. مثلاً زندگی و کار روزانه مردم و اصولاً روز از چه ساعتی شروع می‌شود؟ ساعات کار واوقات فراغت روزانه چه موقع است؟ کار گروه‌های مختلف درچه ساعتی از روز پایان می‌پذیرد؟ چه ساعتی عموماً به بستر خواب می‌روند؟ و سئوالاتی از این قبیل. این شاخص‌ها و محورها که اکثراً تابع تلویزیون نیست و یا به میزان بسیار کمی تحت تأثیر برنامه‌های تلویزیونی قرار می گیرد، خط اصلی و محور کلی طراحی و برنامه‌های شبکه تلویزیونی کانال ۲ بود. این محور و این شاخصه‌ها تا چه اندازه درعمل مفید و قرین توفیق بوده است؟ بررسی‌های سال ۱۹۷۳ نشان می‌دهد، با وجود آن که از اکتبر همان سال تغییرات گسترده ووسیعی در ساعات و میزان طول زمانی برنامه‌ها و جداول زمانی آن‌ها صورت گرفت، بررسی‌های بعدی ثابت کرد که معیارها وداده‌های قبلی، بخش عظیمی از بینندگان را شامل نمی‌شود و لذا از آن پس اکثر برنامه‌های جدی و اساسی و نیز حتی بخش‌های تفریحی و سرگرم کننده در

ساعات پایانی شب از آنتن پخش گردید. بررسی‌های آماری دیگری در سال ۱۹۸۰م. نشان داد که گروه عظیم دیگری از بینندگان را باید در ساعات عصر و قبل از ساعت ۱۸ و نیز در آخر شب یعنی بعد از ساعت ۲۲ مد نظر قرار داد. این مطلب آخر نشان می‌دهد که برخلاف دهه ۷۰ که ساعات پایانی شب بخش عظیمی از تماشاچیان تلویزیون آماده خواب می‌شدند و کمتر تلویزیون می‌دیدند، در دهه اخیر این زمان، حد واسط و فاصل میان کسانی است که روز آن‌ها حدود ساعت ۲۳ به پایان می‌رسد و کسان دیگری که تا ساعاتی بعد از آن نیز بیدار و فعال هستند.

همچنین تغییرات پاره‌ای پارامترهای حرفه‌ای نظیر کوتاه شدن شیفت کاری، تغییر ساعات کار پاره‌ای ادارات و کارخانه‌ها و مآلاً تغییر ساعات بیداری صبحگاهی، شروع کار، ساعات رفتن به بستر خواب، اثرات خود را در تغییر گروه بینندگان تلویزیون و تماشاچیان ساعات بعد از ظهر و اواخر شب نمودار می‌سازد.

این تعیین نقش و هدف برای پژوهش‌های راجع به رسانه‌های تصویری و تلویزیون که محور طراحی و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرد، محور دیگری را هم باید شامل گردد که اجتناب ناپذیر می‌نماید و آن در نظر گرفتن و بررسی خصوصیات اجتماع و جامعه است. یك رسانه جمعی به ویژه تلویزیون که وظیفه همزیستی و همرنگی با مردم را داشته و باید برآورنده و تغذیه کننده نیازها و منطبق با ذائقه مردم باشد، زمانی می‌تواند در این وظیفه تا حدودی نسبی موفق باشد، که معیارهای فکری، عقیدتی، ذوقی، مبانی ارزشی و الگوهای رفتاری و سلوك و عادات زندگی جامعه خود را به روشنی دریافته باشد. در چنین صورتی است که تلویزیون صحنه تضارب و تعاطی افکار جامعه خواهد بود. این بعد محتوایی تحقیق و بررسی به منظور طرح و برنامه‌ریزی باید حداقل هم‌سنگ و هم‌طراز و هم‌ارزش با ملاك‌ها و داده‌های مربوط به زمان برنامه‌ها و مدت آن‌ها و تقسیم ساعات روزانه کار و زندگی و استراحت مردم مورد توجه قرار گیرد. هرچند یك چنین پژوهش و بررسی و تحلیل‌های کیفی آماری برای تمامی گروه‌ها و طبقات اجتماعی ضمن

برخورداری از ژرفا و دقت و جامعیت لازم با دشواری صورت می‌گیرد، اما در شرایط وجود رقبای تجاری و کانال‌های خصوصی دارای منافعی که الزاماً با منافع و اهداف کانال‌های دولتی و حقوقی که هزینه‌های آن‌ها بر دوش مالیات‌دهندگان قرار دارد یکسان نیست، امری ضروری و به لحاظ مسئولیت اجتماعی تعهدآور می‌باشد.

۲ـ تحقیق و پژوهش در خدمت شکل و نوع و ساختار برنامه‌ها:

در این جا باید توجه داشت که پژوهش و مطالعه در این باره و بدین منظور نباید نظیر بازاریابی یك کالای تولیدی یامصرفی تلقی گردد، که مثلاً بدانیم مردم از چه موضوعی لذت بیشتری می‌برند یا چه نوع سرگرمی راطالب هستند و بعد به‌دنبال تولید فیلم یا اجرای یك شو یا برنامه مناسب با این تمایلات برویم.

چارچوب این بررسی باید بر این مبنا باشد که میان رسانه و مخاطب‌های آن پلی ارتباطی و دوطرفه برقرار گردد.

به‌عنوان مثال به دو مورد باید توجه کرد که در نتیجه مطالعات سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵م. مطرح شد. یکی از آن دو مورد به بخش‌های اخبار روز و مباحث سیاسی مربوط می‌شد و دیگری ایجاد بخش خبری برای کودکان،نوجوانان و مجله خبری برای جوانان در کادر برنامه‌هایی که برای این گروه‌های سنی باید از اساس متحول و طراحی می‌شد. همچنین ضرورت ساختن برنامه‌هایی برای خردسالان سنین کودکستان نمودار شد(۱). مطالعات سال‌های اخیر نیز طرح و برنامه‌ریزی‌های جدیدی رابرای خانواده‌ها ضروری ساخته است که در قالب سریال‌های تلویزیونی و دربرگیرنده و شامل مسائل جدید در نظام خانوادگی وزناشوئی می‌باشد که ناشی از تحولات و دگرگونی در ضوابط و ارزش‌های سنتی خانواده و دیگر شرایط جوامع صنعتی قلمداد می‌گردد. تنظیم و ارائه برنامه‌های فرهنگی برای اقلیت‌ها نیز از زمره این دستاوردها به حساب می‌آید. خصوصاً دو محور اخیر با توجه به برنامه‌های فراوان سرگرمی و تجارتی کانال‌های غیردولتی و شبکه‌های آمریکائی و اروپائی ماهواره‌ها که به عنوان رقیبی

جدی به میدان آمده‌اند، عنایت وبذل توجهی ویژه را طلب می کند. در عین حال این سئوال را مطرح می کند که آیا با این همه و یا با این مقدار می توان خطر سقوط و افول فرهنگ عام و محتوای فکری و ارزشی جامعه رابه حداقل تقلیل داد؟ و آیا در چنین شرایطی توجه و تمرکز بر روی برنامه‌های سازنده فرهنگی باعث روی آوردن بینندگان به کانال‌های تجاری و سرگرم کننده نخواهد شد؟ آیا با جاذبه‌های فریبنده کانال‌های مزبور که فقط برای مقاصد تبلیغاتی و سودهای تجاری و بازرگانی ایجاد می‌شود می توان به رقابت برخاست و درعین حال ارزش‌ها وملاك‌های فرهنگی و اخلاقی رامحور قرارداد؟ برنامه‌های اصیل موسیقی، اطلاعات و آموزش‌های اقتصادی و اجتماعی نیز موضوعاتی هستند که طراحان و برنامه‌ریزان را بامشکلات جدی روبرو ساخته است. ضرورت‌های درون سازمانی و عوامل تعیین کننده خارجی نیز مسائلی هستند که بررسی‌ها و پژوهش‌های جهت‌دار دیگری را ضروری می‌سازد. تغییرات و تحولات آراء و اندیشه‌های سیاسی،اجتماعی که همواره دستخوش عوامل متعدد هستند نیز موضوع پژوهش و تحقیق باید قرار گیرد. پرداختن و رعایت آنچه گفته شد موجب ایجاد و استحکام پل دوطرفه ارتباطی میان رسانه ارتباطی و مخاطب‌های آن می گردد. امری که بدان توجه نشده است و ضرورت آن روز به‌روزمشهودتر می گردد.

۳ـ پژوهش و تحقیقات در خدمت مدیریت و اداره سازمان:

شرایط جدیدی که تعدد کانال‌ها و سیستم‌های رسانه‌های تصویری پدیدار ساخته است موجب گردیده که مدیریت و سیستم اداره سازمان رسانه‌های تصویری از نو مورد تجدیدنظر قرار گیرد. در این زمینه نیز باید مطالعات وپژوهش‌هایی صورت گیرد. طی مدت ده سالی که بحث‌ها و گفتگوها و مطالعات پیرامون فوائد یا خطرات رسانه‌های جدید در دو گروه رسانه‌های دولتی (با صرف هزینه ازمنابع مالی عمومی و دولتی) و رسانه‌های وابسته به بخش خصوصی درجریان بود، کمتر به بررسی‌های علمی و آماری و تجربی توجه می‌شد و غالباً نقطه‌نظرات شخصی، و

کمتر جهان‌نگری‌ها و جهان‌بینی‌های جهان شمول مبنای کار قرار داشت. اولین پژوهش‌های تجربی و مطالعات علمی و تحلیل‌های چندبعدی آماری در آلمان در سال ۱۹۸۷ م. صورت گرفت و آن بر اساس اقداماتی بود که مشترکاً سازمان تلویزیون دوم آلمان و یك شبکه تلویزیون ایالتی انجام دادند. منظور از این آزمایش بررسی تأثیرات مثبت یا منفی، مفید یا زیان‌آور کثرت و تعدد برنامه‌های تلویزیونی ـ از طریق گسترش تلویزیون کابلی ـ با جاذبه‌های فراوان‌تر بر حوزه تأثیرات کانال‌های رسمی بود. هدف، یافتن پاسخی برای این سئوال بود که ظهور و فعالیت رقبای فراوان در صحنه رسانه‌های تصویری چه وظائفی را فراروی گردانندگان و مسئولان سازماندهی کانال‌های دولتی قرار می‌دهد؛ و موفقیت در این میدان پررقابت چه مسائلی را در چه زمینه‌هائی بر کانال‌های دولتی تحمیل می کند. آیا این سازمان‌ها باید خود را با توقعات بینندگان کانال‌های خصوصی تطبیق دهند؟ البته تا این زمان و تاحدودی پاره‌ای انطباق‌ها قهراً اعمال شده و هنوز هم اجرا می گردد. با این هدف که هر چه بیشتر بینندگان را از دست رقبای خود خارج ساخته و به سوی خود بکشانند. به عنوان مثال پخش فیلم‌های سینمائی و سریال‌های تلویزیونی و برنامه‌های ورزشی و تفریحی در اوقات و زمان‌های اصلی و پربیننده، به قیمت عقب راندن برنامه‌های خبری و سیاسی و فرهنگی و آموزنده و پخش آنها در زمانهای نامناسب‌تر، از این مقوله است.

در همین مجموعه و ارتباط باید معیارها و شاخصه‌های دیگری را برای میزان موفقیت یك برنامه در نظر گرفت و به کمك این معیارها به تحلیل آمارهای برخاسته از سنجش افکار پرداخت. برای کانال‌های تجارتی و ماهواره‌ای بخش خصوصی تنها معیار پذیرفته شده و حاکم فقط و فقط تعداد بیننده است. برای برنامه‌های آنتن سراسری ملی باید معیارهای کیفی نیز ضابطه‌ای مهم و اساسی برای موفقیت برنامه‌ها به حساب آید. محورهای بررسی کمی که خصوصاً از سال ۱۹۸۵م. تاکنون کم و بیش ملاك و معیار قرار گرفته است بر اساس تأمین نیاز

سازمان‌های تلویزیونی برای جلب بینندگان بیشتر است که از آن طریق بتوانند در پیام‌های بازرگانی، توقعات سفارش‌دهندگان و سوداگران اقتصادی را پاسخ گویند، زیرا سود سرشار حاصله از ایجاد یك کانال تلویزیونی، ضمن پوشش کلیه هزینه‌ها، تنها از طریق آگهی‌های بازرگانی حاصل می‌شود. فروش بیشتر یك کالا ایجاب می کند که بینندگان بیشتری با آن از طریق تلویزیون آشنا شده باشند و همین امر نیز ایجاب می کند که برجذابیت برنامه‌ها بدون توجه بر ملاك‌ها و معیارهای فرهنگی، علمی، آموزشی و... روز بروز افزوده گردد. (اگر توجه کنیم که وسیع‌ترین مصرف کننده‌ها را گروه‌های جوان و بین سنین ۱۴ تا ۲۵ سال تشکیل می‌دهند و جاذبه‌های مورد نظر این گروه را که بر سه محور اصلی سکس، خشونت و فانتزی دور می‌زندر نظر آوریم، محتوای برنامه‌های پرزرق و برق این کانال‌ها در نظرمان مجسم خواهد شد) این ضرورت مسئولان کانال‌های ۱ و ۲ را نیز بر آن داشته که نه در لابلای برنامه‌های شبانه و شامگاهی، بلکه لااقل در فواصل و مقاطع معینی به پخش پیام‌های بازرگانی بپردازند. (خواننده باید توجه داشته باشد که محتوای یك پیام بازرگانی تلویزیونی در غرب آن طور که در کشور ما ایران رایج است نمی‌باشد. بلکه با استفاده از تمامی عناصر سکس، تخیلات، تکنیك‌های جذاب نور و صدا وحرکت وحتی بهره گیری زیان‌بار از قداست‌های ملی و مذهبی، و با مدد از اصول روان‌شناسی صحنه‌هائی راخلق می کنند که نه فقط جوان و نوجوان را در جای خود میخکوب کرده و حتی توجه اکثر بزرگسالان را نیز به خود جلب می کند).

در زمینه شاخصه‌ها و ملاك‌های بررسی کیفی، در کنار معیارهای زیباشناسی و اخلاقی که باید مورد توجه قرار گیرند، اصالت موضوعات، صحت و مستند بودن اطلاعات،متناسب با شرایط زمان و مکان بودن محتواها، نزدیك بودن و صمیمی بودن با بیننده، هم به منظور اثرگذاری مثبت در زمینه‌های آموزشی، راهنمائی، پندهای مفید برای زندگانی روزمره و حرفه‌ای، و هم به منظور تسهیل در جلب آراء و نظرات آنها به هنگام سنجش افکار، خلاصه و دریك کلام تعدد ابعاد

و تنوع برنامه‌ها متناسب با تمامی گروه‌های اجتماع باید موضوع مطالعات و پژوهش‌های کمّی و کیفی و تحلیل آن‌ها قرار گیرد.

در شرایط رقابت‌های نابرابر فعلی در زمینه رسانه‌های تصویری، تأمین مصلحت جامعه و اجتماع کار برنامه‌ریزان و مسئولان را سخت دشوار ساخته است. آشنا کردن مردم به مصالح خود و خانواده و جامعه‌شان، ضرورت ارتقاء دانش عامّه و فرهنگ مردمی هم باید به جامعه تفهیم شود و طی برنامه‌های مناسبی به آنان عرضه گردد و هم طی فرآیند خاصی بازتاب آن مجدداً بررسی گردد. وظیفه سازمان‌های تلویزیونی که از محل مالیات‌های مردم تأمین می‌گردد و مصالح جامعه را در اولویت طرح و محتوا قرار داده است روز به روز سنگین‌تر می‌شود. ایجاد پل ارتباطی دو طرفه میان تلویزیون و بینندگان آن ضرورتی است اجتناب‌ناپذیر و درعین حال دشوار. دیگر رسانه‌های نوشتاری نیز باید در این مهم بکوشند، به نظر می‌رسد سازمان تلویزیون دولتی خود نیز باید از وسائل و رسانه‌های نوشتاری در انجام هدف و برنامه‌های عام‌المنفعه و روشنگرانه خود بهره گیرد، و مردم را با خطرات بالقوه موجود آشنا سازد.

آن چه در حال حاضر بر روی آنتن می‌رود و شکل و محتوا و ساختار برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد، با آن چه گفته شد و ضروری به نظر می‌رسد، فاصله بسیاری دارد.

باید توجه کنیم که مطالب فوق را شانزده سال قبل یکی از مسئولان و مدیران طراز اول کانال دوم تلویزیون دولتی آلمان بر زبان رانده است. از آن زمان تا به امروز هم بر تعداد کانال‌های ماهواره‌ای و هم تلویزیون‌های کابلی افزوده شده به گونه‌ای که هر گیرنده تلویزیونی در آلمان با هزینه‌ای اندك می‌تواند از تمام آن چه توسط این سازمان‌های تلویزیونی فرستاده می‌شود استفاده کند و هم با پیشرفت امکانات فنی و پیدایش آنتن‌های نیرومند و نسبتاً ارزان هر کس که صاحب یك تلویزیون باشد می‌تواند حدوداً برنامه‌های ۴۰۰ فرستنده تلویزیونی را در اطاق منزل خود دریافت

کند. حدود شش سال است که در آلمان تجهیزات یك آنتن تلویزیونی به ارزش تقریباً سه هزار مارك (کمتر از یك میلیون تومان) می تواند فرستنده‌های غالب کشورهای جهان از جمله سه شبکه سیمای جمهوری اسلامی ایران را بر روی صفحه تلویزیون‌های خانگی منتقل کند و این در حالی است که هنوز قسمت اعظم سرزمین ما تحت پوشش شبکه سوم و بعضاً شبکه دوم نرفته است. بدین ترتیب واضح است که کار طراحان و مدیران و مسئولان یك ایستگاه تلویزیونی چه ابعادی پیدا کرده است. و نیز روشن است که نمی توان به سلامت فکر و نیت‌های انسان‌دوستانه و کمال گرای مدیران و تولیدکنندگان همه این فرستنده‌های تلویزیونی جهان اطمینان داشت.

هم چنین تردیدی وجود ندارد که در زمانی نه چندان دور مردم ما نیز از چنین امکانات گستردهٔ فنی بهره خواهند برد و طولی نمی کشد که این امواج نامحرم و ویرانگر، حریم خصوصی خانواده‌های ما را درهم خواهند ریخت و حتی به درون اطاق‌های خواب کودکان ما راه خواهند یافت!

چه باید کرد؟

۷

چه باید کرد؟

تعادل جاری و تعادل پایدار

در یکی از مباحث مربوط به زیست‌شناسی و مطالعه روند سالم حیات در موجود زنده از مقوله‌ای نام برده می‌شود که اصطلاحاً آن را «تعادل جاری» می‌نامند. با ذکر یك مثال موضوع روشن‌تر بیان می‌شود.

استخر آبی را در نظر می گیریم که یك هزار متر مکعب گنجایش دارد. اگر قرار باشد، جلوگیری از فساد آب با افزودن یك کیلوگرم کلر در آب حاصل گردد و این مقدار کلر در حالی که مانع گندیدگی آب است و از سوی دیگر حداکثر میزانی است که سلامت کسانی را که در این آب شنا می کنند به خطر نمی‌افکند، در این صورت می گوئیم غلظت لازم برای حفظ سلامتی آب یك گرم کلر در هر متر مکعب آب است. اگر از مسائل تبخیر و هرز رفتن آب صرفنظر کنیم، می توانیم ادعا کنیم که غلظت کلر در این استخر همیشه یك گرم کلر در یك متر مکعب آب باید باشد. ایجاد و نگهداری این تعادل که تعادل پایدار نام دارد کار دشواری نیست. بدیهی است اگر استخر دیگری گنجایش ۵۰۰ متر مکعب آب داشت، افزودن ۵۰۰ گرم کلر به آن، همین غلظت و تعادل را برقرار می‌سازد. هر بار هم که آب این

استخر را عوض کردیم با افزودن مقدار لازم کلر، تعادل پایدار حاصل شده است.

حال اگر وضع استخر به گونه‌ای باشد که دائماً مقداری آب از آن خارج شده و بهمان میزان آب تمیز وارد آن گردد، روشن است که آب خارج شده آغشته به کلر است و آب وارده فاقد آن. در چنین صورتی ثابت نگاهداشتن غلظت کلر در آب این استخر به سادگی حالت اول عملی نیست. اگر میزان جابه‌جائی آب را هم بطور دقیق اندازه بگیریم و به همان میزان هم دائماً کلر بدان بیافزائیم، باز لحظاتی را خواهیم داشت که غلظت یك گرم در هر متر مکعب تأمین نشده است و همان لحظه می‌تواند موجب بروز اختلالاتی گردد. اگر بتوانیم سیستمی را ابداع کنیم که در چنین حالتی دائماً و پیوسته غلظت کلر را در آب ثابت نگهدارد، در چنین صورتی از تعادل جاری نام می‌بریم. همین جا باید گفت که هیچ راه و روشی برای برقراری تعادل جاری در چنین سیستم‌هایی وجود ندارد و حفظ تعادل جاری فقط از ویژگی‌های موجود جاندار و از مکانیسم‌های حیات در عالم جانداران است.

همه می‌دانیم که در یك بدن سالم، مقدار قند و چربی و املاح و سایر مواد در خون همیشه ثابت است و این در حالی است که دائماً و نامرتب همین مواد را وارد بدن خود می کنیم و از سوی دیگر فعل و انفعالات شیمیایی منجر به دفع فضولات شده و غدد عرق نیز دائماً با ترشح خود و تبخیر سطحی، میزان آب و املاح موجود در بدن را قاعدتاً دستخوش تغییر می کنند. اگر هم چند روزی قند و چربی و یا مواد مشابه از طریق ارگانهای تغذیه وارد بدن نشود، باز هم بدن سالم طی فرآیندهای شیمیایی خاص و سوخت و سوزهای لازم مقدار غلظت همان مواد را در خون، به آن اندازه که برای تأمین حیات سالم و مکانیسم‌های حیاتی لازم است، محفوظ نگاه می‌دارد.

این عمل یعنی تأمین تعادل جاری در یك بدن سالم از طریق فعالیت‌های مستمر ارگانها و غدد و فیلترهایی که در کبد و لوزالمعده و دیگر اعضاء بدن وجود دارد و تحت هدایت و نظارت و مرکز فرماندهی مغز اداره می‌شوند انجام می‌شود.

اگر هر کدام از این ارگانها مختل گردد، یا مغز قدرت نظارت و هدایت خود را از دست بدهد و یا ارگانهای اجرائی از فرمانبرداری سرپیچی کنند تعادل جاری مختل شده و حیات سالم به مخاطره افتاده، چه بسا موجبات مرگ و زوال بدن را فراهم آورند.

حفظ و اداره این تعادل جاری در بدن یك انسان در حالی است که پیوسته با جهان خارج از خود در دادوستد مادی و معنوی بوده و در یك کنش و واکنش فعال و نیز انفعالی قرار دارد. واضح است که قطع جریان دادوستد انسان با محیط پیرامونی او نه ممکن است و نه لازم. ایجاد و حفظ تعادل در درون بدن و میان بدن و جهان خارج از آن، طی فرآیندی صورت می‌پذیرد که پاره‌ای اعمال آن ارادی و برخی از آنها غیرارادی می‌باشد. هوشیاری و مراقبت در مواجهه با عناصر ناسالم و مضر، وجود سنجش‌های عقلی و غریزی و عاطفی برای تعیین و اجرای عکس‌العمل‌های مطلوب چه در ابعاد مادی و چه در ابعاد معنوی و روحی تضمین کننده شرایط لازم برای حفظ تعادل جاری در مجموعه ارگانیسم موجود زنده به‌ویژه انسان است.

خانواده انسانی به مثابه یك واحد اجتماعی و نیز هر کدام از گروهها و قشرها و بالاخره یك ملت و یك امت و یك مجتمع بزرگ بشری را نیز باید به عنوان یك واحد حیاتی در نظر گرفت. در چنین واحدی شرط سلامت حیات و تضمین سلامتی و رشد تناسب و تعادل آن باید به عنوان یك واحد زنده برخوردار از تعادل جاری مورد توجه قرار گیرد.

زندگی سالم و دادوستدهای متعادل تمامی قشرها و آحاد یك جامعه با تمامی و در تمامی ابعاد و وجوه آن و نیز ارتباط این واحد با جهان خارج خود باید بر محورها و معیارها و بهره‌مند از سنجش‌ها و فیلترهایی صورت گیرد که ضامن بقاء و پایداری و تأمین شرایط لازم برای حفظ و جریان تعادل جاری آن بوده باشد. همان‌گونه که عوامل زیست محیطی جهان خارج دائماً دستخوش دگرگونی و

تکامل بوده و نحوه زندگی و برخورد با این عوامل نیز متحول بوده است؛ همچنین پیشرفت و تکامل مادی زندگی از خور دو خوراك گرفته تا مقولات مربوط به زندگی جمعی، دگرگونی‌ها و انطباق انسان را با شرایط نو به نو شونده طلب می کند و هم بر انسان اثر می گذارد و هم از انسان اثر می‌پذیرد؛ در حوزه مسائل اجتماعی و فرهنگی و معنوی و جنبه‌های روحی و روانی انسان و جامعه نیز وضع به همین قرار است.

هر پدیده نو در محیط زیست انسانی به لحاظ بیولوژیك عکس العمل معقول و متعادل انسان را برای تضمین تعادل جاری و مآلاً حیات سالم طلب می کند. ساده‌ترین مثال را می توان برق و الکتریسیته و یا واضح تر از آنْ آلودگی هوا ناشی از سوخت انرژی فسیلی دانست. کاربرد اتومبیل و وسائل حمل ونقل ضمن اینکه ساختار جامعه را متحول می‌سازد اثرات نامطلوب بر محیط زیست برجای می گذارد که تمهیدات معقول و منطقی را لازم می‌سازد. بهره گیری از انرژی اتمی به منظور تسهیل امور زندگانی نیز زباله‌های اتمی را بدنبال دارد که دفن آنها به گونه‌ای که سلامت محیط و زندگانی انسانهای مجاور آن خزانه‌ها را به مخاطره نیاندازد مستلزم تفکر و اندیشه وعمل محاسبه شده می‌باشد.

در حوزه سلامت فکر و اندیشه واحدهای انسانی نیز وضع از همین قرار، بلکه دشوارتر بوده هشیاری و نظارت و هدایت بیشتری را طلب می کند.

يك انسان تربیت یافته باشعور و صاحب معیارهای عقل و خرد، زمانی که با پدیده‌ای مواجه می‌شود یا خبری می‌شنود از خود عکس العمل مناسب نشان می‌دهد و بسته به صحت و سقم و مثبت یا منفی بودن و پسندیده یا ناپسند بودن جریان، از سنجش‌ها و فیلترهای تعبیه شده در جسم و روان و اندیشه و خرد خود مدد می گیرد و با آن بگونه‌ای مواجه می‌شود که تعادل جاری حافظ سلامت جسم و روح او را به مخاطره نیافکند.

جوان تربیت یافته‌ای که با جریانی ناپسند مواجه می‌شود، با بهره گیری از معیارهای حسن و قبح نهفته در وجودش، سلامت جسم و روان خود را مصون نگاه

می‌دارد.

این مثال و این مقدمه را از آن جهت ذکر کردم که وضعیت جامعه خودمان را در عصر جدید که به عصر انفجار اطلاعات شهرت یافته است و در محاصره سیطره امواج رادیوئی و تلویزیونی و ماهواره‌ای هستیم، نشان دهم. جامعه‌ای که دارای عناصر بسیار اصیل و ارزشمند فرهنگی و دینی و ملی و طبیعی است و بایستی در حیات مادی و در حیات معنوی خود مانند بدن یك انسان سالم در تعادل جاری زندگی سالم خود را بگذراند، و نمی‌تواند با جهان خارج خود قطع ارتباط کند و لذا پیوسته در دادوستد و کنش و واکنش مادی و معنوی قرار دارد، لازم است ارگانها و ابزارهای ضامن تعادل را شناخته و آنها را تقویت کند و با سالم و فعال نگاهداشتن آنها، سلامت اجتماعی را تأمین و تضمین کند.

آنچه در این مجموعه به بحث موردنظر ما راجع است، برخورد منطقی و معقول با عصر امواج و عصر رسانه‌ها و ارتباطات الکترونی است که جریانی روزافزون یافته و با یورش و شبیخون به جامعه بشری، در صدد از بین بردن و نابود کردن اجزاء و عناصر ضامن تعادل جاری در حیات فرهنگی و روحی و سلامت روانی جامعه‌ها می‌باشد.

نادیده گرفتن این جریان مانند نادیده گرفتن آلودگی هوا ناشی از سوخت و مصرف اتومبیل‌ها به هلاکت ما و مسموم کردن محیط زندگانی ما چه به لحاظ بهداشتی و چه از لحاظ فرهنگی و روانی خواهد انجامید.

هماطور که بهره گیری از اتومبیل را نمی‌توان متوقف کرد، زیرا شالوده زندگی جدید و رشد حیات مادی جامعه در گرو بهره گیری روزافزون از وسائل نقلیه است، برخورداری و بهره گیری از رسانه‌ها را نه می‌توان نادیده گرفت و نه می‌توان مانع شد و نه می‌توان متوقف نمود.

تمهیدات لازم هم، درجهت تقویت قدرت دفاعی جامعه باید صورت گیرد و هم، در شکل دادن کنش‌ها و واکنش‌های فردی و اجتماعی در مقابله با آنها.

همان گونه که بدن انسان از یك سیستم و نظام تدافعی در مواجهه با عناصر اخلال گر سلامت جسمی برخوردار است، و نیز با برخورداری از یك معیار و ترازوهای تعیین کننده واکنشهای انسانی در مواجهه با اطلاعات ویرانگر، تعادل جاری نظام فکر و جسم خود را تأمین می کند، جامعه نیز باید به چنین ارگانهایی مجهز باشد.

نیل پستمن در کتاب تکنوپولی (نیل پستمن، تکنوپولی: فرهنگ در اسارت تکنولوژی، ترجمه نگارنده، انتشارات سروش ۱۳۷۳) به بیان روش مقابله و مکانیسم‌های دفاعی پرداخته و از زوایای مختلف خطرات یورش‌های اطلاعات را به جوامعی که به ارگانهای تدافعی مجهز نشده‌اند برمی‌شمرد. وی می گوید زمانی رسیده است که هرچه به ما بگویند باور می کنیم چون دلیلی برای باور نکردن نداریم. آن چنان در غرقاب و در گرداب رودخانه اطلاعاتی قرار گرفته‌ایم که قدرت تمیز را از دست داده‌ایم. آن چنان از فرهنگ و از نظام ارزشی تهی شده‌ایم که دیگر جذبه و جاذبه‌ای برای پیوند و پیوندهای انسانی نداریم. آن چنان اسیر افسارگسیختگی ماشینیسم و علم زدگی شده‌ایم که اراده و توان خود را برای تعیین سلامت خود و جامعه از دست داده‌ایم. در جای دیگر می گوید این جوامع صنعتی و در رأس آنها جامعه آمریکا که اولین نظام تکنوپولی یعنی حاکمیت تمام عیار و مطلق العنان تکنولوژی را ساخته و پرداخته‌اند، آن چنان اسیر شده‌اند که راه نجاتی برای آنها نمی توان تصور کرد ولی جوامعی که از فرهنگی هوشیار و بیدار برخوردار هستند می توانند در مهار این دیو مهاجم موفق باشند. در فصل یازدهم کتاب تکنوپولی راههای مقابله با این تهاجم را تا حدودی نشان می‌دهد که برای جلوگیری از اطاله کلام خواننده را بدان ارجاع می‌دهیم.

ارگانهایی که می توانند موجبات عکس العمل مطلوب انسان و جامعه را در برخورد باتنش‌های اطلاعاتی و یورش و خروش جریان اطلاعاتی تضمین کنند عبارتند از:

۱ـ خانواده
۲ـ نظام آموزشی
۳ـ ارگانهای مذهبی و نهادهای تربیت اخلاقی و فرهنگی
۴ـ ارگانهای قضائی
۵ـ احزاب و دستجات کوچك و بزرگ سیاسی، فرهنگی، هنری، نظایر آن.
۶ـ و اصولاً هر تشکل و اجتماعی که دارای ضابطه‌های فکری و التزامات عملی برای اعضاء خود می‌باشد. برای جلوگیری از اطاله کلام و اجتناب از پرداختن به کیفیت و مکانیسم‌های تهاجمی و تدافعی ارگانهای یاد شده به توضیحاتی مختصر بسنده می‌کنم و خواننده را به کتاب تکنوپولی ارجاع می‌دهم.

در یك خانواده، افراد به دلیل تعلقات عاطفی و فرهنگی و برخورداری نسبی از معیارهای اخلاقی و تربیتی و عقیدتی و غیره، از نوعی وسیله دفاعی و ارگان تشخیص صلاح از غیر صلاح بهره‌مند هستند که آنان را در مواجهه با یك جریان یا یك حرکت اطلاعاتی یاری می‌رساند.

فرض کنیم جوانی که از یك خانواده مذهبی است و به لحاظ عاطفی و روابط درونی، سالم، به جریانی برمی‌خورد که از او برای شرکت در اجتماعی تفریحی دعوت می‌کنند، بلافاصله در ذهن او معیارها و ابزار سنجش‌هایی که تعبیه شده است وارد کار می‌شود و او به اقتضای آن تمیز می‌دهد و تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند.

جریانی دیگر از این جوان دعوت می‌کند در این یا آن برنامه سیاسی شرکت جوید و یا فلان کالا را بخرد و مصرف کند و یا عضوی فعال در این یا آن گروه و جریان باشد، بدیهی است که تعلیمات و تعلقات خانوادگی و معیارها و ملاکهای پذیرفته شده، هدایت گر و تعیین کننده راه و رسم این جوان خواهد بود. مقایسه شیوه برخورد و عکس‌العمل او با فرد دیگری که از تعلقات خانوادگی و شاخصه‌های برشمرده بهره‌ای ندارد، نقش، اهرمهای کنترل کننده و برانگیزنده

عکس‌العمل انسان در مواجهه با جریانات اطلاعاتی خارج را نمودار می‌سازد.

نظام آموزش و پرورش و محتوا و ساختار آن نیز با شکل دادن به فکر و اندیشه و تربیت روحی و جسمی جوانان معیارهایی دیگر در اختیار آنان می گذارد که در برخورد با جریانی مغایر و ناهماهنگ با آن معیارها، عکس‌العمل مناسب را باعث خواهد شد.

احزاب و دستجات سیاسی نیز با پذیرفتن و اعلام و نیز پرورش اعضاء خود به خط مشی‌ها و الزامات و عقاید و نگرشهای خاص، نوع برخورد افراد را با جریانات اطلاعاتی معین می‌سازند.

هم چنین ضوابط و معیارهای مذهبی و فرهنگی و سنتی و... هر کدام به مثابه عواملی در مهار و هدایت شخصی و افراد در مواجهه با پدیده‌های اطلاعاتی و فرهنگی و نظایر آن بسیار مؤثر و تعیین کننده بوده و عاملی قوی در حفظ و صیانت انسان محسوب می گردد.

نیل پستمن در کتاب تکنوپولی به مکانیسم‌های این عوامل به گونه‌ای مبسوط پرداخته و تخریب و تضعیف این نهادها را از اهداف نظام تکنوپولی و رسانه‌های ارتباط جمعی آن می‌داند و می‌افزاید، تنها با زوال و بی تأثیر کردن این نهادها و ارگانهای کنترل کننده و ملاکهای روحی و عقلی انسانی است که سلطه کامل نظام تکنوپولی و سردمداران آن بر انسانها و جوامع انسانی ممکن می گردد. در کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» [انتشارات سروش، سال ۷۳، ترجمه نگارنده] همین نویسنده دردمند آمریکایی به مکانیسم‌های رسانه‌های ارتباط جمعی نظام تکنوپولی و بویژه تلویزیون و برنامه‌های ماهواره‌ای آن در تخریب فرهنگ و جماعت انسانی پرداخته است. خواننده را به مطالعه این کتاب مفید و روشنگر دعوت می کنیم.

پستمن در آثار خود حاکمیت بلامنازع تکنولوژی را که به آن واژه تکنوپولی اطلاق می کند خطری جدی و مهلك برای فرهنگ بشری دانسته و

افسار گسیختگی آن را عامل انهدام اراده و نظام شکل گیری آراء و عقاید انسانی می‌شمارد، و معتقد است این نظام بعد از آنکه از آمریکای اندیشمند و صاحب مردان خرد و اندیشه قرن نوزدهم، آمریکای پایان هزاره دوم تاریخ معاصر را ساخته است، اینك بر آن است تا به مدد امواج الکترونی و ماهواره‌ای خود آخرین بقایای خرد فرهنگ و شعور و اخلاق را از کره خاکی محو کرده، حاکمیت ماشینیسم را بر سراسر جامعه انسانی تثبیت نماید. از این‌رو به جوامع در حال رشد و کشورهای صاحب فرهنگ هشدار می‌دهد، در مقابل این یورش‌های اطلاعاتی و شبیخون فرهنگی چشمان خود را باز نگاهدارند و با تکیه بر اخلاق و سنت‌ها و آداب و فرهنگ خود جامعه خود را واکسینه کرده و از خطر این مهاجم ویرانگر مصون نگاهدارند.

همین مطلب است که رسالت مسئولان و برنامه‌ریزان و مجریان و نیز جماعات و آحاد انسانی را در پرورش و تربیت انسان‌های جوامع خود چند برابر ساخته است.

با آن که در فصول قبل خطرات چندجانبه تلویزیون را برشمردیم و تأثیرات روحی و جسمی و فرهنگی آن را بر فکر و روان و قوای دماغی انسان‌ها تشریح کردیم به نظر می‌رسد راه و چاره‌ای جز این نداریم که از طریق همین جعبه جادوئی، فرهنگ خود و جامعه خود را از خطر یورش امواج نامحرم و بیگانه مصون نگاهداریم. با پذیرفتن این تناقض نامبارك اینك نکاتی چند را که به نظر می‌رسد تا حدودی راه را برای مسئولان و برنامه‌ریزان و نیز پدران و مادران هموار سازد بررسی می کنیم. البته در این طرح و پیشنهادات هیچ گونه داعیه‌ای جز بهره‌وری از تجربیات جهان صنعتی و جامعه خود، طی سال‌های قبل و پس از انقلاب وجود ندارد و هیچ هدفی جز انجام تکلیف مسئولیت و مشارکت در ساختمان جامعه سالم و پویای اسلامی آینده که اینك در کانون توجهات جهان و اقوام و ملل اسلامی و جوامع در حال رشد قرار گرفته است، محرك و برانگیزنده راقم این سطور نبوده

است. هم‌چنین مدعی نیستم که طرحی نو عرضه می گردد و یگانه نسخه شفابخش بیماری‌های عصر هجوم امواج را تقدیم خواننده می گردانم. همین اندازه که خانواده‌هائی چند دیدگاهی روشن تر پیدا کنند و راهبر و راهنمای فرزندان خویش باشند، و جوانان علاقمند و دلسوز نسبت به سرنوشت خویش با هوشیاری تن به مواجهه با امواج الکترونی و ماهواره‌ای دهند، نویسنده خشنود است و ظیفه‌ای را انجام داده و اجر خود را برده است.

قبل از پرداختن به مطلب، لازم می‌دانم والدین و مربیان کودکان و نوجوانان را به یك نکته و امر مسلم واقف گردانده و توجه جدی آن‌ها را بدان معطوف دارم.

شما که مسئولیت تربیت و هدایت فرزندان خود را بر عهده دارید. از هر قشر و گروه و طبقه اجتماعی که هستید و از هر آئین و مسلك و مرام و دین و فرهنگ و سنتی که پیروی می کنید و حتی اگر معتقد هستید که باید در عصر جدید حساسیت و تعهدی نسبت به قید و بندهای انسان‌ساز مذهبی نداشته باشید، لااقل این خواسته و آرزو را دارید که فرزندان خود را آن گونه که می خواهید و صلاح می دانید تربیت کنید، و راه سالم ارتقاء و زندگی در جهان مَتلاطم امروز را فراراه آنان قرار دهید. بیائید و از تجربه کسانی که طی دهه‌های اخیر شاهد اضمحلال تمامی اصول انسانی و فرهنگی انسان‌ها بوده‌اند و آثار رسانه‌های ارتباط جمعی را با تمام وجود خود بر جوامع خود حس کرده‌اند بهره گیرید. اگر به فرزانگان خودی و مصلحان اجتماعی دلسوز خود توجه و اعتمادی ندارید، از فرهیختگان جوامع صنعتی، به ویژه آمریکا بشنوید.

شما که اینگونه با سخاوت امواج ماهواره را بدرون خانه و حریم خانوادگی خود راه داده‌اید و به مدد فیلمهای ویدئویی تجارتی اوقات بیشتری را از عمر فرزندانتان قربانی می کنید، در یك اصل و نکته مسلم تردید نداشته باشید، و آن این است که از آن لحظه به بعد، دیگر شما نقشی در تربیت و هدایت آنان نخواهید داشت. و کمترین کاری که انجام داده‌اید این است که عنان تربیت امیدهای آینده

خود را چه در زمینه فرهنگ و چه در مقوله اخلاق بدست کسانی می‌سپارید که نه آنها را می‌شناسید، نه از اهداف و اغراض آنان آگاهی دارید و نه روشهای مؤثر و کارساز دست‌اندرکاران و گردانندگان و مجریان این برنامه‌ها را بررسی کرده‌اید. تردیدی نداشته باشید که این مربیان ماهواره‌ای و این «تله‌واعظ»ها از فرزندان شما آن نخواهند ساخت که شما طلب می‌کنید. اگر هشدارهای فرزانگان خودی را پاس نمی‌دارید کتابهای نیل پستمن و آلوین تافلر و کارل پوپر و شماری دیگر از غربیان، این غریبان درد آشنا را بخوانید و تا دیر نشده برای نجات عصر و نسل خود اقدام کنید: چه باید کرد؟

به نظر می‌رسد برای یافتن پاسخ این سؤال وظائف فرد و جامعه و دست‌اندرکاران را جدای از هم بررسی باید کرد.

الف ـ چه وظائفی را باید فرد فرد انسانهای یك جامعه انجام دهند، بدون توجه به آن که جامعه و دولت چه کاری را در این مقوله انجام می‌دهند.

ب ـ وظایف اولیاء و زمامداران و مربیان و رهبران و مدیران و خلاصه وظیفه فرهنگ جامعه و ارگانهای ارشادی آن چه باید باشد، بدون توجه به آنکه مردم چه می‌کنند و تا چه حد خود را مسئول می‌دانند.

ج ـ رابطه متقابل فرد و جامعه در زمینه رسانه‌های ارتباط جمعی چگونه باید سامان داده شود، به عبارت دیگر زمینه‌ها، ساختارها و پیام‌های رسانه‌های ارتباط جمعی کدامند.

پس از آن باید شاخصه‌های جامعه را به عنوان اجزاء و عناصر و ارگانهای یك بدن واحد بشناسیم و با شناخت وضع و حالت آن به شرایط محیط پیرامونی نظر افکنده عوامل مؤثر در دادوستد اجتماعی و زیست محیطی را بررسی کنیم و ببینیم برای حفظ «سلامت اطلاعاتی» و تأمین نیازهای «تعادل جاری» چگونه باید عمل کرد.

و سرانجام با شناخت وضع موجود و ترسیم جامعه مطلوب به تبیین راه و

روش و محتوا و شکل و انتخاب ابزارها و وسایل مناسب همت گماریم و بپذیریم که با پیشرفت حیرت‌انگیز وسایل ارتباط جمعی در شیوه‌های سنتی و بسیار کهنه باید تجدیدنظر کنیم.

الف ـ وظیفه و مسئولیت افراد بدون توجه به برنامه‌های دولت و جامعه

در این زمینه ابتدا باید دید خصوصیت انسانی که می‌خواهد گلیم خویش را سالم از آب بدر برد چیست؟ نگرشهای او، شیوه رفتار او در مقابله با تهاجم تکنوپولی و ابزار یورش آن، تکنولوژی ارتباطات چگونه است؟ چه نکاتی در خودسازی و یا تربیت چنین انسانی باید مورد توجه قرار گیرد؟ از هر نقطه نظر و از هر جایگاهی که به تکنولوژی رسانه‌های جمعی و ارتباطات بنگریم، یك محور مشترك را در همه دلهره‌ها و نظرگاهها می‌بینیم: جهان عواطف و اندیشه ما، روابط اجتماعی و فردی ما، سیستم تفکر سیاسی و اجتماعی ما، در معرض دگرگونی است، این دگرگونی‌ها کدامند و جهت حرکت و مقصد نهایی کدام است؟

کسانی به این سؤال و بررسی جواب آن علاقه‌مند هستند که از روی درد وعلاقه خواهان حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش می‌باشند و می‌خواهند بدانند راه تربیت فرزندان و کودکانشان برای حفظ شخصیت و استقلال انسانی و برخورداری و بهره‌وری از یك زندگی شرافتمندانه کدام است.

ژاك الول (Jacques Ellul) این سؤال را این گونه مطرح می‌کند: «انسانی را که امروزه بدان نیاز داریم چگونه باید بسازیم، انسانی که بتواند مرکز ثقل انسانیت را مصون داشته و ارتقاء و رشد انسانها را تضمین کند. در شرایط زیست محیطی امروز و تحولات و تطوّرات موجود و در مسیر تکامل زندگانی خود به یك موتاسیون، یعنی یك جهش نیازمندیم. نه یك جهش از نوع بیولوژیك آن، آن گونه که در سیر تکاملی موجودات زنده دیده‌ایم و نه انسانهای ماشینی و ربات‌ها، بلکه درست برعکس، نیازمند به یك موتاسیون و یك جهش هستیم که از رهگذر آن

انسانهایی ساخته و پرداخته شوند و به مرحله‌ای از رشد برتر و کامل‌تر برسند که بتوانند از تکنولوژی‌های موجود و اشکال کامل شونده آن بهره گیرند، بدون آن که اسیر آنها شوند و توسط ماشین استثمار شوند، انسانهای جهش یافته‌ای که خود را حاکم بر ماشین بدانند نه هم‌عنان آن و یا زیر سلطه آن.»

انسان جهش یافته‌ای که مورد نظر الول است، جثه‌ای نیست با چشمانی از حدقه در آمده و بینی ستبر و هیکلی دیومانند، بلکه انسانی تکامل یافته به لحاظ تعقل و تفکر، انسانی که در اثر تعلیم و تربیت و قدرت اندیشه قادر است مرز و فاصله خود را با ماشین آلات و ابزارهای نوین و اعجاب‌برانگیز و مهیج و محرك تکنولوژی جدید حفظ کند.

ژاك الول خوب فهمیده است که غالب انسانها، اشیایی شده‌اند و می‌شوند که ماشین برای سیطره خود بر آنان بدانان نیاز دارد؛ و نیز اعتقاد دارد که می‌توان با تعلیم و تربیت پیکارگرانی را ساخت که بتوانند دست به ایجاد جبهه مقاومت زده و استقلال خود را حفظ کرده و مانع سلطه ماشینیسم برخود گشته و خود را از اسارت آن آزاد سازند. انسانهایی باید پرورش یابند که نجات خود را نه در طرد ماشین و نفی بهره گیری از تکنولوژی می‌دانند، بلکه کسانی که آگاه و مختار و بهره‌مند از مدیریت تفکر و تعقل و اندیشه و پای‌بند به سیستمهای ارزشی و برخوردار از باورهای انسان‌ساز، سازندهٔ سرنوشت خویش و آینده‌ساز جامعه خویش هستند. آینده‌ای که رشد و تعالی آن نه در تعالی و رشد ماشینیسم، بلکه در رشد و ارتقاء انسانها خلاصه می‌گردد. آینده‌ای که تکامل انسانی در آن نه به معنای فدا شدن انسان در راه تکامل ماشین، بلکه رشد و تطور و تکامل جوامع از رهگذر بهره گیری افزونتر از رشد و گسترش و تکامل تکنولوژی می‌باشد. انسان جهش یافته انسانی نیست که رشد و تعالی و بهبود کمی و کیفی زندگی را در «فدا کردن آسایش زندگی برای تهیه وسایل آسایش زندگی» می‌داند، بلکه انسانی است آزاد و آگاه و آفریننده، بینا و خلاق که سعادت جمع را در تلاش خود و صلاح خود را در اصلاح جمع و هر دو را مدیون

کوشش و خیزش در چارچوب ارزشهای انسانی و تدبر و تفکر و نیز از مبنا و سکوی نیازهای واقعی درونی و برونی نشأت گرفته از فطرت و خرد انسانی می داند.

راههای اسارت انسان و فرهنگ انسانی را همانگونه که اشاره شد نیل پستمن در کتاب تکنوپولی ترسیم کرده است (انتشارات سروش ۱۳۷۳ ـ ترجمه دکتر طباطبایی. خواننده را به مطالعه آن توصیه می کنم) او بر اساس مشاهدات پژوهشگرانه خود و نیز بررسی های علمی و دردمندانه تصویری از جامعه فوق صنعتی آمریکا عرضه می دارد که سخت تکان دهنده است. همچنین مسیر اسارت انسانها و مسیر تسلیم جامعه جهانی را به تکنولوژی افسار گسیخته و بدون اخلاق در کتاب دیگرش «زندگی در عیش، مردن در خوشی» (انتشارات سروش ۷۳ ـ ترجمه دکتر طباطبایی ـ خواننده را به مطالعه این کتاب، توصیه می کنم)، آن گونه که وسایل ارتباط جمعی، خاصه ماهواره ها و تلویزیون درصدد آن هستند عالمانه و هشداردهنده تعیین کرده است. مطالعه و مراجعه خواننده به این دو کتاب ما را از تکرار مطالب آن در این گفتار بی نیاز می کند.

در این جا به هفت نقطه نظر اشاره می کنیم که توجه بدان را پستمن برای پروراندن انسان جهش یافتهٔ مورد توجه ژاك الول ضروری می داند. انسانی که نه اسیر ماشین می شود و نه ماشینیسم می تواند او را در اسارت خود درآورد. اما این که چگونه می توان این نقطه نظرات و این هشدارها را به کودکان و نسل جوان منتقل کرد مسئله ای است که در ادامه مطلب بدان می پردازیم.

۱ ـ هر تحول تکنولوژیك و هر نوآوری صنعتی به سان سکه ای است که دو رو دارد. هر جنبه مثبت و هر فایده و امتیاز یك مقوله صنعتی، جنبه ای منفی و زیان بار و خسارتی در طرف مقابل خود دارد. گاه ممکن است جنبه منفی و خسارات آن از کارآئی و بهره رسانی آن بیشتر باشد. گاه ممکن است بهره و اثرات مثبت آن درحدی باشد که پرداخت هر بهایی را برای آن موجه سازد. این مطلب ممکن است عجیب به نظر آید. ولی اگر ببینیم انسانهایی را که در برخورد با یك

پدیده نوین صنعتی، آن چنان ذوق زده و مجذوب و مسحور و از خود بیگانه شده‌اند که به جنبه‌های منفی و خسارات حتمی و احتمالی آن بی توجه مانده‌اند. یك چنین بی توجهی به عواقب کاربرد یك تکنولوژی عواقبی خطرناك خواهد داشت. هر چه جاذبه و فریبندگی یك مقوله صنعتی افزونتر باشد، عواقب منفی آن نیز دامن گیر تر است. به عنوان مثال به اتومبیل بیندیشیم. در کنار رفاه و امتیازات کاربردی آن و نیز فراگیر شدن و ضرورت اجتناب ناپذیر آن آلودگی هوا و محیط زیست و ترافیك‌های وقت کش در جاده‌ها و خیابانها و نابودی جنگل‌ها و طبیعت و حوادث و تصادفات و دیگر زیانهای کوتاه و بلندمدت آن روی دیگر این سکه است، که نمی تواند و نباید از توجه و آینده‌نگری بدور بماند.

کریستین نیستروم (Chritine Nystrom)، استاد دانشگاه نیویورك این مطلب را چنین عنوان می سازد: «به جای آنکه بپرسیم صنعت به ما چه می دهد، بهتر و مهمتر است که بپرسیم صنعت از ما چه می‌ستاند» شاید هم اصلح باشد که اول از مضرات آن سؤال کنیم، زیرا مطلبی است که هرگز عنوان نمی‌شود و موضوعی است که بسیار کم بدان پرداخته می‌شود و چه بسا عواقب زیان‌بار آن جبران‌ناپذیر باشد. کسانی که از این دیدگاه به صنعت می نگرند و به آن با عینك کنجکاوی و احتیاط نگاه می کنند، به هیچ وجه رجعت گرا و بدور از خصلت روشنفکری نیستند. برای روشنتر شدن مطلب، خواننده را به کتاب تکنوپولی ارجاع می‌دهم؛ که در آن به تفصیل و از دیدگاههای متفاوت در ده فصل بدین موضوع پرداخته شده است.

۲ـ جنبه‌های مثبت و منفی و فوائد و خسارت‌های یك تکنولوژی به هیچ روی یکسان نبوده و به هیچ وجه در گروههای مختلف اجتماعی و خردسالان و بزرگسالان به یکسان تأثیر نمی گذارد. به عبارت دیگر ممکن است یك پدیده صنعتی برای گروهی مفید و برای گروهی دیگر از اجتماع زیانبار باشد. به عنوان مثال با اختراع ماشین چاپ، کلام الهی از انحصار کلیسا بیرون آمد و در روی میز

آشپزخانه هر خانم خانه‌داری قرار گرفت، ولی به همان میزان از اقتدار کلیسای کاتولیك کاست و انحصار اسقف‌ها و پاپ‌ها را درهم شکست. در حالی که برای فرقه کاتولیك زیان‌بار بود، موجب رشد و گسترش پروتستانها و پیروان لوتر گردید. در عین حال برای یهودیان اروپا تأثیری این چنین نداشت. خلاصه این که اختراع چاپ مفید برای پروتستانها و مضر برای کاتولیك‌ها و بی تفاوت برای یهودیان بود.

یا مثلاً هر دستگاه اتوماتیك و خودکار، در عین این که به کار سرعت و دقت می‌بخشد و نیاز به نیروی انسانی را که در اثر خستگی و بیماری و گرسنگی و یا گرمی و سردی هوا و یا تنبلی و اعتصاب و مطالبه دستمزد بیشتر در تولید و میزان آن تأثیر مستقیم دارد کاهش می‌دهد. برای صاحب آن موجب سود مطمئن و فراوان‌تری می گردد ولی از طرف دیگر باعث بیکاری جمعی از انسانها شده، تعادل دادوستد انسانی را به هم می‌زند.

یك روشنفکر جهش یافته و هوشمند در برخورد با هر پدیده صنعتی باید از خود بپرسد، چه کس کدام گروه و طبقات اجتماعی و چگونه از این پدیده سود می‌برند و چه کسانی و به چه میزان خسارت خواهند دید. بهم ریختن تعادل موجود به نفع چه کسانی و علیه چه کسان دیگری است، آیا در مجموع به حال جامعه انسانی و ارتقاء بشریت مطلوب است یا زیانبار.

تردیدی نیست که تکنولوژی کامپیوتر کارآئی سازمانهای بزرگ سیاسی، جاسوسی، اطلاعاتی، مالی و تجاری و بانکها و صنایع را بمراتب زیادتر کرده است. جایگاه کامپیوتر در نظام اداری و پلیسی، در سیستم‌های حسابداری و حتی در لابراتوارهای فیزیك و شیمی بگونه‌ای است که استفاده از آن اجتناب ناپذیر شده است. ولی آیا برای خردسال ۶ یا ۱۰ و یا ۱۵ سال هم بکارگیری کامپیوتر اجتناب ناپذیر است؟

وقتی کودك و نوآموزی را با کامپیوتر آشنا می کنیم، بدین منظور که او را با جهان نوین آشنا سازیم از خود نمی‌پرسیم این آشنایی او با این ابزار چه توانائی‌هایی

را از او می‌رباید. ذهن فعال و خلاق و دارای تمرکز که برای فراگیری و تعلیم و آموزش یك دانش آموز ضرورت اولیه به حساب می‌آید و در اثر بازی با کامپیوتر به ذهنی منفعل و هیجان زده و غیر متمرکز بدل می‌گردد، چگونه می‌تواند آتیه‌ای تکامل یافته را در دنیای نوین فراروی دانش آموز قرار دهد. اگر از خود بپرسیم که بهره‌مندی هر کودك و نوآموز و جوان شاغل به تحصیل از کامپیوتر، بیشترین بهره را به کدام گروه اجتماعی عطا می‌کند و در خدمت چه کسانی خواهد بود، درمی‌یابیم که تولیدکنندگان و صاحبان صنایع و دست‌اندرکاران و بازی‌سازان و سازندگان نرم‌افزار بیشترین بهره را نصیب خود می‌سازند. شاید هم باشند پدران و مادرانی که برای سرگرم ساختن فرزندان و رهایی از غرولند آنان از این نمد کلاهی نصیب خود سازند. سست و کندکردن قدرت فکر، حافظه، فهم استدلالی، استنتاج، ضعف قدرت فراگیری، از بین رفتن تمرکز و تعادل و حفظ ارتباط بین گذشته و حال، ابتدائی‌ترین مقولاتی هستند که در اثر بازی و اشتغال با کامپیوتر نصیب کودکان و نوجوانان می‌گردد.

۳ـ هر مقوله و پدیده صنعتی علاوه‌بر حوزه کاربردی خود، دارای استعاره و ایده‌ای ذاتی است کــه غــالبــاً و در نگاه ظاهر توجــهی را جلب نمی‌کند ولی در بلندمدت حتی حیطه اندیشه و نوع نگرش ما را به جهان خواه در جهت مثبت و خواه منفی دگرگون می‌کند. فلسفه ذاتی هر پدیده جدید تکنولوژیك جهت و شیوه بکارگیری عقل و اندیشه ما را معین می‌کند، و حتی ارگانهای حسی و عاطفی ما را در مسیر خاصی هدایت می‌کند و بسته به نوع کاربرد و کارآئی خود عواطف ما و احساسات ما و یا عقل و شعور ما را به حرکت درمی‌آورد. در بحث‌های گذشته بدین مطلب مشروحاً پرداخته‌ایم.

۴ـ غالباً چنین است که فلسفه ذاتی و استعاره‌ای تکنولوژی نوین یا یك مقوله جدید صنعتی در تعارض و تضاد با فلسفه و ایده درونی تکنیك ماقبل خود می‌باشد. ذکر یك مثال شاید به روشن شدن مطلب کمك کند.

رسانه‌های ارتباط جمعی در اشکال مختلف خود با یکدیگر بر سر حاکمیت و ربودن وقت و سرمایه و توجه و تمایلات مخاطبان خود در رقابت بسر می‌برند. این بازار گرم رقابت را در آمریکای امروزه بیش از هر سرزمین دیگر شاهد هستیم و اشکال و صحنه‌های این رقابت را در سیاست و اخلاق و دین و اقتصاد و بالاخره در نهادهای آموزش و پرورش می‌بینیم. به عنوان مثال در مدارس شاهد رقابت دو تکنولوژی آموزشی و پرورشی و ارتباط جمعی هستیم که هر دو برای حفظ یا ایجاد برتری خود بر دیگری در غلبه بر فکر و اندیشه دانش آموز سخت به رقابت مشغولند از یك سو رسانه نوشتاری و ابزار کتابت و کلام مکتوب با تأکید نهانی خود بر منطق و استنتاج، تاریخ و تبیین واضح و عینیت و ذهنیت خاص خود و بالاخره نظم و استمرار قرائت و مطالعه قرار دارد و در دیگر سو رسانه الکترونی و تصویری تلویزیون با تأکید و بهره گیری از خصلت نهانی خود بر دیداری بودن و تبیین مصور و وضوح بلاواسطه و همزمانی و ارضاء لحظه‌ای و برانگیختن احساس به جای تحریك عقل وارد میدان آموزشی شده است. امروزه کودکان و خردسالان ما در حالی وارد کلاس دبستان می‌شوند که سخت توسط تلویزیون پرورش یافته‌اند و از اثرات درونی و برونی آن تأثیر فراوان برده‌اند. در این جا ناگهان با روش و تکنیکی مواجه می‌شوند که از بن و اساس خصلت و فلسفه‌ای مغایر با تکنیك تلویزیون دارد. کتاب و کاغذ و قلم و حروف مکتوب و اظهارات شفاهی آموزگار، دانش آموز را به یك نبرد روحی و درونی می کشاند. اینجا است که بحران ظهور می کند. دانش آموزی که قدرت خواندن را ندارد، تمایل به فراگیری را هم ندارد و حوصله و تمرکز، استمرار و مداومت را هم از دست می‌دهد، نخواهد توانست معنا و پیام نهفته در یك جمله مکتوب را دریابد. چنین دانش آموز دست‌پرورده تلویزیون از تجزیه و تحلیل و درك ارتباط بین کلمات و جملات عاجز است. چنین دانش آموزانی که نمی‌توانند بیش از ۴ الی ۵ دقیقه حواس خود را بر روی توضیحات شفاهی آموزگار متمرکز کنند، در عمل قادر به

فراگیری دانش نیستند، نه به این دلیل که خرفت و احمق هستند، بلکه فقط بدین سبب که در صحنه نبرد بین دو تکنولوژی ارتباطی، در جبهه نامناسب و ضعیف‌تر گام نهاده‌اند.

۵ـ دگرگونی‌های ناشی از ورود پدیده‌ای صنعتی و نوین به یک جامعه، از درون جامعه برمی‌خیزد و به طرف برون پراکنده می‌گردد. زیرا اینطور نیست که در کنار عناصر موجود یک مجموعه انسانی و زیست‌محیطی، پدیده‌ای نوین خود را جای دهد و مجموعه جدید عبارت باشد از شرایط قدیم به اضافه مقوله جدید. اگر به یک لیوان آب قطره‌ای جوهر اضافه کنیم، شرایط جدید را نمی‌توان همان لیوان قدیم آب به اضافه قطره‌ای جوهر در گوشه‌ای از لیوان تصور کرد. ورود قطره جوهر به درون لیوان آب، تمام ذرات و مولکولهای آب موجود در لیوان را متأثر کرده است و شرایطی کاملاً متفاوت از گذشته پدیدار ساخته است.

تکنولوژی جدید مقوله‌ای نیست که به شرایط و محیط و اجزاء و روابط جمعی گذشته افزوده گردد و در کنار آنها عمل کند، بلکه همه اجزاء و محیط و ضوابط را تغییر می‌دهد و شرایطی جدید به‌وجود می‌آورد.

در قرن پانزدهم، ظهور صنعت چاپ و رواج و گسترش کتاب، چهره و درون جامعهٔ قبل از خود را بکلی دگرگون ساخت. دیگر جامعهٔ قدیم نبود که در کنار آن انبوهِ مطالب مکتوب پدیدار شده باشد، شرایط اجتماعی و ذهن و اندیشه و جهان‌بینی و باورهای مجموعه انسانهای هر دیار از بن و بیخ متحول گردید. ظهور تلویزیون در آغاز دهه چهل پنجاه قرن حاضر در آمریکا، از این سرزمین دیاری بوجود آورد کاملاً متفاوت با آمریکای قبل از تکنولوژی تلویزیون، سیاست و مبارزات انتخاباتی و افکار عمومی و خانه و خانواده و مدرسه و کلیسا و کارخانه و هر باشگاه عمومی را رنگ جدیدی بخشید و از اساس دگرگون کرد.

پستمن می‌افزاید که یک روشنفکر جهش یافته در مقام برخورد با یک اختراع جدید یا یک پدیده صنعتی نوین جانب احتیاط را می‌گیرد، زیرا خوب فهمیده است

که دگرگونی‌های ناشی از ورود صنعت جدید فراگیر، اغلب غیر قابل پیش‌بینی وعمدتاً برگشت‌ناپذیر می‌باشد. و از این جهت است که چنین روشنفکرانی دل خوشی از سرمایه‌داران کلان ندارند. زیرا آنها را کسانی می‌دانند که نه تنها در پی تأمین منافع فردی خویش هستند، بلکه حتی حاضرند یك فرهنگ و یك اجتماع را نیز فدای اغراض مادی خویش سازند خلاق‌ترین آنان نیز خود را براحتی تسلیم امیال سلطه‌طلب تکنولوژی می‌سازند و کاری به این ندارند که چه آداب و سنن و اخلاق و شرایط انسانی و ارزشهای والا و گرانقدری پایمال می‌گردد تا آزها و امیال روزافزون آنها تأمین و ارضاء گردد. بدین جهت است که پستمن سرمایه‌دارانی این چنین را افرادی رادیکال و افراطی می‌داند و می‌گوید مشهورترین رادیکالهای افراطی در آمریکا سرمایه‌دارانی نظیر بل (Bell)، فورد (Ford)، کارنگی (Carnegie) و گلدواین (Goldwyn) بوده‌اند که فرهنگ و تمدن قرن ۱۹ را از بین بردند و قرن حاضر را آفریدند؛ او اضافه می‌کند: «برای من قابل درك نیست که چرا چنین موجوداتی را محافظه‌کار می‌خوانند. شاید به این دلیل که اغلب کت و شلوارهای تیره برُتن و کرلوات‌های خاکستری رنگ را بر گردن دارند!» و می‌افزاید: «...با این بیان به هیچ وجه قصد دفاع از سوسیالیسم و کمونیسم را ندارم، منظور من آن است که یك چنین افراطیون جبهه سرمایه و سود نظیر رونالد ریگان را، باید تحت نظر و مراقبت نگاه داشت و افسار آنان را رها نکرد. اینها کسانی هستنند که از خانواده و زناشویی و تقوی و شرف و انسانیت دم می‌زنند، اما اگر رهایشان سازیم تمامی نهادهای حافظ و موجد این ارزشها را در جهت منافع مادی خویش نابود می‌سازند... همین‌جا مایلم اشاره کنم که این، فلاسفه و اندیشمندان و آموزگاران بزرگ و ناقدان اجتماعی دردمند نبودند که معماری قرن بیستم آمریکا و نظام آموزش و پرورش ما را عهده‌دار شدند، و نیز دانشجویان تظاهر کننده با موهای بلند و کتاب مارکس به زیر بغل نبودند که تأثیر منفی عمیق بر سطوح آموزشی و محتوا و روش تعلیم و تربیت فرزندان ما گذاردند. سازندگان جامعه کنونی ما و

یورشگران به نظام آموزشی ما سرمایه‌داران و پیمانکاران و افراطیون نامرئی و کسانی بودند که در درون لباسهای تیره و کراوات‌های خاکستری و مسکن گزیده در مناطق خوش آب و هوای شهری نظیر پرینستون (Princetone) و نیوجرسی (Newjersey) روزگار می گذرانند. از چنین مکانهایی است که تکنولوژی‌های نوین خلق می‌شوند و به تولید انبوه رسیده و به فروش می‌رسند و از آموزگاران سراسر ایالات خواسته می‌شود از محتوای کتابهای درسی بکاهند و شیوه‌های امتحانی را ساده کنند، تا دانش آموزان کاهل عقده‌های روانی پیدا نکنند. بهتر از نظام اندیشه و آموزش گذشته آمریکا نمونه و موردی نمی‌شناسم که اسارت و نابودی شرایط گذشته را توسط تکنولوژی جدید نمودار ساخته باشد...»

۶- هر کدام از رسانه‌های نوین ارتباط جمعی بدین امر گرایش دارند که خصلت اسطوره‌ای و مطلق گرائی خود را حاکم کنند. این خصلت از آنجا ناشی می‌شود که اغلب ما به دستاوردهای خود جنبه خدادادی داده و آن را موهبتی الهی می‌دانیم و رفته رفته به این باور کشانده می‌شویم که اینها جزئی از اجزای لایتجزای نظام طبیعت می‌باشند. پستمن می گوید: «... زمانی که از دانشجوئی می‌پرسم آیا می‌داند حروف الفباء در چه زمانی اختراع گردید، این شگفتی را در چهره او می‌بینم که گوئی سوال کرده‌ام، ابرها و درختان و ستارگان چه زمانی اختراع شده‌اند. این چنین است که فن و تکنیکی نظیر حروف الفباء جزئی از نظام حیات طبیعی ما قرار می گیرد و از نقش و وظیفه و رسالت آن غافل می گردیم... اتومبیل و هواپیما و تلویزیون و سینما و نشریات نیز امروزه چنین خصلتی پیدا کرده‌اند. اغلب ما آنها را جزئی از نظام حیات می‌دانیم... زمانی که یك پدیده صنعتی، ماهیت اسطوره‌ای پیدا می کند، بسیار خطرناك می‌شود و خود را تمام عیار بر ما تحمیل می کند... امروز اگر به یك فرد آمریکایی بگوئید، شاید بهتر باشد که برنامه‌های تلویزیون ساعت ۵ بعدازظهر آغاز شود و ساعت ۱۱ شب به پایان برسد و نیز به هیچ وجه آگهی تجارتی پخش نکند، آنچنان متعجب و خیره به شما می نگرد، گوئی پیشنهاد کرده‌اید: آیا

بهتر نیست خورشید، از این پس به جای ساعت ۶، در ساعت ۱۰ صبح طلوع کند...»

یك روشنفکر جهش یافته از این جهت، هر پدیده تکنولوژیك را عنصر غیرخودی انگاشته و هرگز به آن جنبه اسطوره‌ای و ماوراء طبیعی نمی‌دهد و آن را جزئی لاینفك از نظام طبیعی عالم نمی‌داند، و درحالی که آن را تحسین می کند و از آن بهره می گیرد، بدقت مراقب عواقب خطرناك آن نیز می‌باشد.

۷ـ تا این جا واژه‌های تکنولوژی و رسانه‌های ارتباط جمعی را بگونه‌ای مطرح کرده‌ام که گوئی مترادف یکدیگرند ولی در این جا باید تفاوت آنها را روشن سازم، به نظر می‌رسد رابطه این دو با یکدیگر شبیه رابطهٔ مغز با تفکر است. تکنولوژی مانند مغز فقط ابزاری است دارای کارائی ولی تفکر و اندیشه نوعی بهره‌گیری و کاربری و استفاده کردن از آن وسیله است. و این البته بدان معنی نیست که ما با تکنولوژی و یا با مغز هرچه را که اراده کنیم می توانیم انجام دهیم. مغز انسانی دارای ساختمانی خاص است که حد و مرز ویژه خود را دارا می‌باشد و این چنین نیز باید به تکنولوژی نگریست. وقتی مثلاً هواپیمای جومبوجت را می‌سازیم، نه بدین منظور که عده‌ای بیکار را مثلاً از تهران به شهر ری منتقل کنیم. برای چنین هدفی این وسیله را نساخته‌ایم. زمانی که تلویزیون ساخته شد، قطعاً بدین منظور نبوده است که بر روی صفحه مات آن فقط حروف و عبارات را منتقل کنیم آن‌چنان که بر روی یك صفحه کتاب مشاهده می کنیم. گرچه این کار را می توان انجام داد ولی هرگز به آن اکتفا نمی کنیم. هم‌چنین از کامپیوتر فقط به عنوان دفترچه یادداشت الکترونی بهره نمی گیریم. تکنولوژی‌ها نیز مانند مغز دارای کارآئی خاص و معینی می‌باشند و همان را نیز از ما می‌خواهند ولی این بدان معنی نیست که حوزه کاربردی آن‌ها برای همیشه از حد معینی فراتر نمی‌رود و یا نمی توانیم آن‌ها را تحت اراده خود نگاهداریم. زمانی که با تکنولوژی یك وسیله ارتباط جمعی روبرو می‌شویم می توانیم تا حدود زیادی، به جای پشت کردن به آن، و یا طرد آن، در

محتوای پیام‌های نهفته در آن دخالت کنیم. و آن را در جهت منافع انسانی و سودرسانی مفید به انسان‌ها هدایت کنیم. در این جا مسائل مختلفی پیش می آید، زیرا هر وسیله ارتباط جمعی زمانی که وارد صحنه اجتماعی می گردد از شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی... آن جامعه نیز فرم گرفته و بازتابی متناسب با این شرایط پیدا می کند. به همین دلیل است که پیام نهفته در تلویزیون در آمریکا آن گونه نیست که در چین و روسیه و یا حتی آلمان می‌باشد؛ زیرا سنن و آداب و شرایط اجتماعی و فرهنگی این جوامع با آمریکا تفاوت دارد.

امّا نکته اساسی اینجاست که ما نباید اراده خود را در مصاف با تکنولوژی از دست بدهیم و آن را افسار گسیخته رها سازیم. تکنولوژی مخلوق ما است و باید تحت کنترل و نظارت ما باقی بماند. همان گونه که در پرورش و هدایت و حفظ سلامت مغز خود می کوشیم و حیطه و جهت و محتوای تفکر خود را در دست داریم، همین گونه هم باید تکنولوژی و رسانه‌های جمعی را در شکل و محتوا تحت نظر داشته باشیم بدین ترتیب هر فرد از افراد باید خود را به گونه‌ای بسازد و یا ساخته شود که بدون کوچکترین ابهامی باور داشته باشد:

۱ ـ هر فرهنگی برای هر تکنیکی بهائی می‌پردازد.

۲ ـ فواید و زیان‌های یك تکنولوژی یا یك پدیده صنعتی یکسان نیستند و در سطح جامعه نیز یکسان تقسیم نمی‌شوند.

۳ ـ هر پدیده صنعتی جهان‌بینی خاص خود را دارا است.

۴ ـ پدیده‌های صنعتی با یکدیگر بر سر تثبیت حاکمیّت خود در رقابت هستند.

۵ ـ وقتی یك پدیده صنعتی وارد جامعه‌ای می‌شود، خود را در کنار سایر عناصر آن جامعه قرار نمی دهد، بلکه مجموعهٔ عناصر را از درون تغییر می دهد.

۶ ـ تمایل ذاتی هر تکنولوژی آن است که حالت و خصلت اساطیری و خداگونگی بیابد و جزئی جداناشدنی از اجزاء طبیعی عالم قلمداد گردد.

۷ـ آگاهی و وقوف بر تفاوت بین تکنولوژی و رسانه‌های ارتباط جمعی ما را یاری می‌رساند تا بر محتوا و پیام‌های رسانه‌ها کنترل داشته و کاملاً تحولات اجتماعی ناشی از آن‌ها را در اختیار و حوزه ارادی خود نگاهداریم.

پستمن در جمعبندی نهائی خود می گوید: «...من مدعی نیستم که این ۷ هشدار هفت ستونی هستند که سقف و بنای ساختمان خرد و اندیشه ما را استوار می سازد و یا شکل می‌دهد. بلکه معتقدم و امیدوار که اگر بتوانیم کودکان خود را از همان سنین خردسالی باتوجه و عنایت به این ۷ موضوع پرورش دهیم، و آن‌ها را نسبت به خطرات افسار گسیختگی رسانه‌های ارتباطی واکسینه کنیم، می توانیم و فقط در اینصورت می توانیم نسبت به آینده آنان خوشبین باشیم.

ب ـ وظیفه فرهنگ جامعه و ارگان‌های ارشادی و اجرائی آن

با در نظر گرفتن هفت موضوعی که باید ریشه در اعماق باورهای یك انسان متعهد و علاقمند به حاکمیت بر سرنوشت خویش داشته باشد روشن می‌شود که ارگان‌های هدایت و راهبری جامعه باید در سیستم‌ها و برنامه‌های آموزشی ـ در همه مقاطع تحصیلی ـ و نیز تبلیغاتی خود پیوسته و مکرر بدین موضوعات بپردازند. تکرار هر موضوعی اگر ملال آور و غیرضروری باشد، تکرار و آموزش و توجه به این نکات هرگز غیر لازم و بی تأثیر نخواهد بود.

در جامعه‌ای که قریب ۲۰ میلیون دانش آموز در مقاطع دبستانی و دبیرستانی دارد و نزدیك به ۵ میلیون تحصیل کرده آکادمیك و یا در حال تحصیل دانشگاهی در آن مي‌زيند و با لااقل ۱۰ الی ۱۵ میلیون تن که دارای سواد خواندن و نوشتن هستند، جمعاً جمعیتی معادل، یا در حدود ۴۰ میلیون باسواد در سطوح مختلف دارد ولی تیراژ روزنامه‌ها و رسانه‌های نوشتاری آن از ۱/۵ میلیون شماره در روز تجاوز نمی کند و کمتر کتابی را می توان یافت که از ۵هزار نسخه بیشتر نشر یابد، می توان بدین باور رسید که غالب مردم، یعنی اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه با

رسانه‌های سمعی و بصری در ارتباط هستند. لذا سنگین‌ترین مسئولیت عمومی متوجه رادیو وبویژه تلویزیون قرار می گیرد.

از طرف دیگر نهادهای مذهبی و مجالس سنتی وعظ و خطابه و اجتماعات عمومی ادواری و سنواتی و نظایر آن نیز وظیفه روشنگری مردم را برعهده دارند و باید به تربیت انسان جهش یافته همت گمارند، خوشبختانه در باب محتوای نظام آموزش و پرورش مقاطع ابتدائی و متوسطه گام‌های مفیدی در سال‌های اخیر برداشته شده است ولی از آن‌جا که دانش آموز و نوجوان در هرحال و در کنار برنامه‌های آموزشی از رسانه‌های تصویری بیشترین بهره را می گیرد، توجه به برنامه‌های رسانه‌ها، هم‌چنان در جهت تکمیل برنامه‌های تعلیماتی بسیار ضروری است؛ صرفنظر از آن که باید به محتوای برنامه‌های سرگرمی و تفریحی آنها نیز سخت توجه داشت.

تجربه کشورهای صنعتی غرب در باب بهره گیری از رسانه‌های تصویری در امر آموزش وپرورش، برخلاف تصور غالب که روش‌های سمعی و بصری را توصیه می کنند، سخت منفی بوده است. درست است که روش‌های یادشده امر آموزش را جذاب و در عین حال ساده می کندولی در نهایت از عمق و ژرفای آن می کاهدو قدرت بهره گیری از کاغذو کتاب و قلم و تخته سیاه و بیان شفاهی آموزگار را از کودك می رباید (رجوع کنید به کتاب زندگی در عیش، مردن در خوشی).

در هر صورت نتیجه آموزش‌های جدید در غرب پس از طی دهها سال، اندیشمندان درد آشنا را به تفکر واداشته و بالاخره بدانجا کشانده که راه و روش‌های سنتی را از یکسو و تجدیدنظر اساسی در محتوای کتاب‌های درسی مقاطع مختلف را ازسوی دیگر پیشنهاد کرده‌اند.

به نظر نویسنده این سطور محتوای کتاب‌های درسی و نیز پیام‌های رسانه‌های ارتباط جمعی ما باید در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر بوده و آمادگی جوانان را خصوصاً عامه مردم و قشرهای مختلف را عموماً برای محفوظ ماندن از

شبیخون امواج فرهنگ مهاجم ممکن و میسر گردانند. طبیعی است که فرمول ساختار پیام متناسب با سن و سال دانش آموز و نیز مخاطب‌های رسانه‌ها باید هماهنگ باشد. مطالبی که لازم است در تمامی رسانه ها محور مباحثات آموزشی قرار گیرند. ذیلاً بطور اختصار بیان می گردند.

برای مصون ماندن افراد جامعه در برابر یورش فرهنگ بیگانه سه محور کار باید مورد توجه قرار گیرد.

الف ـ انسان باید نسبت به هویت خویش، گذشته و تاریخ و مسیر تحولات و مسیر جنبه‌های روانی و اخلاقی و اجتماعی خود آگاهی کامل داشته و آنرا به عنوان جزئی از وجود خود باور داشته باشد.

ب ـ همین شناخت را نیز باید خود و افراد جامعه متناسب با سن و سال و وابستگی اجتماعی و طبقاتی خود نسبت به جهان خارج عموماً و فرهنگ مهاجم خصوصاً داشته باشند.

ج ـ با بهره‌مندی از این دو آگاهی، عوامل حافظ «تعادل جاری» درون انسان شکل می گیرد. ولی این امر لازم بهیچ وجه کافی نیست. روش‌های روزبروز نوشونده، و ساز و برگ‌های تهاجم، آگاهی لازم را که انسان باید روز بروز بر آن‌ها دست یابد ضروری می‌سازد. در این بخش وظیفه سنگین بر دوش مجریان و دست‌اندر کاران رسانه‌های جمعی است که خود و افراد را به سلاح‌های لازمه دفاع مجهز سازند.

آنچه در هریك از سه بخش یادشده ضروری به نظر می‌رسد بطور خلاصه عبارتند از:

الف ـ آگاهی به تاریخ و هویت خویش

همان‌طور که در جای دیگر اشاره کردم، اینجا هم لازم به تذکر می دانم که استناد به گفته‌های غیرخودی‌ها را نه از باب تصدیق و مهر تأیید بر نظرات خودی‌ها عنوان می کنم. زیرا که این خصلت و پدیده ناشی از بی‌اعتمادی نسبت به خویش و

شأن و منزلت قائل شدن بیش از حد برای دیگران است. ولی چون پاره‌ای از جوانان، جاذبه‌های دلربا و مفتون کننده جهان غرب را بدون توجه به ریشه‌ها و عوامل آن دربست پذیرفته‌اند و هشدارها و پندها و راهنمائی‌های خودی‌ها را خالی از اغراض ناشی از بدبینی و عناد نسبت به غرب مهاجم نمی‌دانند از این‌رو ذکر آراء کسانی که از همان جهان برخاسته‌اند و فریادهای اعتراض و هشدارهای آنان متوجه کسانی است که در آغاز راه هستند، می‌تواند تأثیر بیشتری بر اذهان و افکار این گونه انسان‌های متمایل به بیگانه داشته باشد.

در زمینه آگاهی بر هویت خویش باید نظام آموزشی و نیز رسانه‌ها پیوسته به این نکته هشدار دهند که زندگی یك فرد از گذشته و گذشتگان او جدا نیست.

پستمن می‌گوید: [تکنوپولی - ص ۲۴۶] «مسأله بر سر تعلیم و تربیتی است که متکی به تاریخ است و برای یك سیستم تفکر علمی و کاربرد منضبط زبان، ارزش قائل است. تعلیم و تربیتی که دانش جامع‌الاطراف و تنظیم یافته از هنر و مذهب و در یك کلام تلاش پایدار و علمی بشر - گذشتگان خود - را تقدیر می‌کند. تعلیم و تربیت بر این اساس، تنها وجه صواب و تصحیح کننده‌ای است که در برابر خصلت تاریخ‌ستیزی و مواجهه با ذات اشباع شده از اطلاعات و عشق [کور] به تکنولوژی، که از شاخصه‌های تکنوپولی مهاجم است - مقاومت می‌کنند... ضرورت شناخت تاریخ از آن جهت است که ضابطه مرکزی آنچه را که وجود دارد تشکیل می‌دهد... سی سرون می گوید: «بی‌خبر ماندن از آنچه پیش از ما روی داده است، همچون ماندن در مرحله کودکی است»... تاریخ در این جا نباید به عنوان ماده و رشته‌ای در کنار سایر مواد درسی قرار گیرد. هر کدام از مواد درسی تاریخ خاص خود را دارد، از زیست‌شناسی، فیزیك، ریاضیات، ادبیات، موسیقی و هنر گرفته تا تحولات اجتماعی و سیاسی... تدریس زیست‌شناسی بدون اشاره به دانسته‌های گذشتگان و تلاشهای علمی آنان، عبارت می‌شود از تهیه خلاصه‌ای از مجموعه دانش‌های مربوط و ارائه آن به عنوان یك فرآورده تولیدی و مصرفی. تدریس علوم

بدون تعلیم تاریخ و فلسفه آنها، دانش آموزان را از دریافت معنی حقیقی دانش و راههایی که به آن ختم شده‌اند، محروم می کند... از اتم صحبت کردن، بدون ذکر نام و افکار دمکر تیوس، تدریس الکتریسیته بدون اشاره به فاراده، آموزش علم موسیقی بدون ذکر تاریخ و آثار (فارابی) و هایدن، بدان معنی است که ما راه جوانان را برای شناخت ریشه‌ها سد کرده‌ایم. از گذشته‌ها و ریشه‌های خود مطلع بودن بدان معنا نیست که انسان فقط بداند پدربزرگ او از کجا آمده و ماحصل تلاشهای او چه بوده است؛ بلکه دربرگیرنده این معنا نیز هست که انسان بداند اندیشه‌های او از کجا سرچشمه گرفته و چگونه است که خود به آنها معتقد است. این امر همچنان بدان معناست که انسان بداند مبانی احساسات اخلاقی و زیباشناسی او از کجاست، و بداند که دنیای او، و نه فقط خانواده او از کجا نشأت گرفته است...»

سی سرون نیز می‌پرسد: «...ارزش زندگی یك انسان در کجاست، اگر با زندگی نیاکان او پیوند نخورد، و محتوای تاریخی نیابد؟». بدیهی است که منظور وی از «زندگی نیاکان» زندگی خاله مادر انسان نمی‌باشد.

در فرآیندهای این آموزش تاریخی است که نوباوگان ما از همان ابتدا خواهند فهمید که دانش و معرفت اموری ثابت نیستند، بلکه مراحلی هستند از رشد و گسترش که دارای گذشته هستند و برخوردار از آینده. در قلمرو تاریخ علوم باید دانش آموز بداند که چگونه یك اندیشه که چهار هزار سال قبل پدیدار شده، نه فقط مسیر اعصار را بلکه حوزه معانی را نیز پیموده و از حوزه علم به قلمرو استعاره دینی رفته و سپس مجدداً به دنیای علم بازگشته است؟

به قول پستمن «...چه انسجام و شکوهی زیباتر از این پیوستگی و اشتراك میان اندیشه‌هایی اعجاب‌انگیز و برخاسته از خیمه‌ای در صحرا و تفکراتی با همان حد از شگفتی‌ها ولی برخاسته از کلاس مدرن دانشگاهها وجود دارد؟»

این امر باید در حوزه خودآگاهی و نهاد وجدان دانش آموز جوان ما نقش بندد که دنیای هر فرد جدا از دیگران نیست و برای او هر روز از نو آفریده نمی‌شود، بلکه

هر فرد بر دوش فرد دیگری ایستاده است. او باید بیاموزد که تاریخ خود محصول فرهنگ است؛ و فرهنگ ماحصل تلاش و دستاورد انسان‌ها در مبارزه با دو سلطه طبیعت و اجتماع است و طبعاً به منظور رهایی انسانها از اسارت این دو زندان بوده است. در هر مقطع از مراحل تحصیلات باید دانش آموز دریابد که تاریخ آئینه تجلی افکار و تصورات متافیزیکی فرهنگی است که افکار و اندیشه‌ها از آن سرچشمه گرفته‌اند و بدانند که چگونه مذهب، سیاست، جغرافیا و اقتصاد یك ملت، انسانها را وامی‌دارند تا گذشته خود را با مدد اصول و خطوط معین متجلی ساخته و آن را از نو خلق کنند. در همین مباحث تاریخی است که دانش‌آموز باید با معانی «رویداد»، «حادثه»، «جریان»، «عینیت»، «ذهنیت»، «نظریه»، «فرضیه» و خلاصه مبانی ارزیابی تاریخ و تاریخ‌ها آشنا شود. به شدت باید از این امر رایج اجتناب گردد که تاریخ را به صورت وقایع مشخص قطعه قطعه عرضه می‌دارد. این گونه آموزشهای خشك و بی‌روح راه‌ورود جوانان را به جهان مفاهیم و تئوری‌ها مسدود می‌سازد، و محفوظات آنان را از مشتی وقایع غیرمنسجم و بی‌معنی انباشته می‌سازد. متون آموزشی تاریخ باید این امکان را برای نوآموز فراهم سازد که از فراسوی وقایع به حیطه مفاهیم، نظریات، فرضیه‌ها، مقایسه‌ها و استنتاج‌ها و ارزیابی‌ها وارد شود و سطح ذهنیتی را که هنگام فراگرفتن تاریخ دارد، ارتقاء دهد. مسلم است که این مسائل هم در باب موضوعات و حوادث تاریخی مطرح است و هم در باب علم و معرفت‌شناسی.

دیدگاهی که عروج انسانیت را به جای ارتقاء سطح زندگی و پیشرفت مادی مطرح می‌کند، به اشتغال علمی به عنوان یکی از شکوهمندترین دستاوردهای انسان می‌نگرد.

پرداختن به فلسفه علوم در کنار تاریخ آنها نیز ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. اگر بدین امر پرداخته نشود از دانش شیمی تنها بهره‌ای که یك دانش‌آموز می‌برد آن است که او را به یك داروخانه‌چی آشنا به نام و خواص داروها تبدیل کرده

و تحویل بازار عرضه و تقاضا کرده است. پرداختن به تاریخ و فلسفه علوم این قدرت را به جوانان می‌دهد که در کنار شناخت حقایق، قدرت درك خطاها و مغالطات را نیز داشته باشند.

در همین چارچوب لازم می‌دانم تدریس واحدهایی از علوم معانی و معنی‌شناسی را نیز یادآور شوم. در تمام مراحل آموزشی، از ابتدایی تا سطوح عالی آکادمیك، معنی‌شناسی نقشی بنیادین دارد. زیرا این مبحث به بررسی فرآیندهایی می‌پردازد که ما از طریق آنها به خلق و تعبیر معانی می‌پردازیم و لذا می‌تواند تأثیری عمیق بر هوش و تفکر دانش‌آموزان ما داشته باشد. این نحو آموزش می‌تواند دانش‌آموز را به تفکر نقادانه مجهز سازد و او را در موقعیتی قرار دهد که بتواند به مفهوم و حقیقت آن چه می‌نویسد، می‌خواند و می‌بیند و می‌شنود، بیندیشد و زیربنای مفروضاتی را که به او گفته می‌شود درك کند و پرده از روی حقایق مکتوم بردارد. شناخت واقعیت‌های پنهان یکی از اساسی‌ترین ابزاری است که جوان، باید در مواجهه با جریان فرهنگ مهاجم بدان مجهز و مسلح باشد.

در مورد هنر و تاریخ آن نیز باید توجهی خاص مبذول گردد. هنر را نباید بمثابه مصنوعات تاریخی و صرفاً ابنیه و آثاری یادگار دوران گذشته نام برد. مشکل این امر در آن است که با سطوحی از درك و احساس پیوند می‌خورد که زبان استدلال قدرت بیان آن را ندارد. دانش‌آموز ما باید و می‌تواند پیوندی عاطفی و احساسی با نقاشی، معماری، موسیقی و ادبیات دیروز و اشکال تحول یافته امروزین آن برقرار سازد. اگر چنین ابزار و اسلحه‌ای در روح و روان دانش‌آموز وجود نداشته باشد، ابتذال هنر و موسیقی امروز غرب را درك نمی‌کند و معیاری برای درك عروج یا نزول انسانیت نخواهد داشت. نفی گذشته و بی‌ارج ساختن هنرهای دیرین جوامع فرهنگی و دارای تمدنهای تاریخی که مرتباً توسط کانالهای ماهواره‌ای نظام فرهنگ غرب و بویژه کانالهای آمریکایی و به اشکال مختلف عرضه می‌گردد و به روح و روان انسان شرقی تلقین می‌گردد، انقطاع روح و عاطفه انسان این جوامع را از

فرهنگ و شکوه روح و عظمت فکر نیاکان او هدف قرار داده است. این گسیختگی روحی و عاطفی است که او را مصرف کننده محصولات فرهنگی و صنعتی آنان قرار می دهد.

درباره آموزش معارف پرداختن به چند مطلب بسیار ضروری به نظر می رسد.

جامعه ما گرچه از اکثریت مسلمان و آن هم شیعی مذهب تشکیل شده است ولی باید توجه داشت که پرداختن به فروعات نباید نوع نگرش عمیق و عام دانش آموزان را در معارف اسلامی و ادیان الهی مانع گردد. آنچه از معارف اسلامی باید محور آموزش قرار گیرد خوشبختانه در سالهای اخیر در اغلب سطوح درسی گنجانیده شده است، در عین حال نکاتی چندرا به عنوان سلاحهای مورد لزوم در نبرد جبهه فرهنگی با خروش امواج الکترونی باید در خور توجه بیشتری دانست. خصوصاً آن که اغلب درخلال برنامه‌های فرهنگ مهاجم از فرهنگ دینی غرب بعنوان شعبه‌ای از ادیان ابراهیمی نام برده می‌شود و تلویحاً مسائل انحرافی و اغفال کننده‌ای را در لابلای فیلم‌ها و نمایشنامه‌های جذاب خود چاشنی موضوعات می کنند.

تمدن عصر جدید که شکوفایی آن را پیوسته ناشی از حذف دین از صحنه زندگی فرد و اجتماع می‌شمارند و عامل عقب افتادگی جوامع وامانده یا عقب نگهداشته شده را پای‌بندی به دین و ضوابط مذهبی قلمداد می کنند حربه خطرناکی است که در روح حساس و پرشور جوان اثر نامطلوبی برجای می گذارد. گرچه این امر در خود جهان غرب نیز صحت ندارد و در جای مناسب این بحث بدان پرداخته خواهد شد ولی ذکر این نکته در بحث آموزش معارف بسیار ضروری است، که اسلام دین علم و معرفت است و متجاوز از ۶۰۰ آیه در قرآن کریم به علم و توصیه به کسب دانش و ارزش و اعتبار آن نزد خداوند پرداخته است.

دانش آموز ما در تمام مقاطع تحصیلی و متناسب با رشد قدرت فکری و

اندیشه‌اش باید بداند که علوم اسلامی که غالباً از همان نیمه دوم قرن اول ظهور اسلام به بعد متولد شد و گسترش روزافزون و همه جانبه‌ای یافت و ریشه در عقاید دینی و احترام به ارزشهای آن داشت، از عظیم‌ترین دستاوردهای تاریخ تمدن بشری است. به گفته اغلب متفکران باانصاف و بی‌غرض، بدون این علوم نه تنها علوم قبل و بعد از رنسانس غرب صورت نمی‌پذیرفت، بلکه آن چه در باب طبیعت و جهان آفرینش و طب و نجوم و هیئت و ریاضیات و... توسط دانشمندان اسلامی که غالباً علمای دینی بودند به بشریت عرضه شده است، بدون اغراق خلاق‌ترین تمدنهای همه اعصار بشریت بوده است.

سیر تاریخی این علوم، شرایط و عوامل شکوفایی آن، حیطه‌های مختلف پژوهشی و حتی شیوه‌های تجربی که از ابداعات دانشمندان اسلامی است باید پیوسته و با تفصیل محتوای کتابهای درسی را تشکیل دهد. علل افول این حرکت و ریشه‌های خارجی و عوامل داخلی آن باید به دقت شکافته و بررسی شود تا احساس عقده و خود حقیربینی‌هائی را که غرب همواره در گوش و جان جوان مسلمان القاء می کند بی‌اثر گرداند. البته باید توجه داشت که وقوف بر این گذشته افتخارآمیز جبران عقب‌ماندگیهای مسلمانان را از دانش امروزی بدنبال نخواهد داشت؛ ولی این نکته را به انسان مسلمان می‌آموزد که علل موقعیت امروزی جوامع مسلمان نه در دین ریشه دارد و نه در ناتوانی ذاتی و کم‌هوشی انسانهای این جوامع.

نکته بسیار مهمی که در تدریس تاریخ علوم و معارف باید مدنظر قرار گیرد، اختلاف بنیادین میان پایه‌ها و اصول و فلسفه علم از دیدگاه اسلامی با فلسفه علم در جهان غرب است.

نظریه‌های علمی غرب در باره منشأ هستی بر پایه‌هایی استوار است که منحصراً بر علل مادی و از نظر ریاضی قابل بیان، تکیه دارد. این که جهان مخلوق خداوند است و یا نیروئی الهی در کار آفرینش دخالت داشته است، گرچه مورد قبول اکثر دانشمندان اولیه وخصوصاً علمای قرن هفدهم اروپا بوده است ولی اصولاً در

علم بنا به تعریفی که خصوصاً بعد از رنسانس رایج شده جائی ندارد.

پستمن در کتاب تکنوپولی [فصل دوم] به ظهور و رشد این پایه‌های نظری برای علوم جدید به تفصیل اشاره کرده و آوازه جدائی ارزشهای اخلاقی از مبانی عقلی، کمّی کردن طبیعت و این که هرچیز را که نشود اندازه گرفت یا نتوان به زبان ریاضی بیان کرد یا وجود نداشته و یا ارزش وجودی ندارد و خلاصه نادیده انگاشتن دست و اراده خداوند را در خلق و اداره جهان، ناشی از تحولات قرن هفدهم به بعد می‌داند. در حالی که تردیدی نیست که فلسفه علوم در تفکر انسانی و اسلامی مبتنی بر حکمت خداوند است که پدیده را نیز به عنوان آیات خداوندی قلمداد می کند. علوم اسلامی از طب ونجوم گرفته تا ریاضی و هیئت و فیزیك و... همگی عمیقاً با جهان‌نگری توحیدی اسلامی مربوط است و عمیقاً در معرفتی مبتنی بر وحدانیت خداوند یا توحید ریشه دارد.

بر اساس این نگرش حکمت و مشیت خداوند بر همه چیز حاکم است و از این رو هیچ پدیده‌ای، هیچ حادثه‌ای و هیچ موجودی بی‌ارتباط با دیگر اجزاء هستی نباید مورد توجه قرار گیرد. این نگرش فلسفی است که به دانشمند مسلمان تعهد و التزام و مسئولیت عطا می کند و او را مسئول اعمال و کاوشهای علمی خود می‌داند.

هدف از تلاش علمی نزد مسلمانان جستجوی حقیقت و چگونگی آن بود ولی در مبنای فلسفی علم در غرب جستجوی قدرت و چگونگی آن است.

تفاوت میان این دو مبنای فلسفی باید به تفصیل مورد بحث قرار گیرد، تا دانش‌آموز مسلمان دریابد که ریشه انحطاط امروز غرب در کجاست، چرا تکنولوژی و علم با آن عظمت و شکوهی که غرب برای آن قائل است نتوانسته است به سلامت انسان و جامعه انسانی و خیر و صلاح بشری منجر شود و امروز وضع بگونه‌ای است که ثمرات و دستاوردهای همین علم، حیات انسانی را و حتی این سیاره خاکی را به نابودی تهدید می کند.

مقایسه میان شرایط زندگانی و اوضاع و رفتار جمعی انسانها در قرونی که

شکوفائی علوم اسلامی را شاهد هستیم وزندگانی انسانها در همین جوامع غرب که مهد علوم جدید است، خود تفاوت اساسی و آثار فردی و اجتماعی این دو مبنای متفاوت را در فلسفه علم در اسلام و غرب نمودار می‌سازد.

غالباً اتفاق می‌افتد که در یك نگاه ظاهری و سطحی به غرب دیروز و امروز و مشاهده نظم و اخلاق کاری وعدالت نسبی و سلامت زندگی اکثریت این‌ها را معلول پیشرفت علم و تکنولوژی قلمداد می‌کنند. در صورتی که اگر از درون و با نگاهی علمی و همه جانبه به این جوامع بنگریم خواهیم دید، آنچه این نظم و اخلاق و... نسبی را باعث گشته و تا به امروز نگاه داشته بقایای اخلاق دینی مسیحیت است. و امروزه که از برکت نظام تکنولوژی بدون اخلاق، و جدائی علم از دین، با نسلی روبرو هستیم که کمترین پایبندیها را نسبت به دین از خود نشان می‌دهند و در حالی که رشد روزافزون تکنولوژی و کاربرد فراگیر آن را در تمامی زمینه‌ها شاهد هستیم، از هم پاشیدگی اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی و رشد روز به روز فساد اخلاقی و جنایات و از هم پاشیدگی نظام خانوادگی و خلاصه از هم گسستگی اجتماعی خودنمائی می‌کند و هم از این رو است که فریاد دردمندان و پیروان ارزشهای اصیل مذهبی این جوامع هر روز بلندتر می‌شود.

در مباحث مربوط به علوم اسلامی بر پایه‌های فلسفه‌ای که ذکر شد باید به سیر تاریخی شاخه‌های علوم نیز اشاره شود.

ادبیات و هنر اسلامی نیز مقولاتی هستند که باید با بحث‌های اصولی و ریشه‌ای تعلیم داده شوند و رگه‌های اعتقاد اسلامی و ارزشهای الهی و عام در تمامی شاخه‌های هنر از معماری و خطاطی و کارهای دستی تا دیگر ابنیه‌های اسلامی فراروی دانش آموز قرار گیرد؛ و جلوه‌های اعتقاد به وحی و معاد و حاکمیت خداوند نمودار گردد.

در مسئله تاریخ، خصوصاً تاریخ ایران باید به مقایسه ایران قبل از اسلام و ایران بعد از اسلام به لحاظ علم و تمدن پرداخته شود؛ و نشان داده شود که حملات

مغول و دیگر اقوام مهاجم چه بر سر این فرهنگ و تمدن آورد و سرانجام با پرداختن به حرکات بیگانگان از قرن هفدهم به بعد و ورود دریانوردان پرتغالی به خلیج فارس و ظهور استعمار نو و همکاری عوامل خارجی با ایادی داخلی لازم است علل عقب‌ماندگی ما را از رشد علم و صنعت مبتنی و متناسب با پیشینه پرافتخار گذشته‌مان در اعماق جان دانش آموز مسلمان قرار داد.

درزمینه آموزشهای دینی مسأله از حساسیت خاصی برخوردار است.

روش تربیتی در مسائل مذهب به کلی باید متفاوت از گذشته اعمال شود. در زمان پدران ما جاذبه‌ها و عناصر دلربائی که فراروی ما قرار داشت بسیار اندك بود. با کمی مراقبت پدران و مادران، سلامت اعتقادی و التزامات عملی جوانان تأمین می‌شد. ولی امروز باید مذهب را در کنار مقوله‌هایی دیگر که جوان را به سوی خود می‌کشاند در نظر گرفت. باید شورآفرینی و جاذبیت و نشاط روحی و روانی و مبانی عملی و عقیدتی و علمی مذهب را چنان که از متن و بطن تفکر و نظام اسلامی برمی‌خیزد، با گشادەروئی و مهربانی و بهره‌مندی از تمامی اصول روانی و با برخورداری از نظری فراخ و بلند و انعطاف‌پذیر به جوان عرضه کرد. به برنامه‌های مذهبی در رسانه‌های ارتباطی به ویژه تلویزیون در پایان همین فصل خواهیم پرداخت. در نشان دادن ارزشهای ضد انسانی غرب از گزافه گوئی و مطالب غیرواقعی باید جداً اجتناب کرد. باید با روشهای مناسب به جوان فهماند که ارتقاء سطح زندگی انسانها در غرب مدیون سلامت اخلاق باقی مانده از تعلیمات مذهبی بوده است؛ نه علم و صنعت و شیوه‌های حکومتی.

تبعات تباه کننده مکاتب به اصطلاح آزادیخواه و فردگرا و مبتنی بر اصالت فرد و رهایی او از قیدوبندهای انسان‌ساز، از جامعه غربی آن ساخته است، که امروز شاهد آن هستیم و به اعتقاد اکثر متفکران غرب زمینه‌های انحطاط تمدن غرب، چند دهه است که آغاز شده و با شتابی سرگیجه‌آور به جلو رانده می‌شود. متأسفانه ثمرات این انحطاط فقط به جوامع غربی و در آن جوامع خلاصه نمی‌شود و

مجموعه بشریت و انهدام محیط زیست و حیات انسانی را در برخواهد گرفت، علیرغم آن به میزانی که از این جریان منحط فرهنگی در غرب فاصله داشته باشیم، بقای سلامت ما و جامعه ما بیشتر و دیرپاتر خواهد بود.

مطلب در این باره بسیار است و پرداختن به همه آنها از چارچوب بحث حاضر و حوصله خواننده خارج است. لذا خوانندگان جوان را به مطالعه کتاب ارزشمند «جوان مسلمان و دنیای متجدد» نوشته دکتر سید حسین نصر، ترجمه مرتضی اسعدی، انتشارات طرح نو، سال ۷۴ توصیه می کنم.

ب ـ شناخت جهان خارج و فرهنگ مهاجم

تفاوتهای بنیادین میان فلسفه اسلامی علوم و نگرش فلسفی غرب را به علم بطور اجمال در بحث گذشته دیدیم. شناخت تحولات سیاسی و اجتماعی غرب در دو سده اخیر و خصوصاً دهه‌های پایانی قرن حاضر امری بسیار حیاتی و روشنگر مسائلی بسیار مهم برای جوانان ما می باشد.

علت ظهور و افول جریانات فکری واجتماعی و سیاسی، پیدایش مکاتب مختلف فلسفی و هنری و زوال آنها، آغاز و پایان جریان نیرومند اندیشه کمونیسم و فلسفه دیالکتیك هگلی، مبانی و مظاهر گوناگون دموکراسی در جوامع مختلف اروپایی و تفاوت هر کدام با یکدیگر، و بالاخره علل و مبانی انحرافات اخلاقی و رشد روزافزون خشونت و برهنگی و بی‌بندوباری و تبعات ویرانگر آنها در کنار رشد پرشتاب سوداگری‌های مادی و اقتصادی و در عین حال تنزل مقام و مکانت انسانی تا حد پیچ و مهره ابزار آلات تکنیك و مصرف کننده فضولات صنعتی، نکات بسیار اساسی و لازم محتوای آموزش کلاسیك را تشکیل می دهد.

تدوین این مطالب و تشریح این واقعیت‌ها باید بگونه‌ای باشد که حس بدبینی نوآموز مشتاق صنعت و تکنولوژی را برنیانگیزد. درج این مطالب در کتابهای درسی و در سمینارها و در رسانه‌های ارتباط جمعی باید متناسب با سن و سال و قدرت درك و فهم و نیز خصوصیات روحی و روانی مخاطب‌ها بوده و در

رسانه‌ها توسط کسانی اجرا شود که اثرات مثبت روانی نیز بر جای گذارد.

در همین راستا باید اصول و مبانی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انسانهای مغرب‌زمین، چه در مقیاس خانواده و چه در سطح اجتماع مبتنی بر واقعیت‌های ملموس و بدور از اغراق و جلوه روحیه بدبینی تشریح گردد. معیارها و شیوه‌های زندگی فردی و جمعی، مسائل تکافل و تعاون عمومی و میزان مشارکت واقعی مردم در سیاست و اجتماع و علوم و صنعت، موضوعاتی است که شناخت آن کمك بزرگی به جوان ایرانی و انسان مسلمان در مواجهه با زرق و برق فرهنگ و خصوصاً تبلیغات غرب خواهد کرد.

برافکندن نقاب از چهره واقعی فقر و مصائب اجتماعی و بحرانها و فجایع اخلاقی و جنائی غرب چه در زندگی فردی و چه در مقیاس اجتماع و سیاست جهانی امری است بسیار لازم و باید توسط کسانی تدوین گردد که تمامی زوایای غرب را طی روزگاری زندگی هدفدار در آن دیار شناخته‌اند و از مبنای حقیقت‌جوئی و برخورداری از انصاف و عدل بدین کار همت می‌گمارند.

مطالعه تاریخ جهانگشائی غرب و بندهای اسارت که بر دست و پای جوامع انسانی زده شد تا منابع طبیعی و مواد اولیه آنها را به تاراج برند، تاریخ سراسر مملو از جنایت و حق‌کشی که نسبت به ملتهای مظلوم توسط همین غرب متمدن صورت پذیرفت، در هند و ویتنام و اندونزی، در خاورمیانه و آفریقای مرکزی و سیاه، مصیبت و بلاهایی که بر سر سیاهان آمریکا و سرخپوستان آن دیار آورده شد، باید مکرر و مرتب و بی‌وقفه گفته شود و باز هم گفته شود.

آن چه امروز در بوسنی می‌گذرد بیشتر و غیر از آن وقایعی نیست که همین جهان متمدن بر سر ممالك استعماری و تحت سلطه خود آورده است.

سیر تاریخ ادبیات و هنر نیز در غرب درخور توجه است.

همانگونه که مبنای فلسفه علم در جهان‌بینی اسلامی متفاوت از مبانی علوم غربی است، جلوه‌های ادب و هنر نیز در این دو حوزه راه و رسم و پایه و مایه دیگری

دارد.

در معرفی و شناساندن هنر در غرب مطالعه سیر تاریخی و مبانی زیباشناختی آن در سه دوران ابتدایی، قرون وسطی و عصر جدید بسیار ضروری است. این نکته حائز اهمیت است که مظاهر اصیل و گرانقدر، هنر در تاریخ تمدن مغرب‌زمین تا زمانی است که این هنر ریشه در تعالیم و جهان نگری مذهبی داشته و حتی در فنون و روشهای خود از منابعی خارج از جهان فیزیکی مایه می گرفته است. تا این جا شباهت اصولی و مشترکی میان هنر اسلامی و هنر غربی مشهود است. تجلی آن را می توان در شاهکارهای ملهم از ارتباط و امتداد حوادث در جهان و مشیت الهی دانست که در ابنیه‌های مذهبی نظیر کلیساها و مساجد نمودار است. گرچه در همین دوران، شمایل نگاری و مجسمه‌سازی که برخلاف آئین اسلام و یهودیت، در مکاتب مختلف و مذاهب مسیحی رایج بوده است در آثار هنری اسلام و نیز یهودیت یافت نمی‌شود ولی مظاهر دیگر هنر دقیقاً و عمیقاً از سرچشمه‌های الهی و متافیزیکی مایه می گیرد، و وجوه مشترك ادیان توحیدی و ابراهیمی را جلوه گر می‌سازد. به نظر می‌رسد رواج بت‌پرستی در زمان حضرت موسی(ع) و نیز در عصر ظهور اسلام عامل تحریم مجسمه‌سازی و شمایل‌نگاری بوده باشد. ساختن پیکره‌های موجود جاندار و بویژه انسان به منظور پرستش، تعارض آشکار با وحدانیت خداوند و عبودیت در مقابل غیر خدا داشته و لذا در هر دو آئین تحریم شده است. ولی با گذشت زمان و خروج و محو این گونه پرستش‌ها، تحریم‌ها نیز کمرنگ شده است. دلیل این امر را می توان در تاریخ اجتهاد و نظرات علمای شیعه ملاحظه کرد. در حالی که تا زمان شیخ طوسی تحریم مطلق پیکره‌سازی و شمایل‌نگاری در فتاوای علما دیده می‌شود، از آن به بعد موضوع رفته تغییر پیدا می کند و از مصادیق حکم خارج می گردد. امروز مجسمه‌سازی و چهره‌نگاری نه تنها جنبه بت‌پرستی نداشته، بلکه جنبه نوعی اثر تربیتی و بزرگداشت صاحبان مقام و کرامات انسانی را هم دارا می‌باشد. از همین رو رشد و تعالی این هنر هم، در

کنار سایر شاخه‌های هنر اسلامی روز به روز نمایان‌تر می‌شود. فرمان صریح قرآن به درك زیباییهای آفرینش و جمال و جلال الهی و تجلی و باز تاباندن این زیبایی‌ها به زندگی روزمره انسان چه در ابعاد معنوی و چه در مظاهر مادی، در تمامی آثار هنری تاریخ پرشکوه تمدن اسلامی جلوه‌گر است. کدام بنای تاریخی اسلامی است که طنین جان و جوهر جمال و جلوه کمال و جمال ازلی را جلوه‌گر نسازد؟ از شاخصه‌های این هنر است که هماهنگی و انسجام و ارتباط مستمر گذشته و آینده و حضور دائمی خداوند را به جان و دل انسان سرازیر می‌کند. نکته مهم این است که در این جهان‌بینی هنر جدای از زندگی مردم و مخصوص به موزه‌ها نیست. آثار هنری برای زندگی و گذراندن عمر و استفاده مستمر از آن است. هنرهای تزئینی و صنایع مستظرفه هم در خدمت زندگی و مصرف روزانه انسان است و اسباب مورد استفاده همه می‌باشد. مساجد محل اجتماع روزانه است. فرش و ظروف و پارچه‌های نفیس برای مصرف روزانه است، خلاصه هنر در تمدن اسلامی یادآور حضور خداوند در تمامی لحظات زندگی انسانها است، در غرب نیز تا قبل از رنسانس وضع تا حدودی از همین قرار می‌باشد ولی بعد از آن «فن» از «حکمت» جدا می‌شود و رابطه الهی جای خود را به جلوه‌های مادی طبیعت می‌دهد و رفته رفته از آن هم می‌بُرد و موضوعی کاملاً مجرد و بی‌ارتباط با روح و جسم و زندگی انسانها پیدا می‌کند. و آن قدر راه افراط را می‌پیماید که حتی موجب عکس‌العمل در جهان غرب شده و در قرن نوزدهم مکتب رومانتیك را در پاسخ به افراطهای طبیعت‌گرایان یا ناتورالیست‌ها پدیدار می‌سازد.

فاصله گرفتن تکنولوژی از اخلاق و هنر از روح نامتناهی و جمال آفریدگار بجائی می‌رسد که عرصه بر مکتب رومانتیك نیز تنگ گشته و رفته رفته مکاتب قالب شکن امپرسیونیسم، اکسپرسیونیسم و بالاخره کوبیسم تولد می‌یابند.

معرفی علمی تاریخ این هنر و آثار روانی و اخلاقی مکاتب هنری دوران بعد از رنسانس در غرب باید در متون آموزشی و کلاسیك و حتی در مقاطع دانشگاهی

آموخته شود تا مانع خودباختگی نسل جوان در مواجهه با این هنر و مظاهر امروزین آن گردد. نقدهایی که فرهیختگان و اندیشمندان غربی در عصر حاضر بر آن چه امروز در آن دیار هنر نامیده می‌شود باید از راههای گوناگون به گوش و نظر جوانان ما برسد.

در معماری و موسیقی و تئاتر نیز اوضاع غیر از این نیست.

آثار پرشکوه و روح‌فزای موسیقیدانان بزرگ اروپای قبل از عصر حاضر که اتصال روح انسان را به جهان کران ناپیدا و مبداء آفرینش باعث می‌شدند و از مبانی فلسفه متافیزیکی و جمال الهی و اراده و مشیت خداوند و قدرت انسان بر سرنوشت خویش نشأت می‌گرفتند در اثر دوری غرب از اخلاق و معنویت، به آن درجه از ابتذال رسیده است که ناقدان جدید اصلاً نام هنر و موسیقی بر آن نمی‌نهند.

طغیان جوانان فاقد هویت غرب را که پوچی و بی‌هدفی را در درون خود لمس کرده و از عوالم معنی بریده و از آن بیگانه گشته‌اند در اشکال مختلف به اصطلاح موسیقی‌های راك و هوی متال می‌توان دید که به قول یکی از فرزانگان «پست‌ترین غرایز حیوانی را در آدمی بر می‌انگیزد و باریتم‌هایی شدیداً افسار گسیخته و صداهائی بسیار بلند، موجد آشوب و بی‌نظمی‌های روحی و جسمی در جوانان می‌گردد». آنچه در باره این نوع موسیقی می‌توان گفت این است که این نوع موسیقی نه از تسلیم در مقابل خداوند مایه گرفته و نه آن که به تسلیم و سلامت نفس راه می‌برد و نه آنکه اکثر اصطلاحاً ستارگان اجرا کننده آن، که امروزه در زمره قهرمانان فرهنگی صحنه دنیای متجدد در آمده‌اند، اسوه‌های انضباط معنوی و عفت اخلاقی اند. کوششی که رسانه‌های ماهواره‌ای برای پخش کنسرت‌های این گروه از هنرمندان معاصر غرب دارند و این که اصرار دارند آنانرا انسانهای خیرخواه و مددکار درماندگان و یاری رسانان به فقرا و محرومان معرفی کنند، همه در جهت همان تقویت روح فرهنگ ستیزی و سست کردن مبانی مذهبی و انسانی و اخلاقی در جوانان است. این نوع هنر و موسیقی اولین اثری که در روح یك جوان می گذارد رخوت و بی تفاوتی و

گسستگی از گذشته و عدم پای‌بندی به تقوا و ارزشهای انسانی می‌باشد.

این موضوع بسیار مهم باید پیوسته و مکرر در تمامی رسانه‌های ارتباط جمعی ما با واقع‌بینی و بیطرفی و زبان درخور فهم مخاطب، مطرح گردد. این مطلب از مقوله‌هایی است که تکرار آن نه تنها ملال‌آور نیست بلکه هشداردهنده و لازم و مؤثر نیز می‌باشد.

از دیگر مقوله‌های لازم برای شناخت هویت جهان خارج و فرهنگ مهاجم، مسأله به اصطلاح آزادی و حقوق بشر در غرب است.

معرفی مسیر مکاتب فلسفی در غرب که غالب حرکتهای سیاسی نیز از آنها نشأت گرفته است باید در دوران آخر مقاطع متوسطه و سالهای اول دانشگاه و در تمامی رشته‌ها تدریس گردد. بدون درك این مکاتب فلسفی غیردینی و حرکتهای فکری و سیاسی برخاسته از آن، انحطاط اخلاق و معنویت و تهی شدن زندگی از ارزش‌های انسانی و مدنی در جهان غرب بسیار مبهم خواهد بود.

پستمن می‌گوید: «اگر آبراهام لینکلن و جفرسون و... سر از گور درآورند و ماحصل جهان ساخته خود را ببینند، اگر کپرنیك و گالیله و نیوتن ثمره بذرهای پاشیده شده در مزرعه دلهای انسانهای جامعه خود را نظاره کنند، اگر منادیان علم و صنعت و کسانی که تکنولوژی را برای خدمت به انسان شکوفا کردند، امروز برای لحظه‌ای شاهد جهان مدرن و فوق مدرن ما گردند، بدون تردید به درگاه خداوند روی آورده و عذر تقصیر خواسته و رحمت و غفران الهی را می‌طلبند...» [تکنوپولی - همان مرجع] در معرفی این بحث و عنوان این مطلب در برنامه آموزشی و همچنین در برنامه‌های رسانه‌ها بیش از هر موضوعی دیگر به اندازه کافی حوادث و وقایع ملموس و جریانات مادی و عینی وجود دارد که تهیه و تدوین آنها زحمت و هزینه چندانی ندارد. فقط باید به شیوه ارائه مطلب به لحاظ روانی و حال و هوای مخاطب‌ها توجه دقیق مبذول داشت.

از طریق طرح و تدوین و آموزش همین مطالب است که جهان خارج و

دنیای مهاجم، شکل واقعی و ضد ارزشی خود را در دل و جان جوانان و نوجوانان ما خواهد یافت.

تعارض ذاتی نظام تکنوپولی با فرهنگ و تاریخ و مذهب و هویت انسان و میل به حاکمیت انسان برخود و تاریخ خود باید پیوسته و مستمر در گوش و جان دانش آموزان ما و در ذهن و اندیشه آنان جلوه گر باشد. بطوری که بتوانند با معیارها و ترازوهای عقلی و روحی به قضاوت در باره هر چه از غرب می‌رسد بپردازند.

ج ـ حفظ «تعادل جاری» و ابزارهای لازم

در مقدمه این فصل به تعریف «تعادل جاری» پرداختیم و آن را شاخصه موجود زنده برشمردیم. همچنین دیدیم که واحدهای انسانی از خانواده تا گروههای دیگر اجتماع را نیز باید به عنوان یك واحد حیاتی در نظر آورد. رشد و نمو این واحد حیاتی باید بگونه‌ای باشد که خودجوش و از درون، تعادل خود را در مواجهه با عوامل مهاجم برونی حفظ کرده و یا در صورت اختلال و بروز ناهنجاری‌ها، خود به برقراری مجدد آن موفق باشد.

ابزارهای لازم

از عناصر و عواملی که نیروی دفاعی انسان را در برابر اطلاعات و داده‌های خارجی سر و سامان می‌دهند، در مقدمه این فصل یاد کردیم. تفصیل و توضیح هر کدام و شرح راه های رشد و حفظ سلامت هر یك از حوصله این رساله خارج است. همین اندازه باید گفت که رکن خانواده و نیز نظام آموزش و پرورش در کنار سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار هستند. نهادهای ورزشی و هنری و سازمان‌ها و تشکیلاتی که روح کار دستجمعی را در جوان می‌پرورانند فوق‌العاده اهمیت دارند. هیأت‌های مذهبی و مراسم موسمی و سازمان‌های عام‌المنفعه اگر بتوانند روح و جسم سازمانی خود را با شرایط روز و نیازهای متحول و نوشونده هماهنگ سازند و قدرت جذب نوبالوگان و جوانان را

بیش از پیش فراهم آورنده ابزاری کارآ و مؤثر در حفظ سلامت ارتباطی انسان‌ها خواهند بود.

تحکیم نظام خانواده و کم کردن فاصله میان پدران و مادران به لحاظ عقاید و سلائق و بینش‌ها و آشنائی هر کدام با شرایط ویژه روحی و اجتماعی یکدیگر، مهمترین عامل حفظ «تعادل جاری» در کودکان و جوانان خواهد بود.

در بحث‌های گذشته دیدیم که تکنولوژی معاصر و نیز رسانه‌های ارتباط جمعی، خود را بصورت جزء و عناصری از محیط زیست انسانی به ما تحمیل کرده‌اند. سلامت درونی جامعه و ارتباط مستمر و سالم ارگانهای آن با یکدیگر ضامن حفظ و یا برقراری این تعادل خواهند بود.

همچنین دیدیم که تغییر و دگرگونی در وسایل ارتباط جمعی و ساختارهای ظاهری و محتوای پیامهای آن سه دگرگونی عمده را به دنبال خواهند داشت:

۱ـ دگرگونی در ساختار علائق و توجهات: که از رهگذر آن اشیاء و موضوعاتی که مورد توجه قرار می گیرند تغییر می‌یابند.

۲ـ دگرگونی در مفاهیم سمبل‌ها و واژه‌ها و ابزار تفکر: در این فرآیند هم معیارها و ابزار سنجش دستخوش تغییر می‌شوند و هم قوای دماغی ما اثرپذیر شده و ابزارهایی که به مدد آنها می اندیشیم متحول و دگرگون می‌شوند.

۳ـ دگرگونی در جهان و افق اندیشه و عوالم تفکر: چگونه بیندیشیم، به چه بیندیشیم و چرا بیندیشیم به ما تحمیل می‌شود. عالم و جهانی که در آن اندیشه رشد می‌یابد دستخوش دگرگونی می‌شود. از یك سو افق فکر گسترش می‌یابد و از سویی دیگر ژرف‌اندیشی و ریشه‌یابی دشوارتر شده و انسجام و پیوستگی حوادث و عوالم از میان رفته و در نتیجه بهره‌وری و بهره‌مندی و چاره‌جوئی ما رو به نقصان خواهد گذارد.

هماطور که بدن زنده هرچه را که پیرامون خود ببیند صرفاً به این دلیل که وجود دارد مصرف نمی کند. جامعه و آحاد انسانی نیز باید در برخورد با ابزارهای

تکنیکی و رسانه‌ها چنین رفتار کنند. باید توجه داشت که دگرگونی‌های ناشی از هر اختراع و ابزارهای صنعتی غیرقابل پیش‌بینی است، اما غیر قابل اجتناب نیست.

نیل پستمن در کتاب تکنوپولی مشروحاً به کاربردهای ابزارها و تکنولوژی نوین پرداخته و تأکید می کند که «هر کدام از این ابزار کاربردی ورای هدف و منظور مخترع آن داشته و دارد که به مراتب گسترده‌تر از آن است، بویژه در حوزه‌های فرازخساری و استعاره‌ای.»

اختراع ساعت، تصویر جدیدی را از مفهوم زمان به ما عرضه کرد،

اختراع تله‌اسکوپ، برداشت و دید ما را نسبت به فضا و ابعاد تغییر داد،

اختراع حروف الفبا، به دانش و آموزش، تصور و ماهیت جدید و ابعاد گسترده‌تری بخشید،

اختراع عینك، علاوه بر جبران کاهش قدرت بینائی، امکان اصلاح فیزیولوژی انسان و تسلیم نشدن به ضعف‌های ناشی از کهولت را به دنبال داشت،

اختراع ذره‌بین، معلوم ساخت که درجهان خارج از حوزه دید غیر مسلح ما اشیاء و موجوداتی هستند که زندگانی ما را تغییر می‌دهند و در سیستم حیاتی ما نقش فعال دارند. هم چنین معلوم شد که نمی توان وجود هرچه را که با چشمان خود نمی‌بینیم منکر شد.

اما کاربرد همین چند اختراع را که برشمردیم نمی توان در همین حوزه‌ها منحصر دید. زمینه‌های دیگر و امکان سوءاستفاده‌های فراوان به حدی روشن است، که نیازی به تذکر و تشریح ندارد. خواننده را به کتاب «تکنوپولی» و «زندگی در عیش، مردن در خوشی» ارجاع می‌دهم.

هم چنین در بحث‌های گذشته دیدیم که هیجان‌زدگی‌های ناشی از تحول و نوآوری تکنیك و تکنولوژی امری است که پیوسته تبلیغ و ترویج می گردد. عقل سلیم، ابزار حفظ «تعادل جاری» دربرخورد با این پدیده روانی است. بدن انسان درمقابل هجوم عناصر اخلال گر بیماری‌زا باید واکسینه شود. واحدهای اجتماعی

هم باید با تزریق و تلقین پیوسته بدانند که تکنیک «بی طرف» نیست، در کنار مواهب آن، مضرات و گرفتاری‌های بیشماری هم دارد. اگر در موردی راه را بر صنعت و تکنولوژی باز کردیم باید دقیقاً مراقب تبعات جبری و منفی آن هم باشیم و این کار را با بصیرت انجام دهیم. به جوانی که در جستجوی استقلال است باید فهماند که تکنولوژی فرمانده انعطاف ناپذیری است که راه به درون دنیای ما باز می کند و در تمامی زمینه‌ها عنان اختیار از کف ما می‌رباید. مبانی تعارض ما با دنیای خارج را باید دقیقاً در ذهن و اندیشه جوان پروراند. برای ما زندگی هدف نیست، وسیله است. تکنولوژی باید در خدمت وسیله باشد. باید به او فهماند که برای زندگی تلاش نمی کنیم، بلکه زندگی می کنیم که برای حصول و وصول به کمال تلاش کنیم. ما زندگی را هدف نمی‌دانیم بلکه هدف‌دار می‌دانیم.

تفاوت ما با جهان پیرامون ما که اینک در پی «نظم نوین جهانی» است، همان تعارض اساسی، با اندیشه‌های فردگرائی مادی‌اندیش و رهائی فرد از قید و بندهای انضباط اجتماعی و اخلاقی است. در اندیشه لیبرالیسم حاکم برغرب کنونی، وظیفه ناشی از قراردادهای اجتماعی و مآلاً تابع متغیّرات حکومت و ایجابات حفظ تعادل میان آزادی‌های فردی و ساختار اجتماعی حافظ منافع زمامداران و صاحبان زر و زور است، در حالی که در اندیشه ما وظیفه و مسئولیت ریشه در بنیان حیات و هدفداری زندگی ما در هر دو جهان دارد.

تلاش برای زندگی بهتر ولو به بهای قبول ظلم و نابرابری، مبنای زندگی غرب است و تلاش برای حصول و وصول به کمال و حقیقت ولو به قیمت تحمل و قبول رنج و محرومیت، مبنای بینش در زندگی هدفدار است. تلاش برای رسیدن به آن درجه از رشد معنوی که ضامن سعادت ابدی در حیات بعد از ممات گردد اصل بنیانی و ارزش غائی در اندیشه ماست و گذران روزگار توأم با لذت و ارضاء امیال جسمی و حیوانی مبنای زندگی در جهان خارج از دیار ما است.

این مطالب و مقولات که خوشبختانه به اندازه کافی در آثار بزرگان قدیم و

جدید بدان پرداخته شده است باید با زبان روز و درخور فهم و درك سطوح مختلف بویژه نوآموزان و دانش آموزان دوران متوسطه بیان گردد. نکته شایان اهمیت در این آموزش آنست که باید مخاطب‌ها را فقط آن عده افراد نپنداشت که با مذهب خو گرفته‌اند و از خانواده‌های اصیل و پای‌بند به ضوابط مذهبی برخاسته‌اند. گرچه در همان گروه هم باید این اعتقادات را از حالت موروثی و تربیت‌های خانوادگی و عادت به التزامات به حوزه شعور و خودآگاهی و تعهد اجتماعی آنان منتقل کرد.

مسئله مهم دیگر در حفظ تعادل جاری، جوشش و تکاپو و گریز از انفعال است. بدن سالم ممکن است با زیست در هوای سالم و عدم تحرك و عدم مواجهه با جهان خارج نیاز به عکس العمل دفاعی نداشته باشد، ولی اصل مهم حفظ سلامتی و مراقبت از بهداشت و حفظ تعادل ارتباطی و جاری در کوشش و تلاش و جوشش‌های اجتماعی و خروش‌های تحرکی است.

ممانعت از ارتباط جوانان با هم‌نوعان خود و فراهم نساختن امکان تماس و مواجهه با جهان خارج دلیل و عامل حفظ سلامتی روحی و روانی و دماغی آنان نخواهد بود.

ج- زمینه‌ها، ساختارها و پیام‌های رسانه‌های ارتباط جمعی

با عنایت به مباحث و پیامدها و آثار رسانه‌های ارتباط جمعی که در فصول گذشته بدان پرداخته شد، لازم است از همین رسانه‌ها برای مقابله با تهاجم ویرانگر رسانه‌ها مدد بگیریم.

ابزارهائی که امروزه پیام‌رسان و سازنده افکار و عقاید انسان‌ها هستند و در مقیاس جمع و جامعه عمل می کنند، رسانه‌های نوشتاری و در مقیاسی بمراتب گسترده‌تر رسانه‌های سمعی و بصری هستند.

کتاب، روزنامه، مجله و فصل‌نامه‌ها و دیگر اشکال متفاوت آن در زمره رسانه‌های نوشتاری و مطبوعات به شمار می آیند و رادیو و تلویزیون و شبکه جهانی

انترنت و انتر کست و در مقیاس کوچکتری سینما و تئاتر و کامپیوتر رسانه‌های سمعی و بصری می‌باشند. در مورد شبکه‌های جهانی انترنت و انتر کست که اخیراً رواج قابل ملاحظه‌ای یافته و تا سال ۲۰۰۰ گسترده‌ترین رسانه ارتباط جمعی جهان را تشکیل خواهد داد. نظر به ماهیت و ساختار کاملاً متفاوت این وسیله ارتباطی با دیگر رسانه‌ها و نیز حوزه کاربری خصوصی و عمومی آن، نیاز به بحث جداگانه‌ای هست که از چارچوب رساله حاضر خارج است. انشاءالله در فرصتی دیگر بدان خواهیم پرداخت.

تردیدی نیست که گروه رسانه‌های سمعی و بصری گسترده‌ترین و رایج‌ترین و پرنفوذترین و در عین حال خطرناك‌ترین پیام‌آوران و پیام‌رسانان در عصر حاضر هستند. رواج روزافزون امکانات ماهواره‌ای و رشد و توسعه این تکنولوژی باعث شده است که تا دو سه سال دیگر در کنار ماهواره‌های اروپائی و آمریکائی، ۸۰ ماهواره و ۲۲۰۰ کانال تلویزیونی قاره آسیا را در پوشش خود می‌گیرند [روزنامه همشهری شماره ۷۸۴، ۲۷ شهریور ۱۳۷۴. ص ۱۲]. و این درحالی است که تلویزیون‌های ملی نظیر سیمای جمهوری اسلامی که بدلیل اوضاع خاص جغرافیائی ایران برای پوشش دادن به سراسر کشور نیازمند تجهیزات پرهزینه زمینی ومنطقه‌ای است، فرستندگان ماهواره‌ای با چنین مشکلی روبرو نیستند.

نکته قابل توجه در این است که کار تلویزیون‌های ملی اغلب کشورهای آسیائی به دلیل ضعف بنیه‌های مالی و فنی و کمبود کادر تهیه‌کنندگان و مدیران آشنا به مسائل مختلف روز در رقابت با این کانال‌های فراملیتی به گونه‌ای دشوار خواهد بود که در عمل چاره‌ای جز تسلیم خود و تسلیم مردم سرزمین‌هایشان به این میهمانان نامحرم و ناخواسته نخواهند داشت. در هر صورت برای ما به دلیل التزامات دینی و فرهنگی و رسالت انقلابی، راهی جز مقابله وجود ندارد.

به دلیل ماهیت و ساختار متفاوت و اثرات گوناگون هر یك از رسانه‌ها که

در فصول گذشته به تفصیل بدان پرداخته شد، ذیلاً بر نقش و رسالت هنر کدام در ارتباط با موضوع مورد بحث جداگانه و به طور اختصار خواهیم پرداخت.

کتاب

کتاب را حافظه بشریت خوانده‌اند، و سخن به گزافه نیست. مجموعه دانش و معارف تاریخ مدون چندهزارساله را در کتاب می‌توان یافت. راه ثبت و ضبط و گسترش و پیشرفت علم و معرفت جز از طریق کتابت و تثبیت آن توسط حروف و کلمات امکان‌پذیر نیست.

در دو سه دهه اخیر با ظهور تجهیزات و تکنولوژی الکترونیك، کتاب جایگاه خود را به عنوان کانون اصلی حاوی و حامل معارف و «حافظه» انحصاری دانش تا حدودی از دست داده است اما نمی‌توان تصور کرد که روزگاری ارزش و اعتبار خود را به کلی از دست بدهد.

در فصول گذشته که مکانیسم و نحوه فعالیت‌های دماغی را طی یك تحلیل تطبیقی بررسی کردیم، دیدیم که هیچ کدام از وسائل ارتباطی ژرفای لازم را در اندیشه و تفکر و حوزه و قدرت خلاقیت انسان آن گونه که خواندن و نوشتن پدید می‌آورد، ایجاد نمی‌کنند. از این رو ترویج کتاب و کتابخوانی وظیفه و رسالت اصلی صاحبان و متولیان و دست‌اندرکاران و مسئولان حافظ فرهنگ و دانش جامعه ما می‌باشد.

در شرایطی که روابط پیچیده اجتماعی و مشکلات زندگی روزمره توان مطالعه و قدرت تمرکز لازم راحتی برای معتادان به کتاب کاهش داده است و وجود رسانه‌های سمعی و بصری خودی و غیرخودی، به دلیل سهولت برقراری ارتباط، اوقات فراغت آنان را پر می‌کند و به موازات آن مشکل گرانی کاغذ و وسایل چاپ و نازل بودن سود حاصله از تألیف و نشر، نیازهای مالی دست‌اندرکاران به‌ویژه نویسندگان، مترجمان و مؤلفان را تأمین نمی‌کند، نمی‌توان برای گسترش عناوین و افزایش تیراژها و کشاندن انسان‌ها به دنیای کتاب به توصیه و شعار و موعظه بسنده کرد.

آثار مهلك و چندجانبه رسانه‌های ماهواره‌ای و ابعاد خطرناك و مرموز آن به اندازه کافی روشن و چشمگیر است، اثرات سوء تلویزیون و تماشای آن حتی در بزرگسالان، آن طور که در بررسی‌های تطبیقی فصول گذشته به تفصیل نشان داده شد و نیز دگرگونی‌هائی که تماشای این جعبه جادو در کاهش قوای دماغی جوانان و حتی خردسالان قبل از دوران دبستان برجای می گذارد، جای تردیدی باقی نمی گذارد که رهبران جامعه باید تمام قوا و امکانات موجود را بسیج کنند و یك جریان و نهضت عمومی کتابخوانی را تدارك ببینند. به نظر نگارنده این مسأله آن اندازه از اهمیت برخوردار است که حتی باید با اختصاص درآمد حاصله از فروش یك روز نفت، در سال برای تهیه وسایل لازم چاپ و نشر، مقدمات توزیع ارزان و حتی در پاره‌ای سطوح رایگان کتاب را تدارك دید. پرداختن سوبسید برای کتاب، بدون تردید از تهیه پنیر و روغن ارزان کم‌اهمیت‌تر نیست.

باید نویسندگان و دردمندان دانشمند را به لحاظ مالی یاری رساند. تا بتوانند بدون دغدغه اجاره خانه و تهیه لوازم مدرسه فرزندان و دیگر هزینه‌های گران روزمره زندگی‌شان به تألیف و تدوین بپردازند. تهیه و انتخاب سوژه و موضوع و شیوه بیان پیام برای قشرهای مختلف و سطوح متفاوت باید در جلسات و میزگردها و اجتماعات آگاهان و آشنایان به مسائل عصر و نسل بررسی گردد. اگر به ضرورت گسترش نشر کتاب و فراگیر شدن کتابخوانی برای حفظ فرهنگ انسانی و تقویت قدرت دفاعی انسان در برابر یورش پیام‌آوران ویرانگر اعتقاد داریم باید از تمامی راه‌های ارشادی و تشویقی و . . . بهره جوئیم و حتی با برگزاری مسابقات منطقه‌ای و سراسری شوق و ذوق را در افراد جامعه بویژه جوانان برانگیزیم.

گسترش کتابخانه‌های سیّار با امکانات ارتباط از راه دور و نیز کتابخانه‌های عمومی حتی در مناطق مختلف شهری و عضو کردن افراد و سهیم کردن آنان در فعالیت‌های فرهنگی امری بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

گفته می‌شود متجاوز از یك هزار کتابخانه عمومی در سراسر کشور وجود

دارد. اگر از هر کتابی که نشر می‌یابد ۱۰ نسخه به هر کدام از این کتابخانه‌ها اختصاص یابد، حداقل تیراژ یک کتاب باید از ده هزار نسخه متجاوز باشد، در حالی که. . .

به هر صورت اساسی ترین راه مقابله با شبیخون بیگانه، کتاب و ارتقاء دانش عمومی و شکل گیری آراء و اصلاح و رشد قدرت قضاوت و شناخت حقایق و درک موذی گری‌ها و سوداگری‌های نفاسان الکترونیک می‌باشد.

وزارت ارشاد باید با یک تمهید اصولی و بودجه کافی سازماندهی این امر حیاتی را عهده‌دار شود. دانشگاه و دانشگاهیان، حوزهٔ علمیه و حوزویان فاضل، اندیشمندان و دنیادیدگان و آشنایان به مسائل جوانان باید در گروه‌ها و کمیسیون‌ها و همایش‌های علمی، فنی و تخصصی به تدبر و تهیه موضوعات و چارچوب اصولی کار همت گمارند. نویسندگان و مترجمان باید مورد حمایت مالی و تشویق‌های لازم قرار گیرند؛ و بر دولت و افراد نیکوکار و سازمان‌های خیریه و ارگان‌های وقف و دیگر دارندگان امکانات مالی است که موجبات تهیه ارزان‌ترین بها را برای کتاب فراهم سازند. معرفی کتاب‌های جدید در تلویزیون باید به رایگان یا لااقل با بهای اندک انجام شود.

اگر سازمانی در وزارت ارشاد ایجاد شود و با اخذ مستقیم مالیات از کسانی که امکانات مالی مناسبی دارند سرمایه‌های لازم را برای ایجاد نهضت کتابخوانی فراهم آورد، تصور نمی‌کنم با اعتراضی از سوی این مردم شریف و با فرهنگ و علاقمند به دین و تمدن و فرهنگ اسلامی و ملی خود، مواجه گردد، همان گونه که شهرداری‌ها توانستند با کمک مالی و استفاده از منابع مالی خود مردم موجبات اصلاح و بهبود ساختار شهری و رفاه شهروندان را فراهم سازند و هر فرد با انصافی گواه این کار اساسی و اصولی است، بدون شک در باب تهیه کتاب ارزان و رشد سواد و دانش عمومی و رواج کتابخوانی، با استقبال بیشتری مواجه خواهیم شد.

در مورد شیوه‌های ترغیب و تشویق به کتابخوانی نیز باید دقت کافی صورت گیرد. به نظر می‌رسد تبلیغ علیه تلویزیون و برشمردن اثرات منفی رسانه‌ای

تصویری - گرچه موضوع اصلی سه فصل از گفتار حاضر است - به منظور جلب نظر جوانان و دانش آموزان برای بهره گیری از رسانه‌های نوشتاری به ویژه کتاب نمی تواند راه اساسی باشد. از روش های ایجابی و شیوه‌های مثبت بیشتر می توان به نتایج مورد نظر رسید.

باید به این نکته توجه داشت که پیام مکتوب محرك عقل و اندیشه است و پیام مصور محرك احساس و عاطفه. طبیعی است که کتابخوانی در قیاس با بهره گیری از تلویزیون و حتی رادیو مستلزم بکار گیری نیروی بیشتری می‌باشد. خستگی از کار روزانه و یا تحصیل و آموزش، استراحت و رفع خستگی را طلب می کند. باید امر کتابخوانی به گونه‌ای ترویج گردد که واقعاً شخص احساس کند با تمرکز و بکار گیری عقل و ابزار اندیشه، نشاط روحی و در نتیجه استراحت خلاق و مفید عاید او خواهد شد.

خلاصه کلام آن که مهمترین عامل تقویت قوای دماغی و شکل گیری نظام دفاعی بدن در مواجهه با پیام‌های رسانه‌های نامحرم بهره گیری از کتاب و کتابخوانی است.

نیل پستمن در کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» جامعه آمریکا را در دو دوره مورد مقایسه قرار می‌دهد. آمریکا در عصر رواج کتاب و کتابخوانی و آمریکای عصر رسانه‌های الکترونی. خواننده را به مطالعه این کتاب جداً ارجاع می‌دهم و از ذکر نتایج این قیاس به دلیل جلو گیری از اطاله کلام خودداری می کنم.

روزنامه

نتایج پژوهش های علمی و آماری نشان می‌دهد که روزنامه مهمترین و موثر ترین عامل انتشار اخبار بوده و در قیاس با تلویزیون و حتی رادیو، خواننده را به عمق حوادث و ارتباط و تسلسل وقایع و . . . می کشاند. همین بررسی‌ها نشان می‌دهد که روزنامه‌خوانان از اطلاعات عمومی و قدرت درك به مراتب بیشتری برخوردارند تا کسانی که از رادیو تلویزیون به عنوان کانون نشر خبر بهره می‌برند.

در بحث گذشته که تفاوت ساختاری رسانه‌ها را بررسی کردیم جنبه‌های مثبت روزنامه را نسبت به رسانه‌های خبری دیگر برشمردیم.

رواج روزنامه‌خوانی نیز باید به مشابه یك وظیفه اصلی در کار تربیت فرهنگی اجتماع و ایجاد زمینه‌های سالم «سلامت ارتباطی» و حفظ «تعادل جاری» جامعه مدنظر قرار گیرد.

نکته دیگر درباره روزنامه‌ها و اصولاً رسانه‌های خبری نوشتاری، نقش روشنگری مستمر آن‌ها می‌باشد. جمله معروفی است که «اگر جامعه‌ای ابزار کشف دروغ را نداشته باشد، نمی‌تواند مدعی باشد که از آزادی بهره‌مند است». مطبوعات ابزار کشف دروغ و اعلام و اعلان ناهنجاری‌های جامعه می‌باشند در عین حال مهمترین وسیله رواج فرهنگ اطلاعاتی و پیام‌رسانی به مردم در معرفی جنبه‌های مثبت و منفی روزگار سیاسی و اجتماعی آنها است.

مطبوعات از مؤثرترین حربه‌ها برای پر کردن شکاف طبقاتی اجتماع به‌لحاظ دانش و بینش عمومی - آن طور که در مباحث گذشته عنوان شد - بهره‌مند هستند. روزنامه‌ها آئینه تجلی افکار و عقاید و شعور اجتماعی و تنوع سلیقه وذائقه‌های مردم یك جامعه هستند. تنوع مطالب یك روزنامه، تعداد روزنامه‌های یومیه و هفتگی و نوع خبرها و پیام‌های مندرج در آن‌ها، حال و هوا و سطح تفسیرها و تحلیل‌های حوادث، حتی پیام‌های بازرگانی و اعلانات نیازمندی‌های عمومی معرف وضعیت فرهنگی و روانی و اقتصادی و سیاسی یك جامعه است.

در کنار روزنامه‌های سراسری باید زمینه نشر روزنامه‌های محلی حتماً فراهم آید. اثرات مفید و سازنده این امر در مباحث گذشته، خصوصاً در آشنا ساختن مردم به شرایط زندگی اطراف خودشان و نقشی که می‌توانند در محیط پیرامون خود داشته باشند، روشن گردید. اگر به این امر در روزنامه‌های سراسری پرداخته شود، هم حجم زیادی را طلب می کند و هم برای انسان‌های دیگر مکان‌ها چندان جالب و کارساز نمی‌باشد.

تردیدی نیست که جاذبه‌های اخبار محلی و برنامه‌های زندگی مشترک در مکانی مشترك برای انسان‌های آن، بیان کاستی‌ها و نیازها، پیشنهادهای اصلاحی برای بهبود کم و کیف زندگی، گزارش کارهای انجام شده و مشکلات و نارسائی‌های موجود برای برنامه‌های لازم‌الاجرا یا نیمه تمام، زمینه مشارکت آنان را فراهم می‌سازد.

واضح است که این کار با مشکلات و مسائل مالی و نیز فنی و نیروی انسانی خاص خود روبرو می‌باشد ولی به نظر نگارنده، شهرداری‌ها و فرمانداری‌ها با کمك مراجع روحانی محل و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش و نمایندگان دولت در تمامی نهادهای منطقه و همیاری مردم می‌توانند بدین کار همت گمارند.

روزنامه‌های محلی می‌توانند در امر ترغیب جوانان به کتابخوانی با برگزاری مسابقات مقاله‌نویسی، و طرح سئوالاتی که پاسخ آن‌ها نیاز به مطالعه یك یا چند کتاب دارد و تعیین جوائز برای تشویق و معرفی بهترین‌ها و دیگر شگردها، نقشی اساسی ایفا کنند.

مجلات هفتگی و فصل‌نامه‌ها

مجلات فاصله میان روزنامه و کتاب را پر می‌کنند. مقایسه میان تعداد مجلاتی که بعد از انقلاب نشر می‌یابند با تعداد، و تیراژ آن‌ها قبل از انقلاب، رشد فرهنگیِ جامعه را نمودار می‌سازد. ولی این مطلب به هیچ وجه پاسخ‌گوی نیاز زمان و شرایط امروز ما به ویژه در عصر تهاجم فرهنگی نمی‌باشد. تدابیری که برای تهیه کتاب ارزان باید اتخاذ گردد، در مورد مجلات و فصل‌نامه‌ها نیز مصداق دارد.

مجلات و فصل‌نامه‌ها به دلیل آن که جنبه خبررسانی روزانه را ندارند، باید بیشتر به ژرفا و ذکر ریشه‌ها و علل بپردازند و جنبه علمی و آماری و ارشادی بیشتری را دارا باشند. سنجش افکار و تعیین حوزه و میزان دانش و سلائق مخاطب‌های خود را باید پیوسته و با شیوه‌های علمی دنبال کنند؛ و در جهت تأمین نیازها و ارتقاء کمی و کیفی و تعمیق بینش‌های سیاسی، عقیدتی و فرهنگی و به ویژه

هنری آنان همت گمارند.

مجلات تخصصی و وابسته به محافل علمی و صنعتی و ناشر جدیدترین دستاوردهای هر رشته جای خاص خود را دارند و به دلیل آن که طبعاً از تیراژ کمتری برخوردار هستند، با مشکلات مالی بیشتری روبرو خواهند بود. متأسفانه در کشور ما تاکنون به این گونه نشریات کم‌بها داده شده است. در حالی که بزرگترین و مؤثرترین نقش را در انتقال جدیدترین اطلاعات و نیز گسترش عمومی دانش ایفا می کنند.

ذکر این نکته شایان توجه است که مجلات علمی جهان گرچه باید مورد توجه و استفاده دانش‌پژوهان و محافل آکادمیك قرار گیرد و تسهیلات ارزی لازم را باید سازمان‌های ذیربط برای متقاضیان و پژوهشگران فراهم آرند ولی به دلیل تفاوت مبنائی که میان فلسفه علم در تفکر اسلامی و در دنیای جدید وجود دارد و همان طور که قبلاً بدان اشاره شد ریشه در جدائی حکمت و اخلاق از علم و مبانی اندیشه و تفکر دارد، پردازش و تبیین آن‌ها برای دانش‌جویان بسیار ضروری است. افق محدود و فیزیکی نگرش به مباحث علمی در تمامی شاخه‌ها باید با نگرش و پردازش از مبنای جهان‌بینی توحیدی و حاکمیت مشیت الهی و ساری و جاری بودن لطف و حکمت پروردگار جهان در تمامی امور گسترش یابد.

علمای اسلامی دوران گذشته با اخذ و اقتباس شاخه‌هائی از معارف و علوم یونان قدیم و پروراندن و پالایش دادن آن در بستر اندیشه و تفکر توحیدی، همان علوم را به بالاترین درجه از شکوه و عظمت رساندند و مجدداً به جهان غرب بازگرداندند.

کاری آن چنان و با هدفی این چنین، آن‌هم در جهانی که کوس درماندگی علم از حل معضلات اجتماعی و انسانی و روانی بشریت بلند است، درخور تعهد اسلامی و رسالت جهانی اندیشمندان مسلمان می‌باشد. موضوع دیگری که در چارچوب پیام‌رسانی مجلات و فصل‌نامه‌ها باید گنجانده شود رسالتی است که این

ابزار در هویت بخشیدن به افراد جامعه بویژه جوانان باید عهده‌دار باشند، در مباحث گذشته به ضرورت و محتوای این امر به تفصیل اشاره کردیم و اینك در این چارچوب آن را در قالب مسئولیت‌های مجلات که از مهم‌ترین ابزار ایفای این وظیفه، می‌باشند، مطرح می‌سازیم.

جامعه ما، جامعه‌ای است به لحاظ فرهنگی و عقیدتی و بافت اجتماعی و موقعیت جغرافیایی و آب و هوا بسیار متنوع. این یکی از موهبت‌های خدادادی این مرز و بوم است. هم‌دلی و هم‌آوایی اقوام مختلف و اقلیت‌های قومی و مذهبی با یکدیگر، سرمایه ارزشمندی است که باید محفوظ نگاهداشته شود.

در عین حال آشنائی این اقوام و شاخه‌های نژادی و مذهبی و فرهنگی آن‌ها با یکدیگر و آگاهی از خصلت‌ها و ویژگی‌ها و اشتراکات و اوضاع اجتماعی و سنن و آداب و گویش‌های همدیگر، نقش مهمی در تقویت حسّ همبستگی و نیز هویت والای انسان‌های این دیار دارد. این رسالت باید به دوش رسانه‌های نوشتاری، بویژه مجلات قرار گیرد.

در کنار این مجلات، وظیفه اداره ایرانگردی وزارت ارشاد در سازمان دادن سیاحت‌های دستجمعی برای همه مردم و خصوصاً هماهنگ و مرتبط با وزارت آموزش و پرورش برای دانش آموزان کاری است بسیار ارزشمند و قدمی است بسیار اساسی در تحکیم علائق ملی و پیوندهای انسانی مردم با یکدیگر و آشنائی با رسوم و آداب اصیل و انسان‌ساز اقوام مختلف این دیار.

این کار می‌تواند در قالب نظام آموزشی و حتی در روزهای غیر تعطیل به عنوان جزئی از مواد درسی قلمداد گردد و طراحی و سامان داده شود.

در برخی از کشورهای اروپائی این وظیفه در قالب مبادله فرزندان خانواده‌ها برای دوره‌های یك هفته تا ده روز انجام می‌شود. به عنوان مثال می‌توان گروهی از جوانان یا دانش آموزان استان کردستان را نزد خانواده‌های استان مرکزی یا دیگر استان‌ها که فرزندان هم‌سن و سال و به لحاظ مقطع آموزشی هم دوره دارند فرستاد و

در عوض دانش آموزان خانواده‌های میزبان نیز به نزد خانواده‌های کرد اعزام می گردند و روزهای تحصیل را در مدارس آن استان به تحصیل می‌پردازند و نزد خانواده‌های یکدیگر سکونت می کنند. این گونه مبادلات اثرات تربیتی وروانی و اجتماعی بسیار زیادی خواهد داشت.

در این زمینه‌ها و دیگر وظائف مربوط به رسانه‌های نوشتاری مطلب زیاد است و زوایای فراوانی قابل طرح می‌باشد، که برای رعایت اختصار از آن در می گذریم.

رادیو

بدون تردید سهل ترین ورایج ترین وسیله ارتباط جمعی، رادیو می‌باشد. گرچه در این روزگار به سبب یورش رسانه‌های تصویری از قدرت و اعتبار آن به عنوان رسانه انحصاری موجی تا حد زیادی کاسته شده است، ولی به دلیل خصلت سمعی بودن آن و این که هم زمان می توان هم به رادیو گوش کرد و هم به کار دیگری پرداخت، موقعیتی ویژه خود دارد.

در جامعه ما به دلائلی که قبلاً ذکر شد، کاربرد رسانه‌های نوشتاری، گرچه از اهمیت و تأثیر سازندگی انحصاری برخوردار است، بسیار محدود می‌باشد. لذا باید غالب رسالت‌ها و وظائف و مطالبی را که برای رسانه‌های نوشتاری ذکر کردیم بر عهده رادیو بگذاریم.

نکته مهم در مورد رادیو این است که برخلاف کتاب یا مطبوعات دیگر که خواننده اگر مطلبی را نفهمید، امکان بازگشتن و از نو خواندن یا بر سر موضوعی تأمل کردن و یا حتی به استراحت پرداختن وجود دارد، در مورد رادیو و یك مطلب رادیوئی چنین وضعی وجود ندارد. لذا مطالب و ساختار جملات وشیوه قرائت باید متناسب با این ویژگی باشد و حتماً با استفاده از موسیقی مناسب، فواصل لازم را به لحاظ زمانی و در مقاطع معین برای ایجاد سهولت درك و هضم پیام توسط شنونده فراهم ساخت. البته این ها و چه بسا نکات دیگر که ذیلاً بدان خواهیم پرداخت، غالباً

در برنامه‌های گوناگون صدای جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار دارد. اشاره بدین مسائل در این جا فقط به دلیل ایجاد یك مجموعه جامع‌الاطراف در طرح و توضیح مطلب می‌باشد.

خوشبختانه محتوای برنامه‌های رادیو در اغلب موارد فراتر از حدنصاب مورد قبول بوده و در این راستا تکامل یافته است؛ ولی در عین حال تذکر چند مطلب را ضروری می‌دانم.

تأمین توقعات همه گروه‌های شنونده با همه اختلاف سلیقه و ذائقه‌ها که در بخش بعد، آن جا که به تلویزیون خواهیم پرداخت، بررسی خواهند شد، کاری است غیرممکن ولی با تدابیری که به تدریج اتخاذ شده و کانال‌های متعدد رادیویی به جوابگوئی و تأمین این نیازها توجه کرده‌اند، این نقیصه تا حدود زیادی برطرف شده است.

نگارنده در حوزه دوستان و آشنایان خود کمتر به کس یا کسانی برخورد کرده‌ام که اشکالات و نقائص اصولی نسبت به برنامه‌های رادیو اظهار کنند. ولی این واقعیت یك روی سکه است. روی دیگر آن، انتظاراتی است که در رابطه با تهاجم فرهنگی و کارهائی که فرهنگ جامعه باید انجام دهد و در قسمت پیشین بدان پرداخته شد ـ که این رسانه، چه در برنامه‌های درون مرزی و چه برنامه‌هائی که برای بیرون مرزها روی آنتن می‌برد باید برآورده سازد.

الف ـ برنامه‌های درون‌مرزی

در حال حاضر برنامه‌های شبانه‌روزی کانال اول صدای جمهوری اسلامی که برای سراسر کشور فرستاده می‌شود شامل معدل سلیقه‌ها و نیازهای جامعه در مقولات خبری، تفسیر سیاسی، تعلیم معارف دینی، آموزش‌های حرفه‌ای، نظیر برنامه‌های کارگران، خانواده، کشاورزان و... مشاوره‌ها، وقایع تاریخی و برنامه‌های ویژه اوقات شرعی مناسبت‌های گوناگون، می‌باشد. در فواصل برنامه‌ها و کم و بیش نامرتب، موسیقی‌های گوناگون پخش می‌شود. تقریباً در تمامی ساعات، امواج

کوتاه این کانال در خارج از کشور نیز قابل استماع است.

محتوای برنامه‌های معارف اسلامی و آموزش‌های فرهنگی، متأسفانه نیاز جوانان و آن قشر از افراد جامعه را که در برابر تهاجم فرهنگی بیگانگان آسیب‌پذیر هستند بر نمی‌آورد.

این واقعیت چند دلیل دارد:

* این افراد کمتر از برنامه‌های رادیو استفاده می‌کنند و اگر هم بدان روی آورند، چون به طور مرتب و سیستماتیك مباحث را دنبال نمی‌کنند، بهره لازم را نمی‌برند.

* اوقات فراغت جوانان در برنامه‌های روزانه‌شان با برنامه‌های منظم رادیو همخوانی ندارد.

* سطوح مختلف دانش و قدرت درك و فهم متفاوت این افراد کار را بر تهیه کنندگان و نویسندگان برنامه‌ها دشوار ساخته است.

* زمان پخش سخنرانی‌های مذهبی و نیز عدم توجه سخنرانان به نکاتی که در ایجاد احساس هویت در جوان نقش اساسی دارند، هم چنین طولانی بودن نسبی آن ـ یك چنین برنامه‌هائی نباید از ۲۰ دقیقه تجاوز کند ـ و نیز شیوه خاص بیان گوینده و مطالبی از این قبیل کارآئی عمومی و همه گیر یك چنین برنامه‌هائی را کم‌رنگ می‌سازد.

برای حل این مشکل به نظر می‌رسد تنها راه‌حل مناسب همان گونه که دیرزمانی است شروع شده، استفاده از کانال‌های متفاوت رادیوئی و اختصاص هر کانال به یك قشر و گروه و یك نیاز عمومی کم و بیش مشترك و یك روش خاص مناسب در تدوین و بیان مطلب و پیام‌ها باشد. البته این امر بدان معنی نیست که یك کانال رادیوئی بیشتر جنبه مذهبی داشته باشد، دیگری انحصاراً به پخش موسیقی بپردازد، و آن دیگری غالباً ورزش و ... بلکه مقصود آن است که هر آن چه را که لازمه محتوای پیام است، برای گروه خاص و مورد نظر آن کانال، متناسب با سطح

توقعات و قدرت درك و مسائل روان شناختی آن گروه و در ساختار مناسب برنامه، بدانان عرضه گردد. از معارف دینی و فلسفی و علوم گرفته تا مسائل تاریخی و سیاسی و تفریحی و موسیقی و خبر، متناسب با روحیات و نیازهای سنی و گروهی تهیه و پخش گردد.

مانند روزنامه‌ها، در این جا هم رادیوهای استانی و محلی و حتی در صورت فراهم آوردن امکان مالی و فنی، در سطح شهرستان‌های بزرگ برنامه‌های ویژه منطقه‌ای جاذبه و اثر خاص خود را دارد، خصوصاً اگر برخاسته از گویش‌های محلی و متناسب با بافت فرهنگی و اجتماعی هر منطقه باشد. استفاده از نیروهای محلی برای تدوین و اجرای این برنامه‌ها خود عامل مشوق دیگری در برانگیختن حس مشارکت و رشد استعدادهای نهفته خواهد بود.

طرح مسائل خاص منطقه‌ای و مشکلات مشترك و نیازهای همگانی و هدایت‌های کارشناسی و راهنمائی‌های لازم، توأم با آموزش‌های ویژه و نیز خبرهای محلی جاذبه و کارائی مضاعفی را برای فرستنده‌های شهرستانی و منطقه‌ای فراهم می‌سازد. یك چنین برنامه‌هائی و یك چنین فرستنده‌هائی لزومی ندارد که بیست و چهار ساعته باشد. متناسب با آب و هوا و شرایط اقلیمی و فصلی و بافت اجتماعی و ساعات معمول کار و فراغت، بین ۳ الی ۴ ساعت برنامه در شبانه روز کافی به نظر می‌رسد. پخش موسیقی‌های محلی و نیز موسیقی اقوام دیگر ایرانی در کنار تهیه و پخش موسیقی کلاسیك و سنتی ایران، توأم با شرح و معرفی آموزش عمومی پدیده‌شناسی موسیقی و ویژگی‌های هر کدام محرك ذوق و پاسخگوی شوق و نیز معرف خصلت درون‌گرا و کمال‌جوی موسیقی ایرانی بوده و آرام‌کننده روح و نفس شنونده جوان خواهد بود. یك چنین برنامه‌هائی، جاذبه‌های کاذب و روح کش کاست‌های وارداتی ارمغان فرنگ را تقلیل خواهد داد. به موضوع موسیقی، آن جا که به ساختار و محتوای برنامه‌های تلویزیون می‌رسیم مشروح‌تر خواهیم پرداخت.

در مورد اقلیت‌های مذهبی و حتی اتباع بیگانه مقیم کشور نیز باید توجهی خاص مبذول داشت. با دعوت از آنان و برآورد نیازها و توقعات و مسائل مذهبی و اجتماعی‌شان، باید زمینه پخش برنامه‌هائی در کانال‌های رادیوئی معین را برای آنان فراهم ساخت. اقلیت‌های مذهبی ایرانی از یك سو متعلق به این مرز و بوم هستند و دارای اشتراکات فرهنگی و اجتماعی با سایر مردم بوده و از سوی دیگر مسائل و نیازهای خاص خود را دارند. آن‌ها نیز مایلند مسائل ویژه خود را به گوش افراد خود برسانند و هم از اخبار هم بستگان عقیدتی و گروهی خود مطلع باشند.

بدون تردید آن‌ها نیز مایل هستند فرزندان خود را از شبیخون امواج بیگانه مصون نگاهدارند. علاوه بر برنامه‌هائی که توسط خود آنان برای هم‌مسلکان و وابستگان فرقه‌ای‌شان تهیه و تدوین و پخش می گردد، بایسته و شایسته است که در همان کانال به مطالبی پرداخته شود که از زمینه‌های مشترك فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی سخن براند. همان گونه که دربرنامه‌های سراسری نیز باید اطلاعاتی از این اقلیت‌های شریف برای آگاهی عامه مردم منتشر شود تا زمینه‌های تحکیم پیوندهای ملی هموارتر و مستحکم‌تر گردد.

آشنائی عموم مردم با آداب و رسوم و برنامه‌های مذهبی اقلیت‌ها و همچنین آگاهی آنان با اصول و مبانی عقیدتی کل جامعه یك ضرورت روشن در تحکیم پیوندهای عاطفی و ملی می‌باشد. همان گونه که اشاره شد اصول وچارچوب و محتوای برنامه‌های مذهبی و فرهنگی و آداب و رسوم اقلیت‌های مذهبی باید با شرکت مستقیم خود آنان و توسط آن‌ها تهیه گردد.

تشریح و تبیین و آموزش معارف اسلامی مهمترین وظیفه رادیو در شرایط فعلی است. نگرشی که در چند دهه اخیر در معارف اسلامی و اصول اجتماعی شریعت مقدس پدیدار شد و توسط بزرگان و اندیشمندان آشنا به مسائل و موضوعات روز در سطوح مختلف جامعه طرح گردید و مذهب را به دانشگاه برد و پیوند عاطفی و عقیدتی «طلبه ـ دانشجو» را باعث شد، و زمینه‌های فرهنگی و

اجتماعی و مآلاً سیاسی انقلاب را فراهم آورد باید گسترش یابد و در همان جهت و متناسب با تطورات و تحولات رشد یابد و اعلام گردد.

نکته بسیار اساسی در این مورد، گسترش ذائقه فقهی و بینش‌های وسیع و جامع‌الاطراف و برخاسته از وسعت نظر و ژرف‌نگری امام راحل(ره) است. تلاش‌های شوم و نامبارکی که در جدائی علم از مذهب و اخلاق و در نتیجه فاصله میان دانشگاه و حوزه علمیه کارساز بودند و با بینش و عمل امام در هم شکسته شد و ثمره شیرین آن در پیروزی انقلاب بر همگان نمودار گردید، امروزه در قالب تهاجم جدید فرهنگی رخ می‌نماید. این مقابله تلاش مضاعفی را در جبهه علم و اخلاق و فرهنگ و فقه طلب می‌کند. مسائلی را که امام در روزهای آخر عمر پربرکت خود، فقها و دانشمندان را بدان‌ها توجه دادند و طرح و بررسی آن‌ها را در اجتهاد مبتنی بر دخیل دانستن عناصر زمان و مکان از حوزویان خواستار شدند، امروزه بیش از هر زمان دیگر مسأله‌سازتر شده است.

نگاهی منصفانه و پژوهشگرانه به دانشگاه‌ها و محافل آکادمیك و سطوح مختلف جوانان جامعه نشان می‌دهد که آن شور و نشاط و آن عواطف پرجوش مذهبی دو سه دهه گذشته کم‌رنگ شده است. ریشه‌یابی این پدیده از وظائف مربیان فرهنگی و اخلاقی و اعتقادی جامعه است؛ و تدارك و اجرای برنامه‌های مقابله با آن از رسالت رسانه‌های ارتباط جمعی و در این چارچوب از وظائف اساسی صدای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

برنامه‌های برون‌مرزی

در برنامه‌های برون‌مرزی که برای فارسی‌زبانان پخش می‌شود و غالب مخاطب‌های آن‌را هم‌میهنان مقیم خارج شامل می‌شود علاوه بر همه آن‌چه در بحث هویت‌بخشی و عقده‌زدائی روحی و فرهنگی و اعتقادی گفته شد، چند محور خاص باید مورد عنایت بیشتر واقع گردد.

نگارنده که خود قریب سه دهه در خارج از کشور اقامت مستمر و متناوب داشته‌ام، این نیازها را خوب لمس کرده‌ام. محورهای موردنظر عبارتند از:

* روند حرکات سیاسی و اخبار مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی داخل کشور و نیز مسائل و مطالب و خبرهائی که ایران در صحنه بین‌المللی و دیپلماسی جهانی با آن‌ها مواجه است. این مطالب علاوه بر جنبه خبری باید جنبه ارشادی نیز داشته باشد تا بتواند ایرانی مقیم خارج را در برخورد با خارجی‌ها و تبلیغات آنان آگاه و مسلح سازد. ساعات پخش این برنامه‌ها باید با اختلاف‌های زمانی و نیز ساعات درس و فراغت ایرانیان مقیم کشورهای مختلف هم‌خوانی داشته باشد.

* اخبار مربوط به پیشرفت‌های علمی و صنعتی و اقتصادی، تفسیر علل و عوامل معضلات اجتماعی و اقتصادی، بویژه آن جا که عوامل بین‌المللی و اوضاع جهانی مؤثر هستند.

* آموزش‌های عقیدتی وطرح مسائل اساسی مذهبی متناسب با شرایط روحی و روانی حاکم بر جهان خارج وتوجه به جاذبه‌های فراوانی که فراروی انسان مسلمان مقیم خارج قرار دارد.

* موسیقی ایرانی. تأثیری که نوای موسیقی، کلاسیك و سنتی ایران بر روح وجان انسانی که از همه سو در تهاجم زرق و برق مادیات قرار دارد و نیز خسته از کار و درس و تلاش روزانه به منزل خود باز می گردد ناگفتنی است. خصلت و ویژگی‌های این موسیقی، بویژه اگر آمیخته با ابیات و مطالب عرفانی باشد آرامشی دلپذیر و نشاط آفرین ایجاد می کند و گرایش به درون و ارضاء نیازهای عاطفی و روانی را سبب خواهد شد.

این برنامه باید منظم و در ساعات معین پخش شود. بطوری که انسان مقیم خارج بتواند برنامه‌های خود را طوری تنظیم کند که در ساعات پخش نوای روح گشای این موسیقی فراغت لازم را برای خود تدارك دیده باشد.

آموزش علمی و سیستماتیك پرده‌های این موسیقی خود جاذبه ویژه‌ای داشته و مخاطب‌های خاص خود را دارد.

پخش کنسرت‌هائی که در تهران یا جاهای دیگر اجرا می‌شود نیز از چند لحاظ اثرات مطلوب خود را دارا می‌باشد و خنثی گر تبلیغات مسموم فرهنگ مهاجم خواهد بود.

در برنامه‌های برون‌مرزی و به زبان‌های غیرفارسی، مطلب اصلی معرفی ایران از جهات متفاوت فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. تبیین جایگاه ایران در جهان کنونی، تشریح مواضع اصولی برخاسته از متن و بطن تعالیم الهی، معرفی ادبیات شکوهمند و تاریخ پرماجرا و پرحادثه ایران، شرایط متفاوت اقلیمی و بافت اجتماعی و اقوام مختلف ایرانی و ذکر آداب و رسوم و عقاید آنان، مطالب اساسی دیگری هستند.

گزارش‌ها، اخبار و تفاسیر مربوط به زندگی و شرایط اجتماعی اقلیت‌های مذهبی در این برنامه اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ و تأثیر بسیار مطلوبی بر جای می‌گذارد. خصوصاً اگر مخاطب این برنامه خود از همین اقلیت‌های مذهبی باشد و وضع خود را در آن جوامع با آن چه هم مسلکان او در داخل کشور با آن مواجه هستند و حقوقی که در صحنه اجتماعی و سیاست، حتی در مجمع قانونگذاری از آن بهره‌مند هستند، مقایسه کند.

موضوعاتی را که در همین فصل از گفتار درباره وظائف فرهنگ جامعه در تدارك و پرورش عناصر لازم برای ایجاد و حفظ «تعادل جاری» در انسان و در مقام داد و ستد با جهان خارج برشمردیم، محور اصولی و اساسی چنین برنامه‌های برون‌مرزی نیز باید قرار گیرد. این مطالب باید یکسره از اغراق و گزافه گوئی و نفی یك جانبه دیگران و زبان ناخوشایند بری باشد.

تقسیم‌بندی مخاطب‌ها و انتخاب شیوه و بیان مناسب با هر کدام، مستلزم مطالعه اساسی و بررسی همه جانبه می‌باشد. به نظر می‌رسد نمایندگان و رایزنان

فرهنگی ایران در کشورهای خارج بتوانند این بررسی و پژوهش را انجام دهند. همین جا باید به این مسئولان توجه داد که مدت کوتاه اقامت آنان در خارج و در حوزه مأموریت‌های آنان و نیز عدم آشنائی کامل به زبان مردم آن کشور و حضور لازم و دائم در محل کار امکان شناخت عمیق و همه جانبه را برای آن‌ها فراهم نمی‌سازد. متأسفانه بسیار دیده شده که قضاوت‌ها و اظهار نظرهای آنان از ژرفا و گاه واقع بینی‌های لازم بهره ندارد. لذا باید از منابع انسانی و اجتماعی و فرهنگی آن مناطق بویژه از کسانی که دوران طولانی تری را در آن جاها گذرانده‌اند بهره بیشتر بگیرند.

آن گونه که خارجی‌ها جهان اسلام و کشورهای اسلامی را توسط کارشناسان و دانشمندان سخت کوش و در مواردی مغرض خود می‌شناسند و از این آگاهی در مقاطع خاص بهره مورد نظر را می‌برند، از طرف مسلمانان اقدامات متعادل و متناسب تاکنون صورت نگرفته است.

این وظیفه‌ای است بسیار مهم آن هم در شرایطی که ما داعیه اداره جهان را داریم و مکتب خود را توانمند و تنها راه نجات معضلات اجتماع امروز بشری می‌دانیم.

ذکر اصول و اهداف و دستاوردهای انقلاب و پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی و رفاهی ایران با شیوه‌های علمی و آماری و پرهیز از شعار، مطلب مهم دیگری است که در رسالت برنامه‌های برون‌مرزی رادیو قرار دارد.

این برنامه‌ها نیز باید منظم و دارای ساعات پخش معین و متناسب با اوقات و اختلاف زمان کشورهای مورد نظر باشد.

اثرات مختلف و سازنده این رسانه برون‌مرزی به حدی است که اخیراً بنا به گزارش منابع خبری، گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا از برنامه‌ها و مطالب این فرستنده‌های صدای جمهوری اسلامی اظهار نگرانی کرده‌اند و مسئولان خود را نسبت به پیامدهای آن متوجه ساخته‌اند.

آموزش فلسفه و عرفان و نیز معرفی فقه و چارچوب‌های زنده نگاهدارنده

آن که پاسخ گوی نیازهای نو به نو شونده جامعه می‌باشد، به شیوه‌ای که تحریك آمیز نبوده و از اغراق تهی بوده و زبانی شیوا و جذاب داشته باشد، رسالت و وظیفه دیگر برنامه‌های برون‌مرزی رادیو، به زبان‌های غیر فارسی است. در همین رابطه کشورهای آسیای میانه و شمال ایران، موقعیتی ویژه داشته و توجهی دقیق را طلب می‌کنند. معرفی تاریخ ادبیات و موسیقی سنتی ایران نیز باید در دستور کار قرار گیرد.

تلویزیون و سیمای جمهوری اسلامی ایران

قبل از پرداختن به اصل مطلب ذکر دو موضوع را ضروری می‌دانم.

۱ـ تضاد نامبارك

آن چه در شش بخش گذشته مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت، ابهامی باقی نگذارد که رسانه‌های الکترونی به‌ویژه تماشای مستمر تلویزیون آثاری منفی در کیفیت و کمیت اندیشه و قوای دماغی و قدرت تخیل و تفکر منسجم و تصور منطقی بیننده بر جای می‌گذارد. به گونه‌ای که اعوجاج ستون‌های بنیادین معرفت‌شناسی انسان، کمترین و زودرس‌ترین ثمرهٔ قهری آن می‌باشد.

اعتیاد به تلویزیون و تماشای آن ذهن را تنبل و قدرت مطالعه و حتی درك پیام نهفته در یك جمله مکتوب را از انسان می‌رباید؛ و تمرکز و آرامش دماغی لازم برای مطالعه و کتاب‌خوانی را رفته رفته مانع می‌گردد.

هم‌چنین دیدیم که تأثیر منفی و مخرب این جعبه جادو بر ذهن و قدرت خیال‌پردازی و مرکز هدایت قدرت تکلم در کودکان چگونه است.

از طرف دیگر در ادامه بحث به این جا کشانده شدیم که شرایط اجتماعی و بافت فرهنگی و اوضاع عمومی به گونه‌ای شده است که تلویزیون مهمترین ابزار ارتباط جمعی بوده و بیشترین گستردگی را در جهان و در جامعه ما دارد، و لذا بر آن هستیم تا در این قسمت از بحث به رسالت و محتوا و ساختار برنامه‌های تلویزیون

بپردازیم، و از آن برای مقابله و مواجهه با شبیخون فرهنگی بهره گیریم.

تردیدی نیست که بیان آثار مخرب تلویزیون در چنین شرایطی، باید توسط خود تلویزیون صورت پذیرد. چه تضاد نامبارکی. ولی چاره چیست؟ باید بدان گردن نهاد.

۲ـ سخنی با خواننده و توسط او با بینندهٔ تلویزیون

تردیدی ندارم که تماشاچیان حرفه‌ای تلویزیون و معتادان به این ابزار نور و رنگ‌پراکنی، خوانندگان این سطور نیستند. اگر هم عناوین و فهرست موضوعات نظرشان را جلب کرده باشد، حال و حوصله ـ اگر جسارت نباشد تمرکز لازم و جمعیت خاطر و ذهن روان و حافظه منسجم ـ و فرصت پی‌گیری و نتیجه‌گیری از بحث را ندارند. لذا خواننده را واسطه پیام‌رسانی به این قشر عظیم کرده‌ام.

آثاری که در فصول گذشته به اختصار ذکر شد و جنبه‌های متفاوت و گونه‌گون آن را در کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» تقدیم خواننده کرده‌ام، به اندازه‌ای ناملموس و نامحسوس می‌باشد، که هیچگاه جلب توجه تماشاچی را نمی‌کند و نمی‌فهمد چه بر سرش می‌آید و این واقعیت بر کسانی مشهود می‌گردد که از نزدیك و در مقاطع زمانی با این افراد ارتباط پیدا می‌کنند، و کاهش قوای دماغی آنان را در قیاس با گذشته‌شان در می‌یابند.

پدران و مادران خوب می‌توانند تغییرات روحی و حتی جسمانی کودکان خود را دریابند. کودك بانشاط و باهوش و خوشروی آنان به موجودی عبوس و گوشه‌گیر یا پرخاشگر و ناآرام تبدیل می‌شود. در دوره پیش‌دبستانی و سال اول دبستان حوصله کلاس درس و قدرت فهم و کار با کتاب و قلم و کاغذ را ندارد. از انجام تکالیف مدرسه تا آن جا که بتواند طفره می‌رود. و این تغییر و تأثیر در کودك به میزانی که بیشتر به تماشای تلویزیون بنشیند، افزوده‌تر و عمیق‌تر خواهد بود. این همه، تازه آثار تماشای تلویزیون خودی است که حتی‌المقدور از معیارها و ضابطه‌های ارزش‌های پذیرفته شده فرهنگ خودی پیروی می‌کند. هنگامی که

فریاد پدران و مادران در آمریکا و اروپا از محتوای تلویزیون‌ها بلند است و آن‌ها را ویرانگر روح و اخلاق و تربیت کودکان خود می‌بینند، تکلیف ما و حالات فرزندانمان از تماشای این برنامه‌ها که از راه ماهواره‌ها فرستاده می‌شوند روشن‌تر است، و این در حالی است که فاصله و تفاوت ارزشی فرهنگ حاکم میان آمریکا و اروپا، با آن چه از رسانه‌های تصویری‌شان پخش می‌شود با ضوابط اخلاقی و روانی و دینی و فرهنگی ما در قیاس نمی‌گنجد.

نکته دیگر خطاب به کسانی است که روی آوردن و بهره‌گیری از امواج ماهواره‌ای را نشانه تجدد و آشنائی خود و فرزندانشان با جهان «متمدن» دانسته و به بهانه یکنواخت بودن و خسته کننده بودن تلویزیون خودی، حریم خصوصی خانواده‌های‌شان را و ذهن پاك و بی‌زنگار کودکانشان را بر روی این پیام‌آوران نامحرم و موذی گشوده‌اند.

عده‌ای دیگر هم از این خوشحالند که فرزندان آن‌ها سریعتر و راحت‌تر زبان خارجی را فرا می‌گیرند و در جریان جدیدترین رویدادهای ورزشی قرار دارند و موسیقی شاد و تحرك نهفته در آن هنر(!)، موجد جوشش و تکاپوی جسمی و روحی آنان می‌باشد.

برای جلوگیری از تکرار مطلب و نیز اطاله کلام این دسته را نیز به کتاب‌های نیل پستمن (انتشارات موسسه اطلاعات) ارجاع می‌دهم.

گروهی هم هستند که از قانون منع استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای ناراضی‌اند و علیرغم آن و بدون توجه به تبعات روحی و روانی آن متوسل به اتخاذ تدابیر «شب کاری» و «روپوش و روکش حفاظتی» جهت دریافت کانال‌های تلویزیونی شده‌اند.

به این غرولندکنندگان لجباز که خیال می‌کنند، اگر خبرها را چند لحظه بعد از وقوع یا کمی دیرتر دریافت کنند و اگر روزی ۷ الی ۸ ساعت برنامه تفریحی و سرگرمی نداشته باشند، از قافله تمدن عقب می‌مانند اجمالاً باید گفت:

بعد از جنگ جهانی اول کمیسیون بین‌المللی امواج، قانون «منع بین‌المللی کردن امواج رادیوئی» را لغو کرد. از آن پس فرستنده رادیوئی هر کشوری مجاز بود به زبان گویشی خود و حتی زبان‌های دیگر هر مطلبی را که می‌خواهد بر روی فرستنده‌های نیرومند برده و به سراسر جهان ارسال دارد. اما ارسال و پخش امواج تصویری / تلویزیونی را به دلیل این که ناقض آشکار منشور سازمان ملل در به رسمیت شناختن حق حاکمیت فرهنگی کشورها بر مقدرات اجتماعی و ارزشی آن‌ها است، مجاز نشمرد.

در جلسات ادواری این کمیسیون که هر چهار سال یکبار تشکیل می گردید، همواره ژاپن و اتحاد جماهیر شوروی سابق و پاره‌ای نمایندگان کشورهای اروپائی از این ممنوعیت دفاع می کردند. از این رو ماهواره‌های مخابراتی، غالباً جهت مکالمات تلفنی و ارسال امواج رادیویی و البته استفاده‌های جاسوسی، اطلاعاتی و نظامی بکار می‌رفتند. گاهگاه نیز به مناسبت‌های بین‌المللی نظیر مسابقات جهانی یا حوادث مهم دیگر، با توافق همگانی امواج تلویزیونی ارسال می‌شدند.

آخرین مانع و مخالف اصلی، یعنی ژاپن در جلسه‌ای که ده سال قبل و در شهر لوگانو ـ سوئیس برگزار شد، دست از مخالفت برداشت و علیرغم بی‌میلی مشروط شوروی و فشار شدید آمریکا، آخرین مانع برای بین‌المللی کردن امواج تلویزیونی برداشته شد. البته ضوابط و شرایطی در نظر گرفته شد که عمدتاً در جهت تحکیم منافع دارندگان تکنولوژی برتر بکار می‌رود. آثار و تبعات فرهنگی، اجتماعی این مسئله را قبلاً برشمردیم و دیگر تکرار نمی کنیم.

همان گونه که کانون‌های انحصاری و مافیایی قدرت و اقتصاد و تجارت در جهان در دست «آقابزرگ»ها می باشد، خبر و پیام هم به کالا تبدیل شد و خرید و فروش گردید و به کانون سیاست و اقتصاد جوش خورد و با بهره گیری از هنر و فیلم و شو و تفریح و سرگرمی و ورزش، موجبات یکدست‌سازی افکار عمومی و هدایت آراء و شکل‌دهی عقاید و قضاوت‌ها و مآلاً کم‌رنگ کردن ارزش‌های خلاق فرهنگ

خودی و بی اعتبار ساختن نمادها و مظاهر ملی جوامع بشری را فراهم آورد.

در صحنه خبر رسانی تا آن جا پیش رفتند که خبر را نه تنها در اثناء وقوع، بلکه گاه قبل از وقوع(!) در مقابل چشم و گوش جهانیان قرار دادند و می دهند.

انتشار خبر قبل از وقوع آن، سخنی به گزافه نیست. در نظر آوریم روزی که میان بوریس یلتسین و پارلمان روسیه به رهبری خازبولاتف اختلاف به اوج رسید و گزارشگر بنگاه سی. ان. ان. از صبح همان روز در مقابل ساختمان پارلمان مستقر بود و بحران را لحظه به لحظه گزارش می داد، پیوسته اعلام می کرد، اگر تا ساعات میانی روز، پارلمان تسلیم رئیس جمهور نشود، راهی برای یلتسین جز توسل به قدرت نظامی و هجوم ارتشیان به ساختمان پارلمان وجود ندارد! با همین زمینه‌سازی افکار عمومی و آماده ساختن اذهان مردم جهان به ویژه مردم جهان دموکراتیك، عمل ضددموکراتیك رئیس جمهوری مستبد را علیه مجمع قانون گذاری منتخب مردم سامان داد و توجیه کرد و واقع گرداند و گزارش کرد.

حال اگر آسمان باز یك کشور را در اختیار کانال‌های تلویزیونی قرار دهیم و در هر خانه و کاشانه‌ای هم امکان دریافت تصاویر و امواج را فراهم سازیم، چگونه می توانیم در لحظه یا لحظاتی که طرحی شوم در کار است و حادثه‌ای را در جهت منافع استکباری و ضدملی کشوری تدارك دیده‌اند و از همین کانال‌ها مدد می گیرند و زمینه‌سازی می کنند، مقدمات دفاع ملی و هوشیاری و بیداری و آماده‌باش مردمی را در فرصتی اندك سامان دهیم؟ مگر غیر از این است که این خبرپراکنی‌های هدف‌دار توسط باند مافیائی کانال‌های خبری در گوشه‌ای از جهان تنظیم گشته و از مرکز یا مراکز فرستنده‌های ماهواره‌ها ارسال می‌شود؟ اگر لشکر مهاجم از مرزها عبور می کرد و به درون خانه می آمد، تجربه دفاع مقدس ۸ ساله را پیش رو داشتیم، ولی وقتی از درون خانه‌های ما و از اعماق روح بی‌خبر و بی آلایش فرزندان ما و جوانان ما سربر می آورد و تاختن آغاز می کند، حفظ استقلال و پاسداری از شرف ملی و غرور سیاسی و حراست حاکمیت خودی و بسیج روحی ـ عقیدتی سربازان

جبهه خودی به سادگی دفاع در برابر یورش ارتش کلاسیك نخواهد بود. به ویژه آن که به کینه و خصومت بی‌نظیر و آشکار جبهه استکبار با انقلاب و فرهنگ و شرف دینی و روحیه شهادت‌طلبی بسیجیان و مدافعان حریم و حرم ملی و سربازان پاسدار حاکمیت و تمامیت ارضی خود بیش از هر زمان دیگر واقف هستیم.

کدام انسان آزاده و برخوردار از شرافت و کرامت انسانی و علاقمند به خانه و کاشانه خویش می‌تواند راه‌گشای یورش گران و چنگیزیان عصر «انقلاب نور» و دوران «انفجار اطلاعات» باشد؟

البته من هم عقیده دارم که راه اصلی ممانعت از ورود این مغولان، منع بهره‌مندی از آنتن‌های گیرنده نیست، چه، تا زمانی نه چندان دور، اصولاً به آنتن یا ابزاری جدای از آن چه در درون گیرنده‌ها کار گذاشته شده است، نیازی نخواهد بود. راه اصلی و گام اصلی را باید مردم، خود آگاهانه و متعهدانه بردارند؛ ولی لااقل تا آن زمان این مجال برای اکثریت فراهم است که بر آگاهی خویش بیفزایند و از تجربیات ملل دیگر، خصوصاً مردم و فرهنگ سرزمین صاحبان این ماهواره‌ها و اهداف استراتژیك و بلندمدت آن‌ها و شگردهای مغولان غارتگر فکر و روح و اراده و شعور و رأی انسان، آگاه شوند و خود مجهز به سلاح لازم گردند و تدارك جبهه نیرومند دفاعی را فراهم سازند؛ و فرزندان خود را در مقدم این میهمانان شوم و ناخوانده ذبح نکنند. بار دیگر ـ و برای چندمین بار ـ مطالعه دقیق کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» (نیل پستمن ـ انتشارات اطلاعات) را به این دسته از هم‌میهنان شدیداً توصیه می کنم.

سیمای جمهوری اسلامی ایران

برای آنکه تلویزیون بتواند به عنوان مؤثرترین رسانه ارتباط جمعی رسالت خود را در هدایت جامعه و نیز خنثی‌سازی یورش‌های فرهنگ مهاجم ایفا کند، باید سه محور اصلی را که برای مصون ماندن افراد جامعه برشمردیم در دستور کار خود

قرار دهد؛ و بر آن اساس به تنظیم برنامه بپردازد.

الف ـ آگاهی بر هویت ایرانی / اسلامی خویش، گذشته و تاریخ و سیر تحولات و مسیر جنبه‌های روانی و اخلاقی و اجتماعی فرد و جامعه،

ب ـ شناخت و آگاهی کامل از جهان عموماً و فرهنگ مهاجم خصوصاً،

ج ـ شناخت ساز و برگ‌های لازم برای مبارزه با لشگر مهاجم و ابزارهای تهاجم. دست اندر کاران این رسانه فراگیر باید در جهت ایفای رسالت خود قبل از هر کار به چند سؤال پاسخ دهند:

۱ـ مخاطب‌های این رسانه چه کسانی هستند؟

۲ـ محتوای پیامی که لازم است پخش شود چیست؟

۳ـ برای انتقال این پیام به آن مخاطب‌ها؛ چه ساختاری و در قالب چه برنامه‌ای مناسب‌ترین است و بالاخره

۴ـ مجری یا مجریان چه شاخصه‌هائی باید داشته باشند و سرانجام

۵ـ زمان پخش برنامه چگونه تعیین می‌گردد.

۱ـ مخاطب‌ها

در جامعه‌ای مانند ایران که از اقوام و گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های مذهبی گوناگون تشکیل شده است، تعیین مخاطب رسانه مطالعه گسترده‌تری را ضروری ساخته و سؤالات بیشتری را فراروی پژوهشگر دست اندر کار قرار می‌دهد:

۱ـ اقوام و اقلیت‌ها کدامند؟

۲ـ اشتراکات و افتراقات عقیدتی، فرهنگی، زبان و آداب و سنن آن‌ها در کجاست؟

۳ـ تقسیم‌بندی مخاطب‌ها به لحاظ گروه سنی و نیازها و اقتضائات هر کدام

۴ـ تقسیم‌بندی مخاطب‌ها به لحاظ مشاغل اجتماعی، حرفه، فن و تفاوت در دانش عمومی و تخصصی آن‌ها

۵ـ تقسیم‌بندی مخاطب‌ها بر حسب گروه‌های سنتی و پیشرو و برآورد نیازهای روحی هرکدام متناسب با زمینه‌های اعتقادی و اجتماعی و در نظر گرفتن سلائق هریك چه در مسائل آموزشی و چه به لحاظ سرگرمی و گذران وقت

۶ـ شرایط جغرافیائی و اقلیمی مخاطب‌ها کدام است؟ اختلاف درجه حرارت و ساعات متفاوت کار؛ مثلاً در حالی که مخاطب‌های تلویزیون در بندرعباس و سواحل خلیج فارس در ایام تابستان معمولاً عصر و شب‌ها را به کار اشتغال دارند، لذا نمی‌توانند در این ساعات برنامه‌های تلویزیون را تماشا کنند، از این رو غالباً صبح‌ها و قبل از ظهر تماشاگر این رسانه هستند، در منطقه‌ای دیگر که فصل برداشت محصولات کشاورزی است، بینندگان تلویزیون در ساعات صبح و بعد از ظهر در خارج از منزل هستند؛ و نمی‌توانند مخاطب تلویزیون باشند.

تردیدی نیست که هر کدام از این مخاطب‌ها دارای اشتراکات و نیز وجوه متمایزی از دیگری هستند. علاوه بر آن وابستگی و تعلقات عقیدتی و فرهنگی و اجتماعی و سنی، هرکدام ایجابات خاص خود را دارا می‌باشد.

از آنجا که در یك برنامه تلویزیونی نمی‌توان همه شاخصه‌های مخاطب‌ها را مورد توجه قرار داد لازم است با لحاظ کردن همه این ویژگی‌ها به تدوین برنامه‌های گوناگون اقدام نمود.

۲ـ محتوای پیام

تلویزیون در ذات خود وسیله‌ای است ارتباطی و یك سویه، یعنی از رسانه به مخاطب و غالباً جهت سرگرمی و گذران وقت مورد استفاده قرار می‌گیرد و از آن جا که هیچ کدام از رسانه‌های جمعی مانند تلویزیون تأثیری عمیق و دگرگون کننده بر بنیادها، رفتارها، فرهنگ‌ها، سنن، آداب، عادات، روابط انسان‌ها بر جای نمی‌گذارند، لذا باید دست‌اندرکاران مسئول و متعهد این رسانه جهت ایفای مسئولیت خویش در هدایت جامعه و هویت بخشی به آحاد اجتماع از شعور و درصد بالائی از تخصص و کاردانی بهره‌مند باشند.

در غالب جوامع چنانچه گفته شد از تلویزیون به عنوان وسیله‌ای تفریحی و جهت گذران اوقات فراغت بهره می گیرند. اما در جامعه ما که قرار است علاوه بر این خصلت عام، نقش آموزش و هدایت نیز بر عهده تلویزیون قرار گیرد کار بسی حساس تر خواهد بود.

پستمن در کتاب زندگی در عیش در این باره چنین نظر می‌دهد: از آن جا که رسالت ذاتی این وسیله ارتباط جمعی سرگرمی است، لذا هرچه از آن پخش می‌شود باید خاصیت سرگرم کنندگی داشته باشد. حال اگر قرار شد مقولات علم، فلسفه، دین، تاریخ، سیاست و دیگر مباحث جدی از این رسانه نشر یابد باید حتماً در قالب سرگرمی و تفریح درآید در غیر اینصورت نقض غرض است. حال اگر محتوای پیام را چنین مقولاتی با چنین قالب‌هائی تشکیل دهند، آن چه را که قربانی کرده‌ایم همین مقولات هستند. چگونه می توان یك بحث جدی علمی و یا فلسفی را در قالب یك شو یا یك واریته تلویزیونی عرضه کرد؟

اگر محتوای پیام را در قالب مناسب آن ارائه کردیم، بطوری که جنبه آموزندگی و جدی بودن آن قربانی نشود، چگونه می توانیم مطمئن باشیم اثر مطلوب را بر روی کسانی که به قصد رفع خستگی از اشتغالات روزانه و آرامش ذهنی دستگاه خود را روشن کرده‌اند، خواهد گذارد؟

واقعیت همین است. ولی باید علیرغم آن چاره‌ای مضاعف اندیشید، بویژه آنکه در جامعه‌ای نظیر جامعه ایران اسلامی امروز، رسالت کار دفاعی در مقابل شبیخون فرهنگی دشمن مهاجم بیشتر بر دوش این رسانه گذارده شده است. در این باره در صفحات آتی مباحث بیشتری را طرح خواهیم کرد.

۳ـ ساختار پیام

پس از آن که محتوای پیام را متناسب با مخاطب‌های خود تعیین کرده و وجوه افتراق و اشتراك گروه‌های ذکر شده را دقیقاً لحاظ کردیم، آنگاه نوبت به تعیین ساختار و شکل و فرم برنامه‌ای می‌رسد که باید منتقل کننده این پیام به مخاطب باشد.

فیلم‌های مختلف تلویزیونی چه در قالب سریال و چه در قالب‌های دیگر مستند، رپرتاژ و تئاتر و نیز میزگردها، مسابقات تلویزیونی، دیدها و بازدیدها و دیگر اشکال اجرائی هر کدام تأثیر ویژه خود را خواهند داشت، و برای کاری ساخته می‌شوند.

در مقولات علمی، فلسفی و . . . برگزاری میزگردها، مصاحبه‌ها، فیلم‌های کوتاه مستند از جمله اشکالی هستند که تناسب پیام و شکل اجرا را جهت تأمین هدف باعث می گردند.

۴ـ مجریان

تردیدی نباید داشت که هر مخاطبی به دلیل اقتضائات سنی، گروهی، عقیدتی، تحصیلی و خانوادگی خود شرایط روانی خاصی را دارا می‌باشد. توجه به شرایط مجریان، حتی سن و سال و شکل و قیافه و نحوه ادای کلمات و حتی پوشش و آرایش ظاهری آن‌ها در انتقال پیام به مخاطب نقشی اساسی دارد.

فضای اجرای برنامه، حالت و آرایش صحنه، کیفیت نورپردازی و آذین‌بندی آن، لحن و حرکات گوینده و مجری، تأثیری عمیق در انتقال پیام دارا می‌باشد.

بدیهی است در یك برنامه روشنگری مذهبی باید از انواع ابزارهای زیباشناختی بهره گرفت هم چنان که بهنگام معرفی جلوه‌های خشن و دور از انسانیت یك جلاد یا یك زمامدار جبار، نمی‌توان از فضایی آکنده از گل و نورهای زیبا و جلوه‌هائی مشحون از زیبائی‌های طبیعی استفاده کرد و بالاخره:

۵ـ زمان پخش برنامه

همانطور که گفتیم به دلیل اختلاف شرایط اقلیمی در جامعه ما و وجود اختلاف درجه حرارت (معدل روزانه ۴۰ درجه) بین مناطق، ساعات کار و استراحت و اوقات تفریح مخاطبان در نقاط مختلف یکسان نیست.

به نظر می‌رسد بهره گیری از شبکه‌های استانی و یا حتی شهرستانی بتواند

این مشکل را به نحو مطلوب برطرف سازد.

پیام‌ها و موضوعات اساسی کدامند؟

طبیعی است که در یك برنامه تلویزیونی نمی‌توان تمام سلائق و طبایع را در نظر داشت، از سوئی دیگر نمی‌توان به این دلیل و بهانه، گروه‌های اجتماعی خاصی را محروم کرد و از نظر دور داشت و یا نسبت بدان‌ها کم اهمیت بود. در جای دیگر گفته شد که، گرچه جامعه ما را اکثراً مسلمانان معتقد به مذهب تشیع تشکیل می‌دهند ولی باید در نظر داشت که پیروان سایر ادیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی نیز خود را به این مرز و بوم و فرهنگ اصیل و گران سنگ آن متعلق می‌دانند و آن‌ها هم دغدغه حفظ هویت فرزندان خود را در برابر فرهنگ مهاجم در سر می‌پرورانند. بگذریم از این که در میان مخاطب‌های پیرو تشیع نیز سلیقه‌های متفاوت برخاسته از جایگاه‌های گوناگون اعتقادی (سنتی، پیشرو) و سنّی و طبقاتی و دارای سطح دانش و بینش متفاوت، وجود دارد.

به نظر می‌رسد بهره گیری از کانال‌های مختلف و اختصاص هر کانال به گروهی از مخاطب‌ها تا حدودی چاره‌ساز باشد.

به عنوان مثال به برنامه‌هائی که به مناسبت‌های گوناگون مذهبی از تلویزیون پخش می‌شود نظری می‌افکنیم. روز عاشورا را در نظر می‌آوریم. پرواضح است که این روز در نظر شیعیان اهمیتی را داراست که نزد اقوام و اقلیت‌های دیگر چنین نیست.

در چنین روزی تلویزیون به حق وظیفه خود می‌داند که اسرار این واقعه پرشکوه را در تمامی ابعاد آن به مخاطب‌های خود منتقل کند. اما مخاطب‌ها چه کسانی هستند؟

عواطف جوانی که در خانواده‌ای سنتی و پای‌بند به شعائر شیعی رشد یافته است نسبت به عاشورا با جوانی دیگر هم‌سن و سال او که از جایگاه خانوادگی دیگری برخوردار است متفاوت است. مخاطب‌هائی که از طبقات گوناگون

اجتماعی برخاسته‌اند، دارای عواطف و نگرش و کشش‌های متفاوت نسبت به این روز می‌باشند. عاشقان حماسه حسینی که به گروه‌هائی با تحصیلات بالا و دانش اجتماعی بالاتر پیوسته هستند، توقع دیگری از این رسانه در این روز مقدس دارند.

پیروان اقلیت‌های مذهبی و جوانان وابسته به این گروه از هم‌میهنان نیز علاقمند هستند از رمز و راز این حادثه همیشه جاوید آگاهی یابند.

راه کار و رسالت هدایت و روشنگری و ساختار پیام باید متناسب با هرکدام از این مخاطب‌ها در شکل و زمان متفاوتی صورت پذیرد. به این تنوع و پراکندگی فقط می‌توان از کانال‌های مختلف تلویزیونی پاسخ گفت و اشکال متفاوت ساختاری و اجرا را بکار گرفت. در حال حاضر و در شرایط فعلی وقتی در چنین روزی کانال ۱ را باز می‌کنیم از اوائل صبح تا پاسی از شب غیر از برنامه‌های خبری که ساعات خاص خود را دارد و آن هم عمدتاً به اخبار مربوط به این روز و برنامه‌های سوگواری مردم در سراسر کشور می‌پردازد، محتوای غالب برنامه‌ها را پخش مراسم سوگواری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و مرثیه‌سرائی تشکیل می‌دهد. گه و گاه و در لابلای برنامه‌ها گفتارهائی کوتاه و یا بلند از یك یا چند روحانی و واعظ پخش می‌شود که بیشتر متناسب با ساختار رادیو است و از سطح نه چندان برجسته‌ای برخوردار است. سری به کانال ۲ و ۳ و کانال تهران می‌زنیم، کم و بیش همین وضع برقرار است. مخاطب‌های هر ۴ کانال را یك گروه فکری تشکیل می‌دهند. در حالی که حتماً باید غیر از این باشد. از این رسانه فراگیر با این هزینه‌های سنگین و درچنین شرایط و احوال تعهدآور و با این رسالت گرانمقدار مبارزه با هجوم فرهنگ بیگانه انتظاری بمراتب بیش از این می‌رود. مطلب دیگری که در ارتباط با برنامه‌های مذهبی باید بدان توجه داشت، این است که اصولاً رسالت تلویزیون و ساختار ابزاری آن، انتقال مساجد و برنامه‌های مذهبی آن به درون منازل نیست. هر برنامه مذهبی که شرکت کردنی است لزوماً تماشا کردنی نیست. رسالت این رسانه در این خلاصه نمی‌شود که کار شرکت کسانی را که به دلیل کهولت سن یا درد پا و

آرتروز کمر و ضعف جسمانی نمی توانند در مجالس عمومی شرکت کنند، به این طریق آسان گرداند که آن برنامه‌ها را ازمساجد و از طریق آنتن تلویزیون به درون منازل منتقل کند؛ این امر گرچه در حد و ذات خود می تواند برای گروهی معدود مفید و مقبول واقع شود ولی هر فضائی اقتضای خاص خود را دارد و هر انجمنی ویژگی انحصاری خود را. تأثیری که شرکت در یك اجتماع مذهبی یا یك مراسم سوگواری بر روح و روان شرکت کننده می گذارد جدا از تأثیر تماشای همان مراسم در تلویزیون است. غالباً هم مشاهده می‌شود که چنین تماشائی نه تنها تأثیر سازنده بر بیننده نداشته بلکه درست برعکس فاقد هرگونه جذبه و زیبائی نیز می‌باشد. اغلب مشاهده گردیده که بینندگان غیر از تعویض مرتب کانالها و اظهار نارضایتی، عکس‌العمل دیگری انجام نمی‌دهند.

مذهب در تلویزیون

اغراق آمیز نیست اگر ادعا کنیم که برنامه‌های کنونی مذهبی در تلویزیون ما به صورتی که امروزه شاهد آن هستیم، اگر تأثیر سوء بر روح و روان جوانان باقی نگذارد بدون شك فاقد کلیه جنبه‌های هنری و روانی و آموزندگی و سازندگی بوده و هیچ اثری در تحکیم پیوندهای عاطفی و تعهدات مذهبی قشر جوان ندارد.

برای ایجاد هویت مذهبی در جوانان باید مذهب را در کنار هنر و عرفان قرارداد و از عناصر سازنده و دل‌نشین هر یك بهره وافی برگرفت، هم چنان که برای تعمیق اندیشه و پرورش خلاقیت مذهبی در انسان نسل جدید لازم است مذهب را در کنار علم و فلسفه مورد تحلیل قرار دهیم. جوان تشنه برابری و آزادی به این دلیل به راحتی مجذوب فرهنگ غرب می گردد که غرب را با تبلیغات وسیع منادی آزادی می‌پندارد.

فرهنگ مهاجم غرب که برخوردار از قدرت اقتصادی و سیاسی و تکنولوژیکی و علمی نیرومند و بزرگی می‌باشد ارزشی را عرضه می دارد که ریشه

در تمایلات غریزی و باطنی هر انسانی دارد. برای کدام یك از ارزش‌های غریزی و مورد نیاز انسان به اندازه آزادی، فداکاری و از خودگذشتگی، کاری صورت گرفته است و مگر غیر از این است که یکی از شعارهای سه گانه انقلاب اسلامی، آزادی بوده است. این که غرب تا چه حد در این ادعای خود صادق است و حد و مرز آزادی را برای همه انسان‌ها در کجا قرار داده است، مطلبی نیست که یك جوان کم تجربه و فاقد بینش عمیق علمی و سیاسی قدرت درك آن را داشته باشد.

از این رو است که طرح مقولات عرفانی در کنار مباحث راجع به برابری و آزادی، به منزله مقولاتی معنابخش به زندگی و خواسته‌های همیشگی بشر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر داشته و قرار دادن مذهب به عنوان عامل واقعی تأمین کننده برابری و آزادی، جایگاه خود را در دل جوان باز خواهد کرد. غالب سنت گرایان و بزرگسالانی که مخاطب برنامه‌های تلویزیون هستند در حالتی زیست می کنند که مهمترین ویژگی آن، تأثیرگذاری پرقدرت و پرصلابت سنت‌های کهن بر تمامی عرصه‌های اجتماعی و عینی و ذهنی است. و این دقیقاً همان چیزی است که جوان آشنا به دوران جدید و برخوردار از امکان ارتباط با رسانه‌های ارتباطی جهان، از آن گریزان می‌باشد. *تا زمانی که نتوانیم جنبه‌هائی از عرفان و برابری و آزادی را در قالب هنرهای روح‌نواز درآورده و روح مذهب را در آن دمیده و به مدد علم و فلسفه و دانش جدید به تبیین آن بپردازیم، نباید از علم گرایش تعهدساز جوانان به دین و آرمان‌های انسان‌ساز آن شکوه سر دهیم.* جوان امروز خصوصاً و غالب انسان‌ها عموماً در جستجوی *آزادی و زیبائی و نشاط* هستند. اگر این سه *مقوله* را در مذهب یافتند بدون تردید به آن خواهند گروید. و این دقیقاً آن چیزی است که برنامه‌های سیمای جمهوری اسلامی از آن بی‌بهره می‌باشد.

اگر این وضع ادامه یابد و این ناموزونی فرهنگی و عقیدتی میان سنت گرایان و جوانان و دیگر انسان‌های پیشرو به نقطه بحرانی خود برسد، تلاقی ناهنجار ساختارهای عقب‌مانده اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با نهادهای جدید و

مدرن در کنار آن و هم چنین تنش‌های ناشی از این ناهنجاری‌ها خود موجد بحرانی اجتماعی بوده که آثار ناخواسته عقیدتی و تربیتی خود را دیر یا زود نشان خواهد داد.

در جامعه مذهبی ما سه اسلام سنتی، التقاطی و حقیقی وجود دارد. تردیدی نباید داشت که اسلام راستین و حقیقی مبنای انقلاب ما بوده و نویددهنده نظم تازه‌ای در زندگی ما می‌باشد. همان اسلامی که در مقابل ارتجاع و التقاط بهمان اندازه ایستاده است که در مقابل کفر و انحراف و استکبار و استبداد.

پیروان اسلام سنتی و نیز پاره‌ای از علمای ناآشنا به مقتضیات زمان و مکان، آن‌ها که به عنوان نمونه، حضور زن را در اجتماع موجب فساد می‌دانند و بخش‌های عظیمی از جامعه را از دخالت در سرنوشت سیاسی خود منع می کنند، آن‌ها که با هنر به معنای عام آن از موسیقی گرفته تا سینما و تئاتر و نقاشی و مجسمه‌سازی مخالفت مبنایی و عقیدتی دارند، همان کسانی هستند که در مقابل اسلام امام ایستادند و گه و گاه نغمه‌های مخالفت با ذائقه فقهی امام راحل(ره) را ساز می کردند. این اسلام سنتی مرامی نیست که بتواند در دنیای جدید قد برافرازد و تشنگان عدل و آزادی، عرفان و برابری را به سوی خود بکشاند و سیراب کند. طنین خروش امام علیه این جریان دیرپای فکری هنوز در گوش‌های ما و در پرده‌های زمان مرتعش است: «... ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته و به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی(ص) برسیم و امروز غریب‌ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانیان آن گردم...» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۱)

«... در حکومت اسلامی باید باب اجتهاد باز باشد... مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند... و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد...» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷)

«... زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند...» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸) اسلام التقاطی که خطر آن از اسلام ارتجاعی و سنتی اگر بیشتر نباشد بدون تردید کم‌تر نیست، در کنار دو اسلام دیگر رخ می‌نماید. کسانی که اخلاق اسلامی را با اقتصاد سوسیالیستی در هم می‌آمیزند در واقع نوعی خودباختگان و غرب‌باورانی هستند که گرچه با این التقاط هیچگاه پایگاه مردمی قابل توجهی نداشته‌اند ولی توانسته‌اند در مقاطعی از زمان بر فکر و اندیشه و روح پرشور و آزادیخواه جوان اثر بگذارند.

اگر دست اندرکاران تلویزیون از بیم آن که با عرضهٔ اسلام ناب و پیشرو، مورد تهاجم سنت گرایان و التقاطی اندیشان قرار خواهند گرفت و لذا روش نه سیخ را بسوزان و نه کباب را برگزیده‌اند، سخت در اشتباهند. پیروی راه امام ایجاب می کند که حکم خدا را جاری کنیم ولو «متحجرین مقدس نما» آن را مخالف شئونات کاذب خودساخته بدانند. انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ و شعارها و اهداف اعلام شده آن، میزان پایگاه مردمی این گروه از مقدسین را به وضوح و زیبائی مشخص کرد، لذا نباید از مخالفت آن‌ها بیمی به خود راه داد. وقتی که دشمن مهاجم از انواع هنرهای دلفریب برای ترویج فرهنگ خود بهره می گیرد، ما نمی توانیم به برگزاری مجالس وعظ و خطابه سنتی و ایراد مطالبی که ده‌ها سال است بر منابر تکرار می‌شود اکتفا کرده و با بردن این مجالس از طریق آنتن تلویزیون به درون خانه‌ها، کانال‌های ماهواره‌ای دشمن را از حریم و حرم خود بیرون برانیم.

همان طور که گفته شد هر برنامه مذهبی و هر مکان مذهبی ویژگی‌های خاص خود را دارد، و حوزه تأثیر آن در گرو همان شرایط و خصوصیت می‌باشد. مثالی می‌زنم، بدان امید که منظور راقم این سطور روشن و درد او شناخته شود.

مثال را از خود می‌آورم که در یك خانواده اصیل مذهبی بدنیا آمده و در محیطی کاملاً مذهبی - شهر قم چهل و پنجاه سال قبل - رشد یافته‌ام. آن چه در محیط تربیتی من بوده است جز روضه و روزه و دعا و ذکر و عبادات و مراسم مذهبی نبوده

است. بعدها هم که برای ادامه تحصیل به اروپا رفته‌ام همواره بر آن بوده‌ام که نه تنها پایه‌ها و مایه‌های اعتقادی خود را حفظ کنم، بلکه با آشنائی با علوم و معارف نوین مغرب زمین بدان‌ها ژرفای بیشتری نیز ببخشم. بعدها هم که به ایران بازگشته‌ام در انقلاب و با انقلاب زیسته‌ام و هویت خود را در اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانم و می‌بینم. در هر مناسبت مذهبی، خاصه ایام محرم و ماه رمضان به تناسب حال و هوای روحی در یك یا دو مراسم جمعی مذهبی شرکت کرده و از آن‌ها روح و مدد می‌گیرم.

به عنوان مثال در غروب بیستم ماه رمضان احساس نیازی در درون من شعله می‌کشد و تصمیم می‌گیرم در یکی از مراسم شب‌های احیاء شرکت کنم. با این نیت به طهارت جسم و لباس می‌پردازم و عازم مجلسی می‌شوم که انسان‌هائی دیگر نیز با همین احساس نیاز مشترك و با همین خصوصیات طهارت جسم و جامه بدان جا آمده‌اند. فضای مجلس متناسب با برنامه مورد نظر شکل گرفته است. به استماع سخن کسی می‌پردازم که خود او را انتخاب کرده‌ام و در حالی در این محفل شرکت دارم که می‌دانم جای شوخی و گفتگوهای غیرجدی و آدامس جویدن و لمیدن نبوده و در وسط برنامه، رفت و آمدهای ضروری و غیرضروری امکان‌پذیر نیست. دیگران نیز همین گونه عمل می‌کنند. بعد از پایان سخنان کسی که او را آگاهانه پذیرفته‌ام نیایشی صورت می‌گیرد و سپس قرآنی بر سر می‌گذاریم و چه بسا در این حال و احوال برای اثرگذاری بیشتر، چراغ محفل را نیز خاموش می‌کنند، تا حال و هوای رخساری کسی مانع حضور قلب فرد یا افراد دیگر نگردد. بعد از ختم برنامه با روحی اشباع شده و درونی شاد و نشاط یافته به منزل باز می‌گردم.

شامگاه روز بیست و دوم رمضان در منزل می‌مانم. به دلیلی و یا عذری از شرکت در مراسم احیا خود را محروم می‌بینم. تلویزون را روشن می‌کنم. در حالی که با لباس منزل در رفت و آمد هستم، جواب تلفن را می‌دهم، با اهل منزل کلماتی جدی و شوخی رد و بدل می‌کنم، گه و گاه سیگاری روشن می‌کنم. بنا به ضرورت،

لحظاتی را دور از تلویزیون بسر می‌برم، در همین لحظات برنامه‌ای از مراسم احیا در مسجدی یا تکیه‌ای پخش می‌شود. انسان‌هائی را می‌بینم که در آن محفل شرکت کرده‌اند و به سخنان کسی که چه بسا او را نمی‌شناسم و یا هرگز او را ندیده‌ام و یا حتی گفتار و حالات او را نمی‌پسندم، گوش می‌دهند و بعد هم ناظر مراسم نیایش آن جمع می‌شوم. در مراسمی که دو شب قبل در آن شرکت کرده بودم چراغ‌ها را برای تمرکز بیشتر خاموش کردند و این جا، آن محفل را از طریق امواج تلویزیونی در معرض دید میلیون‌ها نفر قرار داده‌اند. چگونه می‌توان تصور کرد که این برنامه همان اثر سازنده را در روح و جسم من باقی خواهد گذارد؟ تردیدی نباید داشت که این گونه مراسم شرکت کردنی است نه تماشا کردنی.

وقتی این برنامه نمی‌تواند در من با چنین سوابق و تعلقات مذهبی و در حالی که دو شب قبل و از روی نیاز در برنامه مشابهی شرکت جسته بودم، اثر مورد نظر را بگذارد، چگونه می‌تواند بر روح و جسم انسان‌های دیگر به ویژه جوانان این دوره و زمانه اثر مطلوب را باعث گردد؟ حال اگر در چنین شبی، پیام مخصوص این شب در ساختار دیگری با شکل و مجریان دیگری، از تلویزیون پخش می‌شد، بدون تردید انتظارات نیازمندی چون من را ارضا می‌کرد و روح تشنه‌ای را سیراب می‌ساخت. اگر در آن صورت یك هم‌وطن آشوری یا ارمنی و یا یك خارجی مقیم ایران در کنار من می‌بود و از من در مورد آن برنامه توضیح می‌خواست و از محتوا و هدف آن مراسم سؤال می‌کرد، چگونه می‌توانستم قدرت سازندگی این ایمان و آثار دلپذیر و روح‌بخش آن نیایش و تعالی درونی آن تضرع بدرگاه خالق یکتا را برای او تشریح کنم؟ آیا به این سؤال او نمی‌شد در قالب ساختاری دیگر و شکل اجرائی مناسب‌تری پاسخ داد؟

همین گونه است پخش مراسم عزاداری ماه محرم و دیگر مناسبت‌های مذهبی. جایگاهی که این برنامه‌ها و مراسم می‌توانند در تلویزیون داشته باشند، فقط در حوزه خبر یا مناسبت کوتاه دیگری می‌تواند باشد و بس. از این برنامه‌ها نباید

انتظار مصونیت بخشیدن به جوانان و واکسینه کردن آنان را در مقابل تهاجم فرهنگی غرب داشت، یا امیدوار بود که می توان بدین وسیله به تعلقات مذهبی آنان افزود.

در فصل وظائف ارگان‌های ارشادی جامعه گفتیم که هویت بخشی به افراد جامعه و آگاه ساختن آنان از گذشته و سیر تاریخ جوامع اسلامی و ایران ضرورتی اجتناب ناپذیر است. این امر بدان معنا نیست که با پخش مراسم سوگواری و مرثیه‌خوانی در عزای حسینی کار را انجام شده و تأثیر را حاصل شده انگاریم. شاید انحصار دقایقی از اوقات سیمای جمهوری اسلامی به این مراسم، ضرورت و جایگاه ویژه خود را دارا باشد ولی این آن خود آگاهی لازم را بر گذشته و تاریخ پرماجرای اسلام و ایران تحصیل نخواهد کرد. مخاطب‌های سیمای جمهوری اسلامی باید به تناسب سن و سال خود و تعلقات گروهی و طبقاتی خود پیوسته ناظر صحنه‌ها و قطعاتی از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و اسلام باشند، آن هم به طریق علمی و بهره‌مند از انواع زیبائی‌های هنری و در ساختار و قالب مناسب اجرائی. به عنوان مثال به همین حادثه عاشورا اشاره می کنم. به نظر می رسد در معرفی حادثه عاشورا طرح حوادث و مسائل قبل و بعد از آن به صورت پیوسته آموزندگی لازم را داشته باشد. موضوعات زیر حتماً باید در دستور کار قرار گیرد و محتوای پیام را شکل دهد؛ بدیهی است که هر موضوعی در قالب شکلی از اشکال پیام‌رسانی باید عرضه گردد.

* حادثه سقیفه و شخصیت ورژیم حکومتی خلفای راشدین.
* تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی و اصول اعتقادی شورای عمر.
* بررسی عوامل و عناصر انقلابی در حرکت انقلابی ضدعثمان.
* بررسی جامعه‌شناسی و تحلیل تاریخی بنی امیه و بنی هاشم و شناخت تضاد بین آندو از نظر اجتماعی و سیاسی، اقتصادی و خانوادگی، شرایط آغازگر بدست گرفتن قدرت توسط بنی امیه.
* شخصیت ابوسفیان و نقش اجتماعی او، و هم چنین بررسی نقش معاویه.

* بررسی جامعه‌شناسی و تاریخ سیاسی اسلام از زمان معاویه تا عمر بن عبدالعزیز و از او تا پایان عصر اموی و عباسی.

* تشریح نهضت خراسان و ابومسلم و ابراهیم امام.

در ادامه این بررسی بسیار ضروری است که تحلیل سیاسی، اجتماعی و فکری مقاومت‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی ایرانیان علیه خلافت و هم چنین احیای سنت‌های مذهبی، قومی، اجتماعی، سیاسی و طبقاتی روم و ایران در عصر اموی و سپس عباسی، محتوای پیام برنامه‌های تلویزیونی را تشکیل دهد.

از همین جا می توان مخاطب را با جنگ‌های صلیبی، حمله مغول، تجزیه قدرت در امپراطوری اسلامی و علل انحطاط آن آشنا کرد و سپس به تاریخ معاصر رسید.

در این راستا باید به رنسانس اسلامی پرداخت و نهضت‌های فکری و انقلابی دو قرن اخیر را، از سیدجمال الدین اسدآبادی گرفته تا عبده، کواکبی، میر سیداحمدخان، حسن البناء، اقبال و سرانجام نهضت روشنفکری مذهبی در ایران، از سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا ظهور و طلوع حرکت امام خمینی و تأثیر داستان عاشورا در ماجراهای این نهضت، بدون تعصب و با بهره گیری از روش‌های علمی و نیز استفاده از ساختارهای هنری در سطوح مختلف به مخاطب‌های گوناگون عرضه کرد در همین چارچوب، نهضت‌های دیگر مذهبی در کشورهای اسلامی باید شناخته شوند، از جمله: جنبش عبدالقادر در الجزایر، سنوسی‌ها در آفریقا، انجمن علمای اسلامی در مغرب (شامل کشورهای آفریقائی تونس، مراکش، الجزایر و موریتانی) و هم‌چنین حزب «ستاره شمال آفریقا» و قیام ضداستعماری مسلمانان در هند و سرانجام جبهه آزادی‌بخش الجزایر.

معرفی بدعت‌هائی از جمله وهابیت، بابیت، بهائیت، قادیانی‌ها و بالاخره افکار و آراء کسروی، ضرورتی دیگر دارند، و باید در برنامه‌های متنوعی برای مخاطب‌های جوان در سطوح مختلف عرضه گردند. در صفحات پیشین دیدیم که

غرب مهاجم با سلاح علم و فلسفه و مکاتب اجتماعی و داعیه‌دار آزادی به میدان جدید مبارزه گام نهاده است. در ابتدا پاره‌ای تصور کردند با نفی مطلق غرب می توان جلوی نفوذ آن را گرفت. عده‌ای دیگر نیز به نقد و نفی فلسفی و علمی مکتب‌های غربی همت گماردند ولی هیچ کدام نتیجه مطلوب را عاید نکرد. آن نفی و نقدی می تواند دارای تأثیر مطلوب باشد که با دیدگاهی اثباتی به اسلام عنایت داشته باشد. از این جهت لازم است سیمای جمهوری اسلامی ایران در برنامه‌های آموزشی خود و برای همه مخاطب‌های خود، در برنامه‌های گوناگون و در اشکال متناسب با حال و هوا و شرایط ویژه مخاطب‌ها به تشریح مکتب‌های عرفانی و فلسفی و مذهبی ایران بطور اخص و جهان اسلام و بالاخره جهان غرب بطور اعم بپردازند.

در شرح حال فلاسفه ایران و اندیشه و افکار و آثار آنان باید از ابتدای ظهور اسلام در ایران تا قرن شانزدهم میلادی که آخرین مرحله تفوق و برتری فلسفه اسلامی بر غرب است، از بوعلی سینا تا ابن رشد و پس از آن از صدرالمتألهین تا حاج ملاهادی سبزواری و اقبال، سیر تحولات اندیشه و عظمت بنای فکری نام‌آوران تفکر و خلاقیت‌های ذهنی را در مقاطع گوناگون و در سطوح گوناگون آموزشی متناسب با سطح و افق اندیشه مخاطب‌ها در قالب واریته‌های نمایشی، گفتگوها، نمایش‌نامه‌ها، مسابقات علمی و فلسفی در ارتباط منطقی و منسجم عرضه کرد.

نام‌آوران بلندمرتبه‌ای چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، غزالی، ابن‌رشد، فخررازی، ابن خلدون، کندی، ابوالعلاء معری، فارابی، حلاج، ملاصدرا، میرداماد، میرفندرسکی، حاج ملاهادی سبزواری و بالاخره اقبال، جایگاه رفیعی در بنای ساختمان عظیم فلسفه اسلامی دارا می‌باشند. فلاسفه معاصر و در قید حیات ما می توانند مددکار خوبی برای تهیه کنندگان این برنامه‌های بسیار ضروری، به شمار آیند. همین جا این نکته را نیز تذکر دهیم که تنظیم مطلبی و قرائت آن توسط گوینده‌ای نمی تواند کارآئی لازم را داشته باشد. فراموش نکنیم که کارآئی رادیو با تلویزیون تفاوت بسیاری دارد. اشکال نمایشی و مصاحبه‌ها و مناظره‌ها و دیگر

انواع واریته‌های هنری باید مورد بهره‌برداری قرار گیرند تا تأثیر مطلوب حاصل آید. ساختار تلویزیون غیر از ساختار رادیو با یك مجلس وعظ و خطابه است. شرح حال عرفا و افکار آنان چه صوفیان حالی و چه متصوفه قالی (عملی و نظری) از حلاج و جنید و مولانا و ابوسعید و ابن عربی تا دیگران و نیز شرح اصول فکری مکاتب نظری و عملی و بیان زمان و محیط و احوال روزگار هر کدام از سلسله‌های صوفیه، هم چنین بیان و آموزش مکاتب اعتزالی و اشعری و تصوف و حکمت و اخباری و متکلمین از کلام قدیم (در فلسفه اسلامی) و کلام جدید (در فلسفه یونان) و خصوصاً کلام اخیر (برخاسته از بینش امروزی غرب) جایگاه بسیار بااهمیتی را در شکل‌دهی به افکار و اندیشه مخاطبان سیما دارا می‌باشد.

نکته‌ای که در مبحث کلام به نظرم در خور اهمیت جلوه می‌کند اینست که متأسفانه علمای کلامی ما در دوران اخیر آن شور و نشاط علمی را که در اسلاف آنان وجود داشت از خود نشان نداده‌اند و برعکس در جهان امروز غرب چه در حیطه علمای مسیحی و چه در قلمرو دیگر اندیشمندان الهی، مباحث بسیار ارزنده‌ای در عرصه کلام ارائه شده است. اگر تعصب و لجاجت را کنار بگذاریم، می‌توانیم به طرح نظرات این متکلمین بپردازیم و با نقد علمی و فلسفی و کلامی آن‌ها رونقی به حوزه بحث‌های کلامی خود بدهیم.

دست‌اندرکاران و طراحان برنامه‌های تلویزیونی حتی می‌توانند با دعوت از این علمای متکلم و فراهم ساختن زمینه‌های مناظره بین آنان و علمای اسلامی نوعی برنامه جالب و درخور توجه را فراهم سازند، که حتی مورد توجه جهانیان نیز قرار گیرد.

در زمینه مسائل فقهی باید سیمای جمهوری اسلامی، ذهن جوان مخاطب خود را به این سؤال بکشاند که چگونه دین و آئینی می‌تواند ادعای حضور در هر عصر و برای هر نسلی را داشته باشد. نقش بسیار استثنائی اجتهاد در فقه شیعه برای پاسخ گوئی به نیازهای عصر باید در برنامه‌های گوناگون و برای مخاطب‌های

گوناگون و در اشکال و فرم و ساختارهای متفاوت تشریح و بازگو شود. حتی پیروان اقلیت‌های مذهبی نیز غالباً مشاهده شده که از این ویژگی مکتب تشیع اطلاع کامل و یا حتی آشنائی اولیه‌ای نیز ندارند.

درباره این مباحث نباید چنین انگاشت که اگر یکبار مثلاً به تشریح سیر افکار علما و عرفای اسلامی پرداختیم، تکرار آن در زمانی دیگر ضرورتی ندارد. مخاطب‌های سیما را باید هم چون مسافران قطار در حال حرکت و پیاده و سوار شدن در ایستگاههای مختلف به حساب آورد. علاوه بر آن باید در هر مقطع و در هر برنامه مخاطب خود را دقیقاً معلوم کرد و اعلام داشت.

پاره‌ای از برنامه‌های آموزشی که ویژه دانش آموزان مقاطع مختلف تحصیلی تهیه می گردد، باید در زمان‌های مناسب پخش گردد. شاید بتوان با هماهنگی آموزش و پرورش و دست‌اندر کاران برنامه‌های آموزش دبیرستانی و متوسطه، نوعی بهره گیری از ساعات درسی روزانه را هدف قرار داد و این برنامه‌ها در کلاس و در حضور دبیران مجرب و با آمادگی قبلی برای دانش‌آموز عرضه و پخش گردد.

در زمینه آموزش برنامه‌های مذهبی و نیز رشد قدرت اندیشه دانش‌آموزان، در مقدمه این فصل مطالبی را عنوان کردم که از تکرار آن در این جا اجتناب می‌ورزم. همین اندازه اشاره کنم که هر کدام از آن موضوعات می توانند در قالب برنامه خاصی و توسط مجریان مجرب و شایسته‌ای و با زبان مناسب حال و هوای مخاطب جزو برنامه‌های آموزشی سیمای جمهوری اسلامی قرار گیرند. برگزاری مسابقات مختلف در قالب تفریح و سرگرمی و میزگرد و حتی واریته‌های نمایشی می توانند به جذابیت برنامه و در نتیجه توجه بیشتر به پیام مستتر در آن و مآلاً مفید واقع شدن موضوع مدد رسانند.

موسیقی و برنامه‌های هنری در سیمای جمهوری اسلامی ایران

هنر را تجلی روح آفریدگاری انسان دانسته‌اند. و هم از این رو است که

پیوسته خویشاوندی هنر و مذهب را در طول تاریخ، در همه زمان‌ها و در متن همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مذاهب و در تمامی مراحل حیات جوامع از بدوی گرفته تا پیشرفته مشاهده کرده‌ایم و نیز مشاهده می کنیم. در هنر به معنای عام آن، نوعی ذات عرفانی و جوهر احساس مذهبی را می‌بینیم. حتی در متن جامعه سنتی ما که هنر از مذهب کناره گرفته است، هر گاه جلوه‌هائی از همین هنر، که از مرحله ابتذال دور می‌شود و اوج می گیرد، برخوردار از تجلی عرفانی و آمیخته با مضامین مذهبی می گردد.

در مقدمه این فصل جلوه‌هائی از هنر را که ریشه در کمال و جمال الهی داشته و الهام‌بخش زیبائی‌ها و نشاط آفرینی‌های دلپذیر جسمی و معنوی می‌باشد ذکر کردم.

در سده‌های اخیر از دو سو بر هنر تاخته شد.

یکی از سوی اشرافیت مدرن و مرفه و به قول دکتر علی شریعتی، صاحبان زور و زر که دائماً به سرگرمی و تفنن، لذت‌پرستی و پر کردن خلاء زندگی مرفه و پوچی وجودی خویش و غفلت ذهنی و فلج کردن روح و اراده و کور کردن آگاهی مردم می‌اندیشند و ازسوی دیگر مذهبیون فاقد احساس متعالی و داعیه‌داران اسلام «ارتجاعی» و اصحاب تزویر که اصولاً زیبائی را با کفر، و زشتی را با مذهب همزاد و همراه تلقی می کنند، بر هنر و تمامی ابعاد و جلوه‌های آن یورش بردند، یا حداقل آن را مورد بی‌مهری قرار دادند.

گزافه نگفته‌ایم اگر بگوئیم که در چشم و اندیشه این گروه، یك پدیده ثابت را اگر زشت ارائه دهند نه تنها با مذهب ناسازگاری ندارد، بلکه پدیده‌ای انحصاری و مذهبی و برخوردار از تقدس‌های درونی می گردد و اگر همان پدیده از زیبائی و هنرمندی برخوردار بود جلوهٔ کفرآمیز می‌یابد و بردن نامش در محیط مذهبی گستاخانه و دور از مصلحت است.

اگر روپوش خانم‌ها یا روسری آن‌ها رنگی غیر از طوسی و مشکی و

سرمه‌ای باشد، جلوه‌ای از فساد اخلاق و محرك احساسات شهوانی مردان و پیروی از فرهنگ مصرفی غرب قلمداد می گردد. هر گونه نشاط حاصل از رنگ‌های شادی آفرین مذموم است و در عوض دلمردگی و بهره‌مندی از رنگ‌های تیره و سیاه توصیه می‌شود. این واقعاً کدام مذهب است؟

مگر نشنیده‌ایم که بزرگان ما رنگ سیاه و پوشیدن لباس‌های تیره را مکروه دانسته‌اند؟ آیا مردان این جامعه تا این حد ضعیف و زبون نفس‌اند که رنگ روشن و دلپذیر روپوش خانم‌ها حس شهوانی را در آنان بیدار می کند؟ آیا اسلام تا این حد آسیب‌پذیر شده است که با روسری رنگی خانم‌ها به خطر می‌افتد؟

مگر این اسلام همان آئینی نیست که در زمان سلطه طاغوت، علیرغم رواج بی‌بندو باری و فحشا، علیرغم رواج مد و مدپرستی، علیرغم ممنوعیت گویندگان بیدار و متعهد و علیرغم شکسته و بسته بودن قلم و زبان روشنگران و مصلحان اجتماعی و علیرغم مهجور بودن علما و بزرگان روشن ضمیر و علیرغم شیوع انواع فسادهای اخلاقی و علیرغم فعال بودن کانون‌های فساد و فحشاء و علیرغم رواج فیلم‌های سینمائی و علیرغم وفور مجلات آمیخته از سیئات و ریخته در انواع قالب‌های هرزگی و عاری از حسنات، نه تنها در خطر نیفتاد، بلکه موجد بیداری و حرکت و شور انقلابی گردید و نظام جور و کفر و منکر و پلیدی را درهم نوردید و جامعه را به *انفجار نور* کشاند.

آیا مطلب غیر از این است که اگر آسیب‌پذیری و شکنندگی و حساسیتی وجود دارد در درون ما است و نه در مذهب ما. و آیا مطلب غیر از این است که باید به اصلاح خود بکوشیم نه اینکه جامعه را از زیبائی‌ها محروم سازیم.

چگونه است که جوانان ما و مردان و زنان ما پس از ۲۰ سال که از حاکمیت اسلام می گذرد، و اکثر قریب به اتفاق دانشجویان دانشگاهی ما که از انواع غربال‌های گزینشی عبور کرده و نیز انبوهی از فارغ‌التحصیلان زیر گروه سنی سی سال، پرورش یافتگان نظام آموزش مذهبی همین دوران بوده و در جامعه اسلامی زیسته و

از ارشادات ستاد امر به معروف و نهی از منکر بهره‌مند بوده و زیر نظر سازمان تبلیغات اسلامی با آن هزینه هنگفت و سازمان عریض و طویل پرورش یافته‌اند ولی در عین حال آن چنان آسیب‌پذیر انگاشته می‌شوند که ناچاریم به پرده کشی کلاس‌های درس و جدا کردن صف مردان و زنان در اتوبوس‌ها و معابر و اماکن و باشگاه‌های عمومی اقدام کنیم و اخیراً نیز طرحی جهت انطباق امور درمانی با این تفکر و ذائقه دینی را شاهد هستیم، درحالی که در گذشته و قبل از انقلاب که هیچکدام از این تدابیر حفاظتی حافظ ارزش‌های مذهبی اعمال نمی‌شد، نه تنها شاهد کمرنگ شدن اندیشه و عمل مذهبی در فکر و عمل جوانان و انسان‌های آن روزگار نبودیم، که برعکس رشد غیرت مذهبی و شور و شعور سیاسی و نشاط انقلابی و اراده تغییر و دگرگونی را در آن‌ها مشاهده کردیم. آیا این ذائقه مذهبی که این تدابیر را اتخاذ کرده است جلوه‌ای از همان رسوبات ذهنی اسلام ارتجاعی نیست که حضور و مشارکت زنان را در عرصه اجتماعی فاجعه آفرین و مفسده برانگیز قلمداد می‌کند؟

آیا این ذائقهٔ به قول امام راحل(ره)، ضدجمال، جلوه‌هائی از همان اعتقادات ذهنی عقب‌مانده نیست که هر صوت خوش و هر نغمهٔ زیبا و هر صدای فرح انگیز را حرام می‌داند؟

آیا حاکمیت یك چنین اسلامی که باعث مظلوم و مهجور ماندن اسلام ناب و حقیقی است، تا بدان حد گسترده است که مجریان صدا و سیما جرأت نمی‌کنند، بر یك قطعه موسیقی با کلام، نام ترانه را اطلاق کنند و ناگزیر آن را سرود می‌نامند؟ یا این که واقعاً تفاوت میان سرود و ترانه را نمی‌دانند؟ که این هم البته چندان بعید به نظر نمی‌رسد. آیا اسلامی که امام عرضه کرد و بر مبنای آن نظمی نو درانداخت و رعشه در ارکان حاکمیت جور و کاخ ستم افکند، اسلامی که آن قائد بی‌بدیل، خود را احیاگر و ناجی آن معرفی کرد و می‌گفت دعا کنید از قربانیان راه نجات آن باشم، امروزه تا بدان حد به عقب رانده شده است و یا آسیب‌پذیر گشته و در معرض به

خطر افتادن قرار گرفته که بهره گیری از اصطلاحات ادیبانه عرفا در شعر و ادب و نیز کنایات و استعارات عاشقانه و روح بخش و بیانگر ذات و صفات الهی در نثر و نظم جدید، برابر است با سست شدن پایه‌های اعتقادی نسل جوان؟

مگر تردید داریم که اسلام امام وحشت را در دل مستکبران و دنیاداران صدچندان کرد و مگر هم او نبود که گفت با دین خود یعنی همان اسلام ناب و حقیقی، دنیای شما را بر سرتان خراب خواهیم کرد؟ چه شده است که وحشت و نگرانی از آن اسلام از دل مستکبران خارج شده و به اعماق وجود و گسترهٔ فکر و درون پاره‌ای از دست‌اندرکاران و متولیان دین و مدعیان حفاظت اعتقادات جوانان ما وارد شده است؟

حقیقت آنست که جامعه ما با تناقضاتی روبرو است که هیچگونه محمل عقلی و شرعی و خداپسندانه ندارد. چگونه است که یك جوان تهرانی می تواند در یك تالار عمومی از اجرای یك کنسرت موسیقی لذت ببرد ولی بینندگان جوان شهرستانی سیمای جمهوری اسلامی اگر آن کنسرت را از صفحات تلویزیون مشاهده کنند اسلام به خطر می‌افتد؟

اگر هنر مبتذل می تواند عامل اشاعه فساد شود ـ که چنین نیز هست ـ و اگر نمایش و فیلم و تئاتر ناپسند می تواند ابزار تباهی و انحراف قرار گیرد ـ که چنین نیز هست ـ و اگر نقاشی و شعر و موسیقی لاابالی می تواند زبان جنسیت و سکس و زشتی و تباهی و خواب قرار گیرد ـ که چنین نیز هست ـ و باید برای دفاع از ایمان و اندیشه و بیداری، با آن مبارزه کرد، اگر نگوئیم که ما نه هنر می‌خواهیم، نه نمایش و تئاتر و فیلم، نه موسیقی و شعر و ادبیات پس؛ تنها راهش این است که در برابر آن ابتذال و لاابالی گری و آن تباهی‌ها و زشتی‌ها و ناهنجاری‌های هنری، به ایجاد یك نهضت راستین و سازنده هنری پرداخت و هنر را در خدمت ایمان و آگاهی مردم درآورد و هنر لاابالی و ادبیات بی‌ادب را با هنر و ادبیات متعهد و معتقد و انسان‌ساز نفی کرد و از متن جامعه راند و ایمان و مذهب و شور سازندگی و انقلابی را با هنر

خدائی عجین ساخت و کمالات انسانی و الهی را بدان مسلح کرد. تنها شکل گرایان و قشری‌اندیشان، با مظاهر گوناگون هنر در ستیزند؛ و شگفتا که روز به روز شاهد روزافزون تلاش‌های آنان در مبارزه با جلوه‌های هنر به معنای عام کلمه هستیم.

چنین به نظر می‌رسد که صاحبان این تفکر ارتجاعی که لااقل از سال ۱۳۴۲ بدین سو، به دلیل حضور نیرومند امام بت‌شکن، سر در گریبان فرو برده بودند، امروزه هر روز بیشتر از دیروز بمیدان می‌آیند و گرفتن انتقام سکوت سی ساله را از اسلام امام طراحی می‌کنند. چه کسی است که نداند، اسلام، هم به عنوان مکتب و هم به عنوان تمدن و فرهنگ، ارزش‌های هنری و ادبی و جلوه‌های زیبائی را گرامی می‌دارد. خدای اسلام مظهر جمال و زیبائی مطلق است و زیبائی را دوست می‌دارد. زیبائی‌های طبیعت و انسان همواره در زبان قرآن تکرار می‌شود و چنان ستایش می‌شود که گاه خداوند به آن‌ها سوگند می‌خورد. قرآن، خود، به عنوان متن وحی، یعنی سخن خداوند، مظهر زیبائی بیان و اعجاز کلام است. هر پیامبری معجزه‌ای داشت و معجزه پیامبر اسلام یك شاهکار هنری و یك معجزه ادبی است. فصاحت و بلاغت که اصولی از زیباشناختی در ادب و کلام است، اصلی است که قرآن بر آن تکیه دارد. زیبائی لفظ و زیبائی موسیقی و زیبائی بافت فنی سخن و قدرت اعجازگر ابلاغ و القاء، جلوه‌های بی‌بدیل تصویر و تجسم، همه و همه نشانگر بهره‌مندی این کتاب آسمانی از بدیهی‌ترین جلوه‌های هنر متعالی است.

از نظر موسیقی نیز، قرآن یك متن آهنگین و نثر سرود مانندی است که گوئی برای ترنم یا آواز تدوین شده است. مگر به صراحت دستور نداده‌اند که آن را به «ترتیل» بخوانیم (ورتل القرآن ترتیلا)؟

تحقیقات برخی موسیقیدانان غربی از جمله پروفسور ارشاد خلیفه، فیزیکدان مسلمان آمریکائی، نشان داده است که قرآن یك سمفونی دقیق و علمی است که آگاهانه تنظیم شده و ترکیبی از آهنگهای هنرمندانه، و اعجازگری را پدید آورده است. بهرصورت رسالت دست‌اندرکاران وزارت ارشاد اسلامی و نیز مدیران

و متولیان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایجاب می کند که با بهره گیری از امکاناتی که در اختیار آنان است به رسالت خویش متعهدانه عمل کنند و هنر را از ابتذال کنونی ـ به معنای عام و نه مواردی خاص ـ به مرحله‌ای از رشد و ارتقاء برسانند که در شأن جامعه نوین و میراث داران اسلام امام راحل(ره) و وارثان فرهنگ و تمدنی شکوهمند و پر جلال و داعیه‌داران حکومت جهانی است.

در این راستا به نظر می‌رسد که اقداماتی نیز در این زمینه‌ها باید صورت پذیرد:

ادبیات

تعریف و تبیین ادبیات متعهد و آزاد مبتنی بر بینش زیباپسند اسلامی از دیدگاهی که کمتر بدان پرداخته شده یعنی:

شرح وجهه ادبی و هنری قرآن ـ ارزش ادبی، نهج الفصاحه، نهج البلاغه برجستگی و برازندگی خطبه‌های متعدد حضرت فاطمه و امام حسین در موارد مکرر و حضرت زینب پس از واقعه عاشورا؟

توصیف مکتب‌های ادبی ـ سبک‌های نویسندگی و نویسندگان بزرگ ـ شعر و شعرای معتقد و متعهد ـ جلوه‌های زیبائی در هنر منظوم ـ بررسی آثار و نقش‌های سیاسی، اجتماعی و فکری شعر در تاریخ اسلام ـ انواع مکتب‌ها و سبک‌های شعر ـ فنون ادبی (معانی و بیان و بدیع و ...) ـ شعر و ادب انقلابی، اباحی و درباری ـ شعر و ادب خاص مذهبی ـ مراثی و مدح‌های مذهبی ـ شعر و ادب انقلابی، سیاسی

ادبیات باشکوه شیعی ـ غدیر، عاشورا، انتظار در شعر فارسی ... و اما

هنر اسلامی

در این زمینه باید معماری اسلامی و جلوه‌های ارزشمند جمال الهی در آن شرح و تبیین گردد:

- هنرهای تزیینی
- موسیقی مذهبی و غیرمذهبی و حماسی
- نقاشی و مینیاتور
- هنرهای نمایشی
- شهرسازی براساس الگوها و ضوابط مورد نیاز جامعه مذهبی در گذشته و حال
- لباس و طراحی آن و نیز آئین‌های آرایش یافته و مزین به زیبائی‌های معنوی و جمال ظاهری، خاصه به مناسبت‌های مذهبی
- خط و خطاطان
- هنر تجلید و تذهیب و صحافی و قطع
- هنرهای بازاری و تجاری
- هنرهای عوام و بالاخره هنر ویژه دینی مقولاتی هستند که باید توسط کارشناسان و در اشکال و ساختارهای مناسب نمایشی، محتوای برنامه‌های آموزشی هنر و ادبیات را در سیمای جمهوری اسلامی تشکیل دهد.

اما ادبیات و هنر جدید نیز موضوعاتی هستند که باید مورد عنایت قرار گیرند. اگر در برنامه‌های سیمای جمهوری اسلامی و توسط کارشناسان متعهد بدان پرداخته نشود، بیم آن می‌رود که نسل مشتاق معاصر خود بدنبال منادیان آن برود و لذا نتواند توفیقی در شناخت زیبائی‌ها و تفکیك آن از زشتی‌ها پیدا کند. در این زمینه لازم است:

ادبیات و مکتب‌های جدید و سبکهای نویسندگان بزرگ معاصر معرفی شوند - شعر نو و شعرای نوپرداز فارسی زبان بررسی و تحلیل و معرفی شوند - تحولات، موج‌ها و رویدادهای ادبی و نیز صاحبان سبك‌ها بررسی و معرفی شوند.

- ادبیات و شعر در دیگر جوامع اسلامی - ادبیات و شعر اجتماعی و ضداستعماری

ـ شناخت آثار برجسته ملل اسلامی و بالاخره در زمینه هنر جدید، مکتب‌ها و گرایش‌های هنری و هنرمندان بزرگ ایران

ـ مکتب‌های بزرگ هنری جهان

ـ هنر مدرن و چهره‌های برجسته هنر معاصر

ـ رابطه هنر و اجتماع، هنر و مذهب، فلسفه و رسالت هنر ـ موضوعاتی هستند که باید محتوای پیام برنامه‌های آموزشی سیما را تشکیل دهند.

فیلم و نمایش و تأتر و مقولات مربوط به آن از جمله سناریو نویسی و تنظیم نمایشنامه و نورپردازی و صحنه آرائی و کارگردانی و فیلمبرداری و بازی و دوبلاژ و موسیقی متن و تنظیم سریال‌ها و خدعه‌های فیلمبرداری و... نیز قسمتی از آموزش‌های هنری را شامل می‌شوند.

اما موسیقی

بررسی فقهی و بحث و ارزیابی آراء فقها پیرامون موسیقی نه در صلاحیت راقم این سطور است و نه در حوصله خوانندگان آن. علاقمندان را به جدیدترین بحث کارشناسی در این زمینه که توسط گروهی از پژوهشگران حوزه علمیه قم صورت گرفته است ارجاع می‌دهم: شماره چهارم و پنجم فصلنامه «کاوشی نو در فقه اسلامی» ـ ویژه هنر ـ تابستان و پائیز ۱۳۷۴ ـ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مقالات: «فقه و هنرهای تصویری و تجسمی»، و نیز «مبحث غنا از دیدگاه اسلام» و همچنین مقاله «موضوع شناسی موسیقی».

از مقاله اخیر الذکر فقط به این فراز اشاره می‌کنم و می‌گذرم: (ص ۳۷۹): «پس از انقلاب رسم بر این قرار گرفته است که کلیه تولیدات موسیقائی سرود نامیده شود. این مسأله از سوئی همه مرزهای علمی و تحقیقی مسلم را درهم ریخته و از سوی دیگر باعث شده است که بسیاری از سوءاستفاده گران، از بی‌اطلاعی مدیران استفاده کرده و هر آهنگ کوچه بازاری بی‌ارزشی را به این عنوان، به سازمان رادیو و

تلویزیون و ارشاد قالب کنند. می توان گفت که اکثر تولیدات صدا و سیما و ارشاد پس از انقلاب، نه تنها با هیچ یك از شعارهای سیاستگزاران برابری ندارد، بلکه کاملاً برخلاف آن است، و اگر شعر انقلابی و کلام فارسی را از بیشتر این آثار بردارند، از مبتذل ترین و منحط ترین آهنگ‌ها که هیچ ریشه ملی و مردمی ندارد، تشکیل شده است...» گرچه فتاوی واضح امام راحل و نیز تأیید همان فتاوی توسط رهبر معظم انقلاب، ظاهراً نباید مشکلی را به لحاظ دینی فراروی دست‌اندرکاران رادیو و تلویزیون و نیز مسئولان وزارت ارشاد قرار می‌داد ولی به نظر می‌رسد عواملی هم مشهود و هم نامرئی مانع از رشد و اعتلای هنر موسیقی متناسب با شئونات انقلاب و رسالت فردی و اجتماعی این مقوله شده‌اند.

از عوامل مؤثر در این ناکامی می توان از عدم خبرویت مسئولان این سازمان عریض و طویل نام برد. نبود مدیریت هنری کارشناس و دردآشنا، ترس از جوسازی‌های زمامداران اسلام ارتجاعی، ملاحظه کاری‌های متولیان سازمان صدا و سیما، وجود افراد فرصت‌طلب و ناوارد، فقدان نظارت آگاهانه بر تولیدات هنری این سازمان، بی‌علاقگی و بی‌انگیزگی کارشناسان فن به دلیل حضور فرصت‌طلبان ناوارد و نیز مدعیان بی‌سواد و فاقد تخصص و تعهد لازم در سطوح بالای مدیریت، پاره‌ای از عوامل مانع سر راه را تشکیل می‌دهند. وقتی مجری برنامه همانگونه که گفته شد، در نهایت احتیاط کاری از بردن نام «ترانه» یا یك قطعه سمفونی یا یك اثر چندصدائی - هارمونی - می‌هراسد و به همه آن‌ها «سرود» اطلاق می کند، همه مشکلات دیگر قابل درك است؛ هرچند پذیرفتنی نیست.

به‌راستی از چه کسی واهمه داریم؟ و چرا؟

به هر حال در جهانی که فرهنگ مهاجم با بهره‌وری از نیروی معجزه‌آسای موسیقی در جهت تحکیم پایه‌های فرهنگی خود بهره می گیرد، باید بدین سلاح مجهز شد. خوشبختانه موسیقیدانان برجسته، هنرمندان ارزشمند و متعهد، ترانه‌سرایان نامدار و زبده، نوازندگان چیره‌دست، رهبران پرتوان ارکسترهای

بزرگ، آهنگ‌سازان خوش‌ذوق در جامعه فراوان هستند که باید زمینه‌های کار آنان را فراهم ساخت.

زمینه‌ها و موضوعات فراوانی وجود دارند که می‌توانند موضوع ساختار قطعاتی قرار گیرند که برجسته‌ترین آثار موسیقی را شامل شوند. حماسه‌های دفاع مقدس، شور و شعور سازندگی، جلوه‌های روحیه انقلابی و الهی به تلطیف روح‌های آزرده از زرق و برق‌های پوچ مادی کمک می‌کند و هم چنین داستان‌ها و افسانه‌های انسان‌ساز ملی و مذهبی همه و همه می‌توانند باشکال مختلف موسیقی از سمفونی و سونات و راپسدی گرفته تا قطعات ترانه‌های کوچك و بزرگ بی‌کلام و باکلام خلق شوند و موجبات ارضاء روح تشنه انسان‌های جوامع جامعه ملتهب ما و حتی انسان‌های دیگر را فراهم سازند؛ و هم مانع آن شوند که جوان تشنه زیبائی‌ها به کانال‌های ماهواره‌ای و کاست‌های وارداتی و قطعات ناموزون و روح‌کُش موسیقی‌های راك و راپ و هوی متال و... روی آورد.

آن چه در اوائل انقلاب به عنوان خط‌مشی تولید موسیقی مطرح شد، گرچه جامع و بی‌اشکال نبود، ولی این حسن را داشت که تمامی قطعات مبتذل و بی‌هویتی که نه ریشه در موسیقی ایران داشت و نه از زیبائی موزون برخوردار بود بدور افکنده شد. قطعاتی که برگرفته و آمیخته از ملودی‌های اسپانیائی، یونانی، ترك با ریتم‌هایی تند و اشعاری باصطلاح روحوضی درهم تنیده شده بودند، نه معرف موسیقی غرب بودند و نه بازگوکننده محتوای ادبی شرق.

اغلب بزرگان و اساتید موسیقی ایرانی، آن سیاست را ستودند زیرا آن را گامی در جهت تطهیر فضای موسیقی انسان‌ساز ایران می‌دیدند. دیری نپائید که به دلیل بی‌اطلاعی علمی و فنّی متولیان موسیقی، فرصت‌طلبانی که از نعمت خدائی صوت خوب بهره داشتند به مدد آهنگ‌پردازان متوسط و نه چندان برجسته‌ای که فاقد تعهد و شناخت مایه اصیل و خلاقیت متعالی بودند به خلق قطعاتی نه چندان

برجسته پرداختند. اکثر این «مجریان موسیقی» به دلیل صرفه‌جوئی در هزینه ترانه‌سرائی به سراغ دیوان اشعار شعرای عارف نظیر حافظ و مولانا و دیگران رفتند و غزل‌ها را با آهنگ و ریتمی نامتناسب با روح و هوای غزل، تنظیم و عرضه کردند. از این رو به کمتر قطعه‌ای برمی‌خوریم که ویژگی هنری ارزنده‌ای را دارا باشد. اخیراً هم شاهد رونق نوع دیگری از موسیقی هستیم که بکلی با روح و هوای ذوق و زیبایی ایرانی بیگانه بوده و یادآور ساخته‌های راپ آمریکایی با کلمات و عباراتی به زبان فارسی می‌باشد.

اگر قرار است با تهاجم بیگانه، مبارزه‌ای جدی صورت پذیرد و اگر قرار است از تمامی جلوه‌های هنر در این راه بهره گرفته شود و اگر قرار است از موسیقی به عنوان نافذترین وسیله انتقال پیام استفاده شود باید گام‌های زیر برداشته شود.

تشکیل شورایعالی موسیقی مرکب از موسیقیدانان بزرگ و اصیل و دردآشنا. تاکنون تحقق این امر به دلیل فرصت‌طلبی عناصر ناشایست و ناآشنایی متولیان رده بالای صدا و سیما و نیز وزارت ارشاد، عقیم مانده است. بزرگان موسیقی مملکت ما به دلیل روح لطیف و مناعت طبع و سلامت نفس، کمتر در پی جاه‌طلبی و عرض‌اندام خود هستند. از این جهت است که تاکنون بدلیل وجود عناصر یادشده از شرکت در شوراهای سیاست‌گذاری خودداری کرده‌اند.

شورای مذکور هم بر آهنگ و هم بر شعر و کلام و هم بر نحوه اجرا و ضبط یك قطعه موسیقی باید نظارت کامل داشته و از اختیارات لازم برخوردار باشد.

آن‌چه تاکنون بعنوان آثار موسیقی خلق و ضبط شده باید توسط این شورا مورد بررسی قرار گیرد و اگر دارای ضوابط قابل قبول بود اجازه پخش داشته باشد و گرنه به بایگانی راکد سپرده شود. ضبط مجدد و اجرای نوین قطعات بسیار زیبایی که در گذشته‌های دور خلق شده‌اند ولی به دلیل فقدان امکانات فنی مناسب در آن زمان از کیفیت اجرایی دلپذیر برخوردار نیستند. ضبط و اجرای مجدد این آثار می‌تواند معیاری برای آهنگسازان جوان قلمداد گردد. این کار نیز باید زیر نظر و

توسط شورای مزبور صورت پذیرد.

تم‌ها و داستان‌ها و افسانه‌های حماسی و عاطفی و تربیتی فراوانی در ادبیات ما وجود دارد که می تواند موضوع سمفونی یا سونات یا اشکال دیگر موسیقی قرار گیرد. انتخاب آن‌ها و به مسابقه گذاردن آنها جهت ساختن آهنگی موزون و مناسب با متن و محتوای آن‌ها می تواند گامی اساسی در جهت رشد و تعالی فرهنگ غنی و ادبی این مرزوبوم باشد.

بهره گیری از نور و حرکات نمایشی و موزون و صداهای چندگانه وانواع کُرها و تك‌خوانی‌ها و مناظره‌خوانی و... تلفیق همه این‌ها با یکدیگر می تواند آثاری را خلق کند که در مقیاس جهان فرهنگ اصیل موسیقی ما را چه در زمینه‌های مذهبی و معنوی و چه در مقولات حماسی و انقلابی به معرض قضاوت جهانیان قرار دهد و از این راه نزدیکی اقوام و ملل جهان را با ملت بزرگ ما باعث گردد.

تشکیل ارکسترهای بانوان، جوانان، سمفونیك، فولکلور، محلی و... و نیز تلفیق آن‌ها با واریته‌های نمایشی و با بهره گیری از انواع ظرائف نورپردازی و فیلمبرداری و آموزشی از حوادث و تصاویر طبیعی و... همه و همه امکاناتی را فراهم می آورد که موجبات تلطیف ذوق و تعالی روحی همگان را فراهم خواهد ساخت.

تشکیل کلاس‌های آموزشی برای خوانندگی و نوازندگی انواع سازها و آهنگ‌سازی و رهبری ارکستر و کارگردانی قطعات تلفیقی موسیقی و تئاتر (اپرا و...) از ضروریت‌های اولیه به حساب می آید. کار آموزش موسیقی مانند آموزش رانندگی نیست که هرکس در هر سن و سال بتواند بدان همت گمارد. استعدادهای برجسته این رشته در کودکی نمودار می‌شوند و آموزش موسیقی باید از همان سنین آغاز گردد. برخلاف تصور رایج، جوانی که دارای استعداد درخشان موسیقی است، اگر استعداد او در این راه بکار گرفته شود و امکانات آموزشی برای او فراهم گردد، هرگز بدنبال مقولات انحرافی نخواهد رفت.

شناخت موسیقیدانان، خوانندگان، نوازندگان و آهنگسازان گمنام و دیگر هنرمندانی که بدون شك در سراسر کشور وجود دارند، دعوت بکار و ایجاد هماهنگی و فراهم ساختن امکانات برای آنان از دیگر وظائف شورایعالی موسیقی می تواند محسوب گردد.

آشنایی با موسیقی دیگر جوامع اسلامی و نیز موسیقی اقوام و ملل دیگر و از جمله موسیقی بسیار ممتاز کلاسیك اروپایی که غالباً دارای حال و هوای مذهبی است و از شکوه و فرّ و عظمت خاصی برخوردار است، نیز می تواند موجبات تعالی روح موسیقائی جوان کشور ما و نیز تلطیف روح شنوندگان شده، گسترش افق فکر و اندیشه و حوزه آگاهی همگان را فراهم سازد. انتخاب و معرفی و تشریح این قطعات نیز باید زیر نظر شورای عالی موسیقی صورت گیرد.

آشنایی با این نوع موسیقی که غالباً موسیقی توصیفی است و فاقد کلام، هم جوانان بااستعداد ما و هم شنوندگان باذوق ما را به بیان موسیقائی آشنا می سازد. توصیف صحنه‌هایی از طبیعت نظیر ویژگی‌های چهارفصل، گرفتگی ماه وخورشید، سوانح طبیعی نظیر زلزله و سیل و طوفان و... حوادث اجتماعی نظیر انقلابات و جنگ‌ها و بحران‌های انسانی، ماجراهای عشقی و روانی، تراژدی‌ها و افسانه‌های حماسی و عاطفی نظیر داستان رستم و سهراب، خسرو شیرین، لیلی و مجنون در کشور و در ادبیات ما، به کمك اصوات موسیقی و بدون بهره گیری از کلام، تعالی افق ارتباطات انسانی را بدنبال خواهد داشت. جمله مشهوری از بتهوون، موسیقی‌دان آلمانی است که می گوید: «آن‌جا که کلام از بیان عاجز می گردد، موسیقی آغاز می‌شود». با وجودی که پرده‌های چندصدگانه موسیقی مقامی ایران دارای استعدادی بالقوه برای انواع بیان‌ها و تمامی حالات احساسی و عاطفی و حماسی می‌باشد، برخلاف موسیقی کلاسیك اروپا که فقط بر روی دو پرده مینور و ماژور استوار است و علیرغم آن، این گنجینه عظیم را شاهد هستیم. کاری درخور این توان ذاتی و استعداد بالقوه آن بر روی این موسیقی صورت نگرفته

است. زمینه‌های بکر و امکانات دست‌نخورده در این موسیقی مقامی از حد و اندازه و شمار بیرون است.

بدون تردید می‌توان مدعی شد که معرفی ابعاد برجسته ارزش‌های دینی و اجتماعی جامعه ما، ارائه ارزش‌های بی‌نظیر و متبلور در دفاع مقدس، شناسایی شکوه و عظمت تاریخ علمی و مبارزاتی ملت مسلمان ایران به جهانیان، تنها با بهره گیری از امکانات موسیقائی و هنرهای نهفته در فرهنگ صوتی ما امکان‌پذیر است. با استعانت از کلام مشهور بتهوون می‌توانیم ادعا کنیم «آن‌جا که سیاست و دیپلماسی در معرفی شایستگی‌های این ملت عاجز می‌گردند، بیان موسیقائی آغاز می‌گردد».

موسیقی مذهبی

گرچه همان‌طور که قبلاً گفتیم مذهب با هنر آمیخته است و معنی و مفهوم هنر از مذهب جدا نمی‌باشد و نیز موسیقی ریشه در عرفان مذهبی دارد و مذهب بوسیله موسیقی و هنر به تعالی روحی می‌انجامد ولی در تاریخ ایران به دلایل ویژه‌ای از یك نوع موسیقی به نام موسیقی مذهبی یاد می‌شود که اختصاص به مراسم سوگواری و مرثیه‌سرائی برای بزرگان دین عموماً و ذکر داستان عاشورا خصوصاً دارد.

استاد روح اله خالقی فصلی از جلد اول کتاب «سرگذشت موسیقی ایران» را که در سال ۱۳۳۳ نخستین بار به چاپ رسید به بیان این موسیقی اختصاص داده است.

«...هنگام کودکی، در ایام عزاداری ماههای محرم و صفر، گاهی مرا به بعضی تکیه‌ها که تعزیه می‌خواندند می‌بردند... وقتی دقت می‌کردم به‌خوبی درمی‌یافتم که در این نمایش‌های مذهبی، موسیقی اهمیت شایانی داشت... آن‌چه مردم را متأثر و اشك از دیدگانشان جاری می‌کرد، شنیدن نغمه‌های حزن‌انگیزی بود که خوانندگان خوش صوت ادا می‌کردند... در گذشته این نوع عزاداری

به‌خصوص تعزیه، از بزرگ ترین موجبات حفظ آهنگ‌های ملی ما بوده است... و جا دارد که فصلی به آن اختصاص داده شود... من نام این را «موسیقی مذهبی» گذاشتم. تصور می کنم... اهل مذهب وقتی به این وسیله نتیجه بهتری گرفتند از ورود این موسیقی به عزاداری مخالفت نکردند... کم کم نقاره‌خانه هم وارد این دستگاه شد و به تدریج کار به جایی رسید که چندین دسته موزیك نظامی هم جزء لوازم کار شد تا رونق و جلال تعزیه را تکمیل کند. و در دسته‌ها هم آلاتی از قبیل قره‌نی و شیپور و طبل کوچك و بزرگ به کار برده شد و موسیقی که در جای دیگر ارج و مقامی نداشت در این معرکه راهی برای جلوه‌گری باز کرد... موسیقی مذهبی از قدیمی ترین انواع این هنر است... و به‌ویژه در اروپا مقامی بزرگ یافته است. چنان‌که بزرگ‌ترین موسیقیدانان قدیم مانند باخ و هندل از کلیسا بیرون آمدند... صنعت نواختن ارگ و خواندن آواز دستجمعی و پیدایش موسیقی چندصدائی مانند کنترپوان و فوگ و هماهنگی یا هارمونی از کلیسا است... باید شکرگزار تعزیه و نوحه بود که بعضی نغمه‌های موسیقی ملی را نگاهداری کرده ودر ضمن ردیف دستگاه‌ها را به ما تحویل داده است... ایرانیان پیش از اسلام از موسیقی مذهبی بی‌بهره نبودند. «گات»ها یا سرودهای مذهبی زرتشت با آهنگ موسیقی در موقع عبادت خوانده می‌شده است. موسیقی ایران بود که به عربستان رفت و حتی به اندلس رسید و در موسیقی اروپایی اثراتی از خود گذارد... غیر از اذان و مناجات که در مساجد اسلامی اعم از شیعه و سنی به کار می‌رود، نوع دیگر موسیقی مذهبی یعنی نوحه و تعزیه، مخصوص شیعیان است... اولین مقدمات این سوگواری از نیمه قرن چهارم هجری در زمان سلطنت آل بویه است... در دوره صفویه این نوع عزاداری مرسوم شد... و مخصوصاً در سلطنت قاجاریه رونق بیشتری یافت... ناصرالدین شاه سعی فراوانی به خرج داد و شبیه‌خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد و آن را به مقام صنعت رسانید... در بیان وقایع چندان پای‌بند صحت مطالب نبودند... و بیشتر جنبه‌های حزن‌آور قضیه را رعایت

کرده و در آنها صنعت شعری بدیعی به کار می‌بستند. بازیگرها که نقش خود را با شعری که نوشته شده بود... به آواز می‌خواندند و هر نقشی آواز خود را داشت... حضرت عباس باید چهارگاه بخواند، حر، عراق می‌خواند، کسی که در نقش عبدالله‌بن حسن ظاهر می‌شد که در دامن حضرت شاه شهیدان به درجه شهادت رسیده، دست قطع شده خود را به دست دیگر گرفته، گوشه‌ای از آواز راك را می‌خواند که به همین جهت، آن گوشه به راك عبدالله معروف است. زینب(ع)، گبری می‌خواند. اگر در ضمن تعزیه، اذانی باید بگویند، حتماً در بیات کرد بود. در سؤال و جواب‌ها هم رعایت تناسب آوازها با یکدیگر شده: مثلاً اگر امام با عباس(ع) سؤال و جوابی داشت، امام شور می‌خواند، عباس هم باید جواب خود را در مقام شور بدهد. ...فقط مخالف خوان‌ها (مقصود اشقیاء!) اعم از سرلشکران و افرادو امرا با صدای بلند و بدون تحریر، شعرهای خود را با آهنگ اشتلم و پرخاش ادا می‌کردند... در جواب و سؤال با مظلومان هم، همین رویه را داشتند...

...از آنجا که چهره‌آرائی (باصطلاح امروز گریم) وجود نداشت، ناگزیر باید چهره شبیه‌ها با شمایل نقشی که بازی می‌کردند متناسب باشد. مثلاً شبیه امام باید خوش‌صورت بوده و ریشی به‌قدر یك قبضه داشته و از حیث قامت متوسط باشد. حضرت عباس باید بلندقامت و شانه پهن و سینه فراخ و میان باریك و شبیه علی‌اکبر، جوان ۱۸ و ۱۹ ساله، خوش‌قیافه و خوش قدوقامت و نیز شبیه حضرت قاسم باید از حیث صورت مانند علی‌اکبر و از لحاظ سن از او کوچکتر باشد. گذشته از شمایل باید آواز هم داشته باشند... دختربچه‌ها و پسربچه‌ها هم باید با صورت بوده و به قدری هوش داشته باشند که بتوانند از عهده انجام نقش خود برآیند... تعزیه گردان که «معین‌البکاء» لقب داشت دارای معاونی بود که به او «ناظم‌البکاء» می‌گفتند... معین‌البکاء... با کلاهی از پوست بخارای گل درشت و جبه سیاهی دربر و شالی عریض بر کمر، میان عصای بلند خود را که جای چوب رئیس ارکستر هم کار می‌کرد، گرفته و مقدم بر همه می‌ایستاد و... معاون او پشت سرش قرار می‌گرفت.

تعزیه‌گردان نسخه‌های نقش تمام شبیه‌خوان‌ها را همراه داشت... که در جلوی شال خود بانظم خاصی جا داده بود... فرمان‌های تعزیه‌خوان‌ها با اشاره دست بود و در مورد دسته موزیك برای نواختن یا ساکت کردن آن، بلند کردن عصا بود... او بدون هیچ دست‌پاچگی با متانت و وقار خاصی تمام کارها را اداره می‌کرد... حتی با حرکات تند و ملایم عصا... به دسته موزیك نشان می‌داد که چه نوع آهنگی نواخته شود. حزن‌انگیز یا هیجان‌آور... در تکیه دولت و در حضور شاه، چند دسته موزیك نظامی وارد تکیه می‌شد... و همه در جای خود می‌ایستادند... دیگر دسته‌های موزیك با نواختن مارش وارد می‌شدند و تا قبل از شروع تعزیه به نوبت نوازندگی می‌کردند... آخر همه شترهای نقاره‌خانه شاهی قدم در تکیه می‌گذاردند... سرناچیان با لباس‌های قرمز با سرنا و کرنا و طبل و دهل به نوازندگی مشغول بودند... پس از سانِ این دسته اندکی سکوت می‌شد و به اشاره معین‌البکاء تعزیه‌ای که مخصوص روز، قبلاً آماده شده بود، شروع می‌شد... لباس شبیه‌ها بادقت تهیه شده بود... این تعزیهٔ روز، مجدداً پاسی از شب شروع می‌شد، با این تفاوت که چندین هزار چراغ و شمع افروخته می‌شد و به مراتب به جلال و شکوه مجلس افزوده می‌شد...

...بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که تعزیه یکی از بهترین وسائلی بود که موجب حمایت و حفظ قسمتی از نغمه‌های ملی باشد. در این‌جا موسیقی از راه آواز، نقش بزرگی برعهده داشت، زیرا خواننده خوش‌آواز، بهتر می‌توانست در دل تماشاچیان و عزاداران رخنه کند... بنابراین جوان‌هایی که صدای گرم خوش‌آهنگ داشتند و برای نقش‌های تعزیه انتخاب می‌شدند، مدتی نزد استاد که دستگاه‌دان بود و از ردیف و گوشه‌های آواز به خوبی اطلاع داشت، طرز خواندن صحیح را مشق و تمرین می‌کردند تا بتوانند اشعار را به ترتیب درست و با تحریرهای مناسب ادا کنند... به همین جهت خوانندگانی از مکتب تعزیه درآمدند که در فن آوازخوانی به مقام هنرمندی رسیدند...»

امام موسی صدر می گفت «موسیقی وقتی دید مورد بی‌مهری زعمای مذهب قرار گرفته است، اگر کوتاه بیاید فراموش می‌شود به زیر قبای امام حسین پناه بردو از این طریق طی قرون و اعصار محفوظ و مصون ماندو امروز صحیح و سالم خودرا به دست ما رساند.»

تلویزیون باید به هنگام تشریح موسیقی، به این نقش تعزیه اشاره کند و خدمات عزای حسینی را در حفظ نغمه‌ها و گوشه‌های اصیل موسیقی مقامی و دستگاهی ایران و در زمانی که فن کتابت موسیقی ـ نت ـ وجود نداشت برشمرد.

نکته‌ای که در تعلیم و تشریح موسیقی مذهبی یا موسیقی تعزیه درخور توجه است، بیان خصلت‌ها و حالت‌های احساسی نهفته در گوشه‌ها و پرده‌های این موسیقی است. مثلاً گوشه‌هایی هستند که حالات نیاز و تعالی روح را می‌رسانند، گوشه‌هایی هستند که نغمات آن‌ها متناسب با حالت شکوه و اعتراض است؛ گوشه‌هایی ویژه حکایت گری هستند بدون آنکه با تمنا و یا التماس و تضرعی همراه باشد. پرده‌هایی وجود دارد که بیان احساسی آن‌ها ویژه زمانی است که خواننده فقط بدرگاه باری بیان شوق و نیاز می کند و از هر کس دیگری روی گردان است. همینطور نغماتی را در گوشه‌هائی داریم که جلوه گر حالت پرخاش و اعتراض است و...

بدیهی است که متن اشعاری که در هریك از این گوشه‌ها خوانده می‌شود باید متناسب با حالت احساسی و پیام نهفته در بیان موسیقائی همان گوشه و پرده باشد، در غیر این صورت به دل نمی‌نشیند و نشان‌دهنده بی‌اطلاعی و ناآگاهی خواننده یا کسی که اشعار را برای او انتخاب کرده است می‌باشد. بی‌جا نبود که فرصت‌الدوله که شاعر و ادیب و موسیقیدان بود و کسانی همانند او در این مقوله کتاب نوشته و اشعار و ابیات ویژه‌ای را برای دستگاه و گوشهٔ مخصوص از موسیقی انتخاب کرده و متذکر می گردند که این ابیات برای فلان آواز و گوشه

مناسب است. اگر موسیقی مذهبی را امروزه با هنر نمایشی و تئاتر تلفیق کنیم و نغمات موسیقی را توسط ارکستری بزرگ و در حالتی به اجرا درآوریم که پرده‌های نمایشی نیز اجرا می‌شوند، قطعاتی خواهیم داشت فوق‌العاده جذاب و بی‌نهایت اثرگذار.

نمی‌دانم چرا در شرایطی که برای هیچ کدام از اعضاء و اجزاء چنین قطعه‌هائی هیچگونه منع مذهبی وجود ندارد و درحالی که هم از موسیقیدانان توانا و هم از کارگردانان و رهبران ارکستر برجسته برخوردار هستیم و هم نوازندگان چیره‌دست ارکستر بزرگ سمفونیك تهران حی و حاضر هستند، از چنین آثار باشکوه هنری محروم هستیم؟

آیا این جا هم چماق اسلام ارتجاعی بلند است؟

در این ماه‌های گذشته غالباً مشاهده می‌شود که مسئولان برنامه‌های مذهبی دقت چندانی بر روی نکات بسیار اساسی و حتی بدیهیّات مسلّم از خود نشان نمی‌دهند. به ویژه در مناسبت‌های مذهبی، اشعاری که انتخاب و به صورت‌های مختلف قرائت می‌شود و یا توسط مداح یا خواننده‌ای اجرا می گردد از عمق و لطافت و حتی بدیهی‌ترین ظرائف و صنایع شعری و ادبی بی‌بهره است. یکی از افتخارات مکتب تشیع ادبیات قوی، اشعار فوق‌العاده زیبا و فخیم و خوش‌ترکیب چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ زیبایی ادبی، و متون نیرومند می‌باشد؛ چه در مدح اولیا و بزرگان و چه در عزای امامان و معصومان؛ ولی قطعاتی که به دست مجریان تلویزیون برای قرائت داده می‌شود فاقد همه این زیبایی‌ها است. هم‌چنین در حال حاضر مدّاحان و قاریان بسیار خوش‌صدا و نیز خوش‌سیمایی داریم که در مسابقات داخلی و نیز در رقابت‌های بین‌المللی خوش می‌درخشند ولی کسانی را که گردانندگان برنامه‌های «مناسبت‌ها»ی مذهبی برمی‌گزینند فاقد هر دو وجهه هستند. گویی اصل و خصلت و ملاکی که باید در نظر گرفته شود هر چیز دیگری است جز خوش‌صدایی و خوش‌سیمایی و ذوق و

متون زیبا و ادیبانه. شاید هم حساب قرابت‌ها و دیگر ضوابط در این میان تأثیر می گذارند.

در همین محرم گذشته (سال ۱۴۱۹ قمری / ۱۳۷۷ شمسی) بارها شاهد نوحه‌خوانی‌ها و سینه‌زنی‌ها و مرثیه‌خوانی‌هایی بودیم که واقعاً حسّ گریز از استماع و نیاز به تعویض کانال را در بیننده ایجاد می کرد. اغلب موارد هم مجریان برنامه‌های روزانه، چه مرد و چه زن اوقات زیادی را با خواندن متون نثر یا نظم سپری می کردند و اغلب این متون، از حداقل زیبایی‌های مورد انتظار تهی بودند؛ گویی نوعی تلاش در انتخاب بدترین اشعار و بدسلیقه‌ترین مجری و ناآگاه‌ترین خواننده ناآشنا به قواعد آواز و موسیقی بکار گرفته شده و نوعی تعمّد در کار بوده است. آیا پیروان نهضت ضد جمال در این جا هم نفوذ کرده‌اند؟ در بسیاری موارد مجری به گونه‌ای مشهود با افاعیل عروضی و اوزان شعری بیگانه به نظر می‌رسیدبه طوری که، کار بیان و دکلمه اشعار جداً گوشخراش و مغیّر معنی می‌شد.

در مورد قاریان قرآن کریم نیز این اواخر همین وضع مشاهده می‌شود. غالباً هنگام اوقات ملکوتی اذان، دقایقی را سیمای جمهوری اسلامی - تمام کانال‌ها - در اختیار قاریان قرار می‌دهد. به ندرت مشاهده می‌شود که دلربایی و دلنشینی و سفر به درون و پرواز روح نتیجه استماع آیاتی چند از قرآن کریم باشد که توسط اینان تلاوت می‌شود. در حالی که قاریان برجسته و بسیار خوش‌صوت و مسلّط به تمامی قواعد آواز فراوان داریم.

آیا این برادران مسئول از تأثیر منفی این کج‌سلیقگی‌ها و این ناموزونی‌ها واقعاً اطلاعی ندارند یا اینکه خود از تشخیص این زیبایی‌ها عاجزند؟ و یا خدای نکرده هم این است و هم آن، باضافه اجبار به رعایت قواعد رابطه بازی و...

داستان موذّن بدصدا را از زبان مولوی همه شنیده‌ایم.

به جهت اینکه این مقوله را از گفتار خود مولانا که جذابیّت ویژه‌ای دارد بشنویم داستان را از مثنوی جلال‌الدین بلخی باز می گوییم.

این حکایت یادگیر ای تیزهوش / صورتش بگذار و معنی را نیوش
یک مؤذّن داشت بس آواز بد / شب همه شب می دریدی حلق خَود
خواب خوش بر مردمان کرده حرام / در صداع افتاده از وی خاص و عام
کودکان ترسان از او، در جامه خواب / مرد و زن ز آواز او اندر عذاب
مجتمع گشتند مر، توزیع را / بهر دفع زحمت و تصدیع را
پس طلب کردند او را در زمان / اقچه[1] ها دادند و گفتند ای فلان
از اذانت جمله آسودیم ما / بس کرم کردی شب و روز، ای کیا
چون رسید از بهر تو یك دولتی / خواب رفت از ما کنون هم، مدتی
بهر آسایش زبان کوتاه کن / در عوض مان، همتی همراه کن
قافله می شد به کعبه از وَله / اقچه بستد شد روان با قافله
شبگهی کردند، اهل کاروان / منزل اندر موضع کافرستان
و آن مؤذّن عاشق آواز خود / در میان کافرستان بانگ زد
چند گفتندش مگو بانگ نماز / که شود جنگ و عداوتها دراز
او ستیزه کرد و بس بی احتراز / گفت در کافرستان بانگ نماز
جمله گان خائف ز فتنه عامهٔ / خود بیامد کافری با جامهٔ
شمع و حلوا و یکی جامه لطیف / هدیه آورد و بیامد چون الیف[2]
پرس پرسان کاین مؤذّن گو کجاست / که صدای بانگ او راحت فزاست
هین چه راحت بود ز آن آواز زشت / کوفتاد، از وی بناگه در کُنشت
دختری دارم لطیف و بس سَنی / آرزو می بود او را مؤمنی
هیچ این سودا نمی رفت از سرش / پندها می داد چندین کافرش
در دل او مهر ایمان رسته بود / همچو مجمر بود این غم من چو عود

---

۱. اقچه: آقچه، زر و سیم، نقدینه.

۲. الیف، دوست یار.

در عــذاب و درد و اشکنجــه بُدم — کــه بجنبــد سلسلهٔ او دم بدم
هیچ چاره مـی ندانســـتم در آن — تا فـرو خـواند این مـوذّن این اذان
گفت دختر چیست این مکروه بانگ — که بگوشم آمـد این دو، چار، دانگ
من همـهٔ عـمـر این چنین آواز زشت — هـیچ نشنیــدم در این دیر و کُنشت
خـواهـرش گـفتـا کـه این بانگ اذان — هست اعــلام و شــعــار مــومنان
باورش نامَــد بپـرسیــد از دگــر — آن دگــر هم گـفت آری ای قــمــر
چون یقـین گشتش رخ او زرد شـد — وز مــسلمــانی دل او سـرد شــد
باز رَستم من ز تشـویش و عـذاب — دوش خوش خفتم در آن بی خوف خواب
راحـــــتم ایـن بـود از آواز او — هـدیه آوردم به شکـر، آن مـرد کـو
چون بدیدش گـفت این هدیه بگیـر — چون مرا گشتی، مجیر و دستگیر
آنچـه کـردي با من از احـسان و بِرّ — بنده تو گـشتـه‌ام من مـسـتـمـر
گـر بمـال و ملك و ثروت فـردمَی — من دهـانت را پر از زر کـــردمی
هست ایمـان شـمـا رزق و مـجـاز — راهزن همـچـون که آن، بانگ نماز
لیك از ایمـــان و صـــدق بایزید — چند حـسرت بر دل و جانم رسیـد

مثنوی مولانا جلال‌الدین چاپ کلاله خاور دفتر پنجم- صفحه ۳۳۶

مطلب دیگری کـه لازم به تذکـر است و توجـه به آن بسیار مـهم و اساسی است، زمـانی است کـه قطع برنامـه جـاری تلویزیون به دلیل سـر رسـیـدن وقت اذان ضـروری می‌باشد. اگر برنامه جاری، برنامه کودکان است، یا مثلاً پخش کارتون یا یك قطعـه فیلم جذاب برای خـردسالان است، قطع این برنامه به دلیل زمان اذان تأثیر نامطلوبی بر روحیه کودك برجای می گذارد. آیا بهتر نیست که مـسئولان تنظیم برنامه، به گونه‌ای عمل کنند و زمان‌بندی برنامه‌را و انتخاب قطعات مختلف آن را به نحـوی ترتیب دهـند کـه پخش اذان و نیـز مـقـدّمـات آن نیاز به قطع یك قطـعـه ناتـمـام نداشـتـه باشـد. آن چـنان کـه گـویی پخش اذان هم جـزئی از برنامـه تدارك دیده شـده می‌باشد.

همین دقت نظر نیز در دیگر برنامه‌های مربوط به کودك و نوجوان بسیار ضروری است. روان‌شناسان و مربیان و کارشناسان تعلیم و تربیت خوشبختانه باندازه کافی داریم که بتوانند اشکال و ساختارهای مناسب و لازم اجرایی را برای انتقال پیام به کودك چه در مسائل مذهبی و چه در زمینه‌های دیگر اجتماعی برای مجریان و تهیه کنندگان و مسئولان برنامه‌های کودکان و نوجوانان تعیین کنند.

در مقدمه این فصل به مسائل مذهبی اقلیت‌های مذهبی اشاره کردیم. به‌نظر می‌رسد اختصاص ساعاتی از فرستنده‌های یکی از کانال‌های سیمای جمهوری اسلامی به برنامه‌های مذهبی این هم‌میهنان ضرورتی بنیادین داشته باشد. علاوه‌بر برنامه‌های مذهبی، مسائل دیگری هم هست که این ایرانیان می‌توانند و حتی لازم است برای هم‌مسلکان خود در سراسر ایران و یا حتی در سراسر جهان مبادله کنند و از طریق امواج رادیویی و تلویزیونی با آنها در ارتباط باشند. فراهم ساختن چنین امکاناتی برای این گروه از هموطنان اثرات بسیار مطلوبی را بدنبال خواهد داشت. علاوه‌بر آن باعث و موجب آشنایی و تفاهم بیشتر ایرانیان با عادات و رسوم و عقاید آنها خواهد شد.

آشنایی با ادبیات و موسیقی و تاریخ گذشته این اقلیت‌ها نیز هماطور که به مناسبت‌های مختلف در این گفتار بدان‌ها اشاره کردیم، نتایج و ثمرات خود را خواهد داشت و به استحکام بیشتر پیوندهای عاطفی و ملی متقابل خواهد انجامید.

موسیقی محلی

بدون تردید یکی از غنی‌ترین گنجینه‌های فرهنگ صوتی این مرزوبوم، موسیقی محلی اقوام مختلف و قبائل و عشایر سلحشور و دیگر اقلیت‌های قومی ومذهبی ایران می‌باشد. در سال‌های اخیر تلاشهای پراکنده علمی جهت تدوین ومعرفی قواعد و حالت‌های موسیقی پاره‌ای اقوام، توسط معدودی از بزرگان موسیقی این سرزمین برداشته شده است. گرچه این گام‌ها در جای خود بسیار حائز

اهمیت می‌باشد ولی بسان قطره‌ای در مقابل دریا جلوه می‌نماید. در سالهای قبل از انقلاب نیز گروهی از خبرگان به گردآوری بخش‌هایی از موسیقی محلی ایران همت گماردند که بعضاً در آرشیو رادیو موجود بوده است. از این اقدامات معدود اگر در گذریم، کار علمی و عملی شایسته‌ای در این زمینه که فراگیر باشد و به مجموعه نغمه‌های محلیِ تمامی اقوام و اقلیت‌ها و عشایر عنایت شایسته و بایسته را داشته باشد، برخورد نمی‌کنیم. گرچه مسئولیت اصلی در این زمینه، بیشتر بر دوش وزارت ارشاد اسلامی است ولی دست‌اندرکاران صدا و سیما نیز باید به فراخور امکانات و بودجه، دستی بر آتش داشته باشند. اگر تا سالهای معدود آتی، اقداماتی در این زمینه صورت نگیرد بیم آن می‌رود که این سرمایه عظیم و این فرهنگ گرانبها رفته‌رفته از ذهن‌ها و یادها و حیات روزمره دارندگان و صاحبان آن زدوده شود. زندگی جدید و رواج رادیو و تلویزیون و اخیراً رسانه‌های فراگیر برون‌مرزی، از جمله عوامل مؤثر و ویرانگر زوال این فرهنگ گران‌سنگ بوده و علاوه‌بر آن، با ظهور نسل جدید و پراکندگی زندگی عشیره‌ای و درهم آمیختگی سنن و آداب این انسان‌های شریف و پاك‌نهاد، با فرهنگ و تمدن غیر عشیره‌ای عناصر اصلی و درونی این موسیقی رفته‌رفته کم‌رنگ شده و به فراموشی خواهد گرائید.

برگزاری مسابقات و مراسمی نظیر جشنواره‌های موسیقی در دهه فجر که همه ساله انجام می‌شود، البته گام ارزشمندی در جهت معرفی موسیقی محلی ایران می‌باشد ولی به‌هیچ روی منظور ما را حاصل نمی‌کند. تدوین و گردآوری و مطالعه علمی و تحلیل زوایای مقامی و احساسی این گنجینه عظیم و نیز به کتابت کشاندن آنچه در حال حاضر شناخته شده است، نیازمند حرکتی اساسی، با طرح و برنامه کامل و بودجه لازم و کادرهای تخصصی دردآشنا و علاقمند می‌باشد. آن‌چه در چارچوب وظایف سیما و در راستای مقابله با شبیخون فرهنگی می گنجد و در این مجموعه موردنظر می‌باشد، تنظیم برنامه‌های مشخص، توسط کارشناسانی

علاقمند در قالب سلسله برنامه‌هایی منظم و مسلسل است. از حلقات این برنامه که می‌تواند هفتگی و در زمان‌های مشخص پخش گردد نیز می‌توان در برنامه‌های شبکه استان‌ها و در ساعات مناسب با حال و هوای منطقه بهره گرفت.

مسئولین شبکه استانها نیز می‌توانند در گردآوری این آثار باشکوه، امکانات خود را در اختیار پژوهشگران و کارشناسان علاقمند و دلسوز قرار دهند و با بهره گیری از افراد و امکانات محلی، به این امر مهم همت گمارند.

شناساندن این فرهنگ غنی و باشکوه به مردم و نیز به مخاطبان سیمای جمهوری اسلامی می‌تواند در قالب ساختارهای گوناگونی صورت پذیرد. متناسب با حال و هوا و شرایط سنی و تحصیلاتی شنونده‌ها و مخاطب‌ها، باید این برنامه تنظیم گردد. اجرای ارکستری این نغمات نیز زینت‌بخش و روح‌افزای چنین برنامه‌هائی خواهد بود. پخش منظم موسیقی محلی ایران و دستاوردهای مطالعاتی پژوهشگران حتماً باید دارای زمانی مشخص و ثابت باشد.

در برنامه‌های برون‌مرزی جام جم و نیز صدای سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز پخش این نغمات جایگاه و مقام والای ویژه خود را خواهد داشت.

در کنار موسیقی محلی ایران و چه بسا در کنار یا بموازات آن معرفی آداب و رسوم و عقاید و سلایق و خلق و خوهای هر قوم و قبیله نیز ارزش خاص خود را خواهد داشت. به‌عنوان مثال آداب و مراسم ویژه خواستگاری، بله‌بران، عروسی، ختنه‌سوران، جشن‌ها و عزاداری‌ها، که غالباً توأم با شعر و ترانه بوده و هم‌چنین از قصه‌ها و افسانه‌های دور و دراز دارای غنای بسیار می‌باشد، می‌تواند مجموعه‌ای را شکل دهد که شامل و جامع بوده و تمامی ابعاد فرهنگ اقوام مختلف این سرزمین را دربرگیرد.

کار این بررسی، حتی می‌تواند در چارچوب تلاش‌های فرهنگی سازمان یونسکو قرار گیرد و بودجه‌ای نیز از طرف این سازمان در اختیار گذارده شود.

تکرار می‌کنم، معرفی فرهنگ و آداب و سنن و موسیقی اقوام مختلف

ایرانی که بسیار باارزش و بسیار متنوع بوده و مشحون از جلوه‌های بی‌بدیل کمال انسانی و زیبائی‌های بکر و دست‌نخورده و طبیعی روح بی آلایش این انسانهای شریف و غیور و با کرامت می‌باشد، از مهمترین ابزار جهت هویت بخشیدن و تعالی فکر و اندیشه و تلطیف روح مخاطب‌های جوان، کسانی که بیشترین آسیب‌پذیری را در برابر شبیخون فرهنگ مهاجم دارا می‌باشند، باید قلمداد گردد.

یادآوری لازم دیگر این که: چنین برنامه یا بهتر بگویم سلسله برنامه‌هایی باید متناسب با مقاطع مختلف سنی و دیگر شاخصه‌های گروهی مخاطب‌ها، در شکل‌های مختلف و در سطوح مختلف تنظیم و اجرا گردد: حداقل در دو سطح لوائل آموزش دبیرستانی و همچنین بالاتر از دیپلم و سطوح آموزش عالی.

و بالاخره آخرین نکته و آن این که هم وزارت ارشاد و هم صدا و سیما می‌توانند جهت بهره گیری از اطلاعات عامه مردم، تأمین مشارکت مردمی، در خلال برنامه‌های معین از مردم بخواهند قصص، افسانه‌ها، داستان‌ها، نغمه‌ها و آداب و رسوم مناطق خود را با ذکر مآخذ و منابع و یا در مورد موسیقی، بصورت ضبط خام بر روی کاست، برای مسئولان برنامه‌ها ارسال دارند و چه‌بسا مورد تشویق نیز قرار گیرند و بنام ارسال کنندگان آن در برنامه مخصوص اجرا گردد.

مسابقات و سرگرمی‌های تلویزیونی

اخیراً شاهد اجرای پاره‌ای مسابقات تلویزیونی هستیم که همه دارای جنبه‌های تفریحی و هم آموزشی است. از نکات ریز قابل اصلاح اگر چشم‌پوشی کنیم اغلب آن‌ها کم‌وبیش سودمند تهیه می‌شوند.

پاره‌ای رقابت‌های تخصصی نیز تنظیم واجرا می‌شوند که در مجموع سازنده و آموزنده و در عین حال سرگرم کننده هستند. به‌نظر می‌رسد دامنه اینگونه مسابقات را می‌توان گسترده‌تر و موضوعات مورد مسابقه را متنوع‌تر تدارك دید.

نارسائی‌هایی در کیفیت اجرا به چشم می‌خورد که به‌راحتی قابل اصلاح است. اگر در میان کارکنان سیما، مجری مناسب و دارای کاردانی و ذوق لازم وجود ندارد، در خلال همین مسابقات می‌توان از بینندگان استمداد کرد و از آن‌ها خواست اگر کسی خود را واجد شرایط کارگردانی یا اجرای مناسب‌تر این برنامه می‌داند داوطلب شود و خود را به سیمای جمهوری اسلامی معرفی کند.

بعد از مراجعه داوطلب و استماع نظرات اصلاحی او و اجرای آزمایشی چند برنامه و انجام مقدمات لازم، کار اجرا یا کارگردانی به دست او سپرده شود. اصولاً در تمامی زمینه‌هایی این چنین، طرح زمینه و موضوع با بینندگان و مددخواهی از آنان، بهترین روش و راه و رسم اصلاح برنامه‌ها می‌باشد. درباره سرگرمی‌های تفریحی و شادی آفرین متأسفانه کمبود فراوان‌تر است و نقاط ضعف اصولی‌تر.

نمایش‌نامه‌های تفریحی غالباً کم‌مایه و فاقد زیبائی‌های لازم می‌باشد. خوشبختانه در مملکت ما طنزپردازان قوی و خوش‌ذوق و نیز اجراکنندگان کمدی کم نیستند. ولی نمی‌دانیم چرا تلویزیون دست خود را به سوی طنزنویسان بسته است. نمایشنامه‌های تفریحی که به قصد خنداندن و ایجاد فرح خاطر و زدودن غبار غم از صورت و سیرت بیننده تدارك دیده می‌شود و هزینه‌های فراوانی صرف تهیه آن می‌گردد، اگر از محتوای مورد قبول خالی باشد بدون شك اثر باژگونه دارد و کمترین ثمره آن این است که به شوهای خارجی پناه برده می‌شود و ارزش تلویزیون خودی در ذهن مردم کم‌رنگ می‌گردد.

البته مسئولان و مدیران چنین برنامه‌هائی باید دانش لازم را آموخته باشند و کارشناسان چیره‌دست و توانایی در این زمینه باشند. در این جا هم سیمای جمهوری اسلامی می‌تواند در صورت مواجه بودن با کمبود و فقر نیروی متخصص، از مردم استمداد کند.

تلویزیون در خدمت توسعه سیاسی کشور

تردیدی نباید داشت که نقش تلویزیون در جوامعی نظیر جامعه امروز ایران که مهمترین و نافذترین و در عین حال گسترده‌ترین وسیله ارتباط جمعی به‌حساب می‌آید، نقشی اساسی و انحصاری است. در شرایط کنونی چنین به‌نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران این وسیله ارتباطی به میزان اهمیت و ابعاد تأثیر این جعبه جادو وقوف ندارند و یا لااقل این سازمان فاقد کارشناسانی است بهره‌مند از دانش لازم و خلاقیت مورد نیاز و هنر و ذوق کارساز برخاسته او آمارگیری‌های امروزین در فصول گذشته، تبعات ویرانگر تماشای مستمر تلویزیون را برشمردیم. افول فرهنگ عامه و کاهش فعالیت دماغی بینندگان مستمر تلویزیون را با بهره‌گیری از تجربیات جهان صنعتی بویژه ایالات متحده آمریکا که گسترده‌ترین شبکه ارتباط تلویزیونی را داراست، به‌عنوان امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر دریافتیم. علیرغم همه این موارد به این دل‌خوش کردیم که اگر مسئولانی دردآشنا و کارشناس و باهمت و تلاشی روبه تزاید، بتوانند تدابیری اتخاذ کنند، شاید بتوان نه تنها این نتایج قطعی برخاسته از تجربیات جهان صنعتی را به تعویق انداخت، بلکه از این رسانه به عنوان ابزاری مفید جهت رشد و ارتقاء سطح فرهنگ عامه و تحکیم پیوندهای اجتماعی بهره برد. پاره‌ای از این تدابیر و بایدها را در صفحات پیشین یادآور شدیم. اینک به مهمترین این تمهیدات و تدابیر بطور مختصر می‌پردازیم. اگر بایسته‌ترین نیاز امروز کشور ما توسعه سیاسی قلمداد می‌گردد و این‌چنین نیز هست ببینیم نقش تلویزیون در این میدان چه‌گونه می‌تواند یا چه می‌باید باشد.

داشتن زندگانی بهتر، یکی از اولی‌ترین حقوق پذیرفته شده تمامی افراد یك جامعه است. برسمیت شناختن این حق موجب تقویت استعدادها و گامی در جهت حذف نابرابری‌های ناپسند می‌باشد. از آن‌جا که بهره‌مند بودن از وسائل ارتباطی در جهان امروز و متناسب با حال و هوای مردم در تمامی سطوح و تمامی اقشار و طبقات اجتماعی ما، نقشی مؤثر و مرتبط با تمام جنبه‌های زندگی پیدا کرده است،

بدیهی است کم کردن هر چه سریعتر، «شکاف ارتباطی» موجود باید از اهداف سیاست گزاران این رسانه تصویری قرار گیرد. تنظیم سیاست های جامع ارتباطی و مرتبط با اهداف فراگیر اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و آگاهی بخشیدن به توده مردم جهت رشد بیشتر و روزافزونِ مشارکتِ آنها در زندگی اجتماعی سبب خواهد شد که شکاف‌ها و فاصله‌های میان وابستگان به گروه‌ها و طبقات سنتی و مدرن کاهش یابد. با کم شدن این فاصله‌ها قهراً امکان بروز تنش های اجتماعی نیز کم و کمتر خواهد شد.

مشخص کردن مجموعه اولویت‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که توسط دولت و برخاسته از برنامه‌های بلندمدت ۵ ساله صورت می گیرد، باید توسط تلویزیون و با زبان قابل فهم برای همه طبقات و گروه‌های مختلف مخاطبان تبیین گردد. اطلاعات و دانش لازم برای درك این اولویت‌ها و شناخت دقیق آنها باید توسط این رسانه و در اشکال ساختارهای متفاوت به مردم داده شود. از تمامی ابزارهای ممکن باید جهت تحریك و تشویق مردم به فراگیری این اطلاعات و دانش مربوطه بهره گیری شود. با ارتقاء دانش عامه، معرفی زیربناهای مناسب جهت فراهم آوردن ظرفیت‌های خوداتکائی ارتباطی آسان تر خواهد شد.

بدیهی است رشد و گسترش دیگر رسانه‌های جمعی به ویژه رسانه‌های نوشتاری که تقویت قوای فکری و اندیشه را دربی خواهد داشت باید توسط تلویزیون تبلیغ و ترویج گردد و اطلاعات ژرف تر و گسترده‌تر توسط این رسانه‌ها به حوزه آگاهی مردم برده شود.

هم‌چنین انتقال پاره‌ای از این روشنگری ها به دیگر رسانه ارتباط شنیداری یعنی رادیو، کار فراگیری عموم را نیز آسانتر خواهد کرد.

گام بعدی در استراتژی تلویزیون بعد از مشخص کردن اولویت‌ها، معرفی نیازهای بایستهٔ جامعه جهت حصول و وصول به استقلال سیاسی و خودکفائی اقتصادی است. تعمیق ارتباط بین مردم و تلویزیون و رادیو و در مرحله دوم

رسانه‌های نوشتاری در واقع جزئی جدائی ناپذیر از تعلیم و تربیت و آموزشی است که به توسعه فراگیر سیاسی می انجامد.

گام سوم پیشبرد گفت‌وگو در باب توسعه و تدوین و اجرای برنامه‌هایی است که با مردم و به کمک مردم و گروه‌های اجتماعی و احزاب و تشکیلات سیاسی شکل می گیرد.

تنظیم و اجرای سه الگوی ارتباطی به عنوان مکمل یکدیگر باید در دستور کار قرار گیرد.

ابتدا جریان ارتباط از بالا به پایین از سوی مدیران، طراحان، مجلس و دولت به سوی بخش‌های مختلف اجتماعی به منظور انتقال اطلاعات در باره آن‌چه که مدیران و تصمیم گیران آن را تغییرات ضروری و برنامه‌های لازم‌الاجرا جهت وصول به اهداف توسعه می دانند.

دوم برقراری ارتباط از طریق رسانه‌های ارتباطی به‌ویژه تلویزیون برای عامه مردم و رسانه‌های نوشتاری برای دارندگان فرهنگ والاتر در یک شبکه افقی اطلاعاتی به‌منظور آگاه ساختن مردم و نیز وادار کردن آنان به ابراز عقیده و تبادل‌نظر پیرامون آرزوها، خواسته‌ها، نیازهای عینی و انگیزه‌های ذهنی.

سه دیگر برقراری ارتباط میان گروه‌های مردم و مدیران و تصمیم گیران در یک شبکه ارتباطی پایین به بالا. البته هر کدام از این الگوهای ارتباطی سه گانه نیازمند طراحی برنامه‌های مشخص اطلاعاتی و استفاده از وسائل مختلف ارتباطی است.

پیشبرد شرایط لازم برای ایجاد، حفظ و تقویت هویت فرهنگی فرد و جامعه، آن گونه که در صفحات پیشین بدان پرداختیم ضرورتی است که در پیوند با مسائل توسعه سیاسی نیز رخ می‌نماید. وقتی زمینه مشارکت عموم در کلیه تصمیم گیری‌ها و مباحثات مربوط به برنامه‌های توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی فراهم آمد، هرچه روحیه خلاق هویت فرهنگی عمیق‌تر و پربارتر باشد، ثمرات مشارکت عمومی نیز گسترده‌تر خواهد بود. گسترش و تعمیق این رابطه

دیالکتیکی میان هویت فرهنگی و مشارکت سیاسی زمینه‌ساز رابطه متقابل و خلاق با دیگر فرهنگ‌ها خواهد شد.

در این زمینه استقرار سیاست‌های فرهنگی ملی و اسلامی، که هویت و خلاقیت فرهنگی را قوام می‌بخشد باید محور برنامه‌های فرهنگی رسانه‌ها عموماً و تلویزیون خصوصاً قرار گیرد. این سیاست‌ها باید در حالی که آگاهی از فرهنگ‌های اقوام مختلف ایرانی و نیز فرهنگ‌های برون‌مرزی را افزایش می‌دهد، افزون بر آن حاوی خطّ مشی‌هایی برای تأمین توسعه فرهنگ ملی باشد. بسیار واضح است که فرهنگ هر ملت در ارتباط و در دادوستد با دیگر فرهنگ‌ها است که هویت خویش را تعالی می‌بخشد و تنها از این رهگذر است که در برابر یورش فرهنگی مهاجمان فرهنگ کُش مصونیت خواهد یافت. دلیل آن هم بسیار روشن است. فرهنگ مهاجم اگر دارای تك و توك ارزش‌های دلفریب باشد، این ارزش‌های دلفریب اگر جلوه‌ای از حقیقت داشته باشند نه تنها با فرهنگ متعالی خودی در ستیز نمی‌باشند، زیرا که فرهنگ رشدیافته خودی در جریان و فرآیند دادوستدهای ارتباطی گذشته صیقل یافته و اجزاء ارزشمند فرهنگ اقوام دیگر را به درون فرهنگ خود راه داده است. اگر هم ارزش‌های فرضی یادشده سرابی اغواگر باشد، هوشیاری مردمی که در حفظ هویت فرهنگی خویش و تعمیق آن کامیاب بوده‌اند مصونیت لازم را به آن‌ها خواهد بخشید به طوری که فریب آن را نخواهند خورد و در دام خوش خط و خالی این مار افسونگر قرار نخواهند گرفت.

از سوی دیگر محورهای سه‌گانه ارتباطی باعث خواهد شد که فرزانگان و فرهیختگان و برجستگان جامعه و نیز گروه‌های مختلف مردم عادی این امکان را بیابند که صدای خویش و آراء خود را از طریق وسیله ارتباطی فراگیر یا دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی به آگاهی دیگران برسانند.

اگر تلویزیون ما در زمانی تقریباً کمتر از ۲ سال بتواند به چنین مرحله‌ای از رسالت رسانه‌ای خود توفیق یابد، زمینه مشارکت فعال عمومی در کلیه امور

اجتماعی و سیاسی و... مربوط به عامه مردم فراهم آمده و گام‌های اولیه و حرکت‌های زیربنائی توسعه سیاسی کشور برداشته شده و شتاب لازم را پیدا کرده است.

اگر سیمای جمهوری اسلامی ایران بتواند محورهایی را که در بخش وظایف ارگان‌های ارشادی جامعه برشمردیم، طی همین مدت به مرحله عمل برساند و در دید همگان قرار دهد و زمینه شناخت عمومی را نسبت به خود و جهان خارج از خود فراهم سازد و اگر نظام‌های آموزشی ما دست‌اندر دست تلویزیون، خطوط اساسی آموزش همگانی را در کنار آموزش‌های مدرسه‌ای جوانان ما به سرانجام برسانند، لااقل گام‌های نخستین را بردارند، و اگر تلویزیون ما با اصلاح ساختار برنامه‌ریزی خود موفق شود، اسلام ناب دلربا و بانشاط و دلپذیر را یاری دهد و در مجادله میان این اسلام با اسلام‌های ارتجاعی و التقاطی و بقول امام راحل اسلام آمریکایی، به یاری اسلام محمدی بشتابد و زنگارها و پیرایه‌ها را از چهره نورانی این آئین جاوید و حیات‌بخش بزداید و دل‌ها و سرهای جوانان ما را بدان آشنا سازد، اگر و اگر و اگر... می‌توانیم این امید را داشته باشیم که ملت ما و جوانان ما در این میدان و نبرد نابرابر فرهنگی، هم‌چون میدان و نبرد نابرابر جنگ تحمیلی پیروز و سرفراز قد برافراشته و گام‌های بعدی را در حیات مستقل خود برخواهند داشت. و اگر هم سیاست‌های گذشته را دنبال کنیم و به جای پرداختن به اصلاح و تقویت ریشه‌های این نهال که در معرض هجوم بیگانه قرار گرفته است، هم‌چنان به سمّ‌پاشی شاخ و برگ سرگرم باشیم و اگر به جای تقویت و صیانت و نگاهبانی و شادابی دل جوانان پسر و دختر، وظایف ارشادی و نگاه‌های خود را بر طول و عرض آستین پسرها و چند تار مو و رنگ روپوش و سرپوش دخترها متمرکز کنیم، فرصت طلایی تاریخی را از دست داده و در مقابل وجدان تاریخ و مسئولیت خطیر خود و خون‌های مقدس شهدای بانام و گمنام عذری قابل قبول نخواهیم داشت.

آگهی های تجارتی و پیام‌های بازرگانی

در حال حاضر اکثر غریب به اتفاق رسانه‌های ارتباطی جهان اعم از رادیو و تلویزیون و شبکه‌های اینترنت و کابلی و کامپیوتری و نیز رسانه‌های نوشتاری نه‌تنها هزینه‌های جاری خود را از طریق درج و نشر پیام‌ها و آگهی های بازرگانی تأمین می کنند، بلکه سود سرشاری نیز از این راه عاید مؤسسات و صاحبان و سهامداران خود می گردانند.

این امر تا بدان درجه از اعتبار و اهمیت رسیده که شاخه‌ای از آموزش دانشگاهی را نیز بخود اختصاص داده است و به صنعت عظیمی با حوزه‌های کارشناسی و هنری و روان‌شناختی ویژه خود بدل شده است.

ساختار کنونی این پدیده نوین در روابط بین‌الملل و میان انسان‌ها که در عین حال بخش جداناشدنی و اجتناب‌ناپذیر اشکال و محتوا و ساختار رسانه‌های ارتباط جمعی را تشکیل می‌دهد، مانند دیگر اجزاء و آثار و ثمرات تکنولوژی نوین، از دو دیدگاه باید موردنظر قرار گیرد:

الف: اهداف، آثار و نشانه‌ها و بهره‌گیری‌های مفید و لازم

ب: عواقب و اثرات ویرانگر فرهنگی و روانی

الف: اهداف پیام‌های بازرگانی را بطور اختصار می‌توان در زمینه‌های زیر موجه و لازم قلمداد کرد:

۱ـ اطلاع‌رسانی به مردم در زمینه امکانات موجود جهت رفع نیازمندی‌های روزمره

۲ـ استفاده از رقابت سالم در تولید و توزیع نیازمندی‌های عمومی و تسهیل دسترسی مردم به کالاها و خدمات مورد نیاز.

۳ـ فراهم ساختن امکانات مقایسه کمی و کیفی نیازمندی‌های عموم از طریق معرفی کالا یا خدمات مشابه و ذکر دقیق و حقیقی ویژگی‌های آن‌ها.

۴ـ آشنا ساختن مردم با جدیدترین فرآورده‌ها و بیان راه‌ها و بهترین امکانات

رفع نیازمندی‌های آنان.

۵ـ پیام‌های بازرگانی علاوه‌بر آن رابطه بین مصرف کننده‌را به عنوان صاحب نیاز و تولید کننده‌را به عنوان برآورنده نیاز برقرار می‌سازد، خود اثرات جبری بر رونق و شکوفائی اقتصاد داشته‌و کار را بر تولید کننده‌و مصرف کننده هموار و آسان گردانده؛ افزایش تولید را به دنبال داشته؛ مرغوبیت روزافزون کمی و کیفی را باعث گشته‌و زمینه رقابت سالم را هموار می‌سازد.

۶ـ صنعت پیام‌رسانی نیز خود شاخه‌ای فعال و پویا بوده‌و زمینه‌ساز اشتغال و بکارگیرنده نیروی انسانی کارآزموده‌و رشد یابنده می‌باشد.

۷ـ اجزاء و عناصری که در کار پیام‌رسانی بازرگانی مورد توجه قرار گرفته‌و بکار می‌روند غالباً از مقولات زیبایی هنر و فیلم‌و موسیقی و گرافیك و ادبیات عامیانه‌و فولکلورهای قبائل مختلف و طبیعت و تاریخ و جغرافی و... می‌باشند که کار اثرگذاری و اثرپذیری را در مخاطب پیام آسان می‌کند.

ب: عواقب و اثرات ویرانگر فرهنگی و اخلاقی

پیام‌های بازرگانی در شکل موجود، آن‌گونه که در حال حاضر در کانال‌های تلویزیونی و رادیویی کشورهای پیشرفته رواج دارد، نگرانی‌هایی را در این جوامع بوجود آورده است، به قرار زیر:

۱ـ زمینه‌های فراوانی پدیدار شده که در مردم نیازهای کاذب ایجاد کرده است. این امر گرچه موجب مصرف کالای تولیدی شده‌و شاخه‌ای از صنعت را فعال ساخته است. ولی در واقع بخش عمده‌ای از سرمایه‌و نیروی انسانی را در جهت‌های غیرلازم هدایت کرده است. بازار کالاها و تجملات غیرضروری و اسراف‌های بیش از حد را هموار ساخته است. عواقب اجتماعی حاکمیت این «ایدئولوژی مصرف» امروزه بیش از هر زمان دیگر نمودار شده است.

ایجاد نیاز کاذب و فراهم ساختن زمینه مصرف، موجب می گردد که بخش قابل توجهی از امکانات مالی مصرف کننده‌را به سوی خود بکشاند. زمانی که تأمین

این افـزایش هزینه زندگی از طریق تلاش‌های عـادی فـراهم نگردد، هـم ضـرورت تلاش بیـشتـر و صـرف نیرو و ساعت کـار بیشتـر را در مردم ایجاد می کند و هم از پس اندازها و خدمات عام‌المنفعه انسان‌ها می کاهد. کار به جایی می‌رسد که فلسفه کار و تلاش عبارت می‌شود از «فدا کردن آسایش زندگی برای فراهم ساختن وسایل آسایش زندگی» - آنهم اغلب ابزارها و وسائلی غیرضروری و تشریفاتی. - گریز جـوانان از ازدواج، جلوگیـری از باردار شـدن و بچه‌دار شـدن بدلائل اقـتـصادی و ضـرورت کـار زن و شـوهر درخـارج از منزل و چه بسـا پرداخـتن به اضـافـه کـار و یا فعالیت‌های موازی که در نهایت از ساعات «باهم بودن» زن و شوهر و اعضاء خانواده می کـاهد، زودرس‌ترین ثمـره مـصـارف غـیـر ضـروری و پرداخت هزینه‌های غیرضروری‌تر می‌باشد.

۲ـ بهـره گیـری‌های ناسـالم از امکانات پیـام‌رسـانی و به انحـصـار درآوردن ابزارهای آن، رفته رفته زمینه‌های رشد «آقابزرگ»های اقتصادی را فراهم سـاخـته وموجب پیـدایش کارتل‌ها و تراست‌های بزرگ و بزرگ‌تر شده و مـوجبات زوال «کوچك»ترهای تولید و بازرگانی را فراهم می‌آورد. این امر باعث می گردد که عملاً «آقابزرگ»ها و بعد از مدتی «آقا بزرگ‌تر»ها هم تعیین کننده نیاز و مصرف بوده و هم ارزش کـمی و کیفی کالا را خود در دست گیرند و رقبای کوچك‌تر را از میـدان فعالیت دور سازند. واضح است که بزرگترین خسارت متوجه مصرف کننده خواهد شد.

۳ـ وقتی کالای رقیب از میان برداشته شد، محتوای پیام بازرگانی دیگر کاری به تبلیغ و معرفی ویژگی بهتر کالای مورد مصرف نداشته و تلاشی هم جهت بهبود کـمی و کیفی کالا صورت نمی گیرد. هدف پیام‌رسانی با شگردهای خاص عبارت می‌شود از بهره گیری‌های کارشناسانه و عـالمانه از نقاط ضعف روانی مصرف کننده و کشاندن او به بازار عرضه کالا و خالی کردن جیب و حساب بانکی او.

از این مـقـولات اگـر چشم بپـوشـیـم می‌توانیم با اتخـاذ تدابیـری نوین، کـار

پیام‌رسانی بازرگانی را هماهنگ با فرهنگ جامعه و ارزش‌های انسانی سروسامان دهیم. بطور مثال:

مسئولان صدا و سیما می‌توانند با برگزاری و یا ترتیب برنامه‌هایی تفریحی و سرگرم کننده امکان اجرای مسابقات علمی و آموزشی را فراهم کنند. سفارش‌دهندگان پیام‌های بازرگانی که در واقع همان عرضه کنندگان کالاهای تجاری یا تولیدی خود هستند مشخصات فنی و امتیازات کالای خود را در اختیار مجریان برنامه قرار می‌دهند. فرض کنیم شرکت‌هایی می‌خواهند یخچال، چرخ خیاطی، شوینده‌های بهداشتی و ماکارونی، تولیدی یا تجاری خود را از طریق پیام و آگهی‌های بازرگانی به اطلاع عموم برسانند و هزینه نسبتاً زیادی را نیز به صدا و سیما بدین منظور می‌پردازند.

سفارش‌دهنده آگهی موظف می‌شود مشخصات و امتیازات کالای خود را به دست‌اندرکاران صدا و سیما ارائه دهد. حال نوبت مجریان است که طی سؤالاتی علمی شرکت کنندگان داوطلب در مسابقه موردنظر را به پاسخ‌گویی و ارائه توضیح در مورد مثلاً چگونگی عمل و مکانیسم فنی یخچال فراخوانند. به عنوان نمونه می‌توان پرسش‌هایی این‌چنین مطرح کرد:

- ایجاد برودت چگونه می‌تواند صورت گیرد. آیا هر کاهش دمائی الزاماً منجر به برودت خواهد شد؟

- برای ایجاد برودت در فضا، در مکان‌های سربسته، در درون یك سیستم درباز، به چه عناصری نیاز داریم.

- دگرگونی‌های فیزیکی و شیمیایی ناشی از تغییر درجه حرارت در بدن انسان، در مواد غذایی، در محیط‌های حیاتی و غیرحیاتی و... را چگونه می‌توانیم شناسایی کنیم.

- در صنعت امروز چه امکاناتی برای ایجاد برودت وجود دارد.

و یا در مورد چرخ خیاطی سؤالاتی در زمینه مکانیك چرخ‌های دندانه‌دار،

مکانیسم‌های انتقال نیرو و دیگر مسائل فنی مربوط به این دستگاه می‌تواند محور بحث و گفتگو و سؤال و جواب مسابقه قرار گیرد.

در مورد شامپو و صابون و شوینده‌ها مثلاً می‌توان انواع سؤالات فیزیکی و شیمیایی را مطرح کرد و اطلاعات عمومی و تخصصی شرکت کننده‌ها را به میدان رقابت کشاند.

سهم ناچیزی از هزینه آگهی را می‌توان به عنوان جایزه به برنده مسابقه اختصاص داد. اگر مجریان و مسئولان باذوق در این زمینه بیندیشند، می‌توان با بهره گیری از انواع امکانات تفریحی نظیر طنز، موسیقی، نمایش‌های کوتاه و واریته‌های هنری جذاب و فکاهی در عین حال که یك برنامه سرگرم کننده آموزشی و تفریحی را عرضه می‌کنند، به معرفی و تبلیغ کالای موردنظر سفارش‌دهنده پیام بازرگانی هم پرداخته باشند.

مردم کوچه و خیابان و نیز بینندگان را نیز می‌توان از طریق مصاحبه یا فراهم آوردن امکان ارتباط تلفنی در این برنامه‌ها سهیم ساخت.

این برنامه پیام بازرگانی می‌تواند در اشکال مختلف کوتاه و بلند و با محتوا و ساختاری متنوع به مورد اجرا درآید.

سنجش‌های آماری و برآورد توقعات بیننده و مخاطب

سازمان صدا و سیما به عنوان رساترین و نافذترین رسانه ارتباط جمعی باید نهایت کوشش خود را به عمل آورد تا اعتماد مخاطبان را همواره به سوی خود جلب کند. این امر نه تنها از این بابت ضروری است که از محل بودجه عمومی ارتزاق می‌کند، بلکه صدبار مهمتر، از این جهت که رسالت خطیر مصونیت بخشی به مخاطب‌های خود را در برابر هجوم بیگانه عهده‌دار شده است.

عواملی که موجبات بی‌اعتمادی مخاطب را موجب می‌شوند عبارت است از:

- عدم شناخت سلیقه‌ها و نیازهای اکثریت بینندگان و مخاطب‌ها

ـ عدم تأمین این نیازها بر فرض شناخت آن‌ها

ـ عدم حضور کارشناسان خبره و کاردان در تمامی زمینه‌های انتخاب پیام، انتخاب ساختار برنامه، انتخاب مجری یا مجریان مناسب و بالاخره عدم انتخاب زمان مناسب پخش.

ـ عدم آشنایی به زیباشناختی‌های رسانه‌ای و عدم رعایت ایجابات ساختاری. مثلاً پخش یک سخنرانی یک ساعتی یا بیشتر، چه در مباحث سیاسی، یا اقتصادی و عقیدتی متناسب با ساختار تلویزیون نیست. در این مورد البته رادیو ساختار مناسب تری دارد. به این برنامه رادیویی می توان در تلویزیون اشاره کرد و علاقمندان را بدان سوق داد ولی پخش آن از تلویزیون کمترین اثر موردنظر را دارا می باشد.

ـ اتخاذ راه و رسم و مواضع سیاسی و اجتماعی خاص گروه‌هایی که معدل سلیقه و بینش آنها با سلائق جمع و اکثریت مخاطب‌ها متفاوت است.

ـ گزینش اخبار و رویدادها و تحلیل‌ها بر مبنای تمایلات فرقه‌ای و جناحی و غیره.

ـ تنگ‌نظری تهیه کنندگان و بی سلیقگی مجریان که در کیفیت برنامه‌های آن‌ها جلوه می کند.

ـ نپرداختن به زیبایی های مخصوص تلویزیون و بی‌بهره ماندن از آرایش و آذین‌بندی صحنه‌ها و عدم رعایت زمان لازم برای یک برنامه

ـ عدم انطباق صحنه با پیام

ـ تکرار تعارفات و القاب و آداب غیرضروری که بوی تملق و چاپلوسی از آن به مشام می‌رسد.

ـ عدم تناسب سطح پیام و محتوای برنامه با توقعات مخاطب‌های آن

ـ درنظر نگرفتن تمامی مخاطب‌ها و کنار گذاردن بخش عظیمی از هر گروه مخاطب، به هر دلیل.

ـعدم رعایت قواعد مباحث جدی و موضوعات تفریحی، چه در شیوه اجرا و چه در انتخاب مجری

ـعدم بهره گیری مناسب از کانال‌های موجود و عدم اختصاص این امکانات به گروه‌های گوناگون مخاطب‌ها، که در نتیجه تقریباً مطالب هر سه شبکه منهای برنامه‌های ورزشی که در شبکه سوم زمان نسبتاً زیادتری را به خود اختصاص داده است، از سطح و سلیقه و محتوا و کیفیت اجرای مشابهی پیروی می کنند. البته شبکه‌های استانی تا حدودی از این امر ـ نه همیشه و نه در همه برنامه‌ها ـ فاصله گرفته‌اند.

ـ مشخص نبودن زمان برنامه‌های مخصوص موسیقی و هنرهای تلطیف کنند، روح و فرح انگیز

ـفقدان طنز جذاب متناسب با سن و سال مخاطب‌ها

و بالاخره یکسانی و یکنواختی و عدم تنوع در همه اجزاء برنامه، از محتوای پیام گرفته تا کیفیت و اشکال یکنواخت اجرا و عدم تناسب محتوا با مجری یا مجریان که قبلاً نیز بدان اشاره شد.

تلویزیون باید حداقل سالی دوبار ـ خصوصاً در حال حاضر که برنامه‌ها نوعی ثبات را نشان می دهند ولی تنوع کافی را ندارند و همه توقعات را برآورده نمی کنند ـ به پرسش از مردم روی آورده و با یک مطالعات کارشناسی آماری طلب و نیازها و انتظارات بینندگان را ارزیابی کند در یک چنین پرسش نامه علمی و آماری مشخصات سؤال شونده، تعلقات گروهی، سنی، اجتماعی، عقیدتی، تحصیلی، نوع زندگی، سطح و میزان متوسط در آمد، نوع اشتغال، میزان اطلاعات عمومی و تخصصی، تمایل و نیازها و توقع او به نوع برنامه‌ها و به نوع اجراها و زمان فراغت و کار، زمان مرخصی و نوع گذران ایام مرخصی و استراحت، میزان کتابخوانی و بهره گیری از رسانه‌ها، بویژه رسانه‌های خارجی، علت مراجعه به رسانه‌های خارجی، و... و مسائلی از این قبیل باید سؤال شود. آنگاه با مطالعات کارشناسانه

آماری و بررسی علمی داده‌ها، جدول آماری همه‌جانبه و کاملی از عموم مخاطب‌ها تهیه و تدوین می گردد. پس از این کار، نوبت کارشناسان تهیه برنامه‌ها می‌رسد که باید طیف وسیعی از دارندگان تخصص‌های گوناگون را شامل گردد.

مطالبی را که در صفحات پیشین ذکر کردیم و نیز موضوعاتی را که باید توسط تلویزیون خصوصاً در این مقطع اجتماعی عرضه گردد، لازم است صاحب‌نظران و صلاحیت‌داران هر فن و موضوع مورد بررسی و دقت و انتخاب قرار دهند و گروه یا گروه‌هایی را مأمور تدوین مطالب هر بخش نمایند. پس از آن باید کارشناسان رسانه‌ها، ساختار متناسب با موضوعات را به بحث و رایزنی گروهی بگذارند و شکل و فرم مناسب را تعیین کنند. اگر فرم مناسب، نمایشنامه، فیلم، سریال، قطعات کوتاه یا بلند، میزگرد، مسابقه، برنامه‌های فکاهی و یا شکلی از اشکال سرگرمی تعیین شد، موضوع به بهترین واجد شرایط ـ تهیه کننده ـ هر قسمت داده شود و بالاخره مجری و مجریان و زمان پخش مشخص شود. بعد از یك دوره تلویزیونی که غالباً ۲۶ هفته است، باید مجدداً سنجش افکار صورت گیرد و ارزیابی جدیدی به عمل آید. پرواضح است که این امر کار آسانی نیست ولی آسانی و دشواری هر کار را با تناسب هدف و انتظار نتیجه و وسعت بهره‌وری از آن باید سنجید و انتخاب کرد.

***

موضوع دیگری که در نظر داشتم بدان بپردازم شیوه رویکرد و روش برخورد با رسانه‌های خارجی و شبکه‌های تلویزیونی ماهواره است که دیر یا زود تمام جهان و نیز آسیا را تحت پوشش خود قرار خواهد داد.

گزارش‌ها حاکی از راه افتادن ۲۲۰۰ کانال تلویزیونی برای آسیا می‌باشد. گفته می‌شود از آغاز هزاره جدید ـ حدوداً ۲ سال دیگر ـ اغلب فرستنده‌های ماهواره‌ای یا لااقل رله‌کننده‌های واسطه مجهز به دستگاه‌های ترجمه هوشمند برای هر زبان و هر ملت و هر سرزمینی خواهند شد. کدام تولیدکننده ملی را در

سراسر آسیا می‌شناسیم که از امکانات مالی و نیروی انسانی لازم برای مقابله تلویزیونی و تهیه برنامه‌هایی که جاذبه این شبکه‌های نامحرم را تحت‌الشعاع خود قرار دهد، برخوردار باشند.

زمان زیادی پیش رو نداریم. روش‌های سلبی و ممنوعیت بهره‌وری از آنتن‌های ماهواره‌ها و بشقاب‌های گیرنده، راه علاج نیست. کار را باید نوعی انجام داد که بیننده از هر گروه سنی و اجتماعی که هست، از درون در برخورد با این پدیده واکسینه شده باشد. به گونه‌ای که دلو طلبانه سراغ آنها نرود یا اگر از روی حس کنجکاوی به تماشای آن برنامه‌ها پرداخت قدرت تشخیص و مصونیت اخلاقی و عقیدتی لازم را کسب کرده باشد و نیازهای طبیعی و اجتماعی و تفریحی خود را متناسب با شرایط سنی و اوضاع و احوال روزگار جهان از شبکه‌های خودی برآورده بیند.

بررسی این مقوله کار چند سطر و چند صفحه نیست و از حوصله خواننده این کتاب خارج خواهد بود. از این رو بخواست خداوند بزرگ، این موضوع را در سلسله نوشتاری دیگر مطرح خواهیم کرد. انشاءالله

رویان ـ تیر ماه ۱۳۷۷

پی نوشته‌ها و مآخذ

تغییر و دگرگونی در ادراکات و دریافت‌های انسانی در بهره گیری پیوسته از تلویزیون

۱ـ اقتباس و عاریت از متن سخنرانی دانیل بورستین در سمینار رسانه‌های ارتباط جمعی مندرج در کتاب دنیای واژگون

پروفسور دانیل بورستین، متولد ۱۹۱۴، فارغ‌التحصیل تاریخ، حقوق و علوم قضائی از دانشگاههای هاروارد، اکسفورد، کامبیریج، استاد دانشگاه‌های شیکاگو، پاریس، کامبیریج و ژنو. از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ رئیس موزه ملی تاریخ و تکنولوژی؛ ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵، رئیس انستیتوی تاریخ در واشنگتن. دی. سی و از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۷ رئیس کتابخانه کنگرهٔ آمریکا.

کتاب‌ها، مقالات، رسالات و سخنرانی‌های فراوانی از بورستین چاپ و نشر یافته‌اند از جمله:

* The Democratic Experience: The Decline of Radicalism (1969)
* The Sociology of the Absurd (1970)
* Democracy and its Discontents (1974)
* The Exploring Spirit (1976)

و به زبان آلمانی

* Die Entdecker (1985)
* Das Image (1964; 1987)

و سخنرانی فوق

۲ـ نیل پستمن، تکنوپولی
۳ـ دانیل بورستین، همان مرجع ص ۲۷
۴ـ همان مرجع، ص ۳۱
۵ـ روزنامه اطلاعات، ۷۴/۲/۱۲
۶ـ نیل پستمن، زندگی در عیش، مردن در خوشی، فصل چهارم، درک و شعور کتابخوان

کنش‌ها و واکنش‌های دماغی به هنگام دیدن، شنیدن و خواندن

۱ـ سخنرانی کارل. هـ. پریبرام در سمینار رسانه‌های ارتباط جمعی

پروفسور کارل. هـ. پریبرام Prof.Karl. H.Pribram، از سال ۱۹۶۲ استاد کرسی روان‌شناسی تطبیقی و روان‌شناسی عصبی دانشگاه استانفورد آمریکا می‌باشد. مقالات و رسالات متعددی از او درباره روند سیبرنتیک فعل و انفعالات دماغی در پردازش داده‌ها و دریافت اطلاعات وارده به مغز و نیز شکل گیری رفتارهای انسانی بعد از ورود و پردازش اطلاعات، منتشر شده است از جمله:

* Plans and the Structure of Behavior (1960);
* Brain and Behavior; The Languages of the Brain. Exprimental Paradoxes and Principles in Neuropsychology (1977).
* Freud's "Project" Reassessed.
* Strategie des Handelns. pläne und Strukturen des Verhaltens (1973)

۲ـ ویلیام جیمز William James
The principles of Psychology, New York: Henry Holt & Comp (1980)

۳ـ روجرو. اسپرای
Spray R.W. (1969). A modified concept of consciousness. Psychological Review, 76, 532-536 and
Spray. R.W.Gassaniga, M.S.U.Bogen, J. E. (1969). Interhemispheric relationship. In P.J. Vinken, G.W. Bruyn (Hrsg.) Handbook of clinical neurology, Bd. 4 Amesterdam: North Holland Publishing Comp.

۴ـ پری برام، همان مرجع

قدرت تخیل و مکانیسم خلاقیت‌های ذهنی

۱ـ دوروتی گ. سینگر. کتاب دنیای وارونه، ص ۲۷۶

خانم پروفسور دوروتی سینگر استاد کرسی روانشناسی دانشگاه بریج پورت و سرپرست گروه مطالعات و پژوهش‌های روانی کودکان. خانم سینگر معاون شوهرش پروفسور یروم سینگر Jerom L.Singer رئیس مرکز مطالعات روانشناسی بالینی و برنامه‌های پرورشی دانشگاه یایل، آمریکا است و از دیرباز به بررسی تأثیرات تلویزیون بر روی کودکان مشغول است. وی که پیرو نظریات پرورشی پیاژه است، مقالات، سخنرانی‌ها و رسالات زیادی درباره روان‌شناسی بالینی کودکان، ساختار مرکز تکلم و بیان در کودکانی که بیننده تلویزیون هستند، انتشار داده است. از جمله:

* Partners in Play;
* A Step by Step Guide to Imaginative Play;
* A Piaget Primer.
* Haw a Child Thinks

۲ـ یروم ل. سینگر Jerom L. Singer، همان ۲۷۶

پروفسور سینگر، استاد کرسی روانشناسی دانشگاه یایل ـ آمریکا ـ و رئیس مرکز مطالعات روانشناسی بالینی و برنامه‌های پرورشی کودکان دانشگاه مزبور می‌باشد.

مرکز ثقل برنامه‌های پژوهشی پروفسور سینگر روانشناسی شخصیتی، اجتماعی و بالینی است. وی در زمینه‌های پروسه‌های تعقلی، قدرت تخیل و فانتزی، روش‌های روان‌درمانی برای پرخاشگران و هم چنین معتادان، پژوهش‌های ارزشمندی انجام داده است. از زمره تحقیقات برجسته او در زمینه‌های تأثیر تلویزیون بر قدرت فانتزی کودکان و رشد شخصیتی آن‌ها می‌باشد که نشر یافته است، از جمله:

* The Child's World of Make - Believe;
* The Inner World of Day-Dreaming;
* The Power of Human Imagination.

۳ـ توم کینز Tamkins: ص ۱۱۴

Affect, Imagery, and Consciousness, (1962-1963), Bd. I u. II. New York; S´pringer

۴ـ ایزارد Izard: ص ۱۱۴

Izard, C.E. (1977). Human Eman Emotions. New York: Prenum

۵ـ میلر گ. و گالانتر اِ و پری برام ك.، ص ۱۱۳

Miller, G., Galanter, E. U. Pribram, K. (1960) Plans and the Structure of behavior, New York; Holt.

۶ـ روبرتسون و فاین

Fein, G.U.Robertson, A. (1974). Cognitive and Social Dimensions of Play in two year - olds. Mimeographed Report, Yale university

۷ـ همان مرجع ص ۱۰۰

۸ـ همان مرجع ص ۱۰۱

۹ـ همان مرجع ص ۱۰۳

۱۰ـ هات Hutt.c.

Hutt, C. (1979). Play in the under-fives:
From development and function. In J. C. Howells-(Hrsg.) Modern Perspectives in Psychiatry of Infancy. New York: Bronner/Maasel

۱۱ـ همان مرجع، ص ۱۰۴

۱۲ـ همان مرجع، ص ۱۰۵ به بعد

۱۳ـ همان مرجع ص ۱۱۰ به بعد

۱۴ـ مأخذ خانم پروفسور سینگر در این جا، مقالهٔ

Sex and the Single Hemisphere: Specialisation of the Right Hemisphere for Spatial Processing.

مندرج در مجله Science 193, pp 425-427 است که نتیجه مطالعات و پژوهش‌های witelson, S.F. درسال ۱۹۷۶ می‌باشد.

۱۵ـ هورنیك، ر. .Hornik, R درسال ۱۹۷۸، گزارشی تکان‌دهنده دربارهٔ تأثیر تلویزیون بر روی کودکان انتشار داد:

Hornik, R. (1978). Television Access and the Slowing of Cognitive Growth. American Educational Research Ioumal 15, 1978, S. 1-15.

۱۶ـ کولینز، و. آ. (۱۹۸۲)

Collins, W.A. (1982). Cognitive Processing in Television _ Viewing. In D.Pearl (Hrsg)

Television and Behavior. Bd. 2. Washington, D.C.:
National Institute of Mental Health.

۱۷ـ بلومن تال، ا. ل. (۱۹۷۷)
Blumenthal, A.L. (1977), The Process of Cognition.
Englewood Cliffs, N. J. Prentice - Hall.

۱۸ـ ویلیامز. ت. ام. (۱۹۸۶)
Williams, T.M. (1986). The Impact of Television.
A natural Experiment in three Communities.
Orlando, Florida: Academic Press, Inc.

۱۹ـ همان، ص ۱۱۳

۲۰ـ همان، ص ۱۱۳

۲۱ـ هوس مان. ل. ر.
Huesmann, L. R. U. Eron, L.D. (Hrsg.) (1986).
Television and the Aggressive Child: A Cross-National Comparison. Hillsdale, N. J.:
Lawrence Erlbaum Associates.

۲۲ـ راپازینسکی، و.
Rapactynski, W. S´inger, D.G.U. Singer, J.L. (1982)
Teaching Television: Acurriculm for Young Children. Journal of Communication) 32, 46-55.

۲۳ـ در این مقاله خانم سینگر، گزارشات پژوهش‌های گروه خود را که در سال‌های ۱۹۸۰ـ۱۹۸۱ منتشر کرده بود پی گرفته و نیز به نتایج تحقیق مشترك با شوهرش پروفسور سینگر در سال ۱۹۸۳ می‌پردازد.

۲۴ـ همان مرجع

۲۵ـ همان مرجع، ص ۱۱۳

رسانه‌ها و طبقه جدید

۱ـ رابینسون. Robinson. J. (۱۹۷۲):
Mass Communication and Information Diffusion. Beverly Hills.

۲ـزاك سر و گروسن باخر (۱۹۸۷)

Saxer, U./Grossenbacher, R. (1987). Medien und Entwicklungsproßess. Köln.

۳ـتی‌شه نور (۱۹۷۰)

Tichenor, P./Donohue, G./Olien, C. (1970): Mass Media
Flow and Differential Grawth in Knaowledge.
In: Public Opinior Quarterly, Bd. 35, S. 159-170

۴ـهمان مرجع

۵ـ گزارش بن فادلی، سال ۱۹۷۸ صص ۹۰ـ۷۱

Bonfadelli, H. (1978). Tur "increasing knowledge gap Hypothese. In: Buch und Lesen. Güttersloh, s.71-90

۶ـزاك سر (۱۹۷۸)، صص ۷۰ـ۳۵

Saxer, U. (1978). Medienverhalten und Wissensstan and zur Hypothese der wachsenden Wissenskluft. in: Buch und Lesen. Güttersloh, S. 35-70

۷ـهمان مرجع

۸ـپوپر، کارل، همان مرجع

۹ـ کی‌فرم. ل. (۱۹۸۷)

Kiefer, M. L., Media Prespektiven, (1978), Bd. 9, S. 169

۱۰ـدنیای واژگون، صص ۲۱۴ـ۱۹۰ و نیز گزارش جامع کاتس در فصلنامه:

Katf, E./Foulkes, D. (1992). On The Uses of the Mass Media As "Escape": Claritication of a concept.
Public Opinion Quarterly, Bd. 26, S. 377-388

۱۱ـهمان مرجع

۱۲ـدنیای واژگون، صص ۲۲۲ به بعد

۱۳ـهمان مرجع

۱۴ـهمان مرجع

۱۵ـهمان مرجع

۱۶ـهمان مرجع

۱۷ـهمان مرجع

۱۸ـ همان مرجع

جایگاه زیست محیطی رسانه‌های ارتباط جمعی

۱ـ دنیای واژگون، ص ۲۵۵

خانم پروفسور فریتس علاوه بر این رساله، گزارشی از پژوهش‌های خود را پیرامون رفتارهای قرائتی و رسانه‌های ارتباط جمعی در اطریش در سال ۱۹۸۷ منتشر ساخته است:

Fritz Angela (1987), was ist lesen? Orientierungsstudie zum Leseverhalten in "Österreich. Wien.

۲ـ همان مرجع

۳ـ فابریس، هانس

Fabris, H. (1984), wie viele "neue Medien" braucht der Mensch? In: Politicum 2I, S. 66ff.

۴ـ رك.:

Maletzke, Gerhard (1979), Gesellschaltspolitische Aspekte des Kabelfernsehens

این گزارش کارشناسی را آقای دکتر مالتسکه به درخواست ایستگاه رادیو تلویزیونی ایالت اشتوتگارت، جهت پیوستن آن به شبکه سراسری تلویزیون کابلی آلمان، در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ تنظیم کرده و در آن از دیدگاه و زاویه مسائل اجتماعی و جامعه شناختی به اثرات و ابعاد سیاسی و اجتماعی این پیوند پرداخته است.

۵ـ هاخ مایستر، لوتس

Hachmeister, Luts, (1982), Kommunikationswelt als Medienwelt. Bemerkungen tur Okologie cler gesellschaftlichen Verständigung. In: Medium I, S. 4.

۶ـ اویریش، کلاوس، Eurich klaus: زندگی در کلافی از کابل (۱۹۸۰)، انتشارات Reinbeck، آلمان، ص ۱۲ به بعد

۷ـ رك به Graus/Werner/Schneider, (1975): ارتباطات انسانی در نظام ارتباطات تکنولوژیك ص ۵ به بعد

۸ـ رك به یورگن هابرماس

رفتارهای ارتباطی از Habermas, Jürgen (1984)

(۱۹۸۴)، ص ۲۲۶ به بعد.

۹ـ همان مرجع

۱۰ـ رك به آنژلا فریتس: ص ۲۶۶

۱۱ـ همان مرجع

۱۲ـ هیلمار هوفمان، دنیای واژگون، ص ۲۱۲

۱۳ـ همان مرجع

۱۴ـ همان مرجع

۱۵ـ رك به آنژلا فریتس، ص ۲۶۸ به بعد

روش‌های پژوهش پیام در تلویزیون

۱ـ از سال ۱۹۹۶، دو شبکه سراسری ۱ و ۲ آلمان (ARD, ZDF) مشترکاً یك شبکه مستقل را برای خردسالان دایر کرده‌اند. هم‌چنین یك کانال ماهواره‌ای اختصاصاً برای بانوان برنامه پخش می‌کند.

مآخذ و منابع راهنما

برای سهولت کار آن دسته از پژوهشگران و علاقمندانی که خواهان مطالعات بیشتر و تحقیقات گسترده‌تری در زمینه موضوعات مطرح شده در این کتاب هستند و نیز برای کسانی که تأثیرات وسیع و همه‌جانبه رسانه‌های ارتباطی جدید را محور مطالعات و بررسی‌ها و پژوهش‌های خود قرار داده‌اند، فهرستی از مقالات و گزارش‌های علمی پژوهش‌گران و دانشمندان برجسته جهان را گردآوری و دسته‌بندی کرده و ذیلاً تقدیم می‌داریم. پاره‌ای از این گزارش‌ها را می‌توان مستقیماً از ناشر، مؤلف و یا مراکز مطالعاتی ذکر شده درخواست نمود و پاره‌ای دیگر را از طریق پست الکترونی و یا خطوط شبکه انترنت دریافت کرد. در پایان عناوین و شناسنامه‌های یك سلسله کتاب‌های جدید را که در دو سه سال اخیر در آلمان منتشر شده‌اند و تأثیر سوء رسانه‌های ارتباطی نوین، خاصه تلویزیون و شبکه‌های ماهواره‌ای تصویری را بر اجتماع، فرهنگ، آموزش و پرورش، سنن و آداب و در نهایت قدرت تفکر و نظام اندیشه انسان‌ها به ویژه کودکان و نوجوانان عالمانه موشکافی کرده‌اند، برای مشتاقان درد آشنا و علاقمندان دردمند، برشمرده‌ایم، امید است که مورد استفاده قرار گیرد و با برگرداندن آن‌ها به زبان فارسی، خدمتی به پدران و مادران علاقمند به سرنوشت فرزندان خود و نیز مسئولان و برنامه‌ریزان و طراحان برنامه‌های ارشادی و آموزشی و تفریحی، صورت پذیرد.

در زمینه پژوهش‌های تطبیقی میان بازشناسی و یادآوری، و تفاوت فعالیت‌های دماغی بهنگام دیدن، شنیدن و خواندن

* **Lashley, K.S.** (1950). *In search of the engram. In Physiological Mechanisms in animal behavior.* New York: Academic Press.
* **Pribram, K. H.** (1971) *The languages of the brain. Englewood Cliffs,* N.J.: Prentice Hall (2. Aufl. 1977).
* **Pribram, K. H.** (1978). Modes to processing in human learning. In T. Teyler (Hrsg.), *Brain and learning.* Stamford, Conn.; Greylook Comp.
* **Pribram, K.H.** (1980). Emotions. In S.B. Filskov, T.J. Boll (Hrsg.), *Handbook of clinical neurophysiology.* New York: Academic Press.
* **Pribram, K.H.** (1984). Das Gehirn. In A. Villoldo, K. Dychtwald (Hrsg.), *Millenium: Wege ins dritte Jahrtausend.* Basel: Sphynx Verlag.
* **Pribram, K.H.** (1986). *Worum geht es beim holographischen Paradigma?* Bern: Scherz Verlag.
* **Sperry, R.W.** (1969). A modified concept of consciousness. *Psychological Review,* 76, 532-536.
* **Sperry, R.W. Gazzaniga, M.S.u. Bogen, J. E.** (1969). Interhemispheric relationship. In P. J. Vinken, G.W. Bruyn (Hrsg.) *Handbook of clinical neurology,* Bd. 4 Amsterdam: North Holland Publishing Comp.

پیرامون تأثیرات گسترده و همه‌جانبه رسانه‌های ارتباط جمعی و گزارشانی پیرامون شیوه‌های مطالعه و پژوهش

* **Arnheim, R.** (1969). *Visual thinking.* London: Faber & Faber
* **Arnold, M.B.** (1960). *Emotion and personality.* Vol. 1,2. New York: Columbia University Press
* **Ballstaedt, St.-P.** (1977). Grenzen und Möglichkeiten des Filmjournalismus in der aktuellen Berichterstattung. *Rundfunk und Fernsehen,* 25 (3), 213-229
* **Ballstaedt, St.-P., Mandl, H., Schnotz W., u. Tergan, S.-O**(1980). *Texte verstehen, Texte gestalten.* München: Urban & Schwarzenberg
* **Bandura, A., Ross, D. u. Ross, S.A.** (1963). Imitation of filmmediated aggressive models. *Journal of Abnormal and Social Psychology,* 66,3-11

* **Best, J.B.** (1986). *Cognitive psychology*. St. Paul, MN: West Publishing Company

* **Bransford, J. B.** (1979). *Human cognition, learning, understanding, and remembering*. Belmont: Wadsworth

* **Broadbent, D.E.** (1958). *Perception and communication*. London: Pergamon Press

* **Bryant, J.u.Comisky, P.W.** (1978). The effect of positioning a message within differentially cognitively involving portions of a television segment on recall of the message. Human Communications Research, 5 (1), 63-75

* **Cohen, A.A.** (1976). Radio versus TV: The effect of the medium. *Journal of Communication*, 26 (2), 29-35

* **Coren, S., Porac, C.u.Ward, L.M.** (1979). *Sensation and perception*. New York: Academic Press

* **Crown, P. et al.** (1979). *Electroencephalographic and electrooculographic correlates of television viewing*. National Science Foundation Sp. 178-03698. Amherst, MA: Hampshire College Publications

* **Dixon, N.** (1971). *Subliminal perception: The nature of a controversy*. London: McGraw-Hill

* **Dixon, N.** (1981). *Preconscious processing*. New York: Wiley Donchin, E. (Hrsg.), (1984). *Cognitive psychophysiology: eventrelated potentials and the study of cognition*. Vol. 1. Hillsdale, N.J.: Erlbaum

* **Erdelyi, M.H.** (1974). A new look at the "New Look". *Psychological Review*, 81, 1-25

* Fröhlich, W.D. (1982). Angst: *Gefahrensignale und ihre psychologische Bedeutung*. München: Deutscher Taschenbuch Verlag

* **Fröhlich, W.D.** (1983). Möglichkeiten und Grenzen einer Psyçhophysiologie kognitiver Prozesse. In G. Lüer (Hrsg), Bericht über den 33. Kongreß der Deutschen Gesellschaft für Psychologie. Göttingen: Hörgräfe

* **Fröhlich, W.D.** (1984). Microgenesis as a functional approach to information processing through search. In W.D. Fröhlich, G.Smith, J. Draguns, U. Hentschel (eds.), *Psychological processes in cognition and personality*. New York: Hemisphere McGraw-Hill

* **Fröhlich, W.D.** (1986). Die Grundlagen der visuellen Kommunikation. In H. Kroehl (Hrsg.), *Kommunikation und Design*. Essen: Universitätsverlag (pp. 20-25)

* **Fröhlich, W.D. u.Koszyk, K.** (1971). *Die Macht der Signale*. Reinbek: Rowohlt Gansert, A. (1987). *Gewalt im Fernsehen*. Mainz: Johannes Gutenberg-Universität FB 12 (Diplomarbeit)

* **Gibson, E.J.u.Levin, H.** (1980). *Die Psychologie des Lesens*. Stuttgart: Klett-Cotta

* **Groeben, N.** (1982). *Leserpsychologie: Textverständnis - Textverständlichkeit*. Münster: Aschendorff

* **Habermann, P.** (1985). Informationsverarbeitung beim Fernsehen. *AV-Forschung*, 26(1), 5-46

* **Hérnandéz-Péon** (1960). Attention, sleep, motivation, and behavior. In P. Bakan (ed.), *Attention*. New York: Van Norstrand

* **Hillyard, S.A.u.Kutas, M.** (1983). Electrophysiology of cognitive processing. *Annual Review of Psychology*, 34,33-61

* **Just, M.A.u.Carpenter, P.A.** (1980). A theory of reading: From eye fixation to comprehension. *Psychological Review*, 87, 329-354

* **Kepplinger, H.M.** (Hrsg.), (1987). *Darstellungseffekte: Experimentelle Untersuchungen zur Wirkung von Pressefotos und Fernsehfilmen. Freiburg*: Alber

* **Kieras, D.E.u.Just, M.A.** (Hrsg.), (1984). *New methods in reading comprehension research*. Hillsdale, N. J.: Erlbaum

* **Kröber-Riel, W.** (1984). *Konsumentenverhalten*. München: Vahlen

* **Krugman, H.E.** (1971). Brain wave measures of media involvement. *Journal of Advertising Research*, 11 (1), 3-9

* **Kunczik, M.** (1982). Aggression und Gewalt. In H. J. Kagelmann, G. Wenninger (Hrg.), *Medienpsychologie*. München: Urban & Schwarzenberg

* **Lacey, J. I. u. Lacey, B.C.** (1974). Studies in heart rate and other bodily processes in sensorimotor behavior. In P.A. Obrist, H.H.Black, J. Brener, L.V.DiCara (eds.), *Cardiovascular psychophysiology*. Chicago: Aldine

* **Lazarus, R. S. u. McCleary, R.A.** (1951). Autonomic discrimination without

awareness: a study of subception. *Psychological Review*, 58,113-122

* **Mulholland, T.A.** (1978). A program for the EEG study of attention in visual communication. In S.B.Randhawa, E.W.Coffman (eds.), Visual learning, thinking, and communication. New York: Academic Press

* **Neisser, U.u.Becklen, E.** (1975). Selective looking: attending to visually significant events. *Cognitive Psychology*, 7, 480-494

* Opolka, U. (1987). *Neurobiologie, Sprache und Lesen: Ein Literaturbericht*. Wiesbaden/Gütersloh: Verlagsgruppe Bertelsmann

* **Ortwein, W.** (1987). *Habituation an Fernsehgewalt: Elektrodermale Habituation bei wiederholter Darbietung von Gewaltdarstellungen*. Mainz: Johannes Gutenberg-Universität FB 12 (Diplomarbeit)

* **Perloff, R.M., Wartella, E.A.u.Becker, L. B.** (1982). Increasing learning from TV news. *Journalism Quarterly*, 59 (1), 25-33

* **Rickheit, R.u.Strohner, H.** (1985). *Inferences in text processing*. Amsterdam; North Holland

* **Schafer, E.W.P.** (1978). Brain responses while viewing television reflect program interest. *International Journal of Neuroscience*, 8, 71-77

* **Schmidt-Mummendey, A.u.Fröhlich, W.D.** (1973). Aggressies verhalten und Massenmedien. In H. Löffler (Hrsg.), Die Darstellung der Gewalt in den Massenmedien. München: C.H. Beck

* **Siegel, B.** (1979). Tests find TV a boobtube: Medium is a mental message. *New York Herald Tribune*, 17.03.1979 (p.6)

* **Smith, G.u.Danielsson, A.** (1980). Von offen gezeigten Fluchttendenzen zu symbolischen und wahrnehmungsmäßigen Strategien. In U. Hentschel, G.Smith (Hrsg.), *Experimentelle Persönlichkeitsforschung*. Wiesbaden: Akademische Verlagsgesellschaft

* **Sokolov, E.N.u.Vinogradova, O.S.** (1975). *Neuronal mechanisms of the orienting response*. Hillsdale, N. J.: Erlbaum

* **Strassner, E.** (1982). *Fernsehnachrichten*. Tübingen: Niemeyer

* **Sturm, H.** (1978). Emotionale Wirkungen-das Medienspezifische von Hörfunk und Fernsehen. *Fernsehen und Bildung*, 12(3), 159-167

* **Sturm, H.u.Grewe-Partsch, M.** (1978). Das Fernsehen: vermittler von Gewalt

und Angst? Theorlen, Thesen und empirische Befunde. *Fernsehen und Bildung*, 12, (1), 28-41

* **Sturm, H. u.Vitouch, P.** (1982). Emotion und Erregung. Kinder als Fernsehzuschauer. *Fernsehen und Bildung*, 16(1), 11-112
* **Tannenbaum, P.H.** (1978). Emotionale Erregung durch Kommunikative Reize. *Fernsehen und Bildung*, 12(3), 184-193
* **Thomas, M.H., Horton, R.W., Lippincott, E.C.u.Dabman, R.S.** (1977). Dgsensitization to portayals of real-life aggression as a function of exposure to television violence. *Journal of Personality and Social Psychology*, 35, 450-458
* **Tinchon, H.J., Azizi, V.I., Pfundner, P. u.Strotzka, H.** (1982). *Messung der Betroffenheit*. Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften
* **Treisman, A.** (1969). Strategies and models in selective attention. *Psychological Review*, 76,282-299
* **Velden, M.** (1974). An empirical test of Sokolov's entropy model of the orienting response. *Psychophysiology*, 11, 682-691
* **Weinstein, S., Appel, V.u.Weinstein, C.** (1980). Brain activity responses to magazines and television. *Journal of Advertising Research*, 20(3), 57-68
* **Yarbus, A.L.** (1967). *Eye movement and vision*. New York: Plenum
* **Zimmer, H., Vossel, G.u. Fröhlich, W.D.** (1987). Aufmerksamkeit und Automatisierung: Reaktionszeit-und Reaktionsgenauigkeitsveränderungen als Indikatoren von Automatisierungsphänomenen. *Zeitschrift für experimentelle und angewandte Psychologie*, 34, 674-692

گزارش پژوهش‌های علمی و آماری و فرهنگی پیرامون تأثیر رسانه‌های تصویری بر قدرت تخیل و نیز اثرات سوء تلویزیون بر کتابخوانی، رشد بیسوادی عمومی و شکل گیری قدرت تصور و تخیل

* **Blumenthal, A.L.** (1977), *The Process of Cognition. Englewood Cliffs*, N. J. Prentice-Hall.
* **Collins, W.A. (1982).** Cognitive Processing in Television-viewing. In D. Pearl (Hrsg.) *Television and Behavior*. Bd. 2. Washington, D.C.: National Institute

of Mental Health.

* **Fein, G. u. Robertson, A.** (1974). *Cognitive and Social dimensions of play in two-year-olds*. Mimeographed Report, Yale University

* **Hornik, R.** (1978). *Television Access and the Slowing of Cognitive Growth*. American Educational Research Journal 15, 1978,S.1-15.

* **Huesmann, L.R.u.Eron, L.D.** (Hrsg.) (1986). *Television and the Aggressive Child: A Cross-National Comparison*. Hillsdale, N.J.: Lawrence Erlbaum Associates.

* **Huesmann, L.R.u. Malamuth, N.M.** (Hrsg.) (1986). Media violence and antisocial behavior. *Journal of Social Issues*, Bd. 42, Nr.3.

* **Huesmann, L.R.u.Malamuth, N. M.** (1986). Media violence and antisocial behavior: An overview. *Journal of Social Issues*, Bd. 42,Nr.3,1-6.

* **Hutt, C.** (1979). Play in the under-fives: Form development and function. In J. C. Howells (Hrsg.) *Modern Perspectives in Psychiatry of Infancy*. New York: Bronner/Maazel.

* **Izard, C.E.** (1977). *Human Emotions*. New York: Plenum.

* **Meskin, B.u.Singer, J. L.** (1974) Daydreaming, reflective thought and laterality of eye movements. *Journal of Personality and Social Psychology*, 30, 64-71.

* **Miller, G., Galanter, E. u. Pribram, K.** (1960) *Plans and the structure of behavior*. New York: Holt.

* **Morgan, M.** (1983). Symbolic victimisation and real-world fear. *Human Communications Research*, 9, 146-157.

* **Rapaczynski, W., Singer, D.G.u. Singer, J. L.** (1982). Teaching Television: A Curriculm for young children. *Journal of Communication*, 32 (2), 46-55.

* **Singer, D.G., Singer, J. L. u. Zuckerman, D.** (1981). *Getting the most out of Television*. Glenview, IL: Scott Foresman and Company, Inc.

* **Singer, D. G., Singer, J. L. u. Zuckerman, D.** (1981). *Teaching Television: How to use Television to your child's advantage*. New York: Dial Press.

* **Singer, D. G., Zuckerman, D.u.Singer, J.L.** (1980). Helping elementary school children learn about television. *Journal of Communication*, 30 (3), 84-93.

* **Singer, J.L. u. Singer, D. G.** (1980). Television viewing, family style and aggressive behavior. In M. Green (Hrsg.), *Violence and the family: Psychiatric, sociological and historical implications.* Washington, D.C.: AAAS Symposium Series, Weston Press.

* **Singer, J. L. u. Singer, D. G.** (1980). *Getting the Most oui of TV.* Videotapes to accompany teacher's manual. Eugene, Oregon: New Dimension Films.

* **Singer, J. L. u. Singer, D. G.** (1981). *Television, Imagination and Aggression: A Study of Preschoolers.* Hillsdale, N. J.: Erlbaum.

* **Singer, J.L. u. Singer, D.G.** (1983). Implications of childhood television viewing for cognition, imagination and emotion. In J. Bryant u.D.R.Anderson (Hrsg.) *Children's understanding of television: Research on attention and comprehension.* New York: Academic Press.

* **Singer, J.L. u. Singer, D.G.** (1986). Family experiences and television viewing as predictors of children's imagination, restlessness, and aggression. *Journal of Social Issues,* Bd. 42, Nr. 3, 107-124.

* **Singer, J. L., Singer, D. G. u. Rapaczynski, W.** (1984). Family patterns and television viewing as predictors of children's beliefs and aggression. *Journal of Communication,* 34 (2), 73-89.

* **Singer, J. L., Singer, D. G. u. Rapaczynski, W.** (1984). Children's imagination as predicted by family patterns and television viewing: A Longitudinal Study. *Genetric Psychology Monographs,* 110, 43-69.

* **Susman, E. J.** (1978). Visual and verbal attributes of television and selective attention in preschool children. *Developmental psychology,* 14, 565-566.

* **Tomkins, S.** (1962-1963),*Affect, Imagery, and Consciousness,* Bd. *I* u. *II.* New York: Springer.

* **Williams, T.M.** (1986). *The Impact of Television. A Natural Experiment in Three Communities.* Orlando, Florida: Academic Press, Inc.

* **Witelson, S. F.** (1976). *Sex and the Single Hemisphere: Specialization of the Right Hemisphere for Spatial Processing.* Science 193, pp. 425-427.

* **Zuckerman, D.M., Singer, D. G. u. Singer, J. L.** (1980). Television viewing, children's reading, and related classroom behavior. *Journal of Communication, 30* (1), 166-174

تأثیرات متقابل رسانه‌ها و مخاطب‌ها - پژوهش‌های اثرات رفتاری، روانی و اجتماعی رسانه‌ها بر افراد به ویژه کودکان و دانش‌آموزان

* **Berghaus, M.,** (1978). Inhaltsanalytische Untersuchung des Fernsehfilms "Versteckspiele". In: Sturm, H., Holzheuer, K. u. Helmreich, R.: *Emotionale Wirkungen des Fernsehens - Jugendliche als Rezipienten.* Schriftenreihe Internationales Zentralinstitut für das Jugend und Bildungsfernsehen, Band 10. München, New York: K. G. Saur, 45-81.
* **Ebbinghaus, H.,** (1885). *,Über das Gedächtnis.* Leipzig.
* **Huston-Stein, A. u. Wright, J. C.** (1979). Children and television: Effects of the medium, its content and its form. *Journal of Research and Development in Education.* Bd. 13, Nr. 1, 20-31.
* **Huston, A. C. et al.,** (1981). Communicating more than content - Formal features of children's television programs. *Journal of Communication,* 31 (3), 32-48.
* **Rice, M.L., Huston, A.u. Wright, J. C.,** (1984). Fernsehspezifische Formen und ihr Einfluß auf Aufmerksamkeit, Verständnis und Sozialverhalten der Kinder. In: Meyer, M. (Hrsg.): *Wie verstehen kinder Fernsehprogramme?* München: K.G. Saur.
* **Schulz, W.,** (1987). Medienanalyse (Inhaltsanalyse) und Wirkungsforschung. In: Deutsche Forschungsgemeinschaft (Hrsg.) *Medien wirkungsforschung in der Bundesrepublik Deutschland. Studienausgabe.* Weinheim: VCH Verlagsgesellschaft, 111-116.
* **Strong,** (1913). Vergessenskurve. *Psychol. Review,* zitiert nach Roracher, H., (1948). *Einführung in die Psychologie,* Wien: Urban und Schwarzenberg, 277.
* **Sturm, H.,** (1971). Fernsehen und Entwicklung der Intelligenz. In: Ronneberger, F. (Hrsg.). *Sozialisation durch Massenkommunikation,* Stuttgart: Enke, 290-304.
* **Sturm, H., von Haebler, R. u. Helmreich, H.,** (1972). *Medienspezifische Lerneffekte, eine empirische Studie von Fernsehen und Rundfunk.* München: TR-Verlagsunion. (Schriftenreihe des Internationalen Zentralinstituts für das Ju-

gend - und Bildungsfernsehen, Band5).

* **Sturm, H.**, (1974). Vorschläge zur Abschätzung von Fernsehwirkungen auf kinder. In: Heygster, A.u. Stolte, D. (Hrsg.) *Kinder vor dem Bildschrm* Mainzer Tage der Fernsehkritik, Band VI, Mainz: v. Hase und Koehler, 29-47.
* **Sturm, H.**, (1975). Die Kurzzeitigen Angebotsmuster des Fernsehens. Fernsehen und Bildung, *Internationale Zeitschrift für Medienpsychologie und Medien praxis, 1,* (Themenband: Medienforschung - Medienpraxis), 39-50.
* **Sturm, H.**, (1976). Medienwirkungsforschung - ein Faß ohne Boden? Plädoyer für eine konstruktive Alternative. Fernsehen und Bildung, *internationale Zeitschrift für Medienpsychologie und Medienpraxis,* 3, (Themenband: Recherche und Interview), 161-169.
* **Sturm, H., Holzheuer, K. u. Helmreich, R.**, (1978). *Emotionale Wirk gegen des Fernsehens - Jugendliche als Rezipienten. München,* New York: K.G. Saur. (Schriftenreihe des Internationalen Zentralinstituts für das Jugend - und Bildungsfernsehen, Band 10).
* **Sturm, H. u. Grewe-Partsch, M.**, (1979). *Prinzipien und Determinanten einer Medienpädagogik.* In: *Grundlagen einer Medienpädagogik.* CH-Zug: Klett und Balmer, 23-59.
* **Sturm, H.u. Jörg, S.**, (1980). *Informationsverarbeitung durch Kinder - Piagets Entwicklungstheorie auf Hörfunk und Fernsehen angewandt.* München, New York: K.G.Saur. (Schriftenreihe des Internationalen Zentralinstituts für das Jugend-und Bildungsfernsehen, Band 12).
* **Sturm, H.**, (1981). Der Vielseher im Sozialisationsprozeß - rezipienten - orientierter Ansatz und formale medienspezifische Angebotsweisen. Fernsehen und Bildung, *Internationale Zeitschrift für Medienpsychologie und Medienpraxis, 1-3* , (Themenband: Der Vielseher-Herausforderung für Fernsehforschung und Gesellschaft), 137-148.
* **Sturm**, H., (1982). Der rezipienten-orientierte Ansatz in der Medienforschung. *Publizistik, 1-2, 89-97.*
* **Sturm, H., Vitouch, P., Bauer, W.u.Grewe-Partsch, M.**, (1982). *Emotion und Erregung - Kinder als Fernsehzuschauer, eine psychophysiologische Untersuchung. Fernsehen und Bildung, ,Internationale Zeitschrift für Me-*

dienpsychologie und Medienpraxis, 1-3, (Themenband: Mediendramaturgie und Zuschauerverhalten), 11-114.

* **Sturm, H.**, (1984). *Die Einflüsse des Fernsehens auf die Entwicklung des Kindes. Ergebnisse der Wirkungsforschung*. In: *Berner Universitätsschriften*, Heft 31, (Themenband: Die Welt der Medien). CH-Bern: Paul Haupt Verlag, 55-69.

* **Sturm, H.**, (1984). *Wahrnehmung und Fernsehen - Die fehlende Halbsekunde, Plädoyer für eine zuschauerfreundliche Mediendramaturgie. Erst-veröffentlichung. Media Perspektiven*, 1,58-66.

* **Sturm, H.**, (1985). Das "Wie" der Präsentation - Methoden und Ergebnisse zu Wirkungen der formalen medienspezifischen Angebotsweisen. In: Mahle, W.A. (Hrsg.). *Fortschritte der Medienwirkungsforschung*. AKM-Studien 26. Berlin: Volker Spiess, 19-24.

* **Sturm, H.**, (1986). Die grandiosen Irrtümer des Neil Postman. *epd, Evangelischer Pressedienst Kirche und Rundfunk*, 71,3-14.

* **Sturm, H.**, (1986). *Medienwirkungen auf Kinder und Jugendliche. In: Deutsche Forschungsgemeinschaft* (Hrsg.). *Medienwirkungsforschung in der Bundesrepublik Deutschland*, Teil. 1.Kapitel: *Methodenkombinationen*. Weinheim: VCH Verlagsgesellschaft, 29-46.

* **Sturm, H., Vitouch, P.u.Grewe-Partsch, M.**, (1986). *Medienvermittelte Pausen und Lerneffekte, eine Untersuchung zu Wirkungen der formalen medienspezifischen Angebotsweisen*. In: *Unterrichtswissenschaft*, 2, (Themenband: Massenmedien - Dramaturgie und Wirkungen). Ismaning: Max Hueber Verlag, 111-125.

* **Sturm, H.**, (1987). *Das Wie der Präsentation* - Methoden und Ergebnisse zu Wirkungen der Formalen medienspezifischen Angebotsweisen. Vollständiges Manuskript in: Grewe-Partsch, M. u. Groebel, J., (Hrsg.). *Mensch und Medien*. München, New York: K.G. Saur, 33-41.

* **Wember, B.**, (1976). *Wie informiert das Fernsehen?*. München: List.

* **Wright, J. C. u. Huston, A.**, (1987). Eine Formsache-die Einwirkungsmöglichkeiten des Fernsehens auf Kinder. In: Grewe-Partsch, M.u. Goebel, J. (Hrsg.). *Mensch und Medien*. München, New York: K.G.Saur, 42-

57.

* **Zillmann, D.**, (1982). *Television Viewing and Arousal*. In: Pearl, David et al. (Hrsg.). *Television and Behavior*, Bd. *II*. Rockville, Maryland: U. S. Department of Health and Human Services, National Institute of Mental Health, 53-67.

روش‌های مطالعه و پژوهش و شیوه‌های طرح و برنامه‌ریزی

Berg, Klaus/Kiefer, Marie Luise, Hrsg. (1987). *Massenkommunikation III. Eine Langzeitstudie zur Mediennutzung und Medienbewertung 1964-1985*. Frankfurt.

Frank, Bernward (1985). Fernsehverhalten und Zuschauerinteressen. Ergebnisse und Überlegungen aus der Forschungsarbeit der Rundfunkanstalten. In: D. Prokop (Hrsg.). *Medienforschung*, Band 2. Frankfurt. 170-181.

Frank, Bernward/Klingler, Walter (1987). *Die veränderte Fernsehlandschaft. Media Perspektiven*, Band 7. Frankfurt.

Schwarzkopf, Dietrich (1984). *Der Rundfunk und die Medienwissenschaft:* Aspekte einer Beziehung. In: Renckstorf, K./Teichert, W. (Hrsg.). *Empirische Publikumsforschung*. Medienwissenschaftliches Symposion Haus Bredow - Institut 1983, Hamburg 1984, S.25.

Stolte, Dieter, Hrsg. (1973). Das Fernsehen und sein Publikum. Studien zum Tagesablauf. *Kommunikationswissenschaftliche Bibliothek*, Band 3. Mainz.

Stolte, Dieter (1984). Der Rundfunk und die Medienwissenschaft. Aspekte einer Beziehung. In: Renckstorf, K./Teichert. W., a.a.O., S. 18-21.

رسانه‌ها و پیدایش طبقات جدید اجتماعی و نیز اثرات اجتماعی و سیاسی ناشی از شکاف روزافزون میان دانایان و نادانان

* **Abrahamsson, K.** (1982). Knowledge gap, bureaucracy and citizen participation: towards alternative communication models. In: *Communication*, 7.Jg., H. 1,S.75-102.

* **Becker, J.** (1984). Die Privatisierung und Kommerzialisierung öffentlichen Wissens. In: *Media Perspektiven*, H.7,S.544-552.

* **Bentele, G.** (1985). Wissenskluft-Konzeption und Theorie der Massenkommunikation. In: Saxer, U.: *Gleichheit oder Ungleichheit durch Massenmedien?* München, S. 87-104.

* **Bonfadelli, H.** (1978). Zur "increasing knowledge gap" Hypothese. In: *Buch und Lesen.* Gütersloh, S. 71-90.

* **Bonfadelli, H.** (1980). Neue Fragestellungen in der Wirkungsforschung: Zur Hypothese der wachsenden Wissenskluft. In: *Rundfunk und Fernsehen,* 28. Jg., H. 2,S. 173-193.

* **Bonfadelli, H.** (1985), Die Wissenskluft-Konzeption: Stand und Perspektiven der Forschung. In: Saxer, U. (Hrsg.): *Gleichheit und* Ungleichheit *durch Massenmedien?* München, S. 65-86.

* **Bonfadelli, H. / Hättenschwiler, W.** (1985). Lokalradio Nullstudie. Teil 2. ,*Soziale Strukturen,* Zürich.

* **Bonfadelli, H. et al.** (1986). *Jugend und Medien.* Frankfurt a. M.

* **Bonfadelli, H./Saxer, U.** (1986). *Lesen, Fernsehen und Lernen. Wie Jugendliche die Medien nutzen und die Folgen.* Zug.

* **Bonfadelli, H.** (1987). Die Wissenskluftforschung. In: Schenk, M.: *Medienwirkungsforschung.* Tübingen, S. 305-323.

* **Bonfadelli, H.** (1987a). Kommunikation. In: Univox, Zürich.

* **Brantgärde, L.** (1983). The Information Gap and Municipal Politics in Sweden. In: *Communication Research,* Bd. 10, H. 3, S. 357-373.

* **Christen, Th.** (1986). *Wissensvermittlung durch Fernsehen.* Lizentiatsarbeit am Seminar für Publizistikwissenschaft der Universität Zürich. Zürich.

* **Dervin, B.** (1980). Communication Gaps and Inequities: Moving Toward a Reconceptualization. In: Dervin, B./Voigt, M. J. (Hrsg.): *Progress in Communication Sciences,* Bd. *II.* Norwood, S.73-112.

* **Deutsche Lesegesellschaft** (Hrsg.) (1985). *Medienerziehung als Bildungsaufgabe.* Mainz.

* **Eidg. Justiz-und Polizeidepartement** (Hrsg.) (1982). *Medien - Gesamtkonzeption.* Bern.

* **Erbring, L.** (1986). Langfristige Medieninhalte: ein Archivdefizit für die Medienwirkungsforschung. In: Mahle, W. (Hrsg): *Langfristige Medienwirkungen.*

Berlin, S. 39-46.

* **Frei, D./Meier, W./Saxer, U.** (1983). *Die Schweiz und ihre Nachbarn.* Aarau.

* **Fritz, A./Burkart, R.** (1987). *Informationsvermitttlung im Wahlkampf.* Analyse des Informationsverhaltens in Österreich am Beispiel der Grünen Alternativen Wahlbewegung anläßlich der Nationalratswahl 1987.

* **Fritz, A./Suess, A.** (1986). *Lesen.* Konstanz.

* **Gandy, O./El Waylly, M.** (1985). The Knowledge Gap and Foreign Affairs: The Palestinian-Israeli Conflict. *Journalism Quarterly,* Bd. 62, S.777.

* **Geretschläger, E.** (1978). *Informationswirkungen der Massenmedien im Hinblick auf die Meinungsbildung zur Volksabstimmung Zwentendorf.* Salzburg.

* **Gottschlich, M.** (1985). Ökologie und Medien. Ein Neuansatz zur Überprüfung der Thematisierungsfunktion von Medien. In: *Publizistik,* 30. Jg., H.2-3, S.314-329

* **Gruner, E./Hertig, H. P.** (1983). *Die Stimmbürger und die "neue" Politik.* Bern.

* **Haas, M.** (1982). *Konzepte und empirischer Ertrag des Knowledge Gap - Ansatzes.* Magisterarbeit sozialwissenschaftliche Fakultät der Ludwig - Maximilians-Universität München. München.

* **Haller, M.** (1987). *Recherchieren. Ein Handbuch für Journalisten.* Basel.

* **Hitz, A.** (1987). *Verstehen und Verstehbarkeit. Vorschulkinder und Massenmedien-Massenmedien und Vorschulkinder.* Ein Beitrag zur Wirkung mediendienspezifischer Darstellungsformen. Lizentiatsarbeit am Seminar für Publizistikwissenschaft der Universität Zürich. Zürich.

* **Hüffel, C.** (1984). *Wissenschaft und Öffentlichkeit. Die Öffentlichkeitsarbeit der österreichischen Universitäten.* Wiesbaden.

* **Infratest Medienforschung.** (1978). *Kommunikationsverhalten und Buch-End* . bericht. Gütersloh.

* **Issing, L. J.** (Hrsg.) (1987). *Medienpädagogik im Informationszeitalter.* Weinheim.

* **Kammerer, Forschungsgruppe** (1982). *Ergebnisse der Mediennutzungs. und Medienwirkungsforschung unter Berücksichtigung bildungspolitisch relevanter Aspekte.* Gutachten im Auftrag des Bundesministers für Bildung und Wis-

senschaft, Bonn. München.

* **Katz, E./Foulkes, D.** (1962). On the Uses of the Mass Media As "Escape": Clarification of a Concept. In: *Public Opinion Quarterly,* Bd. 26,S. 377-388.
* **Kiefer, M. L.** (1987). *Massenkommunikation* 1964 bis 1985. Trendanalyse zur und Medienbewertung. In: *Media Perspektiven,* H. 3, S. 137-148.
* **Kiefer, M.L.** (1987a). *Massenkommunikation* III. In: Berg, K./Kiefer, M.L. (Hrsg.): *Massenkommunikation III.* Schriftenreihe Media Perspektiven 9. Frankfurt.
* **Kjellmor, St.**(1977). Information Gaps, Work and Social Involvement. In: *Audience and Programme Research Dep.* SR. Stockholm.
* **Kuhlmann, E.** (1970). *Das Informationsverhalten der Konsumenten.* Freiburg.
* **Lipp, M.** (1985), *Differentieller Informationsnutzen durch die Einführung eines neuen Informations-und Kommunikationssystems* - Überlegungen zu einem Forschungskonzept. In: Saxer, U. (Hrsg.): *Gleichheit oder Ungleichheit durch Massenmedien?* München, S. 197-211.
* **Lovrich, N. P. Jr./Pierce, J. C.** (1984). "Knowledge Gap" Phenomena: Effect of Situation-Specific and Transsituational Factors. In: *Communication Research,* Bd. 11, H. 3,S. 415-433.
* **McEwan, W.J.** (1978). Bridging the Information Gap. In: *Journal of Consumer Research,* Bd. 4,S.247-251.

***McQuail, D./Windahl, S.** (1981). *Communication models for the study of mass communications.* London.
* **Merten, K.**(1978). *Von den Schwierigkeiten der Kommunikationsforschung.* In: *Bertelsmann Briefe 95, S. 9-15.*
* **Miyo, Y.** (1983). The Knowledge-Gap Hypothesis and Media Dependency. In: Bostrom, R.N. (Hrsg.): *Communication Yearbook 7.* Beverly Hills, S. 626-650.
* **Moore, D. W.** (1987). Political Campaigns and Knowledge-Gap Hypothesis. In: *Public Opinion Quarterly,* Bd. 51, H. 2,S. 186-200.
* **Mutz, D.** (1987). *Political Alienation and Knowledge Acquisition.* In: McLaughlin, M.L. (Hrsg.): *Communication Yearbook 10.* Beverly Hills. S. 470-498.

* **Neue Zürcher Zeitung** *v.* 6. November 1987, S. 84.

* **Noelle-Neumann, E.** (1979). *Aktive und Passive: Eine neue Zwei-Klassen-Gesellschaft?* Bergedorfer Gesprächskreis.

* **Nowak, K.** (1977). From Information Gaps to Communication Potential. In: Berg, M. et al. (Hrsg.): *Scandinavian Mass Communication Research.* Grenaa, S. 231-258.

* **Opolka, U.** (1987). *Neurobiologie, Sprache und Lesen.* Ein Literaturbericht. Wiesbaden.

* **Peterson, Th./Jensen, J./Rivers,** W.: *The Mass Media and Modern Society.* *New York.*

* **Ritchie, D./Price, V./Roberts, D.** (1987). Television, Reading, and Reading Achievement: A Reappraisal. In: *Communication Research,* Bd. 14, H. 3, S. 191-215.

* **Robinson, J.** (1972). *Mass Communication and Information Diffusion.* Beverly Hills.

* **Rogers, E. M.** (1976). New Perspectives on Communication and Development: Overview. In: Rogers, E.M. (Hrsg.): *Communication and Development.* Beverly Hills, S. 7-14.

* **Rogers, E.M.** (1983). *Diffusion of Innovations.* London.

* **Rogers, E. M./Storey, J.D.** (1987). *Communication Campaigns. In:* Berger, Ch./Chaffee, St. (Hrsg.): *Handbook of Communication Science.* Beverly Hills, S. 817-846.

* **Salomon, G.** (1987). Psychologie und Medienerziehung. In: Issing, L.J. (Hrsg.): *Medienpädagogik im Informationszeitalter.* Weinheim, S. 79-89.

* **Saxer, U.** (1978). *Medienverhalten und Wissensstand - zur Hypothese der wachsenden wissenskluft. In: Buch und Lesen.* Gütersloh, S. 35-70.

* **Saxer, U./Bonfadelli, H./Hättenschwiler, W.** (1980). *Die Massenmedien im Leben der Kinder und Jugendlichen.* Zug.

* **Saxer, U.** (1984). Medien. In: U. Klöti (Hrsg.):*Handbuch Politisches System der schweiz.* Band 2. Bern, S. 189-220.

* **Saxer, U. et al.** (1986). *Massenmedien und Kernenergie.* Bern.

* **Saxer, U./Bonfadelli, H.** (1986). *Kommunikation.* In: *Univox,* Zürich.

* **Saxer, U./Grossenbacher, R.** (1987). *Medien und Entwicklungsprozeß.* Köln.

* **Saxer**, U./Hättenschwiler, W. /Stadler, R.: *Alte und Neue Medien im lokalen Raum.* Ergebnisse einer Rezipientenbefragung im Raume Baden.

* **Schenk, M.** (1983). *Das Konzept des sozialen Netzwerkes.* In: Sonderheft 25 der *Kölner Zeitschrift für Soziologie und Sozialpsychologie.* S.88-104.

* **Schenk, M.** (1983). Meinungsführer und Netzwerke persönlicher Kommunikation. In: *Rundfunk und Fernsehen,* 31. Jg., H. 3-4, S. 326-336.

* **Schenk, M.** (1985). Heterogene und Homogene Kommunikation. In: Saxer, U. (Hrsg.): *Gleichheit oder Ungleichheit durch Massenmedien?* München, 163-170.

* **Schenk, M.** (1987). *Medienwirkungsforschung. Tübingen.*

* **Schmidtchen, G.** (1977). *Irrational durch Information.* In: Reimann. H. u. H. (Hrsg.): *Information:* München, S. 51-67.

* **Schulz, W./Schönbach, K.** (Hrsg.) (1983). *Massenmedien und Wahlen. München.*

* **Schulz, W.** (1985). *Information und politische Kompetenz.* Zweifel am Aufklärungsanspruch der Massenmedien. In: Saxer, U. (Hrsg.): *Gleichheit oder Ungleichheit durch Massenmedien?* München, S. 105-118.

* **Schweiz.** Verband der Zeitungs-und Zeitschriftenverleger: *Bulletin* 1987.

* **Teichert, W.** (1987). Tschernobyl in den Medien. Ergebnisse und Hypothesen zur Tschernobyl-Berichterstattung. In: *Rundfunk und Fernsehen,* 35. Jg., H. 2,S.185-204.

* **Tichenor, P./Donohue, G./Olien, C.** (1970) Mass Media Flow and Differential Growth in Knowledge. In: *Public Opinion Quarterly,* Bd. 35,S.159-170.

* **Uekermann, H./Weiss, H.J.** (1983). Agenda-Setting: Zurück zu einem medien-zentrierten Wirkungskonzept? In: Saxer, U. (Hrsg.): *Politik und Kommunikation. München,* S.69-79.

* **Weiss, H.J.** (1978). Medium Buch. Ein Forschungsbericht über Kommunikationsbedürfnis und Einstellungen gegenüber Medien. In: *Buch und Lesen.* Gütersloh, S. 91-119.

* **Werner, A.** (1985). Sex and Class Socialization. In: *Journal of Communication,* Bd. 25, S.45-50.

* **Winterhoff-Spurk, P.** (1986). *Fernsehen. Psychologische Befunde zur Medienwirkung.* Bern.

* **Zillmann, D./Bryant, J.** (1985). *Selective Exposure to Communication.* Hillsdale.

اثرات همه جانبه رسانه‌ها به ویژه تلویزیون. روش‌های بررسی و مطالعه اثرات رسانه‌ها، شیوه‌های پژوهش ارزیابی اثرات تلویزیون

* **Adoni, Hanna** (1976), *The Functions of Mass Media in the Socialization of Adolescents,* Dissertation, Hebrew University of Jerusalem.

* **Adorno, T.W.** (1941), "On Popular Music", *Studies in Philosophy and Social Science.*

* **Allport, Floyd** (1924), *Social Psychology.*

* **Bailyn, L.** (1959), "*Mass Media and Children*: A Study of Exposure Habits and Cognitive Effects", *Psychological Monographs,* 73, 1-48.

* **Bauer, R.** (1964), "*The Obstinate Audience*", The Influence Process from the Point of View of Social Communication, in Schramm and Roberts, Hrsg. (1971).

* **BBC Audience Research** (1972), *Violence on Television Programme Content and Viewer Perception.*

* **Belson, William** (1978), *Television Violence and the Adolescent Boy,* Hampshire, England: Saxon House.

* **Berelson, B., P. F. Lazarsfeld und W.N. McPhee** (1954), *Voting, Chicago:* University of Chicago Press.

* **Bernstein, Basil** (1972), *Class, Codes and Control,* Bd. 2, London: Routledge.

* **Blumler, J.G.**(1977), "The Role of Theory in Uses and Gratifications Studies", Papier zur Annual Conference of the International Communication Association, Berlin, Juni 1977 (mimeo): in *Human Communications Research.*

* **Blumler, J. G.** (1977), "*The Social Purposes of Mass Communication Research*: A Transatlantic Perspective", Vorlesung auf der Annual Conference of American Association for Education in Journalism, Madison, Wisconsin (mimeo).

* **Bramson, Leon** (1961), *The Political Context of Sociology,* Princeton N.J.:

Princeton University Press.

* **Braverman, Harry** (1974). *Labor and Monopoly Capital: The Degredation of Work in the Twentieth Century*. New York: Monthly Review Press.

* **Comstock, George, et al.** (1978). *Television and Human Behavior*. New York: Columbia University Press.

* **Comstock, George** (1978). *"Television and Social Values"*. Papier für das National Institute of Mental Health. Washington. D.C.

* **Elizur, Judith und Elihu Katz, H. Penniman**, *"Mass Media in the Israel Elections"*. *in* (1978) (Hrsg.). *Israel at the Polls*, Washington: American Enterprise Institute.

* **Freidson, Eliot** (1971). *"Communication Research and the Concept of the Mass"*. in Schramm und Roberts (1971).

* **Gerbner, George und Larry Gross** (1976). "Living with Television: The Violence Profile". *Journal of Communication*. 26. 173-199.

* **Glasgow University Media Group** (1976). *Bad News*, London: Rourledge.

* **Goody, Jack, Hrsg.**, (1968). *Literacy in Traditional Societies*. London: Cambridge. University Press.

* **Gouldner, Alvin W.** (1976). *The Dialectics of Ideology and Technology*, London: MacMillan.

* **Hall, Stuart** (1977). "Culture, The Media and the "Ideological Effect" in Curran. Gurevitch and Woolacott. Hrsg., *Mass Media and Society*, London: Edward Arnold. 1977.

* **Halloran, J., P. Elliott und G.Murdock** (1970). *Domonstrations and Communication*, Harmondsworth: Penguin.

* **Herzog, Herta** (1942). "Professor Quiz: A Gratifications Study". in P. F. Lazars feld and F. N.Stanton. Hrsg. (1948).

* **Himmelweit, H. T., A. N. Oppenheim und P. Vince** (1958). *Television and the Child*, London: Oxford.

* **Himmelweit, Hilde und Bettty Swift** (1976). "Continuities and Discontinuities in Media Usage and Taste: A Longitudinal Study", *Journal of Social Issues*. 32. 133-156.

* **Hirsch, Paul et al., Hrsg.** (1977). *Strategies for Communication Research*,

Beverly Hills: Sage.

* **Hirsch, Paul** (1977), "*Television as a National Medium*: Its Cultural and Political Role on American Society", In David Street, Hrsg., *Handbook of Urban Life,* San Francisco: Jossey-Bas, 1977.

* **Hur, K. K. und John Robinson** (1978), "The Social Impact of "Roots" , *Journa lism Quarterly,* 55, 19-24.

* **Katz, Elihu** (1977), *Social Research on Broadcasting: Proposals for Further Development,* London: BBC.

* **Katz, Elihu** (1978), "Understanding the News", *Publizistik.*

* **Katz, Elihu** (1968), "On Reopening the Question of Selectivity in Exposure to Mass Communication", in Abelson et al., Hrsg., *Theories of Cognitive Consistency,* Chicago: Rand-McNally.

* **Katz., Elihu** (1973), "On the Use of the Concept of Compatibility in Research on the Diffusion of Innovation", *Proceedings of the Israel Academy of Sciences and Humanities,* Bd. 5.

* **Katz, Elihu, Hanna Adoni und Pnina Parness** (1977), "Remembering the News: What the Picture Adds to Recall", *Journalism Quarterly,* 54, 231-240.

* **Katz, E. und J. G. Blumler** (1974), *The Uses of Mass Communication,* Beverly Hills: Sage.

* **Katz, Elihu und Paul F. Lazarsfeld** (1955), *Personal Influence,* Glencoe: The Free Press.

* **Katz, Elihu, Martin L. Levin und Herbert Hamilton** (1963), "Traditions of Research on the Diffusion of Innovaton", *American Sociological Review,* 28, 237-252.

* **Lefkowitz, M. M. et al.** (1972), "Television Violence and Child Aggression: A Follow-up Study", in Rubenstein, Comstock und Murray, Hrsg. (1972).

* **Lippmann, Walter** (1922), *Public Opinion,* New York: Herwurt, Brace.

* **Maccoby, E.E.** (1954), "Why Do Children Watch Television", *Public Opinion Quarterly,* 18, 239-244.

* **Mccormack, Thelma** (1978), "Revolution, Communication and the Sense of History", Papier zum 9. World Congress of Sociology, Uppsala (mimeo).

* **McLuhan, Marshall** (1964),*Understanding Media,* New York: McGraw-Hill.

* **Milgram, Stanley und R.L. Shotland** (1973), *Television and Antisocial Behavior: Field Experiments,* New York: Academic Press, 1973.

* **Noelle-Neumann, E.** (1973), "Return to the Theory of Powerful Mass Media", *International Studies in Broadcasting.*

* **Nordenstreng, K.** (1971), "Policy of News Transmission", *Educational Broad casting Review,* S. 20-30.

* **Nowak, K.** (1977), "From Information Gaps to Communication Potential", in Mie Berg et al., Hrsg., *Current Theories in Scandinavia Mass communication Research* .

* **Riley, J. und M. Riley** (1951), "A Sociological Approach to Communication Research" , *Public Opinion Quarterly,* 15, 444-450.

* **Rogers, Everett und F.F. Shoemaker** (1971), *Communication of Innovations,* New York: Free Press.

* **Rosengren, K. E.** (1978), "Mass Media and Social Change: Some Current Ap proaches", Papier zum 9. World Congress of Sociology, Uppsala (mimeo).

* **Rubenstein, Eli, George Comstock und J. P. Murray, Hrsg.** (1972), *Television and Social Behavior* . (5 Bde.), Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office.

* **Salomon, Gavriel** (1978), "Shape, Not Only content: How Media's Symbol systems Partake in the Development of Abilities in E.Wartella, Hrsg., *The Development of Children's Communication Behavior,* Beverly Hills: Sage, 1978.

* **Schramm, W., J. Lyle und E.B. Parker** (1961), *Television in the Lives of our Children, Stanford:* Stanford University Press.

* **Schramm, Wilbur und D. F. Roberts** (1971), *The Process and Effects of Mass Communication,* Urbana: University of Illinois Press, 2. Aufl.

* **Sears, David und Jonathan L. Freedman** (1971), "Selective Exposure to Information: A Critical Review", in Schramm und Roberts, Hrsg. (1971).

* **Shaw, Eugene F.** (1977), "The Agenda Setting Ypothesis Reconsidered: Interpersonal Factors". *Gazette,*. 23, 4: 230-240.

* **Siune, Karen und Ole Borre** (1975), "Setting the Agenda for a Danish Election",*Journal of Communication,* 25, 65-73.

* **Speier, H.** (1950), "Historical Development of Public Opinion", *American*

Journal of Sociology, 55,376-388.

* **Spilerman, S.** (1976), "Structural Characteristics of Cities and the Severity of Racial Disorders", American Sociological Review, 41, 771-793.
* **Suchman, E.** (1942), An Invitation of Music", in Lazarsfeld und Stanton, Hrsg., Radio Research 1941, New York: Duell, Sloane and Pearce.
* **Tannenbaum, Percy und D. Zillman** (1975) motional Arousal in the Facilitation of Aggression Throgh Communication", in L. Berkowitz., Hrsg., Advances in Experimental Social Psychology, 8, 149-192.
* **Tarde, G.** (1901), "La Conversation", in L'opinion et la foule, Paris: Alcan.
* **Ticheno, et al.** (1973), "Community Issues, Conflict and Public Affairs Knowledge", in P. Clarke, Hrsg., New Models for Mass Communication Research, Beverly Hills: Sage.
* **Tichenor et al.** (1970), "Mass Media Flow and Differential Growth of Knowledge", Public Opinion Quaterly, 34, 159-170.
* **Tuchman, G.** (1978), Making News, New York: Free Press.
* **Vidmar, N. und Milton Rokeach** (1974), "Archie Bunker's Bigotrty: A Study of Selective Perception and Exposure", Journal of Communication, 24, 36-47.
* **Warner, W. Lioyd** (1953), American Life: Drem and Reality, Chicago: University of Chicago Press.
* **Wertham, Frederick** (1954), Seduction of the Innocent, New York: Rinchart and Winston.
* **Williams, Raymond** (1974), Television: Technology and Cultural Form, London: Fontana.
* **Wittsock, M.C., Hrsg.** (1977), Brain and Psychology, New York: Academic Press.

بررسی اثرات تماشای تلویزیون در کاهش قدرت خلاقه، تعقل و تخیل و مطالعه، روند اثرگذاری بر روی کودکان و کاهش قدرت مطالعه در بزرگسالان و هم چنین رشد بی سوادی عمومی

* **Bogart, Leo** (1981). Press and Public. Hillsdale, New York.
* **Bonfadelli, Heinz** (1978). Zur "*increasing knowledge gap*" -Hypothese. In: Buch und Lesen, Bertelsmann Texte, Nr.7. Gütersloh.
* **Clarke, P./Fredin E.** (1978). *Newspapers, Television, and Political Reasoning*.

In: Public Opinion Quarterly 42, Nr. 2, 1430160.

* **Infratest Medienforschung** (1978). *Kommunikationsverhalten und Buch. Eine Untersuchung im Auftrag der Bertelsmann Stiftung. Endbericht*. München.

* **Institut Für Demoskopie Allensbach** (1983). *Eine Generation später. Bundesrepublik Deutschaland* 1953-1979. Eine Allensbacher Langzeitstudie. München.

* **Kittler, Udo** (Dezember 1984). *Bibliotherapie-aus psychologischer Sicht. Wege zu einer Theorie*. Vortragsmanuskript.

* **Kittler, Udo/Munzel, Friedhelm** (1984). *Was lese ich, wenn ich traurig bin.* Lebenskrisen meistern mil Büchern. Angewandte Bibliotherapic. (Herderbücherei 1109) Herder, Freiburg/Basel/Wien.

* **Köcher, Renate, Bearbeiterin** (Mai 1981). *Das Ansehen der Versicherungwirtschaft*. Allensbacher Archiv. IfD-Bericht 2759. tabelle 36, 87 (IfD-Umfragen 3092-3094).

* **Lang, Kurt/Lang, Gladys Engel** (1953). The Unique Perspective of Television and its Effect: A Pilot Study. In: American Sociological Review 18. Nr. 1, 3-12.

* **Lazarsfeld, Paul/Berelson, Bernard/Gaudet, Hazel** (1944). The People's Choice. How the voter makes up his mind in a presidential compaign. Duell, Sloan and Pearce, New York 1944, 1948. 3. Aufl Columbia University Press, New York 1968. -Deutsch: Wahlen und Wäbler. *Soziologie des Wahlverhaltens* (Soziologische Textc 49). Lunchterhand, Neuwied 1969, 160f.

* **Massenkommnikation III** (1987). Eine Langzeitstudie zur Mediennutzung und Medienbewertung 1964-1985. Hrsg. von Klaus Berg und Marie-Luise Kiefer. Frankfurt/Berlin, Metzuer. *(Schriftenriche Media Perspektiven*; Bd. 9)

* **Morgan, Michael** (1980). Television Viewing and Reading: Does More Equal Better; In: Journal of Communication 30, Nr. 1, 159-165.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth** (1974). Über die Bemerkung von Proust: "Aber Celest, man muß lesen!," Festvortrag zur Eröffnung der Buchmesse 1974. In: Börsenblatt für den Deutschen Burbbandel-Frankfurter Auspabe-Jg., 30, Heft 85, 25. Oktober 1974, S. 1644-1651. -Wieder abgedruckt in: Noelle Neumann, Elisabeth (1977, 1979). Öffentlichkeit als Bedrobung. Beiträge zur empirisch

ben Kommunikaitonsfordcbung (Alber-Broschur-Kommunikation 6). Karl Alber. Freiburg/München. 234-244.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth** (1978, 1979). *Werden Wir alle Proletarier? Wertewandel in unserer Gesellschaft*. Osnabrück & Zürich. bes. S. 74.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth** (1979a). *Massenmedien und sozialer Wandel-Methodenkombination in der Wirkungsforschung*. In: Zeitschrift für Soziologie 8. Heft 2. S. 164-182, bes. S. 177.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth** (1979b). Überfluß oder Mangel an Information? In: Menschen, Maschinen, Informationen. Umrisse einer freien und sozialen Informationsgesellsehaft. Vorträge mit Diskussionen am 26. Januar 1979 im Wissenschaftszentrum Bonn-Bad Goddesberg. Stiftung für Kommunikationsforschung im stifterverband für die Deutsche Wissenschaft. Bonn. S. 41-47, bes. S. 45.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth** (1981). Das Sortiment: gut mit der Zeit gegangen. Schwellenangst wird weiter zurückgedrängt/Verhältnis zu Büchern wird nüchterner. In: börsenblatt für den Deuntschen Buchhandel vom 6. November 1981. S. 2872-2883, 2929-2964, insbesondere Tabellen 1 und 2, S. 2872, 2873.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth /Kepplinger Hans Mathias** (1978). *Journalistern meinungen, Medieninhalte und Medienwirkungen*. Eine empirische Untersuchung zum Einfluß der Journalisten auf die Wabrnehmung sozialer Probleme durch Arbeiter und Elite. In: Publizisitik aus Profession. Festschrift für Johannes Binkowski aus Analaß der Vollendung seines 70. Lebensjahre. Hrsg. von Gertrude Steindl. Düsseldorf. 41-68.

* **Noelle-Neumann, Elisabeth/Schmidtchen Gerhard, Bearbeiter** (August 1968). Auswirkungen des Fernsehens in Deutschaland. Lehensgewohnbeiten, Interessen und Bild der Politik vor und nach der Anschaffung eines Fernsehgeräts. Allensbacher Archiv. IfD-Bericht 1489.

* **Peirce, Kate** (1983). *Relation Between Time Spent Viewing Television and Children's Writing Skills*. In: Journalism Quarterly, Nr. 3, 445-448.

* **Postman, Neil** (1984). The Contradictions of Freedom of Information. Vortrag auf der Tagung "*Creating Meaning*: The Literacies of Our Time" der Annenberg School of Communications, University of Southern California, 16.-18.

Februar 1984.

* **Robinson, John P.** (August 1977). Changes on Americans' Use of Time 1965-1975. Communication Research Center, Cleveland State University.

* **Robinson, John P.** (1980). *The Changing Reading Habits of the American Public*. In: Journal of communication 30, Nr. 1, 141-152, bes. S. 141.

* **Saxer, Ulrich** (1979). *Weniger lesen-winger wissen*? Zur "Increasing-knowledge-gap" Forschung in den USA. Vortrag auf der gemeinsamen Fach-tagung der Seustchen Lesegesllschaft e. V., Stiftung in medias res. Deutsche Gesellschaft für Publizistik und Kommunikations wissenschaft an 28.4.1979 in Mainz. Siech die aktualisierte und erweiterte Fassung in diesem Band.

* **Schönbach, Klaus** (1981). *Buchmarktforschung in den USA*. Zur Situation von Buch und Lesen in den USA. In: Bertelsmann-Briefe 107/108.

* **Stauffer, J./Frost, R./Rybolt, W.** (1978). Literacy, Illiteracy, and Learning from Television News. In: Communication Research 5, Nr. 2, S. 225 f.

* **Steinbuch, Karl** (1981). Das Buch in der zuküntrigen Medienkonkurrenz. In: Gy 56.S.70-81, bes. S.76.

* **Sturm, Hertha/von Haebler, Ruth/Helmreich, Rcinhard** (1972). *Medienspezifische Lerneffekte*. Eine empirische Studie zu Wirkungen von Fernseben und Rundfund. München (Schrifternreihe des Internationalen Zentralinstrituts für das jugend-und Bildungsternshen. S). 42-44.

* **Tichenor, P.J./Donohue, G.A./Olien, C.N.** (1970). Mass Media Flow and Differntial Growth in Knowledge. In: Public Opinoin Quarterly 34, Nr. 2. 159-170.

* **Zuckermann, Diana M./Singer, Dorothy G./Singer, Jerome L.** (1980). Television Viewing, Children's Reading, and Related Classroom Behaviour. In: Journal of Communication 30, Nr. 1.S. 166-174, bes. S. 166.

آثار رسانه‌ها به عنوان اجزاء و عناصر زیست محیطی (اکولوژیک)

* **Baäcke, Dieter** (1983). *Massenmedien und Sozialisation*. In: Lenzen, Dieter (Hrsg.). Enzyklopädie. Erziehrungstwissenschaftliches Handbuch und Lexikon der Erziehung, 11 Bände, Bd. 3. Stuttgart, S. 97.

* **Böckelmann, Frank/Nahr, Günter** (1981). Planstudic für Vermitthungsdienste

im Alltag: Freizeitkontakte über Kabelmedien. München.

* **Burkart, Roland/Fritz, Angela.** *Kommunikationsvermittlung im Wahlkampf* Veröffentlichung vorgesehen bei Literas Wien.

* **Deutscher Bundestag,** 1986: Leseverhalten und Lesekultur. Antwort der Bundesregierung auf eine Anfrage der SPD-Fraktion. 10. Wahlperiode, Drucksache 10/6548, 24.11.1986, S.4.

* **Eurich, Klaus** (1980). *Das verkabelte Leben.* Rcinbek, S. 12ff.

* **Fabris, Hans Heinz** (1984). *Wie viele, Neue Medien,* braucht der Mensch? In: Politicum 21, S. 66 ff.

* **Fritz, Angela** (1987).. Was ist Lesen? "*Orientierungsstudie zum Leserhalten in Österriech.* Wien.

* **Gaziano, Cecile** (1983), The Knowleger Gap. An Analytical Review of Media Effects. In: Communication Research 4,S. 466.

* **Graus, Werner/Schneider, Jochen/Schoeuberger, Josef/Weigand, Karl Heinz** (1975). Menschliche Kommunikation in technischen Kommunikationssystemen. In: Öffentlich Verwaltung und Datenverarbeitung (OVD) 1/1975, S. 5 ff.

* **Habermass, Jürgen** (1984). Überlegungen zur Kommunikations Pathologie. In: Ders., Vorstudien und Ergänzungen zur Theorie des kommunikativen Handelns. Frankfurt/Main, S. 226 ff.

* **Hachmeister, Lutz** (1982). *Kommunikationswelt als Medienwelt.* Bemerkungen zur Ökologie der gesellschaftlichen Verständigung. In: Medium 1, S. 4.

* **Kiefer, Marie-Luise** (1987). *Massenkommunikation 1964 bis 1985.* Trendanalyse zur Mediennutzung und Medienbewertung. In: Media Perspektiven, 3, S.139, 140, 147.

* **Lüscher, Kurt** (1979). *Gesellschaftspolitische Aspekte des Kabelfernsehens.* Thesen aus sozialökologischer Sicht. In: Publizistik 3, S. 344 ff.

* **Maletzke, Gerhard** (1979). *Gesellschaftspolitische Aspekte des Kabelfernsehens.* Sozialwissenschaftliche Materialien zur Entschließung des Rundfunkrates des Süddeutschen Rundfunks zum Kabelfernsehen vom 19 Januar 1979.

* **Media Perspektiven** (1/1978). "*Tageszeitungen sind Nachrichtenmedien*". Er

gebnisse einer US-weiten Zeitungsanalyse, S. 21.

* **Neumann-Bechstein, Wolfgang** (1984). Freizeit und Medien-neue Trends, ungewisse Perspektiven? In: Media Perspektiven 3, S. 200.

* **Reyk-Meinhard, Norbert** (1982). *Alte und neue Medien.* Dokumentation zur Mediennutzung in der Bundesrepublik Deutschland. In: Bertelsmann Briefe 109, S. 16.

* **Saxer, Ulrich** (1975). Das Buch in der Medienkonkurrenz. In: Göpfert, Herbertn u.a. (Hrsg.). Lesen und Leben. Frankfurt/Main, S. 212.

* **Unholzer, Gerhard** (1978). *Kommunikationsverhalten und Buch.* Eine intermediale Untersuchung der Bertelsmann Stiftung. In: Bertelsmann Briefe 96, S. 13.

شناسنامه و عناوین تعدادی کتاب‌های جدید

* Aufenanger, Stefan; Lampert, Claudia; Vockerodt, Yvonne: *Lustige Gewalt? Zum Verwechslungsrisiko realer und inszenierter Fernsehgewalt bei Kindern durch humoreske Programmkontexte.* BLM-Schriftenreihe Bd. 38. 1996. 203 S. m. Fotos. 21 cm. 3-88927-193-6

- FISCHER (REINHARD), MÜNCHEN-KNO KV

6 69 06 44 Kt

* Jenöffy - Lochau, Marek: Medien, *Propaganda und Public Choice. Diss.* Humboldt-Univ. Berlin 1996. Geleitw. V. Charles B. Blankart. (DUV Wirtschaf twissenschaft). 1997. XIII, 217 S. m. Abb. 21 cm.

3-8244-0329-3

- DEUTSCHER UNIVERSITÄTSVERLAG-KNO KV U

7 13 11 16 Kt

* Altheide, David L.; Snow, Robert P.: *Media Worlds in the Postjournalism Era. Communication and Social Order.* 1991. XIII, 274 S. 23/5 cm.

3-11-013203-8

- GRUYTER; ALDINE, N.Y. - KNO KV

4 75 56 66 Lt

* Altheide, David L.; Snow, Robert P.: *Media Worlds in the Postjournalism Era. Communication and Social Order.* 1991. XIII, 274 S. 23 cm.

3-11-013203-6

- GRUYTER; ALDINE, N.Y. - KNO KV

4 75 56 77 Kt

* Ang, Ien: *Das Gefühl Dallas. Zur Produktion des Trivialen.* 1986. 172 S. 20/5 cm. S 2. 3-89126-021-0

- DAEDALUS, M.-KNO KV

4 43 37 22 Kt

* Baer, Angela: Boris und das Baby. *Zur medialen Konstruktion von Männerbildern. Frauenstudien Baden-Württemberg* Bd. 11. 1997. 128 S. m. Abb. 21 cm. 3-87407-250-9

-SILBERBURG-VERLAC-KNO KV VA

6 88 40 87 Kt

* Benz, Ute: Jugendi, Gewalt und Fernsehen. Der Umgang mit bedrohlichen Bildern. 1997. 284 S. m. 46 Abb. 22 cm. 3-926893-70-2

-METROPOL - KNO KV U

6 94 05 83 Kt

* Corporate Media: *Handbuch der audivisuellen und multimedialen lösungen und Instrumente.* Hrsg. V. Rolf G. Lehmann. 1993. 346 S. m. Abb. 24,5 cm. 3 -478 - 23100 - 0

- MODERNE INDUSTRIE - KNO KV

5 10 78 66 Geb

* Donsbach, Wolfgang: *Medienwirkung trotz selektion. Einflußfaktoren auf die zuwendung zu zeitungsinhalten.* Vorw. V. Elisabeth Noelle - Neumann. 1991. 237 S. 23 cm. 3 - 412 - 08491 - 3

- BÖHTAU, K - KNO KV VA

4 47 40 93 Kt

* Michael Miedaner: *Familienmitglied Fernseher? Über den Finfluß und die Wirkungen der neuen Medien auf unsere kinder.* 2. Aufl. 1995. 168 S. 21 cm. 3-9803821-2-5

- CARE - LINE - KNO KV U

7 19 75 43 kt

* Földy, Reginald: Ringel, Erwint: *Machen uns die Medien krank? Depression*

durch Überinformation. 1993. 252 S. 22,5 cm. 3-8004 - 1274-8

- UNIVERSITAS VERLAC - KNO KV

4 60 61 53 Geb

* Früh, Werner: *Medienwirkungen, Das dynamisch - transaktionale Modell. Theorie und empirische Forschung.* 1991. 225 S. 23 cm. 3-531-12321-1

- WESTDT. VERL., W. - KNO KV

4 43 67 74 KV

* Früh, Werner: *Realitäsvermittlung durch Massenmedien. Die Permanente Transformation der Wirklichkeit.* 1994. 456 S. 23cm. 3 - 531 - 12641 - 5

- WESTDT. VERL., W - KNO KV U

5 53 76 38 KT

* Gansen, Petra: *Wirkung nach plan. Soziallistische Medienwirkungsforschung in der DDR. Theorien, Methoden, Befunde.* Diss. 1997. 391 S. 22,5 cm. 3 - 531 - 13063 - 3

- WESTDT. VERL., W. - KNO KV KÖ U

7 15 34 35 KT

* Himar Hoffmann: *Gestern begann die Zukunft: Entwicklung und gesellschaftliche Bedeutung der Medienvielfalt.* 1994. VII, 345 S. m. 14 Abb. 22,5 cm. 3 - 534 - 12568 - 1

- WISSENSCHAFTLICHE BUCHGESELLSCHAFT - KNO KV VA

5 51 27 95 Geb

* Mike Friedrichsen u. Gerhard vowe: *Gewaltdarstellungen in den medien: Theorien, Fakten und Analysen.* 1995. 418 S. 23 cm.

3 - 531 - 12768 - 3

- WESTDT. VERL., W. - KNO KV KÖU

6 12 93 04 Kt

* Glogauer, Werner: *Kriminalisierung von Kindern und Jugendlichen durch Medien. Wirkungen gewalttätiger, sexueller, Pornographischer und satanischer Darstellungen.* 4. Aufl. 1994. 184 S. 23 cm. 3-7890-3391-X

-NOMOS-KNO KV U

4 50 79 42 KT

* Glogauer, Werner: *Die neuen Medien verändern die Kindheit. Nutzung und*

Auswirkungen des Fernsehens, der Videofilme, Computerspiele und Videospiele, der Werbung und Musikvideoclips. 3., erw. Aufl. 1995. 203 S. 21 cm. 3-89271-500-9

-DEUTSCHER STUDIENVERLAG KNO KV KÖ U

4 83 53 96 Kt

* Goertz, Lutz: *Reaktionen auf Medienkontakte. Wann und warum wir Kommunikatiosangebote annehmen. Eine empirische Untersuchung zur Verteilung von Handzetteln. Studien zur Sozialwissenschaft* Bd. 111. 1992. 255 S. m. graph. Darst. 23 cm. 3-531-12362-9

-WESTDT. VERL., W.-KNO KV

4 71 26 35 KT

* Grauen und Lust, *Die Inszenierung der Affekte: Eine Studie zum abweichenden Videokonsum. Von Roland Eckert, Waldemar Vogelgesang,* Thomas A. Wetzstein u. a. Reihe Medienwissenschaft Bd.6. 1991. 190 S. 20,5 cm. 3-89085-530-X

-CENTAURUS-KNO KV

4 16 11 51 Kt

* Greenfield, Patricia Marks: *Kinder und Neue Medien. Die Wirkungen Von Fernsehen, Videospielen und Computern.* Ubers., hrsg. u. Anm. v. H. J. Kagelmann. Vorw. v. Rolf Oerter. Psychologie aktuell. 1987. IX, 249 S. m. 26 Abb. 20 cm. 3-621-27027-2

-PSYCHOLOGIE VERLAGS UNION-KNO KV

2 99 37 65 Kt

* Grimm, Jürgen: *Fernsehgewalt. Durch TV-Brutalos zur brutalisierten Gesellschaft.* 1998. 220 S. 21 cm. 12/98, 3-531-12668-7

-WESTDT. VERL., W.-KNO KV KÖ U

5 53 77 10 Kt

Noch nicht erschienen. Erscheint laut Verlag 12/98

* Grimm, Jürgen; Rörisch, Jochen: *Wirklichkeitssplitte. Medienrezeption im Zeitalter der elektronischen Beliebigkeit.* 1995.

NE unb. 3-518-11965-6

KNO KV KÖ U VA

5 73 43 03 Kt

Noch nicht erschienen. Erscheint laut Verlag NE unb.

* Groebel, Jo: Die Wirkungen von Gewalt im Fernsehen. Eine qualitative und quantitative Studie mit einem Generationenvergleich 1975-1993. Unter Mitarb. v. Uli Gleich. Schriftenreihe Medienforschung der Landesanstalt für Rundfunk NRW Bd. 13. 1997. 200 S. NE unb.

3-8100-1177-0

-LESKE & BUDRICH-KNO KV

5 11 51 93 Kt

Noch nicht erschienen. Erscheint laut Verlag NE unb.

*Norbert Bloz u. Ulrich Rüffer: *Das große stille Bild*: 1995. 283 S. m. Zahil. Z. Tl.Farb. Fotos. 27/5 cm. 3-7705-3146-9

- FINK, M.-KNO KV KÖ U

6 58 33 17 Kt

* Halff, Gregor: *Die Malaise der Medienwirkungsforschung. Transklassische Wirkungen und Klassische Forschung*. Studien Zur Sozialwissenschaft Bd. 28.1998.300 S. 3-531-13081-1

- WESTDT. VERL., W.-KNO KV KÖ U

7 15 34 57 Kt

*Heuermann, Hartmut: Kuzina, Matthias: *Medienmacht und Medienmißbrauch*. 1995.280 S.m.20 Abb.3-476-01300-6

- METZLER - KNO KV U

5 67 37 00 Kt

* Kunczik, Michael: *Brutalität aus zweiter Hand . Wie gefährlich sind Gewaltdarstellungen im Fernsehen*? 1978.121 S.22 cm. 3-412-04178-5

- BÖHLAU, K.-VAKt

* Hans W. Giessen: *Long - Term Consequences on Social Structures through Mass Media Impact*: Ed. Schriften der Landesanstalt für das Rundfunkwesen. Saarland Bd.7.1998.190 p.w.figs.21 cm. 3-89158-210-2

- VISTAS - KNO KV

7 53 03 62 Kt

* Luca, Renate: *Zwischen Ohnmacht und Allmacht. Unterschiede im Erleben me-*

dialer Gewalt Von Mädchen und Jungen. 1993.221.S.m.19 Abb.21 cm. 3-593-34874-8

- CAMPUS, FR.-KNO KV

* Ludwig, Hans - Werner: Pruys, Guido M.:... so brauch ich Gewalt! *Wie Fernsehgewalt Produziert und bekämpft wird. Südwestfunk Schriftenreihe Medienforschung* Bd. 5. 1998. 130 S. 23 cm. 3 - 7890 - 5198 - 5

- NOMOS - KNO KV U

7 40 47 51 Kt

* Medienwirkungen: *Einflüsse von presse, Radio und Fernsehen auf Individuum und Gesellschaft*. Untersuchungen im Schwerpunktprogramm. publizistische Medienwirkungen' der DFG. Forschungsbericht. Hrsg. V. schulz. Winfried. Acta Humaniora. 1992. XI. 321 S. 24 cm. 3 - 527 - 17028 - 6

- WILEY - VCH - KNO KV

4 41 74 63 Kt

* Mikos, Lothar: *Fernsehen im Erleben der Zuschauer. Vom Lustvollen Umgang mit einem populären Medium.* (Quintessenz der Medienwissenschaft).

1994. X, 231 S. 22,5 cm. 3 - 8208 - 1735 - 2

_ MMV MEDIZIN VERLAG; QUINTESSENZ, MÜNCHEN - KNO KV U

5 32 27 10 kt

* Millner, Michael: *Das Beta - Kind. Fernsehen und kindliche Fntwicklung aus Kinderpsychiatrischer Sicht*. Mit e. Vorw. V. Jo Groebel. 1996. 185 S. 22 cm. 3 - 456 - 82749 - 0

- HUBER, BERN - KNO KV KÖ U

6 35 74 61 kt

* Müller, Melissa: *Die Kleinen Könige dez: Warenwelt. Kinder im Visier der Werbung*. 1997. 240 S. m. Abb. 20,5 cm. 3 - 593 - 35679 -1

- CAMPUS, FR. -KNO KV KÖ U W

6 78 43 06 kt

* Dieter Baacke, Erich Schäfer, klaus p. Treumann u.a. Neue Medien und Erwachsenenbildung: 1990. XIX 309 S.m. 5 Abb. 23 cm. 3-11-012447-5

- GRUYTER-KNO KV

4 75 19 31 Kt

* Paschen, Joachim: *Informieren, unterhalten, bilden. Medien zwischan Wirkung und Nutzen. Geschichte und politik, Unterrichtsmaterialien.* 1994: 143 S. m. Abb. 19 cm. Best. - Nr. 7506. 3 - 425 - 07506-3

3 39 89 15 kt

* Patzlaff, Rainer: *Medienmagie oder die Herrschaft über die Sinne. Praxis Anthroposophie* Bd. 18. 1992. 164 S. 19 cm. 3 - 7725 - 1218 - 6.

- FREIES GEISTESLEBEN, ST. - KNO KV KÖ U VA. 3 39 89 15 kt

* Peiser, Wolfram: *Die Fernsehgeneration. Eine empirische Untersuchung ihrer Mediennutzung und Medienbewertung. Studien Zur Kommunikationswissenschaft* Bd. 17. 1996. 306 S. 21 cm. 3-531-12830-2

- WESTDT. VERL., W. - KNO KV U

6 33 25 61 kt

* Postman, Neil: *Die Verweigerung der Hörigkeit. Lauter Einsprüche.* 2. Aufl. 1988. 198 S. 20, 5 cm. S 3. 3 - 10 - 062408 - 4.

- FISCHER (S.), FRANKFORT - KNO KV

3 28 94 47 kt

* Prokop, Dieter: *Medien - Macht und Massen - Wirkung. Ein Geschichtlicher Überblick. Rombach Wissenschaft,* Reihe Litterea Bd. 34. 1995. 300S.

- ROMBACH, FR. - KNO KV KÖ U

5 83 13 32 kt

* Pross, Harry: *Der Mensch im Mediennetz. Ortientierung in der vielfalt.* 1996. 286 S. 21 cm. 3 - 538 - 07042 - 3

- WINKLER, D. - KNO KV KÖ U W

6 45 79 93 Geb

* Rathmayi, Bernhard: *Die Rückkehr der Gewalt. Faszination und Wirkung Medialer Gewaltdarstellung.* 1996. 168 S. m. 12 Abb. 21 cm. 3 - 494 - 01256 -3

- QUELLE & MEYER - KNO KV KÖ U

6 38 53 60 kt

* Reetze, Jan: Medienwelten. *Schein und Wirklichkeit in Bild und Ton. .* 1993. 263 S. m. 8 Farb - u. 5 SW - Abb. 21 cm. 3 - 540 - 56538 - 8.

- SPRINGER, B. - KNO KV

5 10 57 05 kt

* Reiglhofer, Manfred; Posselt, Michael: *Wahlkampfarena Fernsehen. Videostill und Tele-Image Österreichischer Spitzenpolitiker. Studienreihe Konfliktforschung* Bd. 10. 1996. 319 S. m. graph. Darst. 23 cm. 3 - 7003 - 1131 - 1.

- BRAUMÜLLER - KNO KV

6 45 45 03 kt

* Rushkoff, Douglas: *Media virus. Die geheime Verführungen in der Multi-Media-Welt*. 1995. 238 S. 22 cm. 3 - 8218 - 0979 - 5.

EICHBORN - KNO KV W

6 04 57 87 kt

* Schenk, Michael: *Medienwirkungen. Kommentierte Auswahlbibliographie der anglo-amerikanischen Forschung*. 1987. VIII, 207 S. 23,5 cm. 3 - 16 - 345211-6.

- MOHR - KNO KV

3 18 72 60 kt

* Schenk, Michael: *Medienwirkung sfors* chung . 1987. XII, 493 S. m. Abb. 23,5 cm. HE 98,3 - 16 - 545172-9 - MOHR-KNO KV

3 12 15 25 kt

Erscheint laut Verlag in neuer Auflage HE 98

* Schönbach, Klaus; Eichhorn, Wolfgang: *Medienwirkung und ihre Ursachen. Wie wichtig sind Zeitunqsberichte und Leseinteressen?* Journalismus Bd. 32. 1992. 162 S. m. Abb. 21 cm. 3 - 89669 - 085 - X

- UVK MEDIEN; UNIVERSITÄTSVERLAG KONSTANZ - KNO KV

4 73 19 70 kt

* Theunert, Helga; Schorb, Bernd: 'Mordsbilder', *Kinder und Fernseh-Information. Eine Untersuchung zum Umgang von Kindern mit realen Gewaltdarstellungen in Nachrichten und Reality-TV. Unter Mitarb. V. Petra Best u. a. Schriftenreihe der Hamburgischen Anstalt für neue Medien* Bd. 13. 1995. 247 s. m. Abb. 21 cm. 3-89158 - 145 - 9 - VISTAS - KNO KV U

5 94 68 25 kt

* *Wie die Medien die welt erschaffen und wie die Menscnen darin leben*: Für Winfried Schulz. Mit Beitr. in engl. Sprache. Hrsg. V. Christina Holtz-Bacha, Helmut Scherer u. Norbert Weldmann. 1998. 250 S. 08/98, 3 - 531 - 13103 -6.

- WESTDT. VERL., W. - KNO KV KÖ U

7 73 11 54 kt neu

Noch nicht erschienen. Erscheint laut verlag 08/98

* Winterhoff - Spurk, peter: *Fernsehen. Psychologische Befunde zur Medienwirkung*. 1986. 200 S. m. karikat. 22 cm. NA unb. 3-456 - 81517 - 4

-HUBER, BERN - NKO KV KÖ U

2 99 05 27 kt

Nachdruck. Folgt laut Verlag NA unb.

* Wüllenweber, WalterL *Wir Fernsehkinder. Eine Generation ohne Programm.* 1994. 140 S. 21, 5 cm. 3 - 87134 - 063 - 4.

- ROWOHLT, BERLIN - KNO KV

5 29 72 02 Geb

* Wüllenweber, Walter: *Wir Fernsehkinder. Eine Generation ohne Programm.* (rororo sachbuch). 1996. S 3, 5. 3 - 499 - 19970 - X KNO KV

6 12 33 45 kt.